

انتشارات دانشگاه تهران
۱۹۶۲
چاپ سوم
با تجدید نظر و اضافات

درباره

زبان فارسی

املاء - انشاء - ترجمه و ...

برای دانشجویان و دانش پژوهان

از

دکتر مهدی درخشان
استاد دانشگاه تهران

مراکز فروش :-

۱- فروشگاه شماره یک : خیابان انقلاب - خیابان ۱۶ آذر جنب امور دانشجوئی، تلفن ۶۱۱۲۸۷۹

۲- فروشگاه شماره دو : خیابان انقلاب - نبش کوچه آذر نوش، تلفن ۸۲۴۵۵۰

۳- فروشگاه شماره سه : خیابان کارگر شمالی - خیابان شانزدهم - مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تلفن ۶۲۸۰۲۳

۴- فروشگاه شماره چهار : خیابان انقلاب - نبش ۱۶ آذر طبقه فوقانی



درباره

زبان فارسی

املاء - انشاء - ترجمه و ...

برای دانشجویان و دانش پژوهان

از

دکتر مهدی درخشان

استاد دانشگاه تهران



انتشارات دانشگاه تهران

شمارهٔ ۱۹۶۲

شمارهٔ مسلسل ۲۹۹۲

ناشر : مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

تاریخ انتشار مهر ۱۳۶۹

تیراژ : ۱۰۰۰۰ نسخه

چاپ مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است

بها : ۵۵۰ ریال



ما میخواهیم یک جمعیّتی نورانی پیدا کنیم،
یک قشرهای نورانی، که وقتی وارد می شویم
در یک دانشگاهی، عملش نورانی، علمش نورانی،
اخلاقش نورانی، همه چیزش نورانی باشد،
الهی باشد.

ـ امام خمینی رضوان الله تعالی علیه .

بنام خدائی که توفیق از وست
دل زنده را نور تحقیق ازوست

مقدمه‌طبع سوم

از زمان انتشار طبع دوم کتاب بیش از چندماهی نگذشت که نسخه های آن نایاب گردید، و خواستاران و علاقه‌مندان درنیمه دوم سال بنسخه های آن دسترس نیافتند، مراتب باطلاع رئیس مؤسسه انتشارات دانشگاه رسید. بنای تجدیدطبع آنرا گذاشتند، باآنکه همگی صمیمانه در انجام کار تسریع کردند بازهم تا مقدمات آن فراهم آید و تشریفات اداری طی شود، اسفند بفروردین وارد یبهشت بخرداد وتیر کشید

در این میان فرصتی مناسب پیش آمد تا دوباره بتجدید نظری در آن بپردازد و بحسب لزوم و نیاز خوانندگان نکته ها و مطالبی را بر آن بیفزاید ولی برای آنکه انجام کار بتأخیر نیفتد وهزینهٔ تجدید طبع نیز سنگین نشود برآن شد تا این اضافات والحاقات را بحداقل تقلیل دهد وجای آنهارا بآخر کتاب ببرد و اگر جرح وتعدیل و توضیح واصلاحی نیز لازم آید در آنجا آورد. متوقعست از خوانندگان ارجمند که «گراند کی نه بوفق رضایت» خرده نگیرند، ودر نقائص آن بدیدهٔ اغماض بنگرند.

نکاتی راکه در آخر کتاب بدان افزوده و اصلاحاتی را که نموده است نخست مشتملست بر اصلاح برخی کلمات وتوضیحاتی چندواظهار نظری در بارهٔ کتابهای درسی مدارس متوسطه وتوجه بیشتر صدا وسیمای کشور بزبان فارسی ، و نیز اشارتی ببرخی صناعات ادبی، در آخر درج قطعاتی از نثرزبان پارسی جهت نمونه وسرمشق برای دانش پژوهان، که بنابدرخواست برخی از مدرسان واستادان ارجمند انجام گردید، ودراین کار نیز کمال اختصار را برعایت رسانید. برای مزید فایده دو صفحه آخر کتاب را بدرج اشعاری از سخنوران بزرگ اختصاص داد تا چاشنی کلام وهم حسن ختام باشد.

والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته
دکتر مهدی درخشان
تیرماه ۱۳۶۹

ای نام تو بهترین

سرآغاز

سالهاست که تدریس هفته‌ای دو ساعت درس فارسی برای دانشجویان دانشگاهها و مدارس عالی الزامی شده. و آنرا در ردیف دروس پایه و اساسی برای هررشته‌ای شناخته‌اند. واین بدان سبب بوده است تا جوانان ما پس از فراغ از تحصیل بالطائف زبان مادری خویش کم و بیش آشنا شوند، و پاره‌ای از نکته‌ها و رموز و اشارات مهم و اصطلاحات مقدماتی را بشناسند و دقایقی را که در زبان فارسی بمنزلهٔ کلید درك معانیست و آشنائی بمضامین ومفاهیم کلام بی‌وقوف بدانها میسر نیست دریابند. وحداقل در پایان کار بتوانند درست بنویسند و درست بخوانند وکلمات را درست تلفظ کنند و برخی غلطهای مصطلح ومشهور را از صحیح و مهجور باز شناسند وآنجا که باید از بکار بردن آنها دوری جویند. و ملاك درستی کلمات را ضبط فرهنگهای معتبر و قول مردم صاحب نظر و رأی اهل ادب و فن و فتوای خداوندان سخن دانند، نه‌گفته‌های این وآن و مشهور بودن بین مردمان و استعمال گروهی ازنا اهلان.

من بنده راکه بیش از پنجاه سالست تا در مدارس افتخار تدریس زبان و ادبیات فارسی حاصلست همهٔ سعی وکوشش همواره براین بوده است که دانشجویان را تا سرحد امکان بدین مهم راهنمائی کند و درین مقصود قرین توفیق سازد. برای سهولت کار و دست یافتن بدین هدف دراین سالهای اخیر چاره‌ای بهتر اندیشید و راهی نزدیکتر برگزید. نخست برخی ازنکته‌ها و مطالب لازم راگردآوری کرد و بصورت مجموعه‌ای درآورد. سپس در ضمن انجام کار آنچه را نیز ازنکته‌ها و مطالب سودمندومناسب‌یافت بدان افزود. از خوانده‌ها و نوشته‌ها و عبارات کتابها و مجلات و آگهیها که بردر و دیوارها و روزنامه‌ها دیده‌میشد، و زبان عامه مردم و دیگران، خاصه دستگاه با نفوذ و پرارزش صدا و سیمای کشور، که درشمار بزرگترین خادمان و حامیان زبان پارسی‌است و همواره از آن‌بایدپاسداری کند. همچنین بعدها نیز بنابدرخواست ارباب جراید و مجلات و باقتضای وظیفه بتذکار و تکرار این مطالب و طرح مباحثی تازه دراین زمینه پرداخت که‌گاه‌گاه درروزنامه‌هادرج میشدو درمعرض افکار همگان قرار میگرفت. مانند مقالات: **زبان فارسی بکجا می‌رود؟ - نثر نوظهور - فارسی نویسی‌صحیح - زبان‌معیار - جدا باید نوشت یا پیوسته؟ ضرورت‌داشتن رسم‌الخط**

واحد و غیره و غیره که زبده و خلاصهٔ آنها در آغاز هر نیمسال تحصیلی تکثیر می‌شد و بصورت‌رساله یا جزوه برای مطالعهٔ دانشجویان در بین آنان نشر و توزیع می‌گردید.

در این دو سه سال اخیر همت بر آن‌گماشت تا طرحی نو دراندازد و بتکمیل وتدوین این مجموعه و طبع و نشر آن پردازد و خود و دیگران را یکباره از رنج این«جزوه‌کشی‌ها» آسوده و رها سازد. خاصه که برخی از استادان ارجمند نیز بعین عنایت درآن می‌نگریستند و مطالعهٔ آنرا درکنارکتاب درسی برای دانشجویان سال اول رشته‌های غیرادبی لازم وسودمند می‌دیدند، و رغبتی زیاده به‌پخش و توزیع این رسالات درمیان آنان نشان می‌دادند. بدین سبب در محتویات و مطالب آن دقت و امعان نظری دوباره‌کرد و در برخی مسائل جرح و تعدیلی بعمل آورد،بعضی نکته‌های تازه را بدان افزود و برخی مطالب را‌که مجمل بـــود شرحی بسزا داد. پاره‌ای قواعد را‌که متضمن فوائدی‌کمتر بود و چندان لازم نمی نمود یـا بحجم‌کتاب می‌افزود، از آن‌کاست. و بیشتر بذکر **آن** مطالب‌که مورد نیاز عموم است پرداخت و از مجموع آنها این وجیزه را فراهم ساخت، و مندرجات آن را برسه بخش نهـاد و چندین قسم:

بخش نخستین را در قسم اول بذکر قواعد درست‌خواندن و درست نوشتن بعضی کلمات و پاره‌ای فوائد دستوری و رسم‌الخط فارسی و شناختن غالب غلطهای مشهور و غیره اختصاص داد ، و ذکر برخی لغتها‌که بغلط رایج‌گردیده یا فصیح نیست ، با نقل نمونه‌ها و شواهد عدیده از برای هر یک . و درقسم دوم بدیگرنکته‌های ضروری و معلومات‌عمومی و دقایق ادبی اشارت‌کرد.

دربخش دوم از آئین نگارش و فن ترجمه سخن بمیان آورد و مبنای آنرا نیز بر دوقسم نهـاد،درقسم اول مجملی ازطریق نویسندگی و شرایط آن و نکاتی را‌که باید هنگام نوشتن برعایت‌رسانید بشرح آورد، و درقسم دوم شمه‌ای‌ازترجمه و سیر اجمالی و انواع آن و شرایطی‌که یک ترجمهٔ سخته و خوب باید داشته باشد سخن‌گفت .

بخش سوم مشتمل‌گردید برمقالاتی متضمن نکته‌ها و فوائد ادبی و برخی مسائـل دیگر‌که دانش پژوهان و ادب دوستان را بکار آید و پاره‌ای نکته‌ها و مطالب عمده‌که‌در دوبخش سابق نیز از آنها ذکری رفته است. خاصه‌دربخش‌اول آن. این مطالب تفسیریست برای اکثر محتویات‌کتاب و تذکاریست برای مباشران و عاملان وسائل ارتباط عمومی و نقدیست بربعض سهوها و اشتباهات و لغزشهای معمول و متداول که ازچند سال پیش در جراید و روزنامه‌ها درج‌گردیده وتاریخ نشر آنها درجراید بخوبی نشان میدهد‌که قریب ده سالست مؤلف این مطالب را طرح‌کرده و تذکار داده است تاکم‌کم برخی از فضلا واهل قلم با او دمساز وهم‌آواز شده‌اند و بنوشتن مطالبی نظیرآنها درجراید و مجلات یاکتابهـــا

پرداخته‌اند. وسزاوار است که دانش‌پژوهان ونکته سنجان مطالعهٔ‌آنهارا (اگرچه برای یکبار هم شده) البته از یاد نبرند.

غیر از اینها که گفته شد هنوز نکته‌ها و مطالب ناگفته بسیار مانده و از آنچه نیزگفته آمد باجمال وگاه باشارتی اکتفا شده چه حجم کتاب مطالبی بیش از این‌رابر نمی‌تابد و هم رشته‌های دیگررا زیاده براین مجال آموختن مطالب ادبی نمی‌باشد.

نکته‌ای راکه باید در این میان افزود آنست که اساس کتاب برمبنای معیارهاوقواعد و روشهای سنتی نهاده شده و در درج‌مطالب نیز نظم وترتیب لازم چنان که باید برعایت نرسیده است. برخی مطالب نیز تکرار شده، گاهی باجمال و اختصار وگاه بتفصیل‌و شرح‌بسیار و البته دراین کار نیز افراط نشده و سهوی هم نرفته است بل تعمدی بوده است تا مطلب بطورکامل مرکوز ذهن خوانندگان‌گردد . « درکلام خالق بیچون که وحی منزلست » نیز پاره‌ای مطالب مکرر درمکرر آمده‌است واین نشانهٔ عظمت امر و اهمیت آنست.

خواندن مطالب تمام این مجموعه را برای دانشجویان همهٔ رشته‌ها شاید که‌استادان ارجمند ضروری ندانند و همچنان که خواندن آئین نگارش و فن ترجمه برای دانشجویان‌رشتهٔ زبان لازم و ازضروریاتست، آموختن‌نکاتی‌چون تعریب‌و تفریس‌و **قلب و ابدال و اشتقاق** وطرق توسعهٔ زبان و تکثیر لغات و انواع حروف و مطالب دیگر نظیر آنها بسا که برای همهٔ رشته‌ها غیر لازم و زائد نماید بدین سبب نیز اینگونه مطالب را با علامت مخصوص(ستاره *) ممیز و مشخص ساخت و انتخاب استادان‌گرامی و تأیید آنان را برای خواندن آنهـــــا بهترین معیار و میزان شناخت تاهرچه را سودمند و برای‌هررشته‌ای مناسب دانندانشجویان‌را بمطالعهٔ آن فراخوانند و مطالعهٔ مابقی را دراختیار خود آنان‌گذارند و درهرحال همواره آنان را بفراگرفتن زبان فارسی و آموختن دقایق و قواعد آن تشویق و ترغیب نمایند . باشد که بپایمردی وهمت آنان وکوشش جوانان عزیز زبان شیرین پارسی اعتبارخود را همچنان حفظ نمایدوتا جهانست در ردیف زبانهای زنده و ارزندهٔ‌گیتی بماند.

فرزندعلی بن محمدرضا همدانی دکترمهدی درخشان
غفرالله‌له و لوالدیه

ندانم چه‌ای هر چه هستی توئی

مقدمهٔ طبع دوم

درطبع اول کتاب چنانکه در«سخن آخر»گفته شد،گاهی‌سهوهائی رفت وخطاهائی‌پدید آمد، از لغزشها و اشتباهات سطبعی و جابجاشدن عبارات درغلط‌گیریها،و نیز برخی‌ازکاستیها و نارسائیها و نکته های دیگر که معمولا بر اثر سرعت درکار و شتابزدگی پدیدار میشود .
در طبع جدید همت بر این گماشت تا بقدر وسع برفع آنها بپردازد و این خللها و نارسائیها را توضیحاتی مناسب بیفزاید .

سپاس خدای راکه توفیق این کار بدست آمد و در مندرجات کتاب تجدید نظر نمود. غلطهای مطبعی را- تا آنجاکه وقوف یافت-اصلاح کرد،نکته های مبهم را روشن‌ساخت،عبارات پیچیده ونارسا را توضیح داد،آنجاکه احتمال اشتباهی‌درتلفظ میرفت بر روی کلمات‌اعراب‌گذاشت و نکته ها و دقایق دیگرکه در مطالعه کتاب بنظر خواهد رسید.

از طرفی‌چون‌طبع کتاب در این‌بار بطریق«افست» بود وتغییرصفحات موجب تأخیرکار و بروز مشکلاتی‌میشد،میدان‌عمل تنگ وسحدودگردید وبرخی ازدقایق ونکات مبهم را درجای خود مجال شرح و توضیح نماند. بدین سبب در پایان کتاب و ضمن «تعلیقات» بتوضیح آنها پرداخت، وهم کوشش‌نمود تادراین کارهمه‌جا شیوهٔ‌ایجاز و اختصار رعایت شودوبیجهت سخن درازو از نوع فرع زائد بر اصل نگردد.

انتظار داردخوانندگان‌دقیق‌نکته‌یاب‌سراجعه‌بتعلیقات‌را در مواردی که اشاره شده است البته از یاد نبرند.شاید اگردرک مطلبی‌بنظر دشوار آید این‌توضیحات‌آنان را راهنماوگره‌گشائی باشد ، و هم سهوها و اشتباهات مطبعی طبع اول را از روی نسخه‌های طبع جدید تنقیح و اصلاح فرمایند .

پیش‌از اینکه سخن را بپایان رساند یادآور میشود که برخی‌از استادان فاضل باحوصله و دقتی کامل که مخصوص آنهاست مطالب این کتاب را خوانده و نکته هائی را روشن ساخته‌اندکه درجای خود بدانها اشاره شده است. مثنوی ز آنان هزاران شکر داشت.

همچنین از سایر استادان نکته‌دان و دانشجویان علاقه‌مند کتابخوان که‌پس ازمطالعهٔ مطالب کتاب نظرهائی کتبی یا حضوری ابراز فرموده‌اند ،سپاسگزار است.

امید است بیاری پروردگار و پایمردی مردان کارکه این اثر ناتمام گام بگام بمرحلهٔ کمال نزدیکتر شود .

دکتر مهدی درخشان- بهمن ماه ۱۳۶۷

بسم الله الرحمن الرحیم

دراین کتاب ازمطالبی بحث می‌شود که سزاوار است دانش پژوهان واهل‌تحقیق و دیگران بدآنها آشنا باشند. و درهنگام سخن‌گفتن یا نوشتن از بکاربردن کلمات غلط یا غیر فصیح بپرهیزند واگر اتفاقاً لفظی را نیز بنابرعایت عرف ومتداول بودن درمیان مردم درست تلفظ نکردند، در صورت اقتضا بصحیح آن اشاره کنند تا مورد ایراد قرار نگیرند و معلوم‌گردد تلفظ صحیح کلمه را می‌شناسند. زیرا تلفظ صحیح بسیاری ازآنها برای جلوگیری از هرج‌و مرج‌درزبان فارسی و حفظ آن لازمست.

مطالبی که بدانها اشاره‌گردید بچند بخش تقسیم می‌شود که‌هریک را جداگانه‌ودر حد اختصار بیان می‌کنیم. (مراد از اختصار دراینجا یعنی رعایت‌حد اعتدال و متناسب‌بودن با ساعات درس و بحث و تنظیم و تکثیر این اوراق . بدیهی است ضمن مذاکره و بحث توضیحهای کافی و وافی درباره آنها داده خواهد شد[1]) بدین شرح:

بخش نخست قواعد درست خواندن و درست نوشتن کلمات . شناختن غلطهای مشهورکه غالباً درزبان فارسی رایج است. رسم‌الخط کلمات فارسی (املاء) و برخی مطالب دیگر.

بخش دوم: آئین نگارش وگزارش نویسی و فن ترجمه.

بخش‌سوم: مقالاتی که متضمن نکته‌ها و فوائد ادبیست و توضیحی برمطالب دو بخش پیشین می‌باشد.

....

کلماتی که درزبان فارسی بکار میرود یا فارسی است یا لغتهای غیر فارسی و دخیل. واژه‌های دخیل بکلماتی اطلاق میگردد که اززبانی دیگر بفارسی راه یافته باشد واینگونه کلمات ممکنست عربی باشد یا ترکی یا مغولی یا کلماتی که اززبانی دیگر بفارسی واردشده وتعدادی کلمات هندی و رومی و یونانی وغیره وغیره.

دراین اواخر، با اظهار تأسف بسیاری از واژه‌های اروپائی مخصوصاً انگلیسی بزبان

۱- قسمت بیشتر این مجموعه برای نخستین‌بار درسال ۱۳۵۸ تهیه و تنظیم‌گردیده برای تدریس در رشته‌های غیر ادبی دانشگاه تهران و مدارس عالی.

فارسی راه یافته که زبان مارا از لطف و اصالت خود بدور ساخته و غالب آنها بیجا و بیمورد است. جای آن دارد که تا ممکنست در برابر هجوم این واژه‌ها (واژه‌های اروپائی وغیره) ایستادگی شود و از بکار بردن آنها خودداری‌گردد.

در زبان فارسی بطور معمول بیشتر غلبه با کلماتیست که از زبان عربی وارد شده و قرنهاست تا دراین زبان ریشه دوانیده ؛ و بایدگفت این‌گونه کلمات دیگر اصالت خود را از دست داده و درزبان فارسی حق آب وگل پیدا کرده‌اند. و یا بقول نویسندگان شناسنامهٔ ایرانی‌گرفته‌اند، و باید آنها را در ردیف کلمه‌های فارسی شناخت. مانند: علم. عمل. رایج. صورت. معنی. غالب. مغلوب. درس. کتاب. لفظ. کلمه وهزاران واژهٔ دیگر. واگرچه‌در زبان فارسی برای بیشتر آنها می‌توان لفظی معادل و مناسب یافت و بگونه‌ای از بکاربردن‌آنها خودداری کرد، ولی این کار، گاهی خود نوعی اعنات یا لزوم مالایلزم است، و نه‌تنها نفعی برآن مترتب نیست، که زیانهائی هم دارد. چه خارج کردن آنها ازگردونهٔ زبان پارسی هم وسعت دایرهٔ زبان را تنگتر می‌نماید، و هم تدریجاً نسل آینده را با ادبیات و زبان و آثارگرانبهای‌گذشتگان بیگانه می‌سازد و این هردو زیانی بس بزرگست که بزبان و فرهنگ اسلامی و ادبیات‌گرانقدرخود میزنیم.

بنابراین بهتر است این‌گونه واژه‌ها و لغتهای عربی را که در زبان فارسی مصطلح است بشناسیم، و همچنان حفظ کنیم و درهنگام لزوم بصورت صحیح بکار بریم. بدیهی است همواره رجحان‌و مزیت‌با استعمال واژه‌های‌فارسی است.بشرط‌رعایت‌فصاحت‌وبلاغت.

برای آموختن اینگونه کلمات ، ساده‌ترین و بهترین راه شناختن آنهاست از طریق پرسش و مطالعه و مراجعه بفرهنگها و بخصوص آشنائی‌باریشهٔ آنها. این امر برای فارسی‌ـ زبان نه تنها دشوار نیست که بسیار نیز آسانست و با مختصر ممارست و مداومتی درشناختن طریقهٔ اشتقاق و آشنائی با صرف عربی بسهولت دست خواهد داد.

چنانچه کلمه های: عزل. معزول. عزلت. منعزل.قرب. قریب. مقرب.تقرب. تقریب. اقرب. اقارب ـ و قرض. مقروض . مقراض. انقراض. استقراض. اقتراض وصدها واژه دیگر عربی نظیر آنهارا ازاین راه میتوان شناخت.

ولی غیر ازاین کلمات عربی که بنمونهٔ آنها در بالا اشاره شد ، کلماتی نیز هستند که در ردیف واژه‌های فارسی می‌باشند ولی باید آنها را غالباً با حروفی که مخصوص کلمات زبان عربی است، نوشت. مانند: قهستان (معرب کهستان) ، اصفهان، قرمیسین (معرب کرمانشاه بفتح اول و سوم) . خورنق . (معرب خوردنگاه) ـ صولجان (معرب چوگان و اصطهبانات وغیره وغیره. اینگونه کلمات معربند و سزاوار است فعلا بهمان ترتیب که ضبط و معرب شده‌اند نوشته شود.

حروف مخصوص عربی و فارسی: لازم بیادآوری است که درحروف الفبای فارسی هشت حرف است که امروزه[1] در کلمات فارسی دیده نمی‌شود مانند: ث. ح. ص. ض. ط. ظ. ع. ق. واگر در واژه‌ای یکی ازاین حروف دیده شود، می‌توان حکم کرد که آن واژه فارسی نیست. وچهار حرف نیز هست که در زبان عربی یافت نمیشود مانند: پ ـ چ ـ ژ ـ گ[2]. واگر در کلمه‌ای یکی از آنها دیده شود میتوان‌گفت که آن کلمه عربی نیست.

اشکال در طریق شناختن کلمات‌عربی وفارسی ـ اگرچه این ضوابط تاحدی کار شناسائی لغات عربی را آسان می‌کند ولی جامع وکلی نیست. چه ممکن است کلمه‌ای‌پیدا شود که یکی از هشت حرف عربی در آن دیده شود. اما فارسی باشد که از اصل خودتغییر یافته است. مانند: صد، شصت، غلطیدن. طپیدن. طپانچه و غیره، که امروزه آنها را غالباً باصل خود بازگردانیده و سد، شست، غلتیدن، تپیدن تپانچه می‌نویسند.[3] یا کلماتی‌باشند که هیچ یک از حروف هشتگانهٔ مخصوص عربی در آنها یافته نشود. ولی اصلا عربی باشند. مانند: دنیا، آخرت، جهت، اجرت، موزون، خیر، شر و غیره. بنابراین شناختن کلمه واشتقاق آن و مراجعه بکتاب لغت‌گاهی ضروریست.

نکته‌هائی برای شناختن تلفظ صحیح کلماتـ برای تلفظ کردن‌درست کلمات و شناختن صحیح بعضی از آنها در زبان فارسی، آشنائی‌با **نکات** زیر بیفایده نیست:

بعضی کلمات که از زبان عربی وارد زبان فارسی شده‌اند، غالباً صورت اصلی‌خودرا از دست داده وکم و بیش رنگ فارسی بخودگرفته‌اند. واگرچه استعمال آنها با صورت تغییر یافته بی‌مانع است و ادبا و سخنوران نیز آنها را بیشتر بهمین صورت فارسی شده بکار برده‌اند، ولی بکار بردن صورت درست و اصلی آنها نیز موجه می‌باشد یا دست کم شناختن صحیح آنها برای دانش‌پژوهان و محققان لازم است. مانند: هدیه. نسیه. حیوان. جولان. صاف. غش. که صحیح آنها درعربی: هدیه (بروزن هزینه) نسیئه. حَیَوان. جَوَلان. (هر دو کلمه بفتح حرف اول و دوم) صافی. غِشّ (بکسر اول و تشدیددوم) می‌باشد.

یا کلماتی که بروزن «مفاعَلَه» هستند و در عربی بفتح عین ولام، و در فارسی بکسر

۱- این که گفته شد «امروزه» بدان سبب است که زبان شناسان و اهل تحقیق‌معتقدند که برخی ازاین حروف درزبان فارسی پیش از اسلام بوده و به آوائی مخصوص تلفظ می‌شده. مانند: اصطخر. طهمورث. کیومرث. طهماسب. کیقباد......

۲- حروف «چپ‌گژ».

۳- رجوع شود به مقالهٔ «ضرورت داشتن رسم‌الخطی واحد» مندرج در روزنامهٔ اطلاعات که‌دربخش سوم کتاب نقل شده است.

عین و لام بکار می‌روند. مانند: مجادَلَه. مناقَشَه. معاشَقَه. مسامَحَه. مکالمه و غیره (تلفظ درست این کلمات را رعایت کردن، در فارسی معمول و لازم نیست).

بعضی کلمات هستند که در اصل عربی حرف اول آنها مفتوحست. مانند: شَکل، عَیناً، صَلاح، نَفرت، ثَروت، نَهضت، غَفلت، زَلزله، سَخاوت، اَصالت، سَرایت، رَقابت، مَتانت، نَظافت، عَدالت، سَعایت، رَفاه، خَطابت، رَعایا،[۱] صَداقت، ضَمانت، نَجابت و غیره، ودر فارسی بکسرحرف اول مصطلح است.

یا بعکس کلماتی که در عربی حرکت حرف اول آنها کسره است ، و در فارسی مفتوح تلفظ می‌شوند. مانند: رِعایت، رِوایت، عِلاوه، عِمامه[۲]، سِلاح، طِبابت، طِلا، عِتاب ، شِعار، شِحنه، عِوَض، عِید، مِداد، غِیبت (بدگوئی پشت‌سر کسی). یا کلماتی که در عربی حرف اول آنها مکسور است و در فارسی غالباً مضموم یا مفتوح بکار برده می‌شوند . مانند: نِکات ، نِقاط ، عِصیان، عِذار، سِفله، شِمال.

یا کلماتی که در عربی حرف اول آنها مفتوحست و در فارسی مضموم یا مکسوربکار برده می‌شوند. مانند: ثَبات، جَبهه، عَدالت، خَلوت، جَلوت، سَماع ، عَذرا، عَنقا، رَباط، سَجده، جَنوب، مَهر (= کابین)، غَیبت (= غایب گردیدن و ناپدیدشدن) شَجاعت. این کلمات رانیز سزاوار است صحیح تلفظ کنند. (رک تعلیقات)

کلمهٔ عُمران بمعنی آبادانی بضم اول صحیحست. و فِقدان بضم و کسر اول هـردو درست می‌باشد. و «وِجدان» بمعنی شعور و ادراك بکسر اول است ولی بیشتر آنرا بضم اول می‌خوانند. بِدرود (= خداحافظی و وداع) که کلمه‌ای فارسی‌است، بر وزن بهبود باید خواندهشود.

بعضی کلمات نیز هستند که چون از عربی وارد فارسی شده‌اند از وضع و جهت اصلی خود تغییر یافته‌اند، یا در معنی دیگری بکارگرفته شده‌اند. مانند: خلاص، راحت، سلامت، قضا، رضا ، (در فارسی قضاوت و رضایت گفته میشود، وبرآخر سه کلمه اول نیز یائی افزوده میشود). خَجِل (درفارسی خجالت)، ضَمان (درفارسی ضمانت)، فَراغ (درفارسی فراغت)، واین کلمه درعربی بمعنی اضطرابست نه آسایش. ولی نظامی آنرا بمعنی آسایش بکار برده وگوید:

چو برگفت این سخن شاپور هشیار فراغت خفته گشت و عشق بیـــــدار

همچنین خَجالت را نیز بجای خَجِل آورده . دراینگونه کلمات استعمال استادان‌و‌فصحای پیشین‌خودبرای‌ما سند است. چنانچه کلمهٔ: «خَجالت» را بجای «خَجِل» نظامی و سعدی و سخنوران دیگر بکار برده‌اند.

۱- رَعایا درفارسی رُعایا (بضم اول) گفته می‌شود.

۲- عِمامه درفارسی بفتح اول و تشدید و شِعار بغلط بضم اول‌گفته می‌شود.

۳- دراین مورد بازهم تحت عنوان «مختصات زبان پارسی» سخن‌گفته خواهد شد.

همچنین بجای کلمات تقدیر (اظهار قدردانی) و تشریک مساعی و تنقید و جَبون، ـ باید: قدردانی و اشتراك مساعی و انتقاد و جبان که صحیح آنهاست،گفته شود.

«اثاث» بمعنی اسباب و لوازم خانه و مفرد آن «اثاثه» است . بکار بردن «اثاثیه» ـ بجای آن غلط است.

کلمات: سُلطه، سُلاله، جُمادی، عُنوان، حرف اول آنها درعربی مضموست و نباید مفتوح یا مکسور خوانده شود. وکلماتی نیز مانند، بُهلول ،زُنبور(درعربی زونبور)، صُندوق ، نُصب‌العین که درعربی بضم حرف اولست در فارسی بفتح حرف اول تلفظ‌می‌شود .ولی‌تلفظ صحیح آنها در نزد عامه غریب وگاهی نیز نارواست.

درمعنی بعضی کلمات و وضع آنها نیز درفارسی تغییرهائی داده شده‌و تصرفهائی‌بعمل آمده است. مانند: صحرا، رعنا، صدا، صرافت (توجه ـ میل...) نزول‌گرفتن یا نزول خوردن، نقاهت، عطار، بقال، قناد، علاف، قصاب، سیر، تماشا. که شرح آنها در مختصات زبان فارسی خواهد آمد.

کلمهٔ «تسویه حساب» را برخی بجای «تصفیه حساب» بکار می‌برند ولی بهتراست بهمان صورت اخیر «تصفیه حساب» نوشت. چه تسویه بمعنی برابرکردن و مساوی ساختن است و مراد از تصفیه حساب پاك ساختن و جداکردن حسابست از یکدیگر.

شادروان **دکترخیام‌پور** که برخی ازاین غلطهای مشهور مأخوذ و مقتبس از آثار و تحقیقات اوست مینویسد[1] : کلمات (حجیم بمعنی دارای حجم و وسیع) ـ و (حراف بمعنی پرگو و زبان‌آور) و (اخاذ بمعنی باجگیر و بزور ازکسی چیزی‌گیرنده) ـ و(احجام بفتح اول بمعنی حجمها) و (ثَبّات بمعنی ثبت کننده) و (جزوه بروزن غرفه بمعنی کتابچه و دفتورساله که جمع آن جزوات است) درکتابهای لغت عربی نیامده. وظاهراً این کلمات از مستحدثات پارسی زبانان است. و در آثار فصحا و شعرای مشهور نیز دیده نشده.

کلمه « تَبانی » هم بفتح اول بمعنی مواضعه و پنهانی با یکدیگر قرار گذاشتن ، مجعولست و درکتابهای لغت عرب بدین معنی نیامده پارسی زبانان آنرا از (بنی بفتح اول‌و دوم و سوم)درست کرده‌اند.

کلمات: «جِد» و «ضد» و «امن» و «اسلام» خود مصدر هستند وگفتن جدیت وضدیت و امنیت و اسلامیت از مصادر جعلی است[2].

استرداد از باب استفعال طلب رد کردن است و واپس خواستن؛ ظاهراً استعمال فعل «کردن» بعد از آن زائد است ، مانند : در صدد استرداد آن برآمد ولی فارسی زبانان ـ

۱ـ نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز از شماره اول ببعد سال ۱۳۲۹ خورشیدی.

۲ـ رجوع شود بمختصات زبان پارسی.

غالباً برآخر مصدر های عربی فعل «کردن» میفزایند: حکومت کردن ـ عمارت کردن ـ وزارت کردن. همچنین است «استمداد» و استرداد و استخراج ....

تجرّی بر وزن تکدی، بمعنی گستاخی و دلیری در اصل تَجَرُّء بوده است. مانند تبرّی و تبرا که در اصل «تبرّء» بوده بمعنی بیزاری جستن.

بَرَوات (بروزن دعَوات) جمع «برات» است و برات در اصل براءت ـ بیزاری وآزادی بوده است فارسی آن «چک» می‌باشد. حافظ فرماید:

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند

کسائی مروزی گوید[1]:

هم ننگرم سوی تو هم نگذرم سوی تو هم ناورم سوی تو اینک چک تبرا

تجارِبْ بکسر چهارم ـ و جَذْبِه و جَلْسِه و خَلْسِه هرسه کلمه بسکون دوم و تلفظ آنها بر وزن «جَعْبَه» صحیح است. «اِناث» بکسر اول بمعنی زنان (در فارسی بضم معمولست) و مفرد آن «انثی» است بر وزن «دُنیا» و «اقربا» بکسر سوم بمعنی نزدیکان و «جِنحه» بمعنی گناه بکسر اول است نه بضم واین واژه نیز در کتب لغت عرب نیامده و لغتی است عامیانه. اما سخت مصطلح و متداولست خاصه در امورقضائی.

تحت ـ بین ـ فوق ـ کلمات عربی «بِین» و «تَحت» و «فَوق» که در عداد ظرفهای مکان عربی بشمار میروند، اگر با کلمه‌ای دیگر ترکیب شوند حرکت حرف آخرآنها درعربی مفتوح تلفظ می‌شود مانند بینَ الامثال ـ بینَ الاقران ـ بینَ الطلوعین ـ بینَ الملل ـ بینَ المجالس ـ بینَ الحرمین و امثال آنها که در تمام این ترکیبات حرکت صحیح حرف «نون» پیش از «ال» فتحه است. همچنین در کلمات تَحتَ الشعاع ـ تحتَ الحفظ ـ تحتَ الحمایه ـ تحتَ البحری وغیره حرف «ت» پیش از «الـ» مفتوح می‌باشد.

این قاعده در ترکیب کلماتی نظیر فوقَ العاده ـ فوقَ الطاقه ـ ماوراءَ الطبیعه ونظائر آنها نیز جاریست و در عربی باید حرکت حرف پیش از «ال» مفتوح تلفظ شود. اما کلمهٔ «فوقَ الذکر» که آنرا گاهی بجای «ذکرشده» و «مذکور» بکار میبرند اصولا درست نیست و باید بجای آن «سابقَ الذکر» گفت.

غلطهای مشهور

غیر از کلماتی که ذکرشد، الفاظ دیگری در فارسی غالباً بکار میرود که در شمار غلطهای

۱ـ رك: اشعار کسائی مروزی از مؤلف. انتشارات دانشگاه تهران چاپ دوم سال ۱۳۶۷ ص ۲۰

چند ـ اسکناس از غلطها غلط است

مشهور است و بارعایت‌بعضی مقتضیات باید از بکار بردن آنها بصورت غلط خودداری کرد .

البته برخی با این نظر بکلی یا تا حدی مخالفت میورزند و معتقدندکه ما نباید تابع قواعد و ضوابطگذشته باشیم و این‌گونه کلمات را بسبب عدم مطابقت با قاعده غلط بشماریم. بخصوص اگر مربوط بقواعد زبان عربی باشد. هرنوعی که درمیان عامه مردم معمول و متداول است بهمان نحو باید عمل کرد. چه درست، یعنی متابعت عرف واکثریت ، و نادرست یعنی آنچه برخلاف آنست.[۱]......

ملک الشعرای بهار درمقاله‌ای‌که دربهار و ادب فارسی مندرجست پاسخ کافی باین گروه داده و آنان را (خدای ناخواسته) هرج و مرج طلب خوانده است و می‌نویسد: «قواعد زبان باید رعایت شود هر چند بواسطهٔ تکرار بعضی غلطها دیگرآن غلطها بنظر عادی بیاید و درجمله بندی و مفهوم سخن تغییری حاصل نسازد. ما باید غلط ننویسیم و درست سخن بگوئیم.... زیرا نظم جامعهٔ ادبی نیز مانند انتظامات دیگر جوامع قابل احترام است ....»[۲].

نویسندهٔ فاضل دیگری مینویسد: «شاید پاره‌ای از نویسندگان‌گمان کنندکه استعمال غلطهای رایج چندان ناروا نیست. اما مشهور بودن غلط نباید دستاویزی برای استعمال آن باشد، و هرنویسنده باید درست را از نادرست تشخیص دهد وهراستعمال نادرستی را هرچند رایج ومشهور باشد کناربگذارد وراه درست نویسی را برگزینند.»[۳]

برخی از این غلطهای مشهور عبارتست از: نخست کلمات فارسی یا اروپائی که بقیاس قواعد عربی با «الف و ت» جمع بسته می‌شود. مانند: فرمایشات ـگرایشات ـگزارشات سفارشات ـ تلگرافات ـ نمرات ـ پاکات[۴] و غیره که احتراز از استعمال اینگونه الفاظ لازمست[۵]. مگرآنها راکه استادان سخن و ارباب ادب بکار برده باشند.

مرحوم دکتر معین می‌نویسد[۶]: «در تداول برخی ازکلمات فارسی را در جمع بـا «یات» آورده‌اندکه استعمال آنها جایز نیست. چه بعض آنها منسوب نیستند و برخی دیگر که منسوبند آوردن «ة» تأنیث در آخرکلمهٔ منسوب فارسی خطاست.ازاین‌قبیل است

موسا عادتاً حتا معنا مرئوس

۱ـ مثلا اگر از صد نفر نود یا شصت نفر موسی ـ عادة ـ حتیٰ ـ معنیٰ ـ مرؤوس را: موسا ـ عادتاً حتا ـ معنا ـ مرئوس.... نوشتند باید ما هم چنین بنویسیم. و از دیگران هم بخواهیم رسم دیرین را رها کنند و درست ننویسند و پیروی از «اکثریت» بکنند.

۲ـ ج ۲ ص ۴۱۸ ـ دستورزبان

۳ـ رك آئین نگارش تألیف دکتر حسین نخعی ص ۷۹.

۴ـ سه کلمهٔ اخیر اروپائیست.

۵ـ رك مختصات زبان فارسی .

۶ـ رك: قاعده‌های جمع ص ۴۷ ببعد .

پوچیات - پرتیات - چرتیات - چرندیات - جفنگیات . بهاریات (قصائد) » ۱ و باز می‌نویسد: تازیان بعضی کلمات عربی یا فارسی را با «ات» جمع بسته‌اند (مانند: حوالجات - رقیمجات - علاقجات - انبجات) عوام نیزبشیوهٔ آنان بیشتر کلمات فارسی را که به «های غیر ملفوظ» ختم شده به «جات» جمع بسته‌اند مانند: روزنامجات - کارخانجات - میوجات - گاهی از این هم فراتر رفته کلماتی را هم که به‌های غیر ملفوظ ختم نشده‌اند بدین صورت جمع بسته‌اند: مانند: مرباجات - ترشیجات - داروجات - سبزیجات .... در هر حال این جمع ناقص عربی وقتی در کلمات فارسی پیدا می‌شود بقدری زشت وعامیانه و غیر ایرانیست که هرنویسنده‌ای ازآن‌پرهیز دارد و امروزه این‌گونه کلمات را جز روی تابلو دکانهای بازار یا مخازن اغذیه فروشی... لاله‌زار جای دیگر نمی‌توان دید....»

همچنین کلمات «داوطلبین» و «بازرسین» بجای داوطلبان و بازرسان که با «ین» علامت جمع عربی جمع بسته شده‌اند در شمار کلمات نادرست یا غیر فصیح می‌باشند.

دیگر استعمال تای تأنیث و رعایت صفت و موصوف است از جهت مذکر و مؤنث بودن بقیاس قواعد عربی مانند: صفات رذیله - عادات حمیده - ملکات فاضله. و این موضوع اگرچه برخلاف قواعد زبان فارسی است اما در آثار پیشینیان نظایر بسیار دارد و اگر امروز هم بکار برده شود قابل اغماض است. اما ناروا و خطا آنست که برای کلمه ونامهای فارسی یا غیرعربی بنا بمتابعت قواعد عربی، صفت مؤنث بیاورند. مانند: آستانهٔ مقدسه - پستخانهٔ مبارکه - کارمند مربوطه - پروندهٔ مربوطه - کمیسیون متشکله - تلگرافات‌واصله - خانم‌دبیره - آزمایشات عدیده- هفتهٔ‌مبارکه و غیره.

دیگر بکار بردن تنوین است در آخر کلماتی که عربی نیست. مانند: دوماً، سوماً، گاهاً، جاناً، زباناً، تلگرافاً، تلفناً، و نظیر آنها که اگر بکار برده شود درست نیست.

دیگر ساختن مصدر جعلی است با افزودن «یت» در آخر بعض کلمات بقاعدهٔ عربی. مانند: وضعیت - موقعیت - اسلامیت - جمعیت - تابعیت که در عربی آنها را مصدر جعلی مینامند. وظاهراً برخلاف قیاس است و صحیح آنها در عربی وضع - موقع - اسلام - جمع.... میباشد. ولی در زبان فارسی غالباً بصورت مصادر جعلی مصطلح است و جمعیت - وضعیت - موقعیت و اکثریت و اقلیت - گفته می‌شود ظاهراً ایرادی‌هم ندارد. اما نمونه نادرست وخلاف آنست که بعض کلمات فارسی را بدین قیاس تحت‌قواعد زبان‌عربی درآورند. چنانکه‌ازغلطهای مشهور است: ایرانیت - زنیت - مردیت - خانیت - رهبریت - خوبیت - منیت - دوئیت[۲]. وبدتر ازهمه «خریت» است. و باید درآخر اینگونه کلمات بجای «یت» یائی افزوده شود که آنرا

۱- برخی از این کلمات نظیر: باغات - کوهستانات - شمیرانات - بهاریات.... درآثار فصحای پیشین بکار رفته است. رجوع کن مختصات زبان فارسی ۲-ر ک تعلیقات

یاء مصدری گویند . مانند : ایرانی - مردی - زنی - خوبی - رهبری - خانی - دوئی - منی ...

دیگر مشتق ساختن کلماتست بقاعده و قالبهای عربی که آن کلمات در اصل فارسی هستند و نمی‌توان مشتقات آنها را مانند الفاظ عربی بکار برد. بنابراین کلمات: مکلا - ممهور - کفاش - وراجی - نزاکت - تخرخر - تشرشر (که بغلط از کلاه - مهر - کفش = نازك - خر - شرشر - مشتق میباشند) درست نیست. وَرّاجی (بکسر و فتح اول و تشدید دوم) نیز کلمه‌ای است عامیانه . بمعنی پرحرفی و از « ور » زدن ساخته شده. (تخرخر یعنی خود را بخری و نادانی زدن.)

کلمات گُمان - گُوارا - گُلو - گُواهی - جُوان - پُسر همه بضم اول صحیح می‌باشد نه بفتح یا بکسر اول و بِستر بمعنی رختخواب بکسر اول درست مـی‌باشد . بدیهی است تلفظ صحیح برخی از اینگونه کلمات ضروری نیست وگاهی بگوشها نیز سنگین می‌آید.

زُدوده، زُدودن بضم اولست. اما مشتقات آنها بفتح (ز) باید تلفظ شود نه بضم . زَدائیدن - زَدَاینده - زَدائیده - گندزَدائی - گندزدای نیز همه بفتح (ز) صحیح است.

همچنین «سُرودن» و «سُروده » اگرچه حرف اول ایندو کلمه نیز مضمومست ولـــی مشتقات و ترکیبات آنها مانند: نغمه سَرا - سرودسَرا - سخن سَرایان - وغیره همه بفتح «سین» ضبط شده است نه بضم - وکلمات «سَرایند» و « سَرائیدن » و «سَرایش» نیز هرچند در زبان پهلوی و غالب لهجه های قدیم بضم اول بوده ولی از قرنها پیش بفتح اول تلفظ شده است وارباب لغت نیز آنها را بفتح اول ضبط کرده‌اند. سوید مطلب آنکه کلمهٔ «ستایش» با آنکـه مصدر آنرا بضم اول «ستُودن» تلفظ می کنیم ولی کلمهٔ «ستایش» را هیچگاه بضم اول نمی‌گوئیم.

کلمه «گرام» غلط است و باید بجای آن «گرامی» بکار برد و لفظ «بهبودی» بمعنی سلامت بی حرف «یاء» و «بهبود» درست است.

درآوردن الف و لام «ال» برسر کلمات از مختصات زبان عربی است، و آوردن آن بر سر کلمات فارسی غلط است . بنابراین ترکیباتی نظیر ، حسب‌الخواهش ، حسب‌الفرموده، حسب‌الفرمایش، حسب‌الفرمان و قلیل‌الخرد و نظیر آنها درست نیست.

و نیز حرف نفی «لا» که مخصوص زبان عربی می‌باشد، بکاربردن آن برسر کلمـات فارسی غلط است و استعمال کلماتی نظیر، بلادرنگ، لاجان و مانند آنها بجای بـی‌درنگ ، بیجان و غیـره صحیح نیست.

درسایر کلمات عربی نیز سزاوار است، در زبان فارسی بجای «بلا» «بی» گفته‌شود. مانند: بی‌منازع، بی‌مکان - بی‌شک - بی‌مانع - بیجهت - بیمحل - وغیره در کلمات: بلامنازع - لامکان - بلاشک - بلامانع - بلاجهت - بلامحل....

کلمات عادی، قضات (جمع قاضی) و ماده (در برابر نر) و فوق‌العاده همه بی‌تشدید هستند وگفتن آنها بصورت عادّی، قضّات و مادّه و فوق‌العادّه (با تشدید) غلط است.

دو کلمه **اقلاً و اکثراً** که امروزه بسیار در فارسی معمول است، هر دو غلط می‌باشد زیرا درعربی کلماتی که بروزن « افعل » باشند چون غیر منصرفند تنوین نمی‌پذیرند ، و باید بجای آنها لا اقل ویا حداقل و دست کم وکمینه و اکثر و بیشتر و نظایر آنها بکار برد. در افغانستان بجای حداقل واژهٔ نغز «کم ازکم» را بکار می‌برند.

کلماتی که درعربی بصورت صفت تفضیلی هستند، اگر درفارسی استعمال شوند،بکار بردن لفظ «تر» که علامت صفت تفضیلی فارسی است ، درآخر آنها روانیست. بنابراین:اعلم تر ـ افضل‌تر ـ اقوی‌تر ـ اکمل‌تر و غیره نبایدگفته شود ولی لفظ «اولی» را چون در ادب‌فارسی مکرر بکار رفته میتوان اولیترگفت. سعدی فرموده:

ترك احسان خواجه اولیتر　　کاحتمال جفـای بـوابان

ازبکار بردن کلمه **«متأسفانه»** اگرچه رواج کامل یافته بهتر است خودداری‌گردد ، چه متأسف اسم فاعل عربی است بمعنی افسوس خورنده و «انه» یک پسوند فارسی است ودر آخراسمهای‌جامددرمی‌آیدونشانهٔ‌دارابودن‌صفتی‌است،سانند:خردمندانه،مردانه .... ولفظ متأسف بمعنی فاعلی، خود دارای‌آن معنی هست و بکار نبردن آن اولیست[1] . (بجای آن می‌توان در **پاره‌ای موارد با تاسف ـ مع‌الاسف ـ با اظهار تأسف گفت).**

درهنگام استعمال دولفظ **«له»و«علیه»**نباید برسرآنها «بر» افزود ، و بر علیه وبرله گفت. چه علیه خود بمعنی «برضد او» وله او بمعنی «برای او» ست. وافزودن لفظ «بر» برسر آنها زاید است. و خودداری ازبکار بردن آنها اولی. ولی امروزه بیشتر فارسی زبانان این‌نکته را رعایت نمی کنند.**(شاید هم حق‌دارند.)**

کلمهٔ **«بالاخره»** که بسیار درفارسی بکار می‌رود صحیح نیست زیرا اُخره در عربی بمعنی(کندی) است وبالاخره بمعنی «بکندی» خواهد شد که مقصودگوینده‌قطعاً چنین نیست، و باید بجای آن، آخرالامر، آخر، عاقبت ، سرانجام و غیره‌گفته شود . وطبق‌تحقیقات محققان اکثر صاحبان فرهنگ آنرا غلط دانسته‌اند . فقط صاحب معیاراللغه آنرا درست دانسته‌که بر قول وی تنها نمی‌توان اعتماد کرد.

باسمه‌تعالی یعنی بنام خدائی که بلند مرتبه استو نوشتن آن بصورت «بسمه‌تعالی» صحیح نیست. و این ازغلطهای بسیار مشهور و رایج است که باید بتدریج آنان راکه‌نمیدانند آگاه ساخت و درنوشته‌های بعد باصلاح آن پرداخت چه با مراجعه بنسخه‌های متعدد قرآن کریم وکتب ادعیه این مطلب بخوبی روشن می‌شود که کاتبان آنها جز در «بسم‌الله»حذف الف را روا نـداشته‌انـد. و در «فسبح باسم ربک‌العظیم » و «اقرأ بـاسم ربک‌الذی خلق» و «باسمک‌الذی» و غیره همزه را حفظ کرده‌اند.

۱ـ درفرهنگ معین آمده است استعمال آن پسندیده نیست و صحیح نمی‌باشد.

کلمات هفده و هجده مرکب از دو لفظ هفت ده و هشت ده می‌باشند که اندک تغییری یافته‌اند. نوشتن آنها بصورت هیفده و هیجده ظاهراً درست بنظر نمیرسد.

دوقُلو ـ بسکون قاف (باغین هم نوشته می‌شود) بروزن «خوشبو» و «دوقُلی» بروزن «سرخی» کلمه‌ای ترکیست. بمعنی توأمان و دو کودک که با هم یا با اندکی فاصله بدنیا آیند. و در ترکی از لفظ «دغ» و پسوند «لی» یا «لو» ترکیب شده که معنی نسبت ودارندگی رامیدهد. و«دُغ» یا «دُق» از مصدر «دقماق» که در ترکی بمعنی زائیدن است. بنابراین این کلمه از عدد دو» فارسی و «قلو» (بروزن گلو) تشکیل و ترکیب نشده. تا بدین قیاس سه قلو و چهارقلو و پنج قلو گفته شود. چنانکه بغلط گاهی شنیده و خوانده شده است. (رک **تعلیقات**)

استان که قسمتی از تقسیمات کشور است بضم اول صحیح است و درقدیم بکسراول نیزگفته می‌شده، استعمال آن بصورت آستان صحیح نمی‌باشد.

استعمال کلماتی مانند: کامیون باری، سنگ حجرالاسود ، شب لیلةالقدر ، رَمَدچشم، صُداع سر، سن پنجاه سالگی، ماجرای گذشته، تهویه هوا، ساحل دریا (که این کلمه اخیربسیار هم متداولست) نارواست وهمه از انواع حشو قبیح هستند.

بکار بردن کلمهٔ **«نوین»** را بجای «نو» بسیاری ازفضلا و محققان صحیح یا فصیح نمی‌دانند و معتقدند «ین» علامت صفت است و «نو» نیز خود صفت مطلق می‌باشد و الحاق این پسوند بصفت مطلق جایز نیست **و باید بدنبال اسم آید. مانند : سیمین ـ زرین ـ روئین** نمکین ـ شیرین ـ گلین ـ همچنین گفته‌اند که «نو» خود بتنهائی معنی و مفهوم کامل دارد و احتیاجی بافزودن پسوند «ین» بدان نیست و با آنکه کلمه «نو» در آثار قدما بارها بکاررفته است، ولی لفظ «نوین» حتی یک‌بارهم دیده نشده که بکار رفته باشد. ولی مرحوم دکترمعین درلغت‌نامه نوشته است «پسوند مذکور بصفاتی که معنی تقابل و تضاد دارند ملحق می‌شود مانند: زیرین و زبرین ـ سَرین و پائین ـ بنابراین قاعده چون «نو» درمقابل کهنه است نوین جایز است ولی ضد نوین «یعنی کهنه‌ئین» چون ثقیل است بکار نرفته » ـ این نظر نیز شاید خالی از ایراد نباشد چه زیر و زبر قید مکانست و سروپا هم اسم . بهر صورت خود داری از استعمال آن بصواب نزدیکتر بل که عین صوابست.

کلمات خرسند ـ خشنود ـ خرد (ـ کوچک) باید بی واو نوشته شود و کلمات خرده مالک و خرده فروشی نیز بی واو درست است. «کمک» نیز که از ترکی وارد زبان فارسی شده است بی واو صحیح است . همچنین کلمات: خانواده ـ خاطر ـ خاموش را که برخی از گذشتگان با واو می‌نوشته‌اند باید بی‌حرف واو نوشت. کلمهٔ «امید» با تشدید حرف میم وبی تشدید آن هردو صحیح است.

کلمات مشکل ـ اشکال ـ مُسکِر ـ عسکر ـ همه عربیست و باید با کاف تازی‌نوشته شود نه‌گاف پارسی.

کلمات: اشک ـ رَشک ـ مَشک (هرسه، بفتح اول) و رِشک ـ مِشک ـ پِشک ـــ پزشک (هرچهار بکسر اول) و خُشک و مُشک (بضم اول تلفظ دیگر مشک) وکلمات نظیر اینها حرف آخر همه کاف تازیست با یک سر کج نه‌گاف پارسی با دو سر کج. ولی درتداول عامه اینگونه کلمات را (شاید بسبب نزدیک بودن مخرج این دوحرف‌گاهی با گاف پارسی می‌خوانند. شُوق بفتح و ضم اول بمعنی راندنست. و سُوق (بروزن بوق و دوغ) بمعنی بازاراست که «سو» هم‌گفته می‌شود. جمع آن «اسواق» است. چهارسوق و چهارسو بمعنی چهار بازار. این دوکلمه نباید با هم ملتبس شود.

سوك و سوگ بمعنی عزا و ماتم و اندوه و غم ـ و سوك (ـ سو) بمعنی طرف و سوی وگوشه است. و سوگوار ـ اندوهگین و مصیبت زده می‌باشد. و «خِطّه» بمعنی سرزمین وناحیه بکسر اول و تشدید دوم می‌باشد نه‌بضم. بها بمعنی‌قیمت، کلمه‌ایست فارسی و آخر آن همزه ندارد. همچنین رزم‌آرا ـ مجلس آرا.

«درب ورود» نیز ازغلطهای مشهور است. اگر بجای آن «در ورود» گفته و نوشته شود بهتر است. (ولی دراین مورد هم بقول حافظ: برمن و تو در اختیار نگشاداست).*

درست نویسی کلمات ـ رسم‌الخط[1]

برای درست نوشتن کلمه هائی که ریشهٔ عربی دارند، چنانکه قبلا اشاره شد بایدآنها را شناخت و ریشهٔ آنها را آموخت و بکتاب لغت باید رجوع کرد.

اما کلمات فارسی بطورکلی تابع قواعد و ضوابطی است که با آموختن آنها می‌توان از غلط نوشتن ایمن بود برخی ازآنها بقرار زیراست:

کلمه و اسمی که دارای معنی‌مستقل باشد باید جدا و مستقل ازکلمهٔ دیگر نوشته شود. مانند: آب‌گرم ـ گل سرخ ـ مجلس شورای اسلامی ـ حضرت مستطاب عالی و وزارت فرهنگ و مونس جان.

واگرلفظی از دوکلمه تشکیل و ترکیب شده باشد، عموماً برسر هم نوشته می‌شود. مگر در مواردی که شکل کلمه ازصورت عادی و طبیعی خارج‌گردد، وهیأتی زشت و دشوار درنوشتن پیدا کند، که باید جدا نوشته شود. مانند: استقلال طلبان ـ چشم پزشک ـ شکست خورده ـ ستم پیشه‌مرد ـ دندان شکننده.

درقدیم بیشتر واژه‌های مرکب‌را جدا مینوشتند مثل‌گل‌چهره ، شاه باز، کفش دوز. امروز هم ضابطه‌ای دقیق و معین ندارد .

۱ـ مقالات «جدا باید نوشت یا پیوسته» و «ضرورت داشتن یک رسم‌الخط واحد» در بخش سوم البته مطالعه شود. *(رك تعلیقات)

هرگاه جزء دوم واژهٔ مرکبی با «آ» آغازشود، نشانهٔ مد در نوشتن روی الف معمولا حذف می‌شود. مانند: دلارام ـ بدانجا ـ دستاویزـ هماوردـ دلاویز.

باء تأکید یا زینت راکه برسر افعال در می‌آید، همه‌جا باید متصل نوشت، و جدا نوشتن[۱] آنرا امروز غلط می‌دانند مانند: برو ـ بنشیند ـ ببیند. همچنین نون نفی را مانند: نکنم، نخورم، نبینم. ولی اگر حرف «نه» درمعنی انکار و تجزیه و تخصیص باشد، باید جدا نوشته شود، مثلا: نه ببازار میروم و نه چیزی میخورم و نه اینجا می‌نشینم. که اگر کلمات بازار و چیزی و اینجا حذف شود، باید نوشته شود: نه میروم، نه میخورم، نه‌می‌نشینم.

«ب» حرف اضافه اگر برسر نامهای خاص درآید ، باید و سزاواراست همه‌جاجدانوشته شود وبرسر کلمات و سر اسمهای دیگر اگر جدا نوشته نشود بهتر است و چسبانیدن آن نه‌تنها غلط نیست بلکه بصرفه و صلاح نیز نزدیکتر است. مگرآنکه تعداد دندانه‌ها زیاد و نوشتن آن دشوارگردد.

درکلمات: بدین، بدان، بدو، باو، بایشان، بدانان، بدینجا، بآنجا، بهرجا، بهرکس «ب» حرف اضافه باید چسبیده شود و برروی هم‌درنوشتن کلماتی که با حروف بیدندانه آغاز می‌شود حرف «ب» متصل می‌گردد.

توضیح «ب» حرف اضافه را در قدیم همه‌جا متصل بکلمات بعد از خود می‌نوشتند. جدانوشتن آن امری نادر و استثنائی بود . استادان و دانشمندان و صاحبنظران قرن اخیرنیز همه چنین می‌نوشتند. مانند: ملک‌الشعراء بهار ـ استاد احمد بهمنیار ـ علامهٔ دهخدا ـ استاد فروزانفر ـ استاد همائی ـ استاد عبدالعظیم قریب ـ علامهٔ قزوینی ـ استاد اقبال آشتیانی و دیگران و دیگران و دیگران، و درتمام کتب و آثار و مقالات و نوشته‌های‌گذشته نیز حرف «ب» متصل بکلمه‌های بعد می‌شده است.

دراین دو سه دهه اخیر ، چنانکه می‌بینیم ناگهان معمول و متداول‌گردید که باید «ب» حرف اضافه را همه‌جا جدا و بصورت «به» نویسند. و اساس این بدعت نخستین‌بار در سال ۱۳۴۲ خورشیدی‌گذاشته شد؛ درانجمنی که بدستور وزارت فرهنگ وقت تشکیل‌گردید. (وشاید برای تسهیل درکارفراگیری نوآموزان). ازآن پس دستور داده شد که بسازمان کتاب درسی ابلاغ‌گردد تا در تمام کتابهای درسی حرف «ب» را جدا کنند، مگر در افعال ومعدودی کلمات نظیر: بدو ـ بدان ـ بدین ـ بجز ـ بهم ـ بهرجا ـ بهرکس ... و مانند اینها ـ چندی بعدگروه دیگری قیام کردند و یک باره تیشه بر ریشه آن زدند و چنین‌گفتند که : این حرف «ب» بجز در افعال همه‌جا باید جدا نوشته شود. نوآموزان کم سواد و حروفچینان راحت‌طلب و ماشین نویسان نا آشنا نیز ازآن استقبال کردند. سرانجام کار بدانجا رسید که‌امروزاگر

۱ـ برای ملاحظهٔ توضیحات بیشتر رجوع شود بمقالات سابق‌الذکر.

کسی «ب» را بکلمات بعد بچسباند آنرا غلط می‌پندارند!! (ان هذالشیء عجاب).

البته این روش یعنی جدا نوشتن حرف «ب» را نمی‌توان غلط خواند. ولی رنجیست بیهوده و زحمتی است زیاده که انسان در نوشتن برخود هموار می‌کند (رك مقاله جدا باید نوشت یا پیوسته در بخش سوم) و خط بطلانیست بر روش ثابت چند صد ساله‌ای که در خط فارسی ساری و جاری بوده - بدین معنی که آیندگان رسم‌الخط «ب» را درصدها هزار کتاب پیشینیان مغایر با آنچه امروز معمولست، می‌بینند. و نمیدانند کدام درست است.

باید دانست دراینگونه تغییرها که دررسم‌الخط کلمات یا تلفظ آنها یا وضع لغات جدید و مستحدث در فارسی داده می‌شود، دقت و احتیاط بسیار باید کرد و بسیار بسیار آرام باید قدم برداشت. چه تغییرهائی که دراین ۳۰-۴۰ سال اخیر - بویژه دراین دهه حاضر - ازجهات‌گوناگون درفارسی پدید آمده، ظاهراً امری طبیعی و عادی نبوده تا آنرا تابع تحول و تطور زبان و خط بدانیم. بدین سبب ممکنست درآینده ما یهٔ شگفتی و بساگمراهی نو آموزان و خارجیان و فارسی زبانان کشورهای دیگرگردد.

یکی از فضلای درگذشته می‌نویسد[1]: «ما نباید یک نکته بسیار مهم را فراموش کنیم که زبان فارسی تنها متعلق به ایران نیست. بلکه درافغانستان و تاجیکستان هم زبان بومی و ملی می‌باشد . قلمرو زبان فارسی وسیعتر ازکشور ایرانست و خود دارای و حدتیست قابل ستایش و ما بهیچ قیمت نباید راضی شویم رشتهٔ یگانگی زبان که ما را بهم پیوسته است گسسته شود.»

دراینجا بسخن آن مرد فاضل باید افزود که این زبان غیر از افغانستان و تاجیکستان درعراق‌و پاکستان‌و هندوستان‌و نواحی‌دیگر نیز رواج‌دارد ومصلحت‌نیست‌با این‌تغییرهای دمبدم و تصمیمهای پیاپی در املای کلمات ووضع لغات و آوردن ترکیبات ناروا ارکان‌آنرا سست و متزلزل سازیم. و اگر بخواهیم همچنان عجولانه دراندیشه آسان کردن‌املای کلمات وایجاد تسهیلات دراین زمینه باشیم این رشته سر دراز دارد. و شاید روزی بدان‌جای برسیم که بگوئیم بهتر است‌فرضاً «حوض-وحسن و مثلا » را هم «هوز- هسن - و مسلن»بنویسیم. و «داود» را هم «داوود» و «خوان و خواسته» را هم «خان و خاسته»

اگر حرف«ب» برسر اسم و صفت بیاید یا اسم دیگر از آن ساخته شود، باید متصل نوشته شود مانند: بخرد (= خردمند) بهوش (= هوشیار) بنام (=مشهور) بدست(=وجب) براه (= سربراه).

اگر پیشاوند (ب) برسر فعلی درآید که با «آ» شروع شود ، معمولا علامت مد حذف

۱- دکتر محمود افشار . دراقتراحی تحت عنوان روش تجدد در زبان فارسی ...... رك : مجله آینده سال سوم ص ۷۰.

می‌گردد، وبجای آن بعد از ب حرف «ی» در میاید. مانند : بیامد. بیازرد. بیاموز . بیاساید. بیارایند ....

همچنین اگر برسر فعلی درآید که حرف اول آن مفتوح یا مضموم باشد، الف بدل به «ی» میگردد مانند بینداخت ـ بیفکند ـ بینباشت ـ بیازرد ـ بیفتاد. پیشاوند «بی» برسر کلمات هم جدا و هم پیوسته نوشته میشود[۱]. ولی در واژه‌هائی که در حکم یک کلمه هستند باید سرهم نوشته شود. مانند: بیچاره، بینوا بیزار، بیهوده، بیراهه، بیکاره ـ بیخود. لفظ «می» و «همی» را غالباً جدا از کلمات مینویسند، ولی چسبانیدن آن نیز غلط نیست.مانند می‌گفت ـ می‌رفت ـ می‌دید ـ میرود ـ میخورد ـ میخواند[۱].

«ای» که حرف ندا در فارسی است، همواره باید جدا نوشته شود.ای‌دوست،ای‌مردم، ای‌خدا، ای که گفتی[۱].

پیشاوند یا قید «هم» را که برسر اسم در می‌آید و صفت یا اسم‌دیگر میسازد. باید سرهم نوشت. مانند: همشهری، همدلی، همنشین،همداستانی، همدرد، همخوابه ، همکار ، همراز. ولی اگر لفظ «هم» قید تأکید باشد باید جدا نوشته شود. مانند: هم‌خورد، هم‌خواند، **هم درس خواند، هم بحث کرد، هم دل داد، هم جان.**

این و آن باید ازکلمه جدا نوشته شود: این زمان، آن روز، این مرد، ولی درکلمات: اینجا، آنجا، اینکه، آنکه، چنان، چنین، بی‌آنکه، تاآنکه، چون حکم کلمه واحد پیدا کرده‌اند متصل نوشته میشوند.

«که» حرف ربط فارسی باید همواره ازکلمهٔ پیش ازخود جدا نوشته شود، مانند: من که ـ وقتی که ـ گفتم که ـ حرفی که، سری که، سخنی که، اینست که، آنست که، ولی در آنکه و اینکه و چنانکه معمولا آن را جدا نمی‌نویسند[۱].

حرف «چه» درچند واژه: چرا ـ چگونه ـ چطور ـ چنان ـ چقدر ـ متصل نوشته میشود ، ولی درسایر موارد باید جدا نوشته شود. مانند: برای چه، چه‌باید کرد، چه کارداری ، چه میخواهی.

«حرف‌را» علامت مفعول صریح بهتر است همیشه جدا نوشته شود: کتاب‌را ـ خدای را ـ کسی را ـ مگر در واژه‌های مرا، ترا، که باید چسبیده باشد.

«ها» علامت جمع فارسی باید پیوسته نوشته شود، ولی درکلماتی که آخر آنها بـه های غیر ملفوظ ختم شده اگر احتمال اشتباهی باکلمات دیگر در میان باشد، باید جدانوشته

۱ـ بطور کلی در نوشتن خط فارسی غیراز قواعد واصول عوامل دیگری نیزمانندمراعات زیبائی خط و غیره دخالت دارد. رک‌بخش سوم مقالات ه و ۷

شود. مانند: جامه‌ها، نامه‌ها، خامه‌ها، دره‌ها، ریشه‌ها و غیره[1].

پساوندهای: زار. سار. ستان،گاه،دان، ناك،گر،گان، واره، بار. سر. سیر. بد. چه. و- غیره همه باید بکلمهٔ قبل متصل‌گردد. مانند: نمکزار- کوهسار- باغستان- جایگاه - اندوهناك نمکدان - ستمگر- خدایگان-گوشواره - سبکبار-گرمسیر- سنگسر- کهبد - کتابچه - ارجمند - غمگین - پهنا - ساختمان و غیره.

کلماتی که به «هاء غیرملفوظ» ختم شده‌اند اگر به الف و نون «ان» جمع بسته شوندیا به«یاء مصدری» پیوسته‌گردند در نوشتن بجای«هاء» آنها گاف فارسی نوشته میشود. بنابراین نوشتن «هاء »دیگر زائد و غلط است مانند: بندگان، زندگی، بچگی، دو سالگی، میخوارگان، پناه‌دگان، بچگانه و غیره.

این قاعده درکلمات عربی که آخر آنها به «تاءگرد» ختم شده، اگر به تاء کشیده‌بدل نشده باشند نیز جاری است. بنابراین: خاصگان، نظارگی، سفلگان، جمیلگی، طرفگی،عملگی، طلبگی، حاملگی،بی‌علاقگی وغیره نوشته میشود.

غالب کلماتی که به های غیر ملفوظ ختم میشوند ، اگر با پساوند یاکلمه‌ای دیگر ترکیب‌شوند جدا نوشته میشوند دراین صورت «ها»ی آنهابمنزلهٔ حرکت حرف ماقبل میباشد. مانند: بهره‌ور - علاقه‌مند - مایه‌دار- دوره‌گرد- پیشه‌ور - آوازه‌خوان و غیره بنابراین گفتن و نوشتن کلماتی نظیر: بهرور - پیشور- دورگرد - مایدار (=مایه‌دار) فصیح یامناسب نیست. مگر آنجاکه های غیر ملفوظ به «گاف» بدل‌گردد، که نوشته نمیشود

درخور یادآوریست که افرادی معدود هنگام سخن‌گفتن، کلماتی را نظیر، خاندان، خانه‌زاد ، خانواده، خانگی ، جامگی ، خانقاه، جامه‌دان، بهرمند ،پیشه‌ور ، بهره‌ور ، سایبان، خانمان، دودمان، رستکار، کردگار وکلماتی دیگر نظیر آنها را - بسکون حرف سوم تلفظ میکنند و سالخوردگان و پروردگار و پروردگی را بسکون حرف ماقبل‌گاف این‌گونه کلمات سزاوار است‌باحرکت‌حرف‌سوم تلفظ‌شود. خاصه آن کلمات که حرف آخر جزء اول‌آنها در اصل‌هاء غیر ملفوظ بوده است . مانند: خانه - جامه - بهره - اندیشه - پیشه - سایه . کنگره (= دندانه‌های بالای دیوار...) و استوار نیز بضم (ت) صحیح است‌نه بسکون.

هرگاه کلمه‌ای به های غیر ملفوظ ختم شود، درحالت اضافه بکلمهٔ دیگر بجای یاء همزه‌ای بالای آن میگذارند مانند: خانهٔ مریم - دستهٔ چاقو - بنیهٔ قوی - واگر یاءنکره یا وحدت بآخر آن اضافه شود، بصورت «ای» نوشته میشود. مانند: بنیه‌ای قوی داشتم-

---

۱- ولی غالباً درکلماتی که چسبانیدن «ها» علامت جمع بآخر آنها دشوار باشد یا کلمه ترکیبی زشت پیدا کند، آنرا جدا مینویسند. مانند: آشفتگی ها - پیش بینی‌ها- کرم خورده‌ها - دزدزده‌ها. وغیره وجای ایراد هم نیست.

ستاره‌ای روشن بود - نامه‌ای نوشتم - که بصورتهای دیگری نیز نوشته میشده ولی ازوجوه مختلفی که ذکر شده است، مانند: **خالهٔ خریدم-خاله‌یی خریدم-خاله‌ی‌ی خریدم - هیچیک بهتر از این وجه (یعنی خاله‌ای خریدم) مورد قبول خاص وعام قرار نگرفته است. وجه اول** در رسم الخطهای سابق تا حدود ۳۰ سال پیش نیز رایج بود، ولی درنسخه‌های مخطوط قدیم خاصه درکلمات مختوم به «ی» غالباً بگذاشتن همزه‌ای اکتفا میکردند وگاهی آنرا نیز حذف‌میکردند. چنانکه «ماهی را صید کردند» مینوشتند و «(ماهیٔ) را یا ماهی‌ای را» میخواندند.

شناختن اقسام حروف وکلمات*

ارباب ادب حروف و کلمات را باقسام مختلف‌تقسیم کرده‌وبنامهای گوناگون خوانده‌اند که شناختن و دانستن نام آنها برای دانش‌پژوهان‌گاهی لازم است.

حروف مهمله و حروف معجمه: حروف مهمله در اصطلاح بحروفی گفته میشود که نقطه‌نداشته باشد وگاه حروف عاطله یا غیر منقوطه نیز خوانده میشود. (عاطل بمعنی باطل و بی‌زیور).

حروف معجمه حروف نقطه‌دار راگویند و حروف حالیه یا منقوطه نیز نامند. (حالی و حالیه یعنی متحلی و زیوردار).

حروف‌معانی و مبانی -حروف معانی حرفهائی‌را گویند که افادهٔ معنی کنند. مانند: الف ندا، یاء نسبت ، واوتصغیر، کاف تحقیر وغیره.

حروف مبانی حروفی است که دارای معنی نباشد و ازترکیب آنها کلماتی درست گردد، مانند: حروف الفبا (باید دانست که درغالب کتب و فرهنگها برای این حروف نیز بنابرآنکه ملفوظی یا مکتوبی باشد معنیهائی وضع شده که بیان آنها دراینجا لازم بنظر نمیرسد[1].

حروف شمسی وقمری - حروف بیست و هشتگانه الفبا چون‌برسر آنها الف‌ولام‌عربی «ال» درآید در برخی ازآنها حروف «ال» خوانده نمی‌شود وآن حرف مشدد تلفظ میگردد. این دسته از حروف را شمسی‌گویند. حروف قمری چون «ال» برسر آنها درآید الف و لام آشکار و تلفظ میشود. تعداد هریک از حروف شمسی و قمری چهارده و تفصیل آنها درکتب ابتدائی عربی مسطور است که باید دانش‌پژوهان البته بشناسند.

حروف متماثل و حروف متقارب : حروف متماثل که‌آنرا متجانس نیزگویندحروفی هستند که در نوشتن شبیه یکدیگر باشند مانند: ج چ ح خ - ص ض ..... ط ظ س ش ر ز

حروف متقارب حروفی‌را گویند که‌درتلفظ‌قریب المخرج باشند مانند: (د-ت)و(ب.و).

۱- علاقه‌مندان رجوع فرمایند بکتاب «دستور قند فارسی» درمقدمات زبان فارسی- تألیف سیف‌الدین محمود محلاتی. *(شناختن اقسام حروف اختیاریست)

حروف ملفوظی و مکتوبی- حروف الفبارا بدو صورت میتوان‌نوشت که یکی رامکتوبی ودیگری را ملفوظی‌گویند. حروف مکتوبی عبارتست از: ا. ب. ت. ج. د .... الخ که تنها شکل حروف را مینویسند. ولی اگر این حروف را آنچنان که تلفظ میکنند. بنویسند آنها را ملفوظی‌گویند. مانند: الف - با- تا - جیم - قاف - نون - واو - کاف - الخ.

حروف ملفوظی و مکتوبی درکلمات : در غالب کلمات پاره‌ای از حروف نوشته میشوندولی صریحاً تلفظ نمی‌گردند. آنها را حروف مکتوب غیر ملفوظ نامند. مانند(واو)و (ه) درکلمات . دو - تو - چو - خواجه - خانه - جامه.....

پاره‌ای دیگر ازحروف ممکنست درفارسی بتلفظ درآیند ولی نوشته نشوند و آنها را حروف ملفوظ غیر مکتوب خوانند. مانند (واو) درطاوس - کاوس - داود - سیاوش وتنوین درکلمات عربی مصطلح درفارسی و (الف) درابرهیم - اسمعیل - اسحق - هرون و غیره که سابقاً معمول بوده است ولی امروز برخی طاوس را با دو واو و بصورت «طاووس» مینویسند

کلمات ابرهیم - اسحق- رحمن - هرون - سلیمن و غیره راکه دارای الف مقصوره (- کوتاه) هستند درفارسی با الف جداگانه مینویسند . مانند : ابراهیم - اسحاق هارون - رحمان - سلیمان و.... نوشتن این کلمات نیز در سابق تحت ضوابط و قواعدی بوده است.

محمد بن عبدالخالق میهنی مؤلف کتاب دستور دبیری مینویسد[1] : «هراسم که در او دو واو گرد آید چون داود و طاوس یکی را حذف کنند. و «عمرو» را واوی در آخر آن بیفزایند تا فرق‌بود میان او و«عُمَر».»

ونیز میاورد: «هراسمی که درمیان او الفی بود اگر سخت مشهور و متداول باشد ، الف از خط بیفکنند. چون ابرهیم - اسمعیل - خلد - صلح (- ابراهیم - اسماعیل - خالد - صالح) اما اگر بسیار مشهور و متداول نباشد الف اثبات کنند (یعنی درنوشتن باقی‌گذارند) چون جابر - سالم - حاتم - و در پارسی همین طریق را در نامهای تازی متابعت کنند. اما در نامهای پارسی اگرچه مشهور باشد الف را نشاید افکندن (یعنی بجای خود باقی‌گذارند) چون: شادان - دارا.»

همچنین در جای دیگر مینویسد: «درتازی صلوة و- زکوة - و ربوا بواو نویسند که درمصحف بواو و الف آمده است و اگرچه در غیر مصاحف نیز روا دارند نبشتن اما در پارسی چنان نویسند که در لفظ آید چون: صلات - زکات - ربا و مانند این.»

حروف‌عله- حروف عله، و - ی - و الفی است که منقلب‌از (واو) و (یاء) باشد و

۱- از آثار و کتابهای قرن ششم هجری چاپ سال ۱۹۶۲ میلادی از انتشارات‌دانشکده الهیات دانشگاه آنکارا ص۷- ۸- ۹

این حروف را بدان سبب عله گویند که در عربی غالباً بحال خود باقی نمیمانند و بصورت دیگر تبدیل میشوند . مانند: اخذ ـ قول ـ وعده ـ یُسْر ـ سَیْر. وغیره

حروف ابتثی وابجدی. حروف ابتثی همان حروف الفبای معمولست که با چهار حرف (ا ـ ب ـ ت ـ ث) شروع میشود و آنها را با چهار جرف اول آن نامیده‌اند. (دراین تقسیم بندی حرف (پ) و سایر حروف مخصوص فارسی نیامده است).

حروف ابجدی همان حروف الفباست که‌چون درآغاز با حروف ا‌ـ‌ب‌ـ‌ج ـ د شروع شده بدین جهت آنرا حروف «ابجد» نامیده‌اند و حروف «جمل» نیز خوانند . حروف بیست وهشتگانه عربی را که در زبان فارسی نیز معمولست ، از قدیم زمان به‌هشت بخش تقسیم کرده هریک را نامی نهاده‌اند . بدین ترتیب : ابجد ـ هَوّز ـ حطی ـ کلمن ـ سَعفَص ـ قَرِشَتْ ـ ثَخّذْ ـ ضَظَغ و برای‌هریک از این حروف نیزعددی تعیین کرده‌اند که‌آن حرف در برابر آن قراردارد. از همزه تا «ی» بترتیب نمایندهٔ از یک تاده و از «ک» تا«ق »نمایندهٔ از ۲۰ تا ۱۰۰ ـ است که ده ده بالا میرود و از «ر» تا «غ» نمایندهٔ اعداد از ۲۰۰ تا ۱۰۰۰ است که صدصد بالا میرود. برای تعیین ارقام حروف ابجد دو بیت زیر در نصاب آمده[۱]

یکان یکان شمر ابجد حروف تا حطی   چنانکه از «کلمن» عشر عشر تا سعفص
پس آنکه از قَرِشَتْ تا ضَظَغْ شمر صدصد   دل از حساب جمل کن تمام مستخلص

حروف ابجد را نخستین بار اعراب از آرامیان و نبطیان[۲] گرفته‌اند و در آن تغییرهائی داده‌اند. حروف ابجد را اقسامی‌گوناگونست که نوع مشهور آن بابجد کبیر معروفست.شناختن حروف ابجد و ارقام معادل آن بسیار لازمست. و امروزه نیز غالباً مواردی برای استعمال آن دیده میشود . مانند شماره‌گذاری بالای صفحات مقدمهٔ کتاب و سردر ساختمانها و ذکر بعض ناسها[۳].

القاب حروف. چون غالب حروف درنوشتن یا تلفظ شبیه و نزدیک‌بیکدیگرند،برای

۱ـ رك نصاب‌الصبیان باهتمام دکتر محمدجواد مشکور.

۲ـ آرامی منسوب به آرام نام قدیم سرزمین سوریه و شمال‌بین‌النهرین‌بوده (وسریانی منسوب به سوریه) آرامیان مردمی بودند سامی‌نژاد که ازحدود ۱۴ قرن پیش از میلاد بدان سرزمین مسلط شدند. زبان وخط آنان بزبان و خط آرامی معروفست. که ازخط و زبان فنیقیها گرفته شده نبطیان (بفتح اول و دوم) قومی بودند عرب و از نژاد سامی که در حدود شش‌ـ قرن پیش از میلاد درحوالی اردن و شبه‌جزیرهٔ سینا آمدند و دولتی تشکیل دادند که یکقرن پیش از میلاد منقرض شد.

۳ـ برای کسب اطلاعات بیشتر دربارهٔ حروف ابجد رك بمقاله‌ای ازمؤلف مندرج در مجلهٔ وحید شماره ۲۱۱ تیرماه ۱۳۵۶ تحت عنوان «ماده تاریخهای شگفت‌انگیز».

رفع اختلاف وجلوگیری از اشتباه‌گاهی صاحبان فرهنگ آنها را با اضافات و ملحقاتی بیان کرده‌اند، که آنها را القاب حروف‌گویند. مانند ثای مثلث ـ تای منقوط ـ طای مؤلف ـ های هوز ـ جیم پارسی ـ سین مهمله ـ حای حطی ـ کاف تازی و غیره.

حرف «ت» درکلمات عربی و فارسی

حرف«ت»را که درکلمات‌فارسی‌درازمینویسند، درکلمات عربی غالباًگرد نوشته میشود. مانند: جهت ، رحمت، زحمت ، صلات، زکات و غیره که در عربی آنها را بصورت ، جهة ـ رحمة ـ زحمة ـ صلاة ـ زکاة و غیره‌مینویسند.

درزبان عربی اگرحرف «ت» درکلمات اصلی باشد و بآخرکلمه در آید کشیده نوشته میشود. مانند: وقت ـ سکوت ـ ذات ـ ثبت(که اگرتنوین‌بآخرآنها درآید بصورت «الف»نوشته میشود.) همچنین است اگر مختوم بالف و ت علامت‌جمع‌عربی باشدمؤمنات ـ کائنات ـ موجبات ـ مشکلات.

ولی اگراین حرف «ت» الحاقی باشد. مانند تاء تأنیث یا تأکید یا تائی که دلالت بروحدت کند، درعربی گرد نوشته میشود مانند: علامه ـ مرحمه ـ مراقبه ـ فاطمه ـ راضیه ـ اینگونه کلمات اگر تای آنها هنگام تلفظ درفارسی بزبان آید، کشیده نوشته میشوند. مانند: جهت ـ نعمت ـ رحمت ـ شدت وغیره.

بطور استثناء در موارد زیر این کلمات نیز درفارسی گرد نوشته میشود.

۱ـ هرگاه کلمه‌ای که به (تا) ختم شده با ترکیبی عربی ذکر شود مانند: رحمةالله ـ ثقةالاسلام ـ نصرةالله ـ فی‌الحقیقة ـ طلباً لمرضاته ـ قربة الی‌الله و غیره [1] . ولی امروز درنزد گروهی این قاعده اغلب مراعات نمی‌شود، وکلمات مرکبی را نظیر حجةالاسلام ـ آیةالله ـ رحمةالله ـ حشمةالله ـ عزةالله و نعمةالله و غیره با تای کشیده مینویسند.

۲ـ اگرکلمه‌ای اسم خاص باشد، مانند: فاطمه ـ راضیه ـ صدیقه .... که تای آنها در فارسی نیز تلفظ نمی‌شود.

۳ـ هرگاه دارای تنوین باشد، مانند: حقیقةٌ ـ نسبةً ـ عجالةٌ ـ اصالةٌ ـ وکالةٌ قاعدةً ـ و..... که نباید با الف و بصورت حقیقتاً ـ نسبتاً ـ عجالتاً ـ اصالتاً ـ قاعدتاً و غیره نوشته شود. فقط چند کلمهٔ موقتاً ـ مسکوتاً ـ ذاتاً ـ اثباتاً ـ و آنچه حرف «ت»در آخر ریشه‌سه‌حرفی آنها اصلی است (چنانچه ذکر شد)جایز است با الف نوشته شود.

٤ـ کلماتی که اگر با تای‌گرد نوشته شود، درمعنی خاص دیگری غیر از آنچه با تای کشیده نوشته میشود، بکار رود مانند: رساله ـ معرفه ـ مراجعه ـ اساره ـ اراده ـ

۱ـ رك مقالات «ضرورت داشتن رسم‌الخط واحد» .

نظاره - ... که اینگونه کلمات اگر با تای کشیده نوشته شوند، در فارسی دارای معنی دیگری هستند. مانند رسالت - معرفت - امارت ارادت - نظارت. (رساله : بکسر اول نامه و کتاب کوچک - و رسالت: پیغام و پیمبری را گویند - معرفه : شناخته شده در مقابل نکره. ومعرفت: شناختن علم و ادراك و داشتن دانش بچیزی یا بکسی. اَماره-(بفتح اول)نشان و علامت. جمع آن «اَمارات» است. (بفتح اول) اِمارت (بکسر اول) امیری و فرماندهی. ارادت -دوستی واظهار اخلاص و کوچکی. سعدی فرمود:

کهن شود همه کس را بروزگار ارادت　　مگر مرا که همان مهر اولست و زیادت

و اراده بمعنی خواستن و قصد کردن و تصمیم گرفتن است. مراجعه - بازگشتن دوباره بکاری یاجائی یا چیزی - رجوع کردن - مراجعت - برگشتن (ازسفر یا جائی دیگر). نظاره - بکسر اول نگریستن و تماشا کردن - و نظارت - بمعنی شغل ناظری داشتن و مراقبت در اجـــرای امور.)

کلمات عربی مختوم بالف- حروف و کلمات عربی که در تلفظ بالف ختم‌میشوند، درنوشتن تابع قواعد و ضوابطی مخصوصند که در پائین بیان میشود:

۱- سه حرف علَی - حتّٰی - الَی (هرسه بفتح دوم) باید با «ی» نوشته شود.

۲- درکلمات سه حرفی که بالف ختم میشود باید ریشهٔ آنها را شناخت. اگر ریشهٔ کلمه «الف» است یا «واو» با الف نوشته میشود مانند عصا که در اصل عصو بوده وحرف سوم آن واو است.

واگر حرف سوم کلمه دراصل «ی» باشدآن کلمه با یاء نوشته میشود.مانند فتي-قوی.

(هرچند امروز در نزدبرخی ممکنست آموختن این قواعد دشوار باشد ، ولی آموختن املای این چند کلمه دشوار نیست. که مثلا بیاموزد «فتی» و «قوی» را با «ی» و «عصا» و «رضا»رادر فارسی با الف مینویسند).

۳- اگر الف در مرتبه چهارم یا بیشتر واقع شود ، بعبارت دیگر هرگاه کلمه‌ای که بالف ختم‌شده، چهارحرفی ، یا پنج حرفی یا شش حرفی باشد ، الف آخر عموماً بصورت «ی» نوشته‌میشود.مانند اعلیٰ - ادنیٰ - نحویٰ - معنیٰ - اولیٰ - مرتضیٰ - مستسقیٰ - مستثنیٰ - در موارد زیر این‌قاعده مستثنی است.

الف - هرگاه حرف ماقبل آخرکلمه (یاء) باشد:مانند: دنیا - علیا - رؤیا - زوایـــا (مگر درکلمهٔ یحییٰ که همچنان با«ی» نوشته میشود).

ب- هرگاه این‌گونه کلمات کسرهٔ اضافه بگیرند، یا با الف و نون) فارسی جمع بستـه شوند. مانند: عسل اعلای سبلان - مرضای بیمارستان - مبتلایان سل - منتهای آرزوی من . که دراین مواردنیز چون دو «ی» پشت سرهم قرار میگیرد ازنوشتن‌آن‌با «ی»دوری‌جسته‌اند.

ج - هرگاه حرف آخر این کلمات دراصل به همزه ختم شده باشد، مانند : مهنـــا -

مهیا ـ مجزا . که حرف سوم آنها همزه است. کلمهٔ موسی الیه با آنکه حرف آخر آن همزه‌است و باید «موما الیه» نوشته شود، ولی نوشتن آن برخلاف قاعده با یاء معمول شده است.

د ـ برخی کلمات نیز مانند: تقاضا ـ تماشا ـ تمنا ـ تولا. درفارسی برخلاف قاعدهٔ مذکور با الف نوشته میشوند. که هم بدینصورت باید حفظ شوند.

طرز نوشتن همزه

همزه کلمات عربی نیز در املای فارسی تابع ضوابطی است.

اگر در اول کلمه قرارگیرد، همه‌جا بصورت الف نوشته میشود . مانند: اسما ـ امر ـ اخذ . . هرگاه در وسط کلمه قرارگیرد، یا ساکنست یا متحرك، و حرف پیش ازآن‌نیز ممکنست ساکن باشد یا متحرك، برروی هم اقسام زیر از آن بدست می‌آید:

اگرهمزه در وسط کلمه قرارگیرد و خود ساکن و حرف پیش از آن متحرك‌باشد، باید همزه را بصورت حرفی که متناسب با حرکت حرف پیش از آن است نوشت . مانند: تلألؤ ـ یَأس ـ ذِئب ـ مُؤمن ـ مَأمن ـ مَأخذ .

اگرهمزه در وسط کلمه متحرك و حرف ماقبلش ساکن باشد، بصورت حرفی که‌مناسب با حرکت آنست نوشته می‌شود. مانند: مَسْأله ـ مِرْآه ـ جرأت ـ اَفئِدَه ـ مرؤوس ـ مسؤول قراءت. بنابراین نوشتن کلمات مسؤول و مرؤوس بصورت مسئول و مرئوس درست نیست . در فارسی بیشتر اوقات از دو واو یکی را حذف میکنند و بصورت مسؤل و مرؤس مینویسند.

هرگاه همزه خود متحرك و حرف پیش از آن نیز متحرك باشد ، نظر بحرکت حرف ما قبل کنند. چنانچه حرکت حرف پیش ازآن ضمه یا کسره باشد، همزه را بصورت حرف مناسب با آنها می‌نویسند. مانند: سُؤال ـ مُؤاخذه ـ مُؤنث ـ مُؤجّل ـ مِئات (جمع مأه و مائه ـ صد)و فِئَه (ـ گروه).

ولی هرگاه حرکت حرف پیش از همزه فتحه باشد، همزه بصورت حرف مناسب با حرکت خودش نوشته می‌شود. مانند : رَئیس ـ رَؤوف ـ مؤوّنت ـ لَآلی ـ مآب (ـ جای بازگشت) ـ منشآت ـ مآخذ.

واگر همزه در وسط کلمه قرارگیرد و تشدید داشته باشد، بصورت حرکت ماقبل نوشته می‌شود. مانند تَفَأّل.

هرگاه همزه در آخر کلمه واقع شود، حرف پیش از آن یا ساکن است یا متحرك.

اگر ساکن باشد بصورت مخصوص خود همزه نوشته می‌شود. مانند: شیء ـ جزء‌مرء(ـ مرد) ضَوء (ـ روشنائی)، بُطوء[1] (ـ کندی)، و اگر حرف پیش از آن متحرك باشد ، همزه بصورت

---

۱ ـ این کلمه رادررسم الخط‌عربی«بطء»نویسند. ولی درفارسی«بطوء»معمولست(ف.معین).

حرکت حرف ماقبل نوشته می‌شود، مانند: نَبَاء (ـ خبر)، سَبَاء (ـ شهری بوده)، لُؤلُؤ ـ تکافُؤ ـ خاطِیء ـ ناشِئی ـ قارِئ. بطِیء (بفتح اول و کسر دوم بمعنی کند در مقابل سریع) که در فارسی بصورت «بطی» و بی‌همزه نوشته می‌شود.

همزه در آغاز فعلهای فارسی ـ در زبان فارسی اگر فعلی با همزه شروع شود و پیش از آن باء تأکید یا نون نفی در آید، هرگاه همزه مفتوح یا مضموم باشد بدل به «ی» می‌شود مانند: بینداخت ـ بیفروخت ـ بیفتاد ـ بیفشرد. واگر همزه مکسور باشد بحال خود باقی می‌ماند مانند: بایست.

واگر فعل با الف کشیده (مد) آغاز شود بازهم قلب به یاء میشود مانند: بیاراست. بیامد ـ نیازرد[1].

شناختن یاء نکره از یا وحدتـ برای تمیز یاء نکره از وحدت دو علامت هست. یکی آنکه جایز است یاء تنکیر را برلفظ «یک» الحاق کرد درصورتی که یاء وحدت را برآخر لفظ «یک» نمی‌توان آورد و آوردن یاء وحدت بالفظ «یک» روا نیست ـ دیگرآنکه یاء وحدت را میتوان برداشت و بجای آن لفظ «یک» گذاشت ولی اگر یاء نکره باشد تبدیل و تغییر آن به لفظ «یک» جایز نیست .باید شبی هم با او بسر برد. دیروز مدادی از شما گرفتم «یک شب تأمل ایام گذشته میکردم» که می‌توان بجای لفظ یک یاءوحدت آورد وگفت «شبی تأمل ایام.. یک شب هم باید با او بسر برد.

فایده اضافهـ فایده اضافه درکلمات تعریف یا تخصیص است و مراد از تخصیص اختصاص دادن امریست عام بچیزی یا کسی تا معروفیت بیشتری حاصل کند مانند: دیوار باغ ـ کتاب حسن.

میزان و اندازه این اختصاص و معرفه شدن بستگی بمقدار و میزان اضافه دارد وهر قدر اضافه بیشتر شود تعریف و اختصاص بیشترمی‌شود مانند: دیوار باغ که از دیوار خانه جداست و دیوار باغ امیر که از دیوار باغ دیگران جداست و دیوار باغ امیر گیلانی که از دیوار باغ امیران دیگر جدا میشود وقس علیهذا.... واگر مضاف‌الیه معرفه باشد مضاف‌نیز معرفه میگردد مانند: زور رستم. کریرچالوس و غیره.

وصف یا صفتـ وصف یا صفت کلمه ایست که بعد از موصوف میاید برای بیان حال و چگونگی آن. گاه نیز پیش از آن. مانند نیکمرد و مقصود از آن غالباً تعظیم و تکریم و شناسانیدن موصوف باشد.

ممکنست صفت از دو یا سه کلمه یا بیشتر ترکیب شود مانند:

ای درون‌پرور برون آرای   وی خرد بخش بیخرد بخشای

۱- رجوع شود بص ۱۹ همین مجموعه.

ستم پیشه مردی ندادش درم   بدشنام و چوبش بیازرد هـم

و:

چاکران ایستاده صف در صف   باده خواران نشسته دوشادوش

فرق اضافه با صفت ـ برای آنکه معلوم گردد کلمه‌ای که بر کلمه دیگر اضافه شده مضاف و مضاف الیه است یا صفت و موصوف نشانه‌هائی برشمرده‌اند از آن جمله است:

۱ـ مضاف الیه بی مضاف موجود است ولی وجود صفت بستگی بوجود موصوف دارد مانند برگ سبز و آب حوض که سبزی صفتی است از برای برگ ولی آب چیزی دیگر غیر از حوض است.

۲ـ اگر لفظ «است» که حرف ربط است بآخر آنها بیفزائیم و کسرهٔ اضافه را برداریم درصفت و موصوف عبارت دارای معنی است ولی درمضاف الیه مضاف معنی موجه وروشنی ندارد: چنانکه در مثالهای بالا اگر گفته شود برگ سبز است درست میشود ولی اگر بگوئیـم آب حوض است درست نیست.

۳ـ اگر در آخر جزء دوم «تر» افزوده شود در صفت و موصوف جمله دارای معنـی است ولی در مضاف و مضاف‌الیه معنی ندارد. مثلا درقلم کوچک. و قلم حسن «قلم کوچکتر» میتوان گفت. ولی «قلم حسن‌تر» عبارتی بی معنی است.

٤ـ صفت همیشه اسم معنی می‌باشد.

٥ـ اگر جای صفت و موصوف را با هم عوض کنیم معنی درست است ولی درمضاف ومضاف‌الیه غالبا جایز نیست و اگر درست باشد برخلاف متعارف و ضوابط زبان فارسی است.

افعال لازم و متعدی ـ درفعل لازم فعل چون از فاعل سرزند بدیگری سرایت نمی کند مانند: رفت. آمد. نشست. ایستاد. مرد. خوابید. خندید. گریست ولی در فعل متعدی فعـل پس از وقوع از فاعل گذشته بمفعول میرسد. مانند: دید. زد. شنید. خورد. برد. خوانـد. نوشت.

اگردر فعل لازم معنی قبول باشد آنرا مطاوعت نامند مانند: آئینه شکست. کاغـذ سوخت که آئینه و کاغذ قبول شکستن و سوختن کرده‌اند. این‌گونه افعال هم لازم بکـار برده میشوند هم متعدی. البته اگر آنهارابصورت لازم بکار بریم فعل بخود آنها تمام میشود و محتاج مفعول نیستند.

هرگاه بخواهند فعل لازم را متعدی کنند بآخر فعل امر آن لفظ «ان» افزایند مانند: بخواب. بخوابان. بخور. بخوران . برخیز. برخیزان و جایز است لفظ «ان» را پیش از نون علامت مصدر بیاورند مانند: خیزیدن، خیزاندن ، خوابیدن، خوابانیدن، شنیدن ، شنوانیدن.

درقدیم گاهی برخی افعال را با افزودن الفی در میان آن متعدی می‌ساختند. مانند: گذاره کردن، بنشاختن. بمعنی عبور دادن و نشاندن.

فعل ماندن درقدیم بمعنی متعدی بکار میرفته ولی امروز آنرا در معنی لازم بکـار میبرند.

فعل معلوم و فعل مجهول- در فعل مجهول فاعل معلوم نیست یا اگرهم معلوم باشد ذکـر نمیشود . بـرای مجهول ساختن فعل معلـوم در فارسی بآخـر اسم مفعول آن لفظ «شدن» را با زمانی معادل فعل میفزایند. مانند: زده شد گفته شد. نوشته خواهد شد. خورده میشود.

فعل لازم بصیغهٔ متعدی صرف نمیشود. پس رفته شد، خندیده شد، مرده شد،گفته نمیشود. درقدیم گاهی بجای لفظ «شد» کلمهٔ «آمد» را بکار میبردند. مانند:گفته آمد . شرح آن خواهد آمد.

فعل وصفی و شرایط استعمال آن - فعل وصفی بصورت اسم مفعول‌ذکر میشود. بدین‌جهت آنرا وصفی‌گویند وچون ضمایر ملحقه را ازآخر آن برمیدارند ، آنرا ناقص میگویند. مانند: رفته. خورده. خفته.

برای استعمال فعل وصفی‌گفته‌اند[1] که باید: ۱ - فاعل و زمان هردو فعل یکی باشد.[2] ۲- حرف واو عطف حذف شود. ۳- بیش از دو فعل وصفی بهتراست در پی هـم نیاورند. بنابراین عبارات زیر درست یا فصیح نیست: دیروز پزشک حسن را معاینه کرده برای او نسخه نوشت. - امشب علی و رضا آمده مشغول غذا خوردن میشوند.

بنابتحقیقاتی که برخی از استادان کرده و نمونه هائی که بدست آورده‌اند در فعـل وصفی[3] ممکنست حرف واوعطف‌حذف شود وگاه ممکنست باقی بماند. بعبارت دیگر فعل وصفی هم با واو وهم بی‌واو ممکنست استعمال شود. وجای هیچگونه ایراد نیست. مانند: «مـرا یکی فریشته‌گرفته و بهوا برد.» (تاریخ سیستان بنقل از سبک شناسی ج ۲ ص۴٦) یا «شهـر را بعد از محاصره قهراً و قسراً گرفته و بقتل عام فرمان داد (حبیب‌السیر) و نمونه‌های دیگر که درکتب و آثارگذشتگان آمده است.

طرز استعمال صفت

صفت را در زبان فارسی ممکنست‌پیش از موصوف آورندیا بعد از آن.مانند:سرخ‌گل-

---

۱- رك لغتنامه و برخی ازکتب دستور استادان.

۲- زیرا استعمال این وجه دو جمله را تبدیل بیک جمله میکند.

۳- رك - فعل وصفی و تحول آن در زبان فارسی - مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علـوم انسانی دانشگاه تهران شماره ۸۸ سال ۳۱ - از دکتر فرشیدورد.

سبز خیمه - نیلگون سپهر. و چون بعد از موصوف آید بآخر آن کسره‌ای بیفزایند و بصورت اضافه ذکر کنند. مانند:

نه اشکِ روان نه رخِ زردی   الله الله که چه بی دردی   (شیخ بهائی)

اگر موصوف مختوم بألف یا «واو» باشد بجای کسره «ی» افزوده شود. خدایِ مهربان. دانایِ طوس. بویِ گل.

مویِ سپید را فلکم رایگان نداد   این رشته را بنقد جوانی خریده‌ام

هرگاه یک موصوف دارای چند صفت باشد آنرا بیکی از راههای زیر بکار برند.

نخست موصوف را ذکر کنند و صفتها را یکی بعد از دیگری با واو عطف در پی آن بیاورند. مانند: شب تاریک و وحشت زای و طولانی

دست و دل تنگ و نفس تنگ خدایا چکنم

من و یک حوصله تنگ بدینها چکنم

دیگر چند صفت را بتوالی یکدیگر و بصورت تنسیق الصفات بعد از موصوف و با کسره‌ای (مانند اضافه) بیاورند. چنانکه در این بیت گفته‌ام:

جز ستم از هر گناهی بگذرد   پادشاهِ دادخواهِ جرم پوش

استاد سخن سعدی مثال دلکشی دارد:

خداوند بخشندهٔ دستگیر   کریم خطابخش پوزش پذیر

درمصراع اول بیت زیر طرز استعمال صفت بطریق اضافه دیده میشود:

ای دل از چرخِ بلندِ واژگونِ کج مدار

خواهش لطف و مداراو وفاداری مدار [1]

سوم آنکه یاء وحدتی بآخر صفات بیفزایند و آنها را گاه پیش از موصوف و گاه بعد از آن آورند: مانند:

من کیم سرگشته‌ای آواره‌ای   دردمندی خسته‌ای بیچاره‌ای

دل زمن بربود و پنهان کرد روی   شوخ چشمی فتنه‌ای عیاره‌ای [2]

و رواست که یاء وحدت را هم بآخر صفت و هم بآخر موصوف بیفزایند.

دید شخصی کاملی پرمایه‌ای   آفتابی در میان سایه‌ای

۱- این بیت نیز از مؤلف است و مطلع قصیده‌ایست که درسال ۱۳۲۰ در شهر دامغان سروده شده . باقتفای قصیدهٔ استاد جمال‌الدین محمد بن عبدالرزان اصفهانی بمطلع :

الحذر ای غافلان زین وحشت آباد الحذار

الفرار ای عاقلان زین دیو مردم الفرار

۲- ر ك دیوان ناصر بخارائی (غزل شماره ۵۶۹) با مقدمه و تصحیح مؤلف.

وگاهی نیز که مقصود بیان صفات متعدد موصوف باشد آنها را بعد از موصوف جدا جدا و در پی یکدیگر ذکر کنند. مانند: باغی با صفا. دلگشا. خرم. آراسته- درختانش‌سرسبز و با طراوت. جویبارانش رشک نهر کوثر...

مثال دیگر: ودستورگفت شنیدم که وقتی مردی بود جوانمرد پیشه، مهمان پذیر، عنانگیر- کیسه پرداز- غریب‌نواز .... جملهٔ اوصاف حمیده ذات اورا لازم بود مگراحسان که متعدی داشتی وهمه خصلتی شریف درطبع او خاص بود الا انعام که‌عام فرمودی...؛[۱]»

حذف‌فعل - قدما تکرار فعل را ناپسند نمیدانستند. ولی بعدها سعی شد از تکرار آن خودداری شود. و نویسندگان غالباً از افعال مترادف و متشابه برای احتراز از تکرار استفاده میکردند. وگاه نیز آنرا حذف میکردند.

حذف فعل با قرینه جایز است ولی اگر قرینه نداشته باشد در نثر نمیتوان آنرا حذف کرد. بنابراین نوشتن: امروز حسن مرا ملاقات و نامه‌ای بمن داد . - یا : محسن قلم را در دست و بنوشتن پرداخت. و عباراتی مانند آنها غلط است. ولی در شعر فعل با قرینه وگاهی نیز بیقرینه حذف میگردد. ونیز غیراز فعل اجزاء وکلمات دیگر نیز ممکنست که حذف‌گردد.

مانند این بیت:

حدیث عشق من‌گر کس نگفت افسانه‌ای کمتر
وگر من هم نماندم در جهان دیوانه‌ای کمتر

یا این شعر نظامی‌گنجوی:

دست ازاین پیش‌که دارد که ما   زاری از این بیش که دارد که ما
بجای... که دارد که ما داریم. زاری از این بیش‌که دارد که ما داریم

یا این شعر ناصرخسرو

اگر بار خرد داری وگر نی   سپیداری سپیداری سپیدار
بجای: اگر بار خرد داری درخت باروری هستی، خوبست. وگرنه سپیداری ....

برخی در این‌گونه‌حذفها معتقد بوجود قرینهٔ معنوی‌هستند و ظاهراً نیز چنین است. دراین صورت باید آنرا در ردیف صنایع بدیعی شمرد.

اجمال سخن آنکه‌گاهی شاعر یک یا چندکلمه یا فعل را در شعر حذف میکند.ولی بمدد ذوق لطیف و طبع وقاد سخن را فصیح ادا میکند که خواننده خود متوجه کلمهٔ‌محذوف میشود. این خود در ردیف یکی از صنایع عمدهٔ فن بدیع است. مانند این شعر سعدی:

گفتی بغمم بنشین یا از سر جان برخیز   فرمان برمت جانا بنشینم و بر خیزم

۱- مرزبان‌نامه بتصحیح و حواشی استاد دکتر خطیب رهبر ص۲۲۵ (داستان پسر احول میزبان).

یعنی فرمان برت جانا (بغمت می) نشینم و [ازسرجان] برمی‌خیزم

یا این بیت زیر:

بودم‌آن روز من از سلسلهٔ دردکشان   که نه از تاك نشان بودو نه‌ازتاك‌نشان

یعنی نه از «تاك» نشان بود نه از «تاك نشان» نشان بود.

اگرچه تعداد امثال کافی بنظر میرسد ولی ازاین شعرهای مشهور مولوی و سعدی که برخی آنها را بغلط میخوانند یا بغلط معنی میکنند نمیتوان‌گذشت.

شکر نعمت نعمتت افزون کند   کفرِ نعمت از کفت بیرون کند

یعنی کفرِنعمت (نعمت را) ازکفت بیرون کند. که ترجمهٔ آیهٔ شریفه وان شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید (آیهٔ قرآن)   مثال دیگر

که سعدی راه و رسم عشقبازی   چنان داندکه در بغداد تازی

یعنی:... چنان داندکه در بغداد تازی تازی میداند... مردم بغداد بزبان تازی آشنائی و وقوف دارند.

امامی هروی با حذف کلمات «سر» و «پای» شعر زیر را چنین سروده است:

فروشدت بگل شیب پای ضعف، بکش   درآمدت بگریبان عجز سر مفراز

که «سر» و «پای» دوم را از هر مصراع حذف کرده است.

ابراهیم پرتو همدانی‌گفته است:

لب پرخنده دارد هرکسی امروز غیر از من

ببر دارد انیس و مونسی امروز غیر از من

که در مصراع دوم لفظ «هرکس» بعد از «ببردارد» محذوف است. وباید چنین باشد: ببر دارد هرکس انیس و مونسی امروز غیر از من. ـ امروز غیر ازمن هرکس انیس ومونسی ببر دارد.

چه ـ که ـ چه که ـ هرچه کهـ حرف«چه»گاهی‌موصولست‌ومعنی«چیز» را میدهد. ودر غیرعاقل بکار میرود. مانند: هرچه نپاید دلبستگی را نشاید.

چه تاری چه روشن چه بالا چه پست   نشانست بر هستیش هرچه هست

که شاهد برسر «هرچه هست» میباشدکه در مصراع دوم آمده[1]

وگاهی «چه» حرف ربط است و برای تعلیل آید. بمعنی زیراکه ـ بدین سبب که. و نظایر آنها. مانند: عاقل بدنیا دل در نبندد، چه دنیا دار فناست و آخرت سرای بقا.

۱ـ «چه»های مصراع اول در معنی تسویه و برابریست ـ باید دانست‌که دوحرف «که» و «چه» درفارسی معانی بس فراوان داردکه مقام را مناسب‌ذکر آنها نمی‌بیند.طالبان بکتابهای دستور متخصصان این فن و لغت‌نامهٔ دهخدا مراجعه فرمایند.

حرف «که» نیز دارای معانی عدیده و بسیار است ؛ یکی از آنها تعلیل است بمعنی زیراکه ونظیر آن . نظامی فرماید :

چارهٔ ما ساز «که» بیچاره‌ایم　　　گر تو برانی بکه روی آوریم

که در مصراع اول حرف «که » برای تعلیل و در مصراع دوم در معنی استفهام بکار رفته است. حافظ فرماید:

رواق منظر چشم من آشیانهٔ تست　　　کرم نما و فرودآ «که» خانه‌خانهٔ تست

گاهی دیده میشود که برخی در نوشتن عبارات این دو حرف را جمع میکنند ولفظ «چه که» میاورند. یعنی«چه» تعلیل را با«که» موصول باهم‌ذکر میکنند. مانند این‌عبارت: آنچه میخواهم بشما بگویم اینست که: ازباددستی و اسراف پرهیزکنید «چه که» اسراف و باددستی (ـ ولخرجی) موجب‌زیان و پشیمانیست. دراین عبارت «چه» و «که» هردو برای تعلیل است و آوردن آنها باهم نارواست.

همچنین پس‌از ذکر«هرچه» استعمال «که» فصیح وروا نیست . مانند این‌عبارات : هرچه که میخواستی بشما گفتم ـ هرچه که بیشتر.. سزاواراست در چنین موارد نیزازاستعمال «که» صرف نظر شود.

لقاطهٔ قلم اوست هرچه میگویم　　　زباغ چیده‌بود هرچه باغبان دارد

چنانکه ـ چنانچه . اگر چنانچه

چنانکه و چنانچه هردو ازحروف ربط وازقیود تشبیهند، ومرکب از(چنان + که) و (چنان + چه) و مخفف «چونانکه» و «چونانچه».وتلفظ آنها بضم حرف اول میباشد ؛ ولی در تداول عامه بکسر تلفظ میشود.

این دوکلمه بمعانی مختلف آمده است ازجمله بمعنی : بدان سان که، بطوری که، بطریقی که، آنطورکه، وهردو بمعنی «مانند» و برای تشبیه بکاررفته‌اند و استعمال آنها قدیم است. چنانچه درعبارات زیر می‌بینیم : « وآن دکانها همیشه پرمتاعهاو تماشهاست‌گوناگون. و برهرمتاعی بهای آن نوشته. تا... هرکس متاعی که خواهد بخرد داند هر جنسی بچند. وآنجا هیچ مردم نباشند چنانچه ایشانرا بینند....» (ـ چنانکه ایشانرا بینند...) (سبک‌ـ شناسی بهار ج۲ ص۹۱ . منقول از عجایب‌البلدان ابوالمؤید بلخی. که درهزار و اندی سال پیش نوشته شده).

مثال دیگر: «واین بنده‌مدت دولت هرقوم چنانچه درتواریخ یافته ...» (منقول‌از تاریخ‌گزیده که در حدود سال ۷۳۰هجری نوشته شده . چاپ عکسی لندن ص۱۰)

مثال دیگر : «همچنانچه اشاره فرموده چون‌زیارت بیت‌الله الحرام از اعاظم شعائر اسلامست....» (ازنامه شاه اسمعیل صفوی بشاه ازبک)

مثال دیگر: « زیرا که تمام جرم قمر غالباً چنانچه گفتیم ازاندفاعات اجسام حیوی تشکیل شده....» (مجله ارمغان ـ رسالهٔ تکوین)

مثال دیگر: «واین قسم را حاصل مصدر نیزگویند. **چنانچه** در «تلویح » مذکور است.»(کشاف اصطلاحات الفنون تهانوی ج ۲ ص۸۲۶) .(رک **تعلیقات**)

مثال دیگر: «بعد از آن عقیب آن نصیحت خالص از ریا و صادقانه وعظ نصیحت آمیز مشفقانه آغاز نهاد ... دراجرای حکم سیاست بروی از زبان بریدن و میل کشیدن، **چنانچه** اعتبار تمامت غمازان و مفسدان...گردد»[1].ـ بطوری که مایه عبرت همهٔ غمازان شود.

مثالهائی که ذکر شد نمونه‌ها و شواهدی بود برای جواز وصحت استعمال «چنانچه» ولفظ «چنانکه» خود نیازمند بذکر مثال نیست که نمونهٔ آن بسیار است و همه برصحت و جوازاستعمال آن معتقدند. اما در مورد «چنانچه» مشاهده شده است که برخی در بکار بردن آن احتیاط میکنند و استعمال آنرا روا نمیدانند وهیچ دلیل موجهی نیز برای آن ندارند. جزآنکه آن را در معنی شرط و تعلیق و مفهوم «اگر» میخوانند که بهیچوجه مباینتی با معنی تشبیه و مانندگی ونظیر آن ندارد و باصطلاح «مانعةالجمع» نیست.

در حدود ۳۰ سال ازاین پیش یادداشتهائی از علامهٔ قزوینی در شماره ۲ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران منتشر شد، راجع بصحت کار برد «چنانچه» و «اگر». که آن مرحوم پس از بیان شرحی چنین نتیجه گرفته بود:

۱ـ درقدیم «چنانکه» و «چنانچه» هردو بطور مساوی و یکسان بمعنی تشبیه استعمال شده است.

۲ـ استعمال «اگرچنانچه» صحیح است و مکرر در نسخه خطی کتاب فقهی که بفارسی و در سال ۹۰۰ هجری نوشته شده، آمده است. نظیر این عبارات: «پس اگر چنانچه وصیت کرد بثلث اموال خود برای قومی مخصوص...». ـ یا «اگرچنانچه وقف کرد برمساجد.....» وچنین استنباط کرده‌اند «چنانچه» درکلام فقها بمعنی « مثلا » آمده که اصل آن نیز دارای همان معنی تشبیه است[2].

پس از انتشار این یاد داشتهای قزوینی برخی از دانشجویان دانشکدهٔ ادبیات از شادروان دکتر معین در این مورد توضیحاتی خواستند که آن مرحوم چنین پاسخ داد[3]:

۱ـ ترجمهٔ محاسن اصفهان. مترجم بسال ۷۲۹ مصحح اقبال آشتیانی تهران ۱۳۲۸ ص ۹٤ منقول از تعلیقات و پاسخ شادروان دکتر معین در اواخر طرح اضافه. از انتشارات کتابفروشی زوار.

۲ـ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران سال اول شماره ۲ ص ۳۹ـ٤۰ دیماه ۱۳۳۲.

۳ـ پرسش و پاسخ از استاد معین ص یازده تا سیزده ـ ضمیمه طرح دستور زبان فارسی شماره ۳ از انتشارات کتابفروشی زوار.

استاد همائی نوشته‌اند: «فرق میان «چنانکه» با «چنانچه» این است که لفظ«چنانکه» را ... در مورد تشبیه و تمثیل و تنظیر باید استعمال کرد . مرادف «بطوریکه» و «آنطورکه» و «مانند» و «همچون» .... ولفظ «چنانچه» در معنی شرط و تعلیق بکار میرود. مرادف کلمهٔ «اگر» مانند : «چنانچه راستکار باشی رستکار شوی» یعنی اگرراستکار باشی. و ازاین جهت جمع میان کلمهٔ «اگر» و «چنانچه» درصورتی که هردو بمعنی شرط باشد صحیح نیست.»[1]

و مرحوم قزوینی از مقالهٔ خود دو نتیجه گرفته‌اند: الف: استعمال «اگرچنانچه» صحیح است و مکرر در نسخهٔ خطی کتاب فقه فارسی قدیم آمده است . ب : درکلام قدما فرقی میان «چنانچه» و «چنانکه» نبوده و هر دو برای تشبیه بکار رفته است. و باز شادروان دکتر معین میاورد .«سپس علامهٔ مرحوم درآن مقاله نوشته‌اند:» حرف برسر استعمال «چنانچه»است بعد از آن دکتر معین برای رفع تردید ازاین عبارت علامهٔ قزوینی که نوشته است «قدیم‌تر از سال ۹۰۰ هجری بخاطر ندارم استعمال کرده باشند» مینویسد:

باید دانست که استعمال «چنانچه قدیم است» . ازآن پس بذکرشواهد ومثالهائی ازکتب نیمه قرن چهارم هجری و نیمه اول قرن هشتم و نهم و دهم میپردازد و ازکتابهای عجایب البلدان و تاریخ گزیده و ترجمه محاسن اصفهان وکشاف اصطلاحات الفنون وکتاب فقه فارسی نمونه هائی نقل کرده که قبلا ذکرشد.

و آنگاه بعبارت زیر نیز از مجموعهٔ مکاتیب غزالی (متوفی بسال ۵۰۵) اشاره‌مینماید که این همه تأییدیست برصحت‌گفتار او و یا دداشتهای علامهٔ قزوینی .

«وچنین می‌دانستم که این (آمدن بمشهد و شفاعت سلطان طلبیدن) نزدیک مجلس عالی پسندیده‌تر و مقبولتر است از آمدن بشخص وکالبد. که آن کار رسمی بیفایده است واین کاریست که روی در حق تعالی دارد. **اگرچنانچه** پسندیده‌است فمرحبا، واگر بخلاف این فرمانی بود درعهدهٔ عهد شکستن نباشم...» (مجموعهٔ مکاتیب غزالی بنقل آقای عبـــاس اقبال مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات سال اول ش ۲ - ص ۱).

همچنین بعدها نیز دکتر معین در فرهنگ معتبر فارسی خود ذیل کلمات «اگـــر چنانچه» و «چنانچه» با ذکر مثالهائی بدانچه قبلا نوشته صحه‌گذاشته و در آخر مینویسد : بعضی استعمال ترکیب فوق را صحیح ندانسته‌اند. ولی بطوری که ملاحظه میشود درکتب قدما بکاررفته است.

الخلاصه و زبدهٔ کلام آنکه «چنانچه» مرادف با «چنانکه» غیر ازآنکه بمعنی «اگر» و برای شرط باشد درآثار قدما و متوسطان و متأخران مکرر آمده و درآثارمعاصران ونویسندگان فاضل زمان نیز فراوانست. وگمان دارد آنچه‌گفته شد از شواهد و دلایل وگواهی استادان

۱- قواعد زبان فارسی سالنامهٔ آریان ۱۳۲۵ ص۱۹۰.

صاحبنظر و متبحر برای رفع تردید و ابهام و ایراد کفایت باشد. ومن بنده هیچ ایرادی برای استعمال کلمهٔ «چنانچه» بجای «چنانکه» نمی‌بینند. مگر آنجا که بمعنی«شرط» و «اگر» باشد که آنرا در معنی تشبیه و مانندگی نباید بکار برد. و برنویسنده است که بیاری ذوق سلیم وتسلط کافی برزبان اینگونه موارد را تشخیص دهد واین کلمه را درجای خود بکاربرد.

راهی ساده برای شناختن - برای شناختن اینکه کلمهٔ «چنانچه» درمعنی شرط وتعلیق میباشد یا بمعنی تشبیه و مانندگی و امثال آن. میتوان آنرا برداشت و بجای آن لفظ «اگر» گذاشت. هرگاه عبارت مفید همان معنی قبل بود و با مراد و مقصود نخستین اختلاف ومباینتی نداشت، شرطی است وگرنه بمعنی دوم است. اینک چند مثال:

الف - «چنانچه » بمعنی اگر و برای شرط: ۱- چنانچه اورا دیدید باو بگوئید- اگر اورا دیدید باو بگوئید. ۲- چنانچه خدا را یاری کنید خدا هم شما را یاری خواهد کرد - اگر خدا را یاری کنید... الخ

۳- چنانچه سخنی درست و بحق شنیدید بپذیرید و عناد نکنید. - اگرسخنی درست وبحق شنیدید....

۴- «فَتوی» بمعنی رأی و حکم شرعی فقیه و مجتهد. بفتح اول درست است، بروزن «فَردا» و «سرَما» چنانچه آنرا بضم اول و بروزن «رسوَا» تلفظ کنند غلط است. - ..... اگر آنرا بضم اول و بروزن رسوا تلفظ کنند، غلط است[1].

همچنین عکس این آزمایش نیز درست و صادقست. یعنی میتوان درعبارات مذکور یا هرعبارت دیگر «اگر» را برداشت و بجای آن «چنانچه» گذاشت. چه درنظم و چه در نثر. الا آنکه ممکنست بااین تغییرها عبارت سست وضعیف وغیر فصیح شود . واگر شعر باشدغیر موزون گردد. ولی درمعنی آن تغییری حاصل نخواهد شد.مانند:

اگر چرخ گردنده اخترکشد — که هر اختری لشکری بر کشد (فردوسی)
اگرمرادبجاه‌اندراست وجاه‌بمال — مرا ببین که ببینی‌مرادرا بکمال (غضائری)

ونیز«چنانچه» هرگاه بمعنی اگر واز ادات‌شرط‌باشد،عبارت شرطیه محتاج‌جملهٔ دیگریست که آنرا «جزا» نامند. چنانکه در مثالهای مذکور میتوان دید. ولی اگر بمعنی تشبیه‌ومانندگی وبدان‌سان و... باشد چنین نیست وبا ذکر خبر و متمم آن مطلب تمام و جمله کامل‌میشود.

ب-«چنانچه» برای‌تشبیه‌وبمعنی‌مانند، بطوریکه، بدان‌سان که،آنطور که، همچنان که...

۱- آن مردچون ببالای برج برآمد فریادی بلند برکشیدچنانچه همه‌آواز او راشنیدند.

۱- قدماگاهی«چنانچه» را درمعنی‌شرط با «اگر» جمع کرده‌اند، چنانکه درتاریخ بیهقی آمده است : «اگر چنانچه ناچار این شغل مرا باید کرد ، من شرائط آنرا درخواهم بتمامی .» (رك دستور زبان فارسی تألیف استاد دکتر خطیب رهبر ص ۱۱۵)

(ــ .... فریادی بلند برکشید چنانکه همه آواز او را شنیدند).

۲ـ فردوسی چنانچه در شرح حالش آمده اشعاری در هجو سلطان محمود سروده‌است.

(ــ فردوسی چنانکه درشرح حالش آمده ....)

«چنانچه» بمعنی مانند ، بطوری‌که . . . در آثار قدما نیز بکار رفته است . چنانچه نمونه هائی از آن را دیدیم.

بطوریکه ملاحظه میشود «چنانچه» هرگاه از ادات شرط وبمعنی اگر نباشد ودرمعنی تشبیه بکار رود درهمه‌جا میتوان آنرا برداشت وبجای آن «چنانکه» گذاشت[۱].

آیندهٔ محقق‌الوقوع

هرگاه وقوع فعلی در آینده قطعی و مسلم باشد بصورت ماضی ادا میشود ؛ و آنرا «آیندهٔ محقق‌الوقوع» یا «مستقبل محقق الوقوع» و در اصطلاح « مضارع محقق الوقوع » میخوانند. چنانکه بکسی‌گویند زود بروکتاب را بیاور. بعد برای تأکید و تعجیل در رفتنش بپرسند رفتی؟ اوهم‌در جواب‌گوید آری رفتم. و حال آنکه هنوز اینجاست و نرفته است . اما مقصودش آنست‌که البته بزودی خواهم رفت و رفتنم قطعی است.

در آثار ادبا و اشعار فارسی این‌گونه استعمال فعل رایج است و نمونه‌های عدیده دارد‌که گاهی بسبب بی‌اطلاعی ممکنست موجب بروز اشتباهی در معنی‌کردن شعر شود . چنانکه این بیت خواجه شیراز را:

فکر بلبل همه آنست‌که‌گل شُد یارش   گل در اندیشه‌که چون عشوه‌کند در کارش

برخی «شد یارش»را (بفتح شین پیش‌از دال) میخوانند وآنرا مخفف «شود» میپندارند وحال آنکه ماضی مطلق است ودر اینجا بمعنی «خواهد شد» میباشد. مولانا فرموده:

آفتابی کز وی این عالم فروخت   اندکی گر بیش تابد جمله سوخت

(یعنی جمله خواهد سوخت). و نیز سعدی در بوستان آورده :

بر پنبه آتش نشاید فروخت   که تا چشم برهم زنی خانه سوخت

وباز درباب قناعت آورده :

۱ـ مآخذ: لغت‌نامه ، دستور پنج استاد. فرهنگ معین. پرسش و پاسخ ضمیمهٔ طرح دستور زبان فارسی (اضافه) ـ از انتشارات زوار ـ مجلهٔ ارمغان س ۵ ش۹ و ۱۰ ص۴۸۱ و ص۵٤۱ ـ (مکاتیب تاریخی . از نامه شاه اسمعیل صفوی کـه بشاهی بیگ ازبک نوشته و رسالهٔ تکوین.)

گرش دامن از چنگ شهوت رها کنی رفت تا سدرة المنتهی[1]

یعنی «اگر رها کنی خواهد رفت» این شعر نیز در مرصادالعباد شیخ نجم‌الدین رازیست[2]:

بوئی بمن آمد و ببو مست شدم بوئی دگر ار بشنوم از دست شدم

استاد سخن فردوسی طوسی فرموده:

همی‌گفت رُستم بـرهام پیر که ترسم که رخشم شد از کارسیر

بیت زیر نیز شاهد دیگریست:

هرکه را روی بِه بهبود نبود دیدن روی نبی سود نبود

همچنین درزبان عربی نیز ماضی اگر در مقام طلب یا دعا یا امر باشد معنی آینده‌را میدهد مانند این جمله‌ها و عبارات که در میان فارسی زبانان رواج دارد: رحمةالله - یعنی خدا بیامرزد اورا. لعن‌الله آکل‌الربا ... (که در مقام نفرین گفته میشود .) - رحم‌الله من‌قرأ الفاتحة مع‌الصلوات - غفرالله لک[3]....

تتابع اضافات

ازاین عنوان سزاوار بود در بخش آئین‌نگارش سخن بمیان‌آید. چه‌آنرا ازعیوب کلام و مخل فصاحت شمرده‌اند ؛ ولی چون با درست نویسی ومطالب این فصل‌هم ارتباطی‌داشت در اینجا بذکر آن پرداخت.

تتابع اضافات اصطلاحاً عبارت ازافزودن چند کلمه است بیک کلمه که آنهارا مضاف الیه خوانند . مانند: « کتاب جلد چرمی نسخهٔ خطی کلیات ِسعدی شیرازی ِآقای احمدی » یا «مداد سوسمارنشانِ سیاهِ بلندِ نوك تیز مخصوصِ نقاشی»

در فن بدیع نیز تتابع اضافات را از عیوب کلام شمرده‌اند ولی آنجا که برای توضیح بذکر مثالهائی پرداخته‌اند درست بنظر نمیرسد و آنچه از اشعار شاعران درگذشته بعنوان‌تتابع اضافات و عیب کلام نقل کرده‌اند از لطف و فصاحت عاری نیست. مانند این بیتها :

« خوابِ نوشینِ بامدادِ رحیل» باز دارد پیاده را ز سبیل (سعدی)

یـا :

جـز ستم از هرگناهی بگذرد پادشاهِ داد خواهِ جرم پوش

۱ - بوستان سعدی با حواشی دکتر غلامحسین یوسفی بیت ۲۷۱۰ و ۲۱۰۰ - رك سبکشناسی بهار ج ۱ ص ۳۰٤.

۲- مرصادالعباد باتصحیح وحواشی دکترمحمدامین ریاحی ص ۳۰۷

۳- از افادات و تقریرات مرحوم استاد احمد بهمنیار، که درس کلاس بصورت جزوه بیان میفرمود . (درغالب کتب و مآخذ معتبر نیز آمده)

وابیات دیگری نظیرآنها، یااین مصراع ازشعرحافظ : بصفای دل رندان صبوحی زدگان که اگر این اشعار دارای تتابع اضافات هم باشند باید گفت فصیح و دلنشین است نه مخـل فصاحت و موجب عیب کلام، وهمه اینها دارای یک تأکید بلاغی مخصوص میباشند که موجب زینت سخن هم شده‌اند. چنین بنظرمیرسد که چون درآثاری که ازسابق مانده عموماً عبارات ناقص و غیر فصیح که دارای تتابع اضافات باشد کمتر دیده میشد (یا کمتر بآیندگان رسیده) برای ذکر نمونه مؤلفان علم بدیع نیز درمیماندند چنانکه برای حشو قبیح اکثر مؤلفان فقط این بیت را ذکر کرده‌اند :

گر می نرسم بخدمتت معذورم　　　　زیرا رمد چشم و صداع سرم است

ولی اگر بخواهیم برای تتابع اضافات نمونه‌هائی ذکر کنیم باید به برخی ازنوشته‌ها و عبارات متداول امروز توجه داشته باشیم؛ تا شواهد بسیار ونمونه‌های عدیده بدست‌آوریم. چنانکه هرروز در صفحات اکثر جراید و آگهی‌ها و اعلامیه‌های غالب مؤسسات خصوصی و هنگام اعلام خبر از برخی‌دستگاهها نمونه‌هائی میخوانیم ومیشنویم. مانند نامهای خاص غالب مؤسسات تابع دولت و نام مؤسسات ارتشی و نظیر آنها که دارای تتابع اضافاتی بیش از اندازه میباشد؛ وگوئی نسج سخن و بنای کلام نیز براساس درج این گونه‌عبارات طولانی و آوردن تتابع اضافات نهاده شده است . جمله‌های زیر را بخوانید تا مطلب‌را بهتر دریابید .

«ازطرف اساتید و دانشجویان وکارکنان دانشگاه کشاورزی حریت درسراسرایران»۔ یا «حملهٔ سبعانهٔ رژیم پست و مزدور و منحرف وهابی سعودی ...» یا «ستاد فرماندهی سپاه هفتم نیروی دریائی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی[1] » یا « رئیس دفتر مخصوص کمیسیون برنامه وبودجه مجلس‌شورای اسلامی» یا «خلبانان شجاع نیروی هوائی‌ارتش‌جمهوری اسلامی ایران » یا «برنامه‌ای ازگروه تحقیق واحد مرکزی اخبار صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران» یا این عبارت « مقدم برادران شوراهای بسیج ادارات ستادهای نواحی و پایگاههای تابعه را گرامی میداریم.» یااین‌عبارات که افزون از تتابع‌اضافات بهنرهای دیگری نیز آراسته است!! «بپیوست اطلاعیه هیأت برگزاری همایش زبانهای بومی و پردازش اطلاعات که در دانشگاه ... برگزار میشود ارسال میگردد. دفتر روابط عمومی دانشگاه ...»

جمع بستن کلمات مختوم بالف و واو

کلمات مختوم بالف را در فارسی اگر بخواهیم بالف ونون جمع ببندیم پیش‌ازآوردن علامت جمع حرف یائی‌بآخرآنها می‌افزائیم ، مانند : خدایان ـ دانایان ـ بینایان۔ چهارپایان۔ گدایان ـ بینوایان ـ سخن سرایان ـ خودنمایان ـ راه پیمایان وغیره. زیرا در آخر این کلمات

۱- رك نکته‌هائی که از شرح آنها نمی‌توان‌گذشت‌درفصل انشاء و در صفحات‌آینده.

بنابر مشهور دراصل حرف یائی بوده است که بهنگام جمع باز میگردد مانند : خدای ـ جای پای ـ گدای.... [۱]

کلمهٔ «نیا» را که بمعنی «جد» است به «نیاکان» جمع بندند. چه اصل آن «نیاك» بوده است. (باکاف فارسی یا تازی هردو آمده است) بنابراین کاف آن نیز بهنگام جمع باز میگردد و نیاکان یا نیاگان میشود [۱].

اما کلمات مختوم به واو بردو دسته‌اند. برخی از آنها کلماتی هستند که درحالت اضافه یا افزودن «ان» علامت جمع، یائی پیش از آنها در میاورند (بشرط آنکه حرف پیش از واو در آنها مضموم باشد) مانند: جنگجُو ـ سپیدرُو ـ سیه مُو ـ بد خُو ـ شبُو ـ خوشبُو ـ سخنگُو. که درحالت اضافه یا جمع بستن بالف و نون جنگجوی دلیر ـ سخنگوی پیشینه دانای طوس زانوی غم ـ بوی گل و بدخویان و خوش گویان و سیه مویان و بانوی حرم و آهوی وحشی وغیره گویند.

کلمهٔ «پارو» دراصل «پاروب» بوده است. ازمصدر روبیدن. بدین جهت «ی» درآخر آن در نمیاورند.

برخی دیگر کلماتی هستند که واو آنها ساکن و حرف پیش از واو در آنهامفتوحست. مانند: پادَوْ ـ نارَوْ ـ پرتَوْ ـ کشَوْ ـ ماه نَوْ گندم و جَوْ... چلَوْ ـ پلَوْ ـ جلَوْ که سه کلمهٔ غیرفارسی هستند و از ترکی یا هندی بزبان فارسی راه یافته‌اند ؛ اصل آنها چیلاو ـ پیلاو ـ جلاو ـ بوده بحرف آخر این کلمات درهنگام جمع چیزی افزوده نمیشود. سیفی بخارائی شاعرقرن نهم هجری درصنایع البدایع گفته :

ازاین چه به که دل خود بآن نگاردهم عنان خود به نگار جلاو دار دهم

کلماتی را که نباید جمع بست ـ درزبان عربی وفارسی واژه‌هائی هستند که مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در آنها یکیست. بنابراین جمع بستن آنها و اگر عربی باشند بصورت مذکر و مؤنث ذکرکردن شان جایز یا فصیح نیست و در آثارپیشینیان نیز دیده نشده است که این کلمات بصورت جمع بکار رفته باشد . ازاین میان یکی کلمهٔ «انسان» است که بنا بتصریح ارباب لغت مفرد و جمع در آن یکسانست ولی در تداول عامه برخلاف قاعده امروز این کلمه را اکثر بصورت جمع بکار میبرند وانسانها میگویند. دیگرکلمه «بشر» است بمعنی آدمی و مردم که این واژه نیز مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در وی یکیست شاعرگفته است:

گر بشر عادت بشر باشد دیو و دد ز آدمی بتر باشد

دیگر لغت «حجر» است، بفتح و کسر اول و سکون دوم بمعنی خرد (ـ عقل) و

۱ـ قاعده‌های جمع دکترمعین صفحه ۸ ومقصود از «کلمات مختوم بالف» اسم وصفت (جانشین موصوف) میباشد ـ و رک بهار و ادب فارسی ج ۲

حرام ومنع کردن کسی را از تصرف در اموال خود، و دیار ثمود، وکنار و نام سوره‌ایست از قرآن کریم[1].

دیگر واژهٔ «طیر» است بمعنی پرنده در مقابل وحش. ناصرخسروگوید:

به از صُنّاع عالم دیهقـانست   که وحش و طیرُ را راحت رسانست

این کلمه بمعنی مفرد و جمع هردو آمده است در برخی از کتب لغت آنرا اسم‌جمع دانسته‌اند که برمفرد نیز اطلاق میشود طیور جمع جمع آنست .

دیگر دو واژه «ماکیان» و «دام» است که‌هردو فارسی هستند . اولی بمعنی مرغ خانگی است و مفرد است که بصورت کلمه‌ای جمع مینماید ولی بنظرمیرسد که جمع‌آن‌نیامده باشد. سعدی‌گوید:

ماکیانیم که در دیدهٔ مردان آئیـــم   ماکیان را چه محل در نظر باز سپید

و دومی یعنی کلمهٔ «دام» بمعنی حیوان غیر درنده است . اهلی باشد یا وحشی . در مقابل «دد» که‌حیوان وحشی و درنده را میگـویند . و جمع آن نیز نیامد ه است و از اشعار فارسی چنین استنباط میشود که گاهی معنی جمع نیز میدهد.

کلمهٔ «دام» در آثار قدما بطور جداگانه و مستقل دیده نشده و همه‌جا با کلمهٔ«دد» توأم بوده است . ایـن دو کلمه را اخیراً برخلاف فصاحت بعضی جمع بسته «ماکیانها» و و «دامها» گفته‌اند.

نرمش وپیدایش

ایـن دوکلمه بصورت ظاهر اسم مصدر شینی میباشد مانندگردش . ورزش. خورش .

معجز پیغمبر مکی توئی   بگوش و بمنش و بروش

چنانکه میدانیم بـرای ساختن مصدر شینی ارباب لغت و استادان دستور قـاعده‌ای دارند باید اول شخص فعل امر کلمه را گرفت و شینی بآخرآن افزود و بنابراین قاعده کلمات «نرمش» و «پیدایش» باید ازمصدر «نرمیدن» و «پیدائیدن» ساخته شود که‌چنین مصدرهائی ازاین دوکلمه نیامده است.

مرحوم دکترمعین واژهٔ «نرمش» را ازلغات مستحدث میداندکه در معنی مخصوص (حرکات ورزشی‌صبحگاهی) بکارمیرود. همچنین‌واژهٔ‌پیدایش برخلاف‌قیاس‌است ونـادرالاستعمال.

دراینجا مناسب است از کلمهٔ «ارزش» نیز ذکری بشود که اسم مصدر شینی است و مشتق از ارزیدن، و بمعنی قیمت و ارج وبها داشتن . وارز (ـارج) بمعنی قیمت وقدرو بها و این واژه اخیر گاهی با پسوند « مند » ترکیب و ارزمند یا ارجمند گفته میشود. ولی این

۱ـ رك ـ المستخلص یا جواهرالقرآن. بتصحیح ومقدمه وحواشی‌مؤلف. چاپ مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران سال ۱۳۶۰.

پسوندرا با اسم‌مصدر شینی(ـ ارزش)نمیتوان باهم آورد. بنابراین گفتن«ارزشمند»درست‌نیست[1].

غریب تر از نرمش و پیدایش واژهٔ مستحدث وعجیب «همایش» است که برخی بکار میبرند؛ (بمعنی «کنفرانس» و متینگ[2]) و«پردازش» : (رك آخرین عبارت تتابع اضافات ص۳۹) .

این واژه‌ها و برخی ازلغات مستحدث امروزه، واژه‌های‌مجعول فرقهٔ آذرکیوان را بیاد میاورد، معروف بلغتهای ملافیروزی مانند: (هنایش‌ـ تأثیر) و (تیمسار‌ـ حضرت) و (دهناد‌ـ نظام وتربیت) و (فرنود ـ دلیل و حجت) و (پرخیده ـ اشاره و سخن سربسته‌گفتن) و غیره وغیره[3]. بل‌که بایدگفت صد رحمت بلغتهای ملا فیروزی‌که واضعانش بهره‌ای وافی از ادب داشتند و تا حدی پای بند اصول و قواعدی نیز بودند .

گذاشتن وگزاردن

گذاشتن دارای معانی بسیار است‌که مشهورترین آنها در زبان فارسی هشتن ونهادن چیزی درجائیست و معادل‌کلمهٔ «وضع» عربیست. معنی مشهور دیگر آن رخصت دادن وـ اجازه دادنست. بگذار بروم ـ بگذار تا او را بیاورم ـ سعدی‌گوید:

بگذار تا بگرئیم چون ابر در بهاران　　　کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

همچنین «گزاردن » نیز درفارسی معانی بسیار داردکه از آن جمله است ادا کردن و بجا آوردن و خرج کردن و تعبیرخواب کردن و ترجمه کردن مانند:

سپاسگزار‌ـ وام‌گزار‌ـ سخن‌گزار‌ـ نمازگزار‌ـ خواب‌گزار.

بنابراین «گزاردن» را بجای «گذاشتن» یا «گذاردن» و در معنی قرار دادن ونهادن یا اجازه و رخصت بکاربردن درست نیست. مثلا نمیتوان گفت مجلس جشنی برگزار شد . یا مجلس ختمی برگزار کردند یا برای برگزاری کنگره اقدام کردند.

تحقیقی مبسوط و مفصل دراین‌باره شادروان عباس اقبال آشتیانی کرده است.درچهل و اند سال پیش[4] و مینویسد: «اساساً مصدر « گذاردن » با ذال معجمه درزبان فارسی نیامده

۱ـ رك درمکتب استاد از دکتر سیدضیاءالدین سجادی.

۲ـ رك فایدهٔ انس با زبان فارسی در ترجمه از استاد دکتر غلامحسین یوسفی.

۳ـ طالبان تفصیل رجوع فرمایند بمقالاتی‌که دربارهٔ فرقهٔ آذرکیوان و لغتهای ـــ ملافیروزی نوشته شده ، درمقدمهٔ لغت‌نامه و برهان قاطع از استادان علامه قزوینی وپورداود

٤ـ رجوع فرمائید بمجله یادگار شمارهٔ ۲ سال ۱۳۲٤ ص٥۷ .

است[1] وآنکه بدین وزنست گزاردن با زاء است. بعضی از مشتقات دو مصدر دیگر ازمصادر فارسی یعنی (گذاشتن وگذشتن) از جهت تلفظگاهی با بعضی از مشتقات همین مصدرگزاردن شباهت پیدا می‌کند و همین امرکسانی راکه بمعانی واصل‌ریشهٔ آنها توجه ندارند دراشتباه می‌اندازد...»

سپس شرحی مینویسد که زبده و خلاصهٔ آن چنین است: در کلمات «قانون گذار» و «قانون‌گذاری» گذار با ذال معجمه و مخفف‌گذارنده است بمعنی وضع کننده و قانون‌گذاری یعنی وضع قانون. ونیز کلمهٔ «کارگذار» هم ازهمین معنی «گذاشتن»گرفته شده و بمعنی کار گذراننده و اجراکننده میباشد و باید با ذال معجمه نوشته شود[2]. همچنین بیاد او مجلسی بر گذار شد باید با ذال معجمه نوشته شود.

وبنابقول استاد دکترجوینی درتاریخ بیهقی نیز «مجلسی نهادند» آمده‌که« نهادن» معادل کلمهٔ «وضع» عربی و «گذاشتن» فارسی است. وهم « گذاشتن » متعدی گذشتن است . گذاره‌کردن یعنی عبور دادن وگذرانیدن .

اگر نیزه برکوه روئین زنم گذاره کنم زانکه روئین تنم (فردوسی)

وگذشتن ـ بمعنی عبور کردن وطی شدن است و از مشتقات این مصدر « گذار » و «گذر» است بمعنی معبرکه در برخی لهجه‌ها «گدار» گفته میشود. و در مثل‌گویند « بی‌گدار بآب زد» ـ پس هامون‌گذار ـ رهگذر ـ گذران‌کردن‌و امثال آنها از ریشه «گذاشتن» است‌وباید با ذال نوشته شود.

«درگذشتن» بمعنی عفوکردن و بخشودن و سپری شدن و غیره نیز ازهمین مصدر گذشتن است. نظامی فرموده:

درگذر از جرم که خواهنده‌ایم چارهٔ ما کن که پناهنده‌ایم

هموگوید ، در معنی سپری شدن:

سال جهان گرچه بسی درگذشت از سر مویش سر مو کم نگشت

۱ـ ولی برخی محققان از جمله استاد دکتر معین «گذاردن» را درمعنی «گذاشتن» و نهادن درست میدانند و ظاهراً این نظر مردود نباشد چنانکه در شعرکسائی‌نیز آمده :

ایا کسائی پنجاه بر تو پنجه‌گذارد بکند بال ترا زخم پنجه و چنگال

رجوع کن اشعارکسائی‌مروزی تصحیح نگارنده ص۳۷ ـ و نیز شواهد دیگر ازاشعار شاهنامه فردوسی و دیگران برای آن میتوان یافت .

۲ـ اگر بمعنی کاربر وکارگذران باشد ، ولی اگر بمعنی عامل و مأمور دولتی باشد با «زاء» نوشته میشود . (رک ف . معین) .

رموز و علامات اختصاری

گاهی برای سهولت درکار تحریر و احتراز از تکرار در هنگام نوشتن کلمات، برخی رموز و علامات اختصاری بکار برده میشود که شناختن آنها برای دانش پژوهان غالباً ضرورت دارد و خالی از فایده نیست از آن جمله :

س ـ سطر ـ ص ـ صفحه (اگرشماره‌ای بعداز آن باشد) ـ رك ـ رجوع کن ـ وحروف زیر (تا ایضاً) اگر بعد از سال و ارقامی آید بدین معنی است :

ه ـ هجری ـ ق ـ قمری ـ ش ـ شمسی ـ خ ـ خورشیدی ـ م ـ میلادی ـ ق.م ـ قبل ازمیلاد ـ ب. م ـ بعدازمیلاد ـ ایضاً ـ همچنین و بازهم ـ ایض = ایضاً ـ کذا ـ چنین است ـ کذاوکذا ـ چنین و چنان ـ کذالک ـ همچنین ـ قس ـ قیاس کن ـ قس علی ذلک ـ قیاس کن براین ـ الخ ـ الی آخر ـ ظ ـ ظاهراً ـ تم وتمت ـ تمام‌شد ـ لغ ـ لغتنامه . ف. معین ـ فرهنگ معین ـ (ص) ـ صلی‌الله علیه وآله ـ صلعم ـ صلی‌الله علیه و آله وسلم ـ (ع) ـ ـ علیه‌السلام (گاهی‌رقم ٤ نیز بهمین معنی است). عج ـ عجل‌الله تعالی فرجه ـ ع ـ مصراع ـ نیمی از بیت (بدین معنی هنگامی بکار میرود که بعد از آن نیم بیتی باشد). ره ـ رحمه‌الله آه ـ الیَ آخر ـ بسمله ـ بسم‌الله گفتن ـ سبحله ـ سبحان‌الله گفتن ـ حمدله ـ الحمد لله گفتن حوقله ـ ولاحول ولا قوة الا بالله گفتن .

نقطه گذاری

و نشانه هائی که در نوشتن بکار میرود

در ازمنهٔ گذشته برای نوشتن زبان‌فارسی علاماتی نظیرآنچه امروز بکار میرود، مرسوم و معمول نبود. بالاتر ازاین آنکه اعراب و مد و تشدید وگاهی نقطهٔ‌حروف را نیز نمیگذاشتند و قرار دادن آنها را بالای حروف در نوشتن نوعی اهانت بخواننده میدانستند.

مؤلف دستور دبیری مینویسد[١]: «در نامه اِعراب و نقطه ننهند الا بجایگاه اشتباه... اما بی عذری نقطه و اعراب نهادن منسوب کردن خواننده است بجهل...» واگرچه مراد وی دراینجا نامه های خصوصی و غیر مطبوعست اما بخوبی معیاری ازطرزکار و سلیقهٔ‌گذشتگان دراین مورد بدست میدهد. ولی در قرن اخیر براثر آمیزش با فرهنگ مغرب‌زمین این‌علامات ونقطه‌گذاریها کم کم از خطوط و نوشته های خارجیان بخط و زبان فارسی راه یافت؛ وتدریجاً متداول شد . در حال حاضر بکار بردن این نشانه‌ها درخط فارسی اگر چه برخلاف رسم قدیم است، ولی چون گاهی سوجب تسهیل کار خوانندگان میشود رواجی بسزا دارد. بدین جهت آشنائی بدانها نیز لازم مینماید.

١ـ دستور دبیری ص ٤.

غالب این علامات در زبان فارسی نامی مشخص و معین ندارند بهمین سبب بیشتر بنامهای خارجی خود مشهورند. مهم‌ترین آنها عبارتند از: نقطه ـ ویرگول ـ نقطه ویرگول ـ دونقطه ـ چند نقطه ـ خط تیره ـ علامت تساوی ـ علامت تعجب ـ علامت پرسش ـ گیومه ـ پرانتز ـ کروشه ـ آکولاد ـ بند.

نقطه ـ نقطه علامتی است که درپایان هرجملهٔ کامل میگذارند. و نشانه آنست که جمله تمام شده و باید توقف کامل کرد.

ویرگولـ شبیه ضمه یا واو کوچک معکوسی است که فاصلهٔ میان دوکلمه یا دو عبارت را درجمله یا بخشی از آن نشان میدهد. یا در پایان جمله‌ای ناقص گذاشته میشود. بدین شکل(،) گاهی‌نیز بجای واو محذوف بکار میرود. مانند: سعدی که از شعرای‌بزرگ ایرانست، کتاب‌گلستان را در سال ٦٥٦ تصنیف کرد. آثار دیگر وی عبارتست از بوستان، قصاید، ملمعات، غزلیات، رباعیات، مفردات و غیره. ویرگول را «سرکج» نیز خوانده‌اند[1].

نقطه ویرگولـ گاهی «نقطه سرکج»نیز خوانده شده‌است. وآن عبارت از نقطه‌ایست که در بالای آن ضمه یا واوی معکوس قرار دهند. بدین شکل (؛). و آن نیز مانند ویرگول نشانهٔ وقف موقت است ولی بیشتر و طولانی‌تر از ویرگول. و معمولا خواننده از دیدن آن در می‌یابد که سخن دنباله دارد. باید مابقی مطلب را در عبارت دیگر بدست آورد.

دو نقطه ـ برای شرح مطلب یا نقل قول دیگرانست. بدین شکل(:)

چند نقطه ـ نشانهٔ حذف حروف یا کلمات است یا قسمتی از مطلب که نویسنده نمیخواهد آنرا ذکرکند، بدین شکل (....) ممکنست این علامت در آغاز یا وسط یا پایان عبارتی قرارگیرد؛ ودرهمه‌جا بدان معنی است که اشاره شد.

تیره ـ خطی است کوچک که اگر در آخر سطر آید نشانهٔ آنست که قسمتی ازکلمه بنا بضرورت در اول سطر دیگر نوشته شده است؛ در وسط سطرگاهی برای جدا کردن کلمه و مطلبی ازکلمه و مطلب دیگر گذاشته میشود، و از اولی بلندتر وکشیده‌تر است. بدین شکل (ـ)

علامت تساوی ـ دو خط کوچک موازیست که نشانهٔ تساوی دوکلمه است با یکدیگر. وگاهی بجای «یعنی» و «بمعنی» استعمال میشود. مانند: علی اسداله (= شیرخدا) است.

علامت تعجب ـ یاخط نقطه، الفی است کوچک که نقطه‌ای در زیر آن گذارند بدین شکل (!) و برای جلب دقت یا نشان دادن شگفتی یا برانگیختن تحسین و تأسف بکار برند.

١ـ آئین نگارش از دکتر حسین نخعی ص٩٢.

علامت پرسش ـ مانند قلابیست بدین شکل (؟) و نشانهٔ سؤال و پرسش است. و اگر بعد از آن علامت تعجبی نیزگذاشته شود، بدان معنی است که‌سؤال با تعجب‌درآمیخته است و غیر منتظره میباشد.

گیومهـ اگر بخواهند عین سخن و مطلبی را از جائی یا از قول دیگری نقل کنند. آنرا در میان دوگیومه‌قرار میدهند؛ همچنین اگر کلمه یا واژه‌ای مورد توجه یا ناآشنا وبیگانه باشد آنرا در بین دوگیومه مینویسند و ازکلمات پس و پیش خود جدا میسازند.

گیومه کلمه‌ای فرانسویست بدین شکل « » در فارسی گاهی بدان دوگوشه گفته میشود.

پرانتزـ دو پرانتز را در زبان فارسی هلالین یا دو قوس یا دوکمان‌نیز میگویند که نامهای مناسبی است و دو واژهٔ نخستین اگر چه غیر فارسی است ولی همه آنها از «پرانتـز» بهتر است. این علامت برای نشان دادن جمله‌های معترضه است و بیان مطلبی که بجهت توضیح بیشتر و روشن تر شدن مقصود بکار میرود[1] بدین شکل ( )

دوابرو ـ درفرانسه آنرا «آکلاد» (بضم کاف) گویند. و در فارسی نیز بدین نام مصطلح و شناخته شده است. شکل دو ابرو یا آکلاد شبیه نوعی پرانتز است که از وسط شکسته شده و بصورت زاویه‌ای بسوی خارج در آمده باشد[2]. یا شبیه دو ابروئیست که بهم پیوسته و متصل باشد. بدین شکل { } و برای نشان دادن نقاط مشترکی که کلمات یا ارقام و اعداد با هم دارند بکار میرود.

کروشه ـ (بسکون‌اول وضم دوم تلفظ شود). این‌هم واژه‌ایست فرانسوی مانند دو چنگ بدین شکل [ ] ـ نوعی پرانتز است. و موارد استعمال آن نیز همان موارد استعمال پرانتز میباشد جز آنکه عمومیت و وسعت آن بیشتر است. و نیز در تصحیح متون حروف و کلماتی راکه در نسخه نباشد و ظاهراً لازم بنظر آید در میان دوچنگ میگذارند.

بند ـ بفرانسه آنرا « پاراگراف » گویند. قسمتی است از یک فصل کتاب ـ قطعه ـ جزء ـ فقره.[3] بخشی از مطلب‌را گویند که گاهی مشتمل برچند جمله و عبارتست؛ و از خواندن آن بر روی هم مطلب معین و اندیشه‌ای فهمیده و روشن میشود. علامت مشخص آن در زبانهای اروپائی چنین است. (§) ولی در زبان فارسی استعمال آن چندان معمول نیست.

۱ـ چون غالب این نشانه‌ها و علامات درنزد بیشتر افراد شناخته شده ومعلومست از توضیح زیاد وذکر مثال برای همه آنها خودداری شد. ۲و۳ـ فرهنگ معین.

ناگفته نبایدگذاشت اگرچه در قدیم علامات مذکور در نوشتن معمول نبوده . ولی پاره‌ای نشانه های دیگرگاهی بصورت کلی بکار میرفته است، که تا حدی این منظوررا تأمین میکرده است. مانند سه نقطه مثلثی شکل «∴» که در آخر مطلب میگذاشتند . یا عبارتهای «تمت» و «نمقه» (ــ نوشت آنرا) یا «تحریرشد» که در پایان مطلب مینوشتند . یا سرخ و رنگین نوشتن عنوانها و ابواب و سرفصلها ـ یا حروف و علائم مخصوص که در خط قرآن و علم تجوید بکار میرفته و امروز نیز رایج و مرسومست وغیره...

است یا هست ؟

هست سوم شخص مفرد غایب است و از مصدر «هستن» و بمعنی وجود وهستی و موجود بودن و در مقابل نیستی و نبودن میباشد . ولی « است » سوم شخص مفرد واز مصدر «استن » وآن را حرف رابطه خوانند . این دوکلمه را بجای یکدیگر نمیتوان بکار برد ؛ و اگرگاهی برحسب اتفاق استعمال یکی بجای دیگری مناسب و مفید معنی باشد از نوادر است و همواره چنین نیست. و انگاه آن جمله را نیز در ردیف عبارات فصیح نمیتوان گذاشت. البته این توضیح و ضابطه دستوری که ذکر شد شاید نتواند راهنما وگره‌گشای کامل مطلب باشد و برای شناختن اختلاف وتفاوت میان این‌دوکلمه کفایت کند . بعبارت دیگر اگر بخواهیم فارسی را بمدد قواعد دستور یاد بگیریم کار بسیار مشکل میشود. ارباب فضل وعلمای علم دستور نیز دستور را از روی فارسی آموخته‌اند نه فارسی را از روی دستور. بهمین سبب غالب استادان و محققان براین عقیده‌اند کسی که درست میخواند ومعنی‌آنچه را نیزکه میخواند میداند خواه و ناخواه بعلم دستور وقوف دارد. بنابراین راه آموختن درست گفتن و درست نوشتن برای فارسی‌زبانان، آنست که با آشنائی با متون فارسی فصیح وتشحیذ ذهن و تقویت ذوق سلیم آنرا فراگیرند تا ازلغزش و اشتباه مصون مانند. مثلا در این ابیات شیخ اجل سعدی هیچ عاقل با ذوقی بجای «است» که ردیف شعر است «هست» نمیگذارد. (صرف نظر از رعایت وزن شعر وفقط با توجه بمعنی و مفهوم عبارت.)

هرکسی را نتوان‌گفت که صاحبنظراست — عشقبازی دگر و نفس پرستی دگرست
نه‌هر آن چشم که بینند سیاه است‌وسپید — یا سیاهی وسپیدی بشناسد بصرست
آدمی صورت اگردفع کند شهوت نفس — آدمی خوی شود ورنه همان‌جانورست
شربت ازدست دلارام چه‌شیرین‌وچه‌تلخ — بده‌ای‌دوست که‌مستسقی‌ازآن‌تشنه‌ترست
ور به‌تیغم بزنی با تو مرا خصمی نیست — خصم آنم که میان من‌وتیغت سپرست

همچنین درصدها مورد دیگر ازاشعار سخنوران و هزاران بیت ازآنان وعبارات‌نثرهای فصیح‌گذشتگان و معاصران اگر اندکی دقت‌کنیم در بادی امر بخوبی تشخیص میدهیم که نمیتوانیم «هست» را بجای « است » بگذاریم . بنابراین عبارات زیرراکه هرروز می‌شنویم

هیچیک درست یا حداقل فصیح نیست:

ساعت ۸ بامداد ـ اینجا تهران هست ـ صدای بی‌سیم همکاران ما میگویند زیاد هست ـ امروز پنجشنبه هست ـ چون در محدودهٔ شهر ترافیک سنگین هست کمک شهروندان عزیز مورد استدعا هست.

حالا ساعت ۳٫۲۸ دقیقه هست. امروز هوا نسبت بدیروزگرمترهست . لباس من رنگش قهوه‌ای هست، ولی از شما سفید هست. تب اگر از ۳۹ درجه بیشتر شد محتاج درمان هست. کثرت استعمال این لغت غیر فصیح وگاه غلط ازسوی دستگاههای تبلیغاتی که ندایش از مرزهای کشور نیز فراتر میرود و شاید بگوش بخش عمده‌ای از ساکنان جهان میرسدسبب گردیده که اکثر مردم از دانا و نادان همگی عادت کنند و درهرمجلس و محفلی بیجا ونارو‌ا «هست» را بجای «است» بکاربرند.

با اینهمه هنوزهم برای رفع این عیب دیر نشده است. و میتوان با مختصر کوشش و تلاش باصلاح آن پرداخت واگر کسی گمان کند که ممکن است محل استعمال آنها را در همه‌جا نداند، بهتر است در محاورات عمومی «است» را بکار ببرد. و یقین داشته باشد که در ده مورد یک‌بارهم اشتباه نشده است.

مانند: این کتابست. اینجا دانشگاه است. اکنون ساعت ۱۲ است. هوا خوبست . کاری بزرگست. چون ترافیک سنگین است کمک رانندگان عزیز مورد استدعاست.

بعقیدهٔ برخی از نویسندگان فاضل ریشهٔ «است» و «هست» یکیست. بنابراین استعمال یکی ازآنها بجای دیگری بیمانعست. در پاسخ میگوئیم بفرض آنکه چنین باشد، کلماتی هستند که یک ریشه دارند و یکی هستند ولی بدو معنی میباشند و استعمال یکی از آنها را بجای دیگری روا نمیداریم. مانند:

طریقه ـ مراجعه ـ رساله ـ نظاره که با طریقت ـ مراجعت ـ رسالت ـ نظارت... فرق دارند وهریک دارای معنی جداگانه‌ای هستند (رك ص ۲۰) و آنگاه چنانکه گفته شد در آثار هزار سالهٔ زبان پارسی و متون قدیم معمول و متعارف نبوده و اگر اتفاقاً نمونه هائی هم پیدا شود نویسنده بقدرت طبع وحسن بیان آنرا درست و بجا استعمال کرده است . نه نظیر بعضی عبارات سست و نادرست متداول. استاد دکتر معین نیز مینویسد: در بین هستن و استن در اصل فرقی است . مثلا در این شعر حافظ :

بندهٔ پیر خراباتم که لطفش دائم‌است   ورنه لطف شیخ‌وزاهدگاه هست وگاه نیست .

نمیتوان «است» را بجای « هست » بکاربرد. اما در جملهٔ «هوا روشن‌است» اگر بگوئیم «هوا روشن هست» فصیح نیست. (رك فرهنگ معین ذیل واژهٔ هستن).

حاصل آنکه استعمال یکی از این دو کلمه بجای دیگری غلط هم نباشد دست کم مخل فصاحت است.

الف «است» خبری :

الـف « است » حرف ربط کـه آنـرا الـف است خبری نیز گـویند بتلفظ در نمایـد و خوانده نمیشود . بدین سبب در نوشتن نیز گاهی آنرا حذف میکنند و دو کلمه را بی‌الف بهم می‌چسبانند مانند : روی این میزکتابیست . این کوهیست بلند . او مردیست دانـا . ولی در مواردی که حذف الف و چسبانیدن دو کلمه بیکدیگر موجب دشواری نوشتن گردد آنرا جدا مینویسند. مانند: چنین است. بیهوش است . او نشسته است ـ مست است و امثال آنها. ولی معمولا الف چنانکه گفته شد بتلفظ در نمی‌آید. بنابراین کلمات و عبارات زیـــر: این کار دستی است. او مرد جوانی است. آن جعبه استخوانی است. باید چنین خوانده‌شود: این کاردستیست ـ او مرد جوانیست ـ آن جعبه استخوانیست... (رك بمقاله چگونه بنویسیم وضرورت داشتن رسم‌الخط واحد دربخش سوم)

کسرهٔ اضافه بیجا :

چنانکه میدانیم هرگاه کلمه‌ای را بکلمهٔ دیگر اضافه کنند. کسره‌ای در آخر کلمـهٔ اول میاورند. مانند: دستِ من ـ کتابِ او ـ آبِ کوزه ـ سبزهٔ چمن. ولی اگر بعد از کلمهٔ اول حرف اضافه بکار برند یا بعبارت دیگر حرف اضافه‌ای درمیان مضاف و مضاف‌الیه قرار دهند دراین صورت باید از ذکر کسرهٔ اضافه خودداری شود. مانند:

آب درکوزه ـ ضرب در پنج ـ بخش بر چهار ـ درخت در باغ ـ سبزه درچمن...

آب درکشتی هلاك کشتی است   آب اندر زیرکشتی پشتی است(مولوی)

آب درکوزه و ما تشنه لبان میگردیم . که کلمهٔ آب درتمام این موارد (همچنین کلمات «ضرب» و «درخت» و «سبزه» و«بخش») باید بسکون حرف آخر خوانده شود[1].

برخی از الفاظ و عبارات بیجا و نامناسب

گاهی بعضی کلمات و الفاظ واصطلاحات در زبان فارسی دیده میشود که بجاودرست یا فصیح تلفظ نمیشود وسزاوار است که اینگونه الفاظ و عبارات را شناخت ودرگفتن ونوشتن درست وبجای خود بکاربرد. این کلمات مشتملست برالفاظ و اصطلاحات وترکیباتی که یااز زبان بیگانه ترجمه شده‌اند. یا درست تلفظ نمیشوند، یا درجای خود بکار نمیروند، یا اصـل آنها چیزدیگری بوده وتحریف شده، یافصیح نیستند. واگر فصیح باشند براثر تکرار بسیارمبتذل

۱ـ این نکته را آقای محمود عادل سبزواری که یکی از فضلاست یاد آوری کردند

گردیده‌اند تا بدانجا که لطف وفصاحت وتأثیرخودرا ازدست داده‌اند. برای شناخت این‌دسته الفاظ بعداز مراجعه بفرهنگها ، بهترین معیار دروهله نخست ذوق سلیم وطبع لطیف وقریحهٔ صافی است که باید بمدد مطالعهٔ آثار و اشعار خوب صیقلی و نیرومند شود . تا انسان بتواند درهنگام لزوم آنها را ازهم باز شناسد، و هرلفظی را بجای خود بکاربرد و سره را از ناسره و صحیح را از سقیم تمیز دهد. اگرچه بپاره‌ای ازاین کلمات درضمن بیان غلطهای مشهور وهم درطی مقالات مندرج دربخش ۳ اشاره شده است، ولی بازهم ازجهت اهمیت موضوع وآشنائی و احاطهٔ بیشتر ، تکرار بعض از آنها دراینجا شاید نامناسب وبیجا نباشد. برخی ازاین الفاظ وکلمات عبارتند از: نخست کلماتی که ترجمه‌ای ازعبارات و جمله های بیگانه است. مانند:

۱ـ **نقطه نظر**ـ ازنقطهٔ نظرـ که ترجمه‌ایست ازعبارات فرانسه معنی آن مشابه الفاظ و کلمات: نکته مورد نظر ـ مقصود و منظورـ ازجهتـ ازلحاظ ونظیر آنها میباشد. واگرچه مدتهاست تا درفارسی رایج و معمول گردیده ولی خود داری از استعمال آن اولیست .

۲ـ **«فکر میکنم»**ـ این‌نیزترجمه ازعبارات اروپائیست و بکاربردن آن درفارسی روا نیست. وباید بجای آن عبارات: گمان میکنم‌ـ تصورمیکنم ـ احتمال میدهم‌ـ چنین میپندارم حدس میزنم‌ـ ومانند آنهاگفته شود. چه منظورگوینده اینست جوابی که میدهد قطعی نیست ویقین کامل ندارد که درست باشد. بل خبریست که احتمال صدق وکذب در آن میرود ؛ بدین سبب گوینده نمیخواهد بطرز قاطع مطلب را اداکند.

۳ـ **در رابطه با** ـ این عبارت (یا این کلمات) که بجای دربارهٔ ـ درموردـ راجع به‌ـ در زمینهٔ‌ـ درموضوع‌ـ درخصوص.... و واژه‌هائی امثال اینها بکار میرود چنان جای خود را درفارسی بازکرده است که جزء عادات جاری و ورد زبان خاص و عام شده است وگمان نمیرود که دیگر بتوان آنرا کنارگذاشت. (مانند: فکرمیکنم‌ـ پیاده میکنیم‌ـ رویش حساب کرد) بااین‌همه در منشآت و آثار قلمی فضلا واهل دانش وادب دیده نشده که بکار رفته باشد.

٤ـ **روی او حساب میکنند** روی چیزی یا کسی‌حساب کردن کنایت ازاهمیت‌دادن بآنست وتکیه کردن بدو و بزرگ و مهم شمردن‌آن مانند «این چیزیست که دنیا روی آن‌باید تأمل کند » یا « قطعنامه‌ای که روی آن کار میکردند » وباید از استعمال آن تا ممکنست خودداری کرد.

٥ـ **با پله رفتن**ـ این‌نیزترجمه از زبانهای‌اروپائیست. دونفرمیخواهنداز‌طبقات بالای ساختمانی بپائین فرود آیند ، یکی میگوید «من با آسانسور پائین میروم » دیگری ممکنست بگوید من با آسانسور نمیروم «با پله میروم» درجملهٔ «با آسانسور نمیروم» حرف «با» معنی معیت و همراهی را میدهد. هنگامی که کسی با آسانسور حرکت میکند درجائی ایستاده و آسانسور هم با او میرود. دراینجا بکاربردن لفظ «با» درست و بجاست. واگر پلهٔ برقی‌ومتحرک

باشد بازهم عبارت «باپله رفتن» مناسب است، ولی درجائی که عموماً پله ها ساکن ووروندگان متحرک کند و از آن میگذرند دیگر نمیتوان گفت «من با پله میروم» چه پله همراه او نمیرود و درجای خود ساکن است پس بایدگفت: **«من از راه پله میایم»**.

۶- پیاده کردن - این عبارت هم بجای اجرا کردن وعمل کردن وانجام دادن مدتها متداول شده و افرادی که احاطه کامل بزبان فارسی ندارند یا ازکثرت شنیدن، بآن لفظ و سایر الفاظ نظیر آن عادت کرده‌اند، بکار میبرند.

۷- سرویس دادن - بناروا بجای همکاری و کمک کردن و یاری رساندن گفته میشود.

۸- فراز - واژه‌ای فرانسوی است بمعنی جمله و عبارت، شاید نابجا باشد اگر کسی علی رؤوس‌الاشهاد بگوید: «اکنون چند فرازهم از امام جعفرصادق(ع) نقل میکنیم». یا این عبارت: « اجازه بفرمائید عرایض خودم را با فرازی از بیانات امام شروع کنم » . یا گویندهٔ محترمی بجای «چند آیه از قرآن» عبارت «چند فراز از قرآن» را بکار ببرد. ∅

۹- دوش گرفتن - این هم از زبان فرانسه اقتباس شده‌است. «دوش» درفرانسه بمعنی شیرحمام است، واین واژه غیر از دوش فارسی است که بچند معنی‌آمده بهتراست بجای این عبارت «زیر دوش رفتن» یا «زیر شیر آب رفتن» گفته شود.

۱۰- پاراگراف - قسمتی است از فصل یک کتاب ، یک بند از مطالبی که حاوی چند جمله باشد، و در حد خود دارای معنی و مفهومی باشد، این کلمه نیزخارجیست.

۱۱- کانال - لغتی خارجیست، بمعنی آبراهه. ترعه و مجرای پهناوری که دو دریا یا دو آبگیر را بهم متصل کند، و بدست انسان احداث شده باشد. این واژه اگر بصورت اسم خاص درفارسی بکاربرده شود، هرچند بهتر ترك و بکارنبردن آنست، آن چنان زشت و زننده نیست مانند برخی از واژه‌های بیگانه که یا معادل فارسی ندارند، یا اگر دارند واژهٔ خارجی آنها نیز معمول ومتداول شده ومردم با آنها انس‌گرفته‌اند، نظیر: فامیل،مرسی ، کودتا، کلاس، شیک، ترافیک، ماشین، پلیس، سریال . . . .

ولی اگر بطور استعاره و بمعنی ازطریق ، از راه، بوسیله، ازمجرای.... وغیره بکار برده شود آن وقت صحیح یا دست کم فصیح بنظر نمیرسد. مانند این عبارت : برای اثبات مطلب «ازکانال قرآن و حدیث»[1] باید اقدام کرد . و این عبارت نظیر همان «چند فراز از

∅ شبکه اول صبح یکشنبه ۲۳/ مرداد ساعت ۶و ۳۰ دقیقه

۱- ر ك مقالهٔ آقای علی‌اکبر کسمائی - کیهان ص۱۶ (۱۵-۴-۶۶).

امام جعفرصادق(ع)» میباشد که قبلا بدان اشاره شد[۱].

۱۲- ارگان- (بضم اول) این کلمه نیز خارجیست و بیش ازچهل سال‌است وارد زبان فارسی شده ، ولی هنوزهم برای خود جائی باز نکرده است . و بمعنی عضو وکارمند و سازمان و نشریه‌ای که بیان‌کنندهٔ افکار و عقایدگروه و حزبی باشد، آمده. بکار بردن واژه‌های فارسی آن بسیار بهتر و فصیحتر است.

۱۳- سری - (یک سری) بمعنی یک رشته- یک سلسله - یک ردیف - یک دوره و غیره، استعمال این کلمهٔ فرانسوی نیز در عبارات فصیح فارسی روا نیست[۲].

۱۴- روال- (بفتح اول) کلمه‌ایست عامیانه و مجعول که دراین ۳۰-۴۰ سال‌اخیر وضع شده وگاهی بجای نظم و ترتیب و روش بکار میرود، بهتر است یکی ازالفاظ صحیح را بجای آن استعمال کنند.

۱۵- نرخ افزایش جمعیت - بجای «میزان افزایش جمعیت» یا حدود و میزان و مقیاس و اندازهٔ آن . یا این جمله: «بازخرید و اخراج پاره‌ای از کارگران نرخ بیکاری را بشدت بالا برده است»[۳] . این عبارت نیز براثر ترجمهٔ غلط مترجمان ناپخته بزبان فارسی راه یافته است، چه «نرخ» ظاهراً لفظی کردی و بمعنی قیمت جنس و بهای کالا ودراین عبارت بکار بردن آن مناسب نیست ، در این مورد برای شناختن واژه‌ها و عبارات دیگر نظیر : « کوچ » (بمعنی مربی) و «چتر درمانی» و «پوشش درمانی» و «همدیگر را **نمی‌فهمند.**» و غیره ، البته رجوع فرمایند بافادات استاد دکتر غلامحسین یوسفی در مقاله «پاسداری فارسی زبانان از زبان فارسی» و مقالات «اینها مشتی است از خروار» وکدام غلط مشهور ؟ وصحیح مهجور... و فارسی نویسی از مؤلف دربخش سوم همین مجموعه. و عنوان «هست» یا«است».

برخی از فاضلان و محققان استعمال پاره‌ای از این کلمات و اصطلاحات را مجاز و بیمانع دانسته‌اند. و معتقدند که اینگونه کلمات اگرچه ترجمه است ولی در معنی خاصی‌است

۱- «کانال و فراز» بصورتهائی که ذکرشد یادآور مضمون این شعر است که یکی از ظریفان خوش ذوق (شاید درحدود چهل سال پیش) سروده است:

کتلت فرنگی را پیش آش جو دیدم　　　گفتمش مبارك باد ارمنی مسلمانی

واینها نمونه‌هائی از «وصله های ناجور» است.

۲- البته منظور از ذکر این چندکلمه دراین مبحث طرح و ذکر واژه‌های بیگانـه نیست که در فارسی مستعمل شده است چه آن خود دفتری جداگانه میخواهد، بلکه مقصود اشاره بگروهها و عباراتیست که در فارسی وارد شده و معنائی خاص دارد.

۳- نشریه دانشجو و خط امام شماره ۱ بهمن ماه ۱۳۶۶.

غیر از الفاظ مترادف آنها در فارسی، و رواج آنها بر وسعت و غنای زبان ما می‌افزاید[1].

استاد دیگری خودداری از استعمال این گونه واژه‌ها و ترکیبات را نوعی تعصب خوانده است[2].... ولی قبول این سخنها واین‌گونه مطالب محل تأملست . و نمیتوان آنها را بیقید و شرط پذیرفت خواه بسبب تعصب بدانیم خواه بعلل و جهات دیگر. بل‌که بایدگفت این‌مطالب هنگامی صحیح بنظر میرسد که ترجمه کلمات واصطلاحات بیگانه آنچنان درعبارات بکار رود که هیچگونه ناهمواری و تکلفی را در نسج زبان پدید نیاورد و بر پرنیان منقش و لطیف زبان فارسی « وصله‌ای ناجور » ننماید . واین خود در زبان ما یکی‌ازمشکلات است. آنان که بدین مرحله رسیده ، یا از آن گذشته‌اند در ملک سخنوری جایگاهی والا دارند . و «بدامنش نرسد دست هرگدا حافظ» .

بگمانم سخن درست و مقرون بمصلحت زبان دراین مورد آنست که استاد دکتریوسفی گفته . . . . برخی از این کلمات ترجمه، با فطرت زبان فارسی سازگاری ندارد . و ازکلمات وترکیبات نو ساخته آنهائی خوب و رسا میگردد و مورد قبول می‌افتد که از خامه نویسندگان خوش ذوق بتراود. یعنی آنان که با زبان فارسی آشنائی کامل و انسی دیرینه دارند و براثر آشنائی تمام و معرفت بطبیعت زبان فارسی گاهی معادلهای خوبی برای برخی از کلمات یافته‌اند[3].

۱ـ مجله آدینه خرداد ۱۳۶۷ ص۲۸ ـ دکتر محمد رضا باطنی.

۲ـ نگاه کنید بمجله فرهنگ و زندگی شماره ۲۳.

۳ـ تفصیل مطالب را در مقالهٔ مفید و ممتع استاد مندرج در« کاغذ زر » ص۱۹۶ و ۱۹۷ باید خواند .

قسمت دوم

قسمت دوم از کلمات غلط و نامناسب واژه‌هائیست که صحیح وضع شده‌اند ولی در تداول عامه غالباً دستخوش تحریف یا تصحیف میگردند. برخی از حروف آنها تغییر میکند یا بخطا و اشتباه خوانده میشود. اگر کلمه‌ای مشدد است بی‌سبب با تخفیف، واگر تشدید ندارد بیجهت مشدد تلفظ میگردد. درمبحث «غلطهای مشهور» و موارد دیگر ازبخش اول‌و ضمن بعضی مقالات مندرج دربخش سوم بپاره‌ای از آنها اشاره شده است مانند: قضات‌ـ‌عادی‌ـ فوق‌العاده‌ـ نوین‌ـ استان‌ـ و و و و. اکنون بعضی دیگر را که بیشتر از دستگاههای معتبر و رسمی شنیده شده است متذکر میشویم. امید است که بتصحیح و اصلاح آنها بپردازند. ازآن جمله است: ماده ـ مشوب ـ سعه صدرـ عامه مردم ـ استمداد طلبیدن ـ کشاف ـ تنگ شکر و و و و... و برخی نامهای خاص دیگر بدین شرح:

ماده (با تشدید یا بی تشدید؟) ماده باتشدیددال. کلمه‌ایست عربی‌بمعنی«اصل هرچیز» وجمع آن «مواد» است. ولی (ماده) بروزن «ساده» وبی‌تشدید واژه‌ایست‌فارسی.جانور یا حیوانی راگویندکه بچه زاید؛ درمقابل نر. بدین مطلب قبلا نیز اشاره و حتی تصریح شده بودکه تلفظ یکی ازاین دو بجای دیگری خطا و غلط فاحش است[1]. آنچه ما را برآن داشت تا دوباره این‌نکته را در اینجا تکرارکرده بتفصیل توضیح دهیم‌آنست‌که :

روزی‌گوینده محترمی‌حکایتی‌خواندکه بااندك اختلافی‌درعبارات مضمون‌آن چنین‌بود: درتاریخ‌آورده‌اند: که مردی کوفی‌درشام مهار شتری‌را دردست داشت وباخود میکشید، مردی شامی بدو رسید وگفت این شتر از آن منست. و پنجاه نفر شاهد نیز برای صدق دعوی خود فرا آوردکه همه تصدیق قول او میکردند وگفت تو در جنگ صفین آنرا برده‌ای دعوی بنزد معاویه آوردند. یکی از یاران معاویه‌گفت این شتر مادّه (بتشدید دال) را من باو دادم.مرد کوفی‌گفت ای معاویه این شترنراست نه مادّه (با تشدید دال خوانده شود) .... معاویه‌بعلی (ع) پیغام دادکه با صد هزار نفرکه شتر نررا از مادّه (با تشدید) نشناسند بحرب تو خواهم آمد . ودرطول حکایت که با بانگی غرا و بسیار فصیح میخواند درهرسه نوبت کلمهٔ ماده را که باید بی تشدید خواند «مادّه» و با تشدید دال تلفظ کرد.

قضات (بی تشدید) نه‌قضّات(باتشدید)ـاین کلمه‌نیزبضم‌اول وبی‌تشدیدصحیح است[2].

۱- رجوع فرمائید بص۱۳ ۲- رك بص۸

ولی گوینده محترمی مکرر درمکرر آنرا مشدد تلفظ میکرد. چنانکه درگزارش اخبار دادگستری ضمن این‌عبارت فرمودند «مقرر شد این کار با حضور کارشناسان وقضّات (باتشدید) با تجربه ادامه یابد» و قضات را مشدد تلفظ کردند.

لطیفه

پَراو، فَراو (هردو بروزن‌فواره‌خوانده شود) ـ نظیراین‌حکایت‌آنکه‌گویندهٔ‌محترمی قبل از نقل اخبار ... چنین میگفت : در تاریخ آورده‌اند ناصرالدین شاه قاجار پیش از آنکه درحرم حضرت عبدالعظیم بقتل برسد، بدوگفته بودند در پنجاهمین سال سلطنتش ممکنست از قران کواکب خطری متوجه اوگردد. اگر رفع شود تا پنجاه سال دیگر سلطنت خواهد کرد چون بگمان خود او خطر رفع شده و آسیبی بدو نرسیده بود میخواست تا برای ادای شکر و زیارت ، بحضرت عبدالعظیم برود. اطرافیان او را ازاین کار منع میکردند. ولی او نمی‌پذیرفت واصرار برفتن داشت. اتابک وزیرچون‌اصرار اورا برفتن‌دید بی‌اختیار این‌شعر مولانا راخواند:

دشمن طاوس آمد پَرّاو(بروزن فواره) ای‌بسا شه راکه کشته فَرّاو (بروزن فواره)

که صحیح آن: . . . پَرّ او . . . وفَرّاو(بکسر حرف ر) میباشد. ولی‌خوانندهٔ این‌شعر چون آنرا از روی کاغذ میخواند. و نویسنده نیز ظاهراً درکلمهٔ «پر» و «فر» بر روی حرف «ر» تشدید ودرزیر آنها کسره‌گذاشته بود تا غلط خوانده‌نشود وگویا کسرهٔ‌زیرحرف «ر» درست درجای‌خود قرار نگرفته ونزدیک زیر حرف بعد (او) کشیده شده بود همین امر سبب گردید تا خواننده دچار اشتباه شود و آنها را «پراوه» و «فراوه» (بروزن فواره) بخواند!!

به بهانه میدهند . به بهانه میدهند

این عبارت نیز در نزدگروهی این اواخر بغلط مشهور شده است. و میگویند بهشت را ببها میدهند. نه‌بهانه. و مقصودشان اینست که: تا انسان زحمت نکشد، عبادت نکند، فرمان نبرد ببهشت نمیرود. «مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد ببر» .

ولی حقیقت نه‌چنین است. وعبارت نیز غیر ازاین‌است. عبارتیست عارفانه. گویا[۱] از خواجه عبدالله انصاری. که‌گفته‌است: بهشت را ببهانه‌میدهند، ببها،نه‌میدهند (ـ نمیدهند). یعنی از آنجا که خداوند میخواهد «تا بربندگان جودی کند» ببهانه‌ای قلم عفو برتقصیر آنان میکشد ، وبهشت رحمت خودرا برگنهکاران ارزانی میدارد.

درکلمهٔ «نمیدهند» نیزنون نفی‌را بشکل«نه » وجدا ازفعل‌مینوشتند[۲] تاجناس مرکبی

۱ـ تردید از منست که یقین ندارم از اوست یا از دیگری.

۲ـ ر ك بخش ۳ـ مقالهٔ جدا باید نوشت یا پیوسته؟

کامل آورده باشند. نمونه این‌گونه فصل ووصلها و جناسهای خطی ولفظی و غیره در عبارات واشعار قدیم زیاد دیده شده. مظهر همدانی در غزل دلکشی آورده است[1]:

دم مطربی بنازم که ترانهٔ محبت   ببهانه مینوازد ببها نه‌مینوازد (ـنمینوازد)

دیگری گفته است:

که پیش چشم مستت شراب خوارباشد   که پیش چشم مستت شراب، خوار باشد

که در مصراع اول سزاوار است «شرابخوار» و متصل نوشته شود. اما هنر این سخنورکه از ترکیب کلمات جناسی کامل و بدین لطافت آورده از نویسنده میخواهد کلمه‌ای مرکب را که باید متصل نوشت جدا بنویسد. و خطاطان سابق نیز گاه چنین میکردند. امروز نیز غالب کلمات مرکب را جدا مینویسند. وجای ایراد هم نیست.

یا کلمهٔ «تاجدار» و «تاج دار» را در شعر زیر:

سخن هر سری را کند تاجدار   سخن هر سری را کند تاج، دار

در هردو مصراع جدا و بصورت «تاج دار» و یا متصل، بشکل «تاجدار» مینوشتند[2]

مأذنه، بروزن مشربه

روزی گویندهٔ محترمی ضمن نقل حکایت «درتاریخ آورده‌اند..» کلمهٔ «مأذنه» رابضم اول و فتح دوم و تشدید سوم (بروزن مجسمه) خواند. و حال آنکه صحیح این کلمه بفتح اول و سکون دوم است. بروزن «مشربه». اسم مکانست و عربی. یعنی جای اذان‌گفتن، مناره. مؤذن (بروزن مفتش) اذان‌گوینده میباشد، و گاهی «مؤذن» (بروزن محسن) نیزآمده. ازباب افعال. چنانکه منوچهری دامغانی‌گفته است:

آمد بانگ خروس مؤذن میخوارگان   صبح نخستین نمود روی بنظارگان

جناب نگه‌دار ـ جناب واژه‌ایست مأخوذ از تازی، بمعنی‌آستانه ودرگاه. وعنوانیست که بزرگان وطبقات عالی مملکت را بدان مینامیدند یا بآن خطاب میکردند. وبمعنای «سن اکسلانسن» فرنگیهاست[3]. وبعداز آن امروزلفظ «آقا» ونام شخص‌مخاطب‌را میاورند تاعبارت کامل و وافی بمقصود باشد. مثلا میگویند: جناب آقای فلان. یا جناب آقای وزیر. اخیرآدر

۱- رك بزرگان و سخن سرایان همدان ج۲ ص۲۰۰

۲- در واقع بایدگفت بجای آنکه با وضع علامات و اشارات و ایجاد تسهیلات در نوشتن، کارخواننده را آسان کنند با اینگونه تمرینها و طرح لغزها و مسائل مشکل بتقویت هوش و استعداد آنان میپرداختند.

۳- رجوع فرمایند مجله آینده سال ۱۳۲۳ ص۱٤۲

تداول عامه گاهی کلمهٔ «آقای» را حذف میکنند. جناب وزیر- جناب..... میگویند. باز هم درست است و مقصود و مرادی از آن فهمیده میشود. ولی اگر برانندهای بگویند «جناب نگه دار میخواهم پیاده شوم» یا از کسی بپرسند: «جناب ساعت چه وقت است؟» یا «جناب قیمت اینها چند است؟» هیچیک درست نیست. اگرچه افادهٔ معنی کند و مخاطب مقصود گوینده را دریابد.

تَنگ شکر ـ نه تُنگ شکر

وقتی گویندهٔ محترمی این شعر سعدی را که درباب دوم بوستان آمده میخواند:

ز بنگاه حاتم یکی پیر مرد　　طلب ده درم سنگ فانید کرد
ز راوی چنان یاد دارم خبر　　که پیشش فرستاد تنگی شکر[1]

«تنگی» را که باید بفتح «ت» بخواند بضم «ت» میخواند. که ظرفیست در آن آب یا مایعی دیگر ریزند. ولی صحیح آن «تنگ» است بفتح اول که دراینجا بمعنی بار- خروار- لنگه و جوال است، یعنی بجای ده درم شکر یک بار یا یک خروار پیشش فرستاد. شاعری گفته است:

گرچه سرعربده و جنگ داشت　　تنگ شکر در دهن تنگ داشت

ونیز سعدی در باب هفتم آورده:

از آن تخم خرما خورد گوسفند　　که قفلست برتنگ خرماوبند[1]

راکد نه راکت

راکد بمعنی ایستاده و بی‌حرکت، ضد روان وجاریست. وکلمه‌ایست عربی راکت لفظی فرانسویست. وآلتی را گویند که با آن در بازی تنیس توپ را میزنند. نوعی ابزار جنگی را هم‌گویند که بسوی دشمن افکنند.

کسی آگهی زیر را در روزنامه درج کرده بود: «چرا سرمایه تانرا راکت‌گذاشته‌اید برای‌گردش هرمبلغ سرمایه بصورت... با سود مکفی با ما تماس حاصل فرمائید.» بدین‌نکته پیش از همه «گل‌آقا» توجه پیدا کرد و مطلب را در قالب طنزی ظریف و ضمن دوکلمه حرف حساب بیان‌کرده بود. (رك روزنامه اطلاعات سه شنبه ۱۰ خرداد ۱۳۶۷ صفحه۳).

سدّ معبَر

کسی کار بنائی داشت و مصالح ساختمانی خود را در رهگذر عام ریخته بود. مأمور شهرداری باو ایراد کرد. گفت آقا من جواز گرفته‌ام که «ثبت معبد» کنم و مقصودش

۱- رك بوستان سعدی مصحح استاد دکتریوسفی باب دوم و هفتم

این بود که بگوید جوازگرفته‌ام که «سد معبر» کنم!!

دیگری نوشته است : کسی را دیدم که بچند کودك که درکوچه والیبال بازی میکردند پرخاش کنان میگفت: «پدرسوخته‌ها ثبت مهبد کرده‌اند» (رك آئین نگارش ص ۸۲)

مَشوب یا مُشوَّب

مشوب (بروزن صبور) بفتح اول بمعنی آلوده و در آمیخته و «مشوب ساختن دین» کنایت ازگمراه کردن و درعقیده و ایمان کسی خلل وارد ساختن است. تلفظ این کلمه بضم اول و فتح دوم و سوم و با تشدید (بروزن منقش و مکرر) صحیح نیست .

پیکر یا پیکره

پیکر بمعنی جسد وکالبد و جسم. و پیکره بمعنی مجسمه و تندیس و تصویر، بکار بردن لفظ دومی را بجای اولی‌درست نیست . دراین عبارت : «رزمندگان دلیرمیروند تا ضربهٔ خود را بر پیکرهٔ دشمن وارد کنند .» یا «بیائید لحظاتی از حملات دنیای ظلم بر پیکره ایمان جلوگیری کنیم» .

سِعهٔ صدر

سعه یا وسعت. بکسر اول و فتح دوم بی تشدید بمعنی گشادگی و وسعت (از ریشه وسع یَسِعُ ـ مثال واویست) و «سعهٔ صدر» بمعنی گشادگی سینه است وکنایت از بلند نظری وگذشت وگشاده دستی و علو همت میباشد . این کلمه را نیز مشدد خواندن خطاست .

عامه ـ بمعنی عموم و همگی خواندن این واژه نیز بروزن «نامه» و «خامه» درست‌ـ نیست. باید آنرا با تشدید میم و بروزن «شامه» خواند.

استمدادطلبیدن ـ استمداد مصدر باب استفعالست. واین باب خودبرای طلب‌میباشد. بنابراین اگر درعبارتی بگوئیم « استمداد طلبید » درست نیست. وبایدگفته شود: « ازهمان نطق استمداد کردند».

کشّاف ـ صیغه‌مبالغه‌است، بروزن «صراف». و نام کتابیست درتفسیرقرآن از جارالله زمخشری . تلفظ آن بروزن «خلاف» بکسر اول و بی تشدید خلافست . همچنان که گویندهٔ محترمی ضمن نقل پاره‌ای مطالب بی‌تشدید بیان فرمودند. دراین عبارت:« بنقل از زمخشری صاحب کِشاف». (بکسر کاف بی تشدید).

غیرازآنچه‌گفته شد،گاهی بعضی نامهای خاص نیز باشتباه ویا تغییر اعراب ازبرخی گویندگان محترم شنیده میشود که هرچند نسبت باشتباهات و سهوهائی که قبلا ذکر شد در

خور اهمیتی چندان نیستند. ولی بازهم سزاوار است که در اصلاح آنها دقت کامل بفرمایند[1] پاره‌ای ازاین نامها عبارتست از عُطارِد (بضم اول وکسر چهارم) نه بفتح اول وضم چهارم (نام ستاره‌ایست که بفارسی آنرا تیرگویند). «آلفونْس» (بسکون نون) و «آنوْرس» (بسکون نون و- را - وکسر واو) و «شارلمانْیْ» (بسکون دو حرف آخر) و «دوسلِدُرف» (بسکون را) که «آلفونس» (بکسر نون) و «آنورس» (بکسر را - بروزن«آهومِیش» و«شارلمانی»(بروزن‌ناندانی) و« دوسلدرف » بضم را خوانده شده و «راوَر» که نام شهرکی است درحوالی بافت کرمان وباید بفتح واوخوانده شود بضم خوانده شد . و«بویْراحمدی» که «بویر» باید بضم اول‌وکسر دوم و سکون سوم‌گفته شود ، بکسر سوم (بروزن مَشکل) گفته شد .

***

بعضی غلطها هم کم کم «سد روز» میشود و میخواهد برای خود در میان مردم‌جائی باز کند. این واژه‌های غلط نخست برزبان بیسوادان و طبقات مختلف عامه جاری میشود ،

۱- شاید برخی این یادآوریها را بیمورد و خطا یا از انواع ایرادهای بیجا دانند و بگویند: هرآنکه بی‌هنر افتد نظر بعیب کند. انسان جایزالخطا والنسیان است، ممکنست‌گاهی کلمه‌ای سهواً یا جهلا یا غفلةً‌گفته شود. دیگر « این‌ها ی وهو ندارد » گفتن و نوشتن و پراکندن نمیخواهد.... اما در پاسخ بایدگفت : «عشق و رسوائی و انگشت نمائی و ملامت همه سهلست تحمل نکنم بار جدائی» ... این طعن و طنز و ملامتها و دوصد چندان‌بالاتررا میتوان تحمل کرد. اما تحمل نمیتوان کرد دستگاهی که میلیونها شنونده دارد و ندای آن بر سری از خاك ایران‌گاهی از آن سوی مرزها نیز فراتر میرود و بشرق و غرب عالم ممکنست برسد زبان فارسی را نادرست و غلط تلفظ کند و در داخل و خارج کشور بهانه بدست‌مخالفان وبهانه جویان بدهد .

و آنگاه فرض شودجای‌روزی چند خطا واشتباه که اکنون رخ‌میدهد فقط هفته‌ای یک اشتباه‌گویندهٔ «در تاریخ‌آورده‌اند» بکند، یکی «گویندهٔ اخبار» و یکی «خوانندهٔ اشعار» یکی «درسلام صبح بخیر» و یکی «گزارشگر ما».... درسال چقدر میشود؟؟! «گراز هرنویتش‌فصلی بگویم داستان آید» - بهمین سبب ذکر این نکته‌ها هرچند بگوش متصدیان محترم دستگاه وکارگذاران ارجمندگران آید شایان توجه بسیاراست و «امید هست که روی ملال درنکشند». مؤلف بیش ازده سالست راجع‌باینگونه مباحث درروزنامه‌ها وجراید مطالبی‌بیان داشته‌است و بحکم وظیفه برای حفظ زبان پارسی بیغرضانه و صمیمانه بتذکار و تکرارآنها پرداخته‌است. (هرچند بقول استاد دکتر زرین کوب بیان‌این مطالب بمنزله آنست که کسی‌تنها در بیابانی بیکران فریاد سردهد وکمک بخواهد) ولی چون دستگاه محترم صدا و سیمای کشور از جمله مهمترین پاسداران زبان فارسی‌و مروج آنست. یقین دارد که این نکته هاموجب آگاهی بیشتر متصدیان شریف و زحمتکش‌آن خواهد شد .

سپس بشرکتها و روزنامه‌ها و مؤسسات سرایت میکند . سر انجام بمراکز اصلی تبلیغات و انتشارات میرسد و بصورت «غلط مشهور» درمیاید که دیگرکسی حریف آن نمیشود[1]. چنانکه وضع برخی از غلطهای رایج چنین است.

ازآن جمله: این روزها درگوشه وکنار می‌بینیم که کلمهٔ «**اقساط**» را بصورت «اقساد» و«قسطی» را «قسدی» مینویسند و «**جامهٔ عمل**» و «**توصیه**» و «**سپهبدقَرَنی**» را «جامعهٔ عمل» و «**توسعه**» و «سپهبد قرەنَیْ» بقلم درمیاورند . نظیر این عبارات :

«اجناس این مغازه بکارمندان دولت باقساد فروخته میشود» یا درجای دیگر «اقساد فقط بکارمندان دولت» یا جای دیگر «برای رفاه حال کارمندان هرنوع پشتی ـ فرش ـ یخچال و سایر لوازم خانه قسدی بآنها فروخته میشود[2] .»

دانشجُوئی «جامهٔ عمل » را «جامعه عمل» نوشته بود. دانشجوی دیگری دروَرقهٔ امتحانی خود نوشته بود «اگرکسی توسعهٔ اورا میکرد یقیناً موفق میشد». دیگری درروزنامه نوشته بود «بشما توسعه میکنم که ازاین کار دست بردارید».

نشانی این دوآگهی هم ازسازمان صنایع دستی وشرکت مقره سازی درخیابان«سپهبد قرەنی» خواندنیست[3].

وهمچنین این نشانی که برروی صفحه‌ای بخط خوش نوشته بودند «بنیاد شهیـد خیابان سپهد قرەنی نرسیده بکریمخان زند» . این سپهبدکه خدایش رحمت کناد «قرنی»بود منسوب بـه «قرن» (بفتح اول و دوم) کـه موضعی است نـزدیک طائف و «اویس قرنـی» از آنجاست . ولـی «قرەنی» از دوجزء قره (= قرا یا قر) ونی (بروزن پی) ترکیب شده و قره ترکیست بمعنی سیاه و «قرەنی» بمعنی نی سیاه خواهد شد.

بالکن نه بالکان ـ بالکن کلمه‌ایست فرانسوی بمعنی مهتابی و ایوان کوچکی که در پیش ساختمان بسازند و آنرا با واژهٔ «بالکان» که نام شبه جزیره‌ایست درجنوب اروپانباید اشتباه کرد.

ورشو یا(ورشاو) ـ نیزکلمه‌ایست خارجی و نام یکی از فلزات است که ظروفی نیز با آن میسازند و (پایتخت لهستان نیز بدین نامست) . تلفظ آن بصورت « ورشاب » درست نیست.

مُحَوَّطه ـ بروزن مجسمه، میدان وجائی که اطراف آنرا دیوارکشیده باشند، تلفظ آن

۱ـ رك بخش سوم. مقاله‌ای تحت عنوان «کدام غلط مشهور».

۲ـ برروی پارچه‌ای سفید بخط درشت نوشته برسردر مغازه‌ای نصب کرده بودند.

۳ـ رجوع فرمائید روزنامه کیهان ۲۹ بهمن ماه ۶۲ ص۲۳ و ۱۹و۷و ۶۲ و بسیاری موارد دیگر.

بصورت «مَخُوَطه» (بروزن مدرسه) درست نیست.

معدود نه محدود ـ این دو واژه نیز در نزد برخی باشتباه گفته و نوشته میشود مثلا بجای «افراد معدود» «افراد محدود» مینویسند . چنانکه در این عبارت آمده: این مرد بزرگ ازمحدود افرادی بود که توانست ازعمر و سرمایهٔ خود حد اکثر استفاده را بکنند[۱]. اگرچه ظاهراً درمعنی آنها اختلافی چندان حاصل نمیگردد . ولی صحیح کلمه «معدود» است بمعنی شماره شده و ناچیز و بحساب آمده. درمقابل نا معدود. این واژه درنظم و نثر زبان پارسی بسیار بکار رفته است. سعدی گوید:

دوست بدنیا و آخرت نتوان‌داد — صحبت یوسف به از دراهم‌معدود

یا :

ای که در شدت فقری و پریشانی حال — صبر کن کاین دو سه روزی بسرآیدمعدود

ومحدود بمعنی احاطه شده و معین و معلوم واندك. ترجمهٔ عبارتی عربی چنین‌است: «برای هر کسی دردنیا نفسی معدود و اجلی محدود است[۲].»

برخی ازکلمات و الفاظ نیز گاهی درجای خود بکار نمیرود . یا ازکثرت استعمال کارشان بابتذال کشیده میشود مانند **زیبا** بمعنی شایسته ونیکو وجمیل و زیبنده ـ این کلمه‌را برای آزمایش بهتر است یا باید دربرابر «زشت» قرار داد بطوری که درمقام مذمت و نکوهش بتوان کلمه زیبا را برداشت . و زشت‌را بجای آن‌گذاشت. مثلا درعبارات: کتاب زیبائیست ـ خوراك زیبائیست. زیباترین کتاب که خواندید . «حدیث زیبائیست » « نور زیبائیست » . «گاهی‌اوقات برنامهٔ ما پر از واژهٔ زیبای فرهنگ میشه» اگر واژه زیبا را بزشت مبدل سازیم . چنین میشود. « کتاب زشتی است» . خوراك زشتی است. «حدیث زشتی است » «نور زشت» «صبحهای بسیارزشتی‌بچشم میخورد» !!! ... گاهی اوقات برنامهٔ ما پراز واژهٔ زشت فرهنگ میشه !! که زشت دراین عبارات صفت فصیح و مناسبی برای موصوف خود نمیباشد . پس بکار بردن آن در هرجا سزاوار نیست . و اگر چه کلمهٔ «زیبا» همه جا زیباست. ولی «هرسخن جائی و هرنکته مکانی دارد.» ـ و آنگاه تکرار این کلمه نیزدرهرجا ممکنست لطف آنرااز میان ببرد و زیبائی آنرا بزشتی و ابتذال مبدل سازد .

دیگر ازجمله این‌الفاظ بیجا و نامناسب ترکیبهای واژهٔ **«گسترده»** است که هرچند بزیبائی واژهٔ «زیبا» نیست. ولی آنرا نیز مانند زیبا در پی هرکلمه‌ای بجا یا بیجا در میاورند. واز آن معنی وسیع و مفصل و بسیار و پیوسته و خوب وعالی وکامل و سخت و شدید وزیبا و غیره اراده میکنند مانند: تهاجم گسترده ـ دقت‌گسترده ـ جنگی‌گسترده ـ نطقی‌گسترده ایراد

۱ـ اطلاعات ص۱۷ روز چهارشنبه ۱۲۱/۸/۶۵ ۲ـ تاریخ بیهقی ص۲۰۱ بنقل از لغتنامه .

کرد- بازی گسترده- تفریحی گسترده- باغی گسترده- نیروئی گسترده- توضیحی گسترده «این اقدام موجب اعتراض گستردهٔ مردم شد» وحال آنکه این واژه بمعنی: پهن و باز و منبسط وپراکنده ومفروش میباشد و بهیچیک از معانی سابق الذکر نیامده است. تنها میتوان«پهن» را مرادف وهم معنی با کلمهٔ «وسیع» گرفت. دیگر عبارت **«نه چندان دور»**است. که بیشتر اوقات آنرا بمعنی نزدیک بکار میبرند. وحال آنکه مراد ازاین عبارت اینست که هرچند زمان وقوع کاری دور است ولی چندان هم دور نیست و عاقبت زمان آن فرا خواهد رسید . پس استعمال آن همه‌جا و بجای نزدیک بیجا و نارواست.

دیگر ازالفاظی که‌گویا بیجا بکار میرود کلمهٔ **شاد**است که صفت میباشد ولی‌آنراگاهی بجای صفت فاعلی یا اسم فاعل می‌نشانند. چنانکه میگویند: «رنگ شادش را انتخاب کن» «رنگ شادش را میخواهم» - «آهنگ شادی برای من نواخت».... ومقصودشان رنگ یا آهنگ شادی آور است. استعمال این واژه نیز بدین صورت ظاهراً مناسب نیست. مگر آنکه آنرا با افعالی نظیر : کردن - آوردن - وغیره بکاربرند یا آنرا مجازاً و بمعنی «روشن» و شاد کننده و غیره بدانند.

بخاطر- خاطر درلغت معانی مختلف دارد. ازآن جمله است: اندیشه و فکر وحافظه و ذهن و ضمیر و معانی دیگرکه ازهیچ یک صریحاً معنی تعلیل بدست نمیآید . و بجای سبب و جهت و انگیزه و علت بکار نرفته است. پس عباراتی مانند «این‌گل بخاطر بی‌آبی پژمرده شده» یا « من بخاطر دوری راه آنجا نمی‌آیم» یا «شیشه بخاطر اینکه بسیار داغ بود شکست» یا «بخاطر اینکه وقت برنامه مان بپایان رسیده» و « بخاطر لحظات پایانی برنامه » و عباراتی دیگر نظیر آنهاکه در محاورات‌گفته وگاهی درمکاتبات نیز دیده میشود فصیح نیست و البته ترك آن اولیست . و بهتراست بجای واژهٔ «خاطر» دراینگونه موارد کلمات: سبب یا جهت یا علت و امثال آنرا بکار برند . از مندرجات لغت‌نامه چنین برمیآید که دربین صاحبان فرهنگ تنها مؤلف فرهنگ نفیسی «خاطر» را بمعنی سبب و جهت آورده . وهم بمعنی الفاظی کم و بیش نزدیک وشابه با آنها، مانند: «قصد» و «آرزو» و «میل» ولی شاهدی برای هیچ یک ذکر نکرده. و در آثار قدما هم مصداقی برای آنها بنظر نرسید. مگر آنکه مجازاً «خاطر» را بمعانی اخیر بخوانیم یعنی از آن مراد و قصد و آرزوکه مسبب است اراده کنیم (و آنرا ذکر محل و اراده حال‌گویند که نوعی از استعاره است)[1].

گاهی در پایان بعضی ازکلمات یای مصدری یا نسبتی درگفتن یا نوشتن اضافه میکنند که در آن نیز باید دقت شود تا غلط یا مخل فصاحت نباشد مانند «میرسیم بلحظات

۱- رك اسرارالبلاغه ترجمهٔ استاد دکتر جلیل تجلیل ص۲۰۷ و ۲۰۸ چاپ‌مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران.

پایانی برنامه » - « آخرین روزکاری هفته » « برنامهٔ آغازی » « اعتبار شغلی » « عملیات نفوذی» «دقایق پایانی برنامه» ««بانک اعتباری» «عدم تصویب قانون‌کاری» « سه دقیقه مانده بوقت پایانی برنامه» که یکی از متظاهران بدانش آنرا «یاء» زینت میخواند !! واین‌هم از مجعولات این عصر است.!! بکار بردن اینگونه «یا» بدین صورت خواه درست باشد یاغلط شاید پسندیده نباشد. وظاهراً آنرا باید در آخر اسم جامد و عام در آورد. با توجه بنکات‌دیگر. (برای شناختن نمونه‌های درست آن رجوع شود بقاعده‌های جمع دکترمعین ص۵۶ و ۵۷).

همچنین از الفاظ نامتناسب وترکیبهای بلند : خودیاری - خودآگاهانه . خودبزرگ‌بینی- خودکوچک بینی - خودکفا - میباشدکه غالباً شنیده وخوانده میشود. که هرچند درست ومفید معنی هم باشند برخی از آنها دست‌کم فصیح نیستند . و رواج آنها بزبان پارسی لطمه میزند . و مکررگفته شده که ساختن واژه ووضع ترکیبات در زبان پارسی «سماعی» است . نه «قیاسی» و اگر نیز بقیاس باید ساخت ، دقت و تأمل بسیار درآن باید کرد چنانکه از واژهٔ «خود» شاید قریب صد ترکیب در فرهنگها ضبط شده ولی‌نظیربرخی ترکیبهای رایج و بلند امروزه درجائی بنظر نرسیده است .

ونیز در ردیف این‌گونه ترکیبات غیر فصیح و نارواست، لفظ «همیاری» که ظاهراً آنرا بقیاس «همکاری» جعل کرده‌اند. و واژهٔ عامیانه «الگو» که بجای نمونه و طرح وسرمشق وامثال آنها بکار میبرند[۱]. و بسیاری از واژه‌های جعلی و ترکیبات سست که با پساوندهای «گر» و «آر» و«وند» وغیره وغیره میسازند: یا واژهٔ مجعول **«رایانه»** که بمعنی «کامپیوتر» بکار میبرند .

ناب - واژهٔ ناب درفرهنگها بمعنی‌خالص و بی‌آب و غیرمغشوش است وامروز بیشتر برای توصیف اجسام بکار میرود. مانند: زر ناب- مشک ناب- سرکهٔ ناب- زهرناب و.... ولی فصحا و سخنوران پیشین آنرا درهمه‌جا و برای همه چیز صفت قرار داده‌اند . مانند: اخلاص ناب. دین ناب-گنه ناب- خیر ناب- لعنت ناب... .

ناصرخسروگوید:

گنه ناب را ز نامهٔ خویش — پاك بستر بدین خالص ناب

بنابراین استعمال آن درکلمات «اسلام ناب» «سیاست ناب» و امثال آنها اشکالی ندارد . هرچند بگوشها گران می‌آید .

شکستن کلمات- گاهی دیده میشودکسانی که متنی‌را در دست‌گرفته میخوانند یا مطلبی را از روی نوشته‌ای بیان میکنند. غالباً حروف آخرکلمات را میشکنند یاکلمات راتمام و درست ادا نمیکنند . و این‌کار را که در اصل برای صرفه‌جوئی در ادای کلماتست شاید

۱- رجوع کنید مقالهٔ شماره۲ در بخش ۳

نوعی حسن بیان می‌پندارند. مثلا بجای این جمله «پرویز میگوید من امروز میخواهم ببازار بروم» چنین میگویند «پرویزمیگه من‌امروز میخوام برم بازار» یا بجای «تونمیتوانی‌آنرابیاری. چون ممکنست بیفتد و بشکند» ،یگویند «تو نمیتونی انه بیاری چون ممکنه بیفته وبشکنه» .

این‌گونه سخن‌گفتن یا ادای جمله کردن در محاورات وگفتگوهای خصوصی امری طبیعی است و زننده هم نیست اما در محافل عمومی و نطقهای رسمی خاصه در پشت‌بلندگو و دستگاههای تبلیغاتی چنین روشی شاید پسندیده و خوشایند نباشد وهم بنا بسنت وعرف اجتماع ممکنست نشانهٔ بی‌اعتنائی بشنوندگان و برخلاف ادب شمرده شود. بالاخص هنگامی که گوینده متنی را در دست دارد و آنرا از روی کاغذ میخواند سزاوار است که کلمات را همه‌جا تمام و درست ادا کند و از شکستن الفاظ خودداری ورزد .

شگفت آور آنکه برخی ازگویندگان گاهی از زبان بیگانگان و افراد غیر فارسی زبان نیزکه بفارسی سخن میرانند این گونه سخن میگویند . چنانکه وقتی در نمایشی که از زبان خارجی بزبان پارسی برگردانیده و «دوبلاژ» شده بود در مورد «کاهش ضایعات انرژی»گوینده محترم بجای «جالبست» و «اینست» و «میتواند» کلمات «جالبه» و «اینه» و «میتونه» ونظیر اینها را برزبان میراند . درعبارتی که مضمون و کلمات آن چنین بود: « چیزی که جالبه اینه که ئیدرژن میتونه ازسوراخهای ریز عبورکنه...».

ادامهٔ این کار برای ترویج زبان فارسی و آموختن آن به بیگانگان نیز زیان آوراست. وخارجیانی که عموماً کلمات را تمام ودرست آموخته‌اند اگر شکسته وناقص بشنوندممکنست بخوبی درك مطلب نکنند .

بنابراین درخواندن متنها و ایراد سخنرانیها در محافل رسمی بهتر است کلمات‌همواره درست و تمام ادا گرددو از استعمال الفاظ عامیانه و بیان کردن کلمات بطور شکسته و ناقص خودداری‌شود.

تنها موردی که میتوان کلماتی را شکسته و ناقص اداکرد یا الفاظعامیانه را بکار برد هنگامیست که مقصودگوینده نقل قولی باشد که آنرا بهمان صورت (اگر ناقص و شکسته باشد) میتوان اداکرد.

چنانکه در برخی از آثار صادق هدایت و داستانهای دیگرنویسندگان دیده میشود.

«را»ی سرگردان

درمورد حرف «را» علامت مفعول صریح وبکار بردن بیجای آن در این مجموعه‌مکرر و بتفصیل سخن‌گفته شده و دو مقاله نیز بدان اختصاص داده شده است[1]. ولی چندان مطلب

۱- رجوع فرمائید بمقالات نثرنوظهور و «فارسی‌نویسی صحیح» دربخش سوم .

سهم و درخور توجه است که تا اصلاح نگردیده هرچه دربارهٔ آن‌گفته شود کم است چه این حرف چنانکه‌گفته شد علامت مفعول صریح است و باید بلافاصله بعد از متعلق خود قرارگیرد و تغییر دادن و آوردن آن بعد ازکلمات و عبارات دیگر نارواست وخلاف شیوه و اسلوب‌زبان پارسی است و در تمام نثرهای هزارساله نیز نمونه‌هائی برای آن نمیتوان یافت. وانگاه این کار غالباً خود سبب طولانی شدن جمله‌ها میگردد و احیاناً سبب قرار گرفتن دوفعل در پی یکدیگر . دیگر آنکه بگوش اهل ادب و ارباب ذوق گران و ناپسند میاید . و چون مربوط بترکیب زبان پارسی است بیش از همه زبان آوراست و بی‌توجهی باصلاح آن تیشه بریشهٔ زبان میزند.

با اظهار تأسف منشأ وعامل اساسی انتشار آن بیش ازهمه دستگاه تبلیغاتی کشور و روزنامه‌ها هستند که بسرعت آنرا رواج داده و اکنون نیز همین روش را ادامه میدهند . اینک نمونه‌هائی‌چنداز آنچه شنیده و خوانده شده ذکر میشود و خوانندگان گرامی رابمطالعهٔ دقیق وکامل مطالب بخش سوم دراین مورد تحریض میکند.

۱- «این اقدامات و کوششهای آنها امید آنکه اسرائیل از بین برود را دو چندان کرده است».

که باید چنین نوشته شود. این اقدامات وکوششهای آنها امید آنراکه اسرائیل باید...الخ

۲- «از سوی دیگر مبارزان مسلمان عراقی‌گزارش چندین عملیات چریکی در بغداد که طی آن واحدهای پلیس و نیروهای زمینی رژیم بعث مورد حمله قرارگرفتند را منتشرکرد.» که صحیح آن بدین صورت است : «از سوی دیگر مبارزان مسلمان عراقی گزارش چندین عملیات چریکی را در بغدادکه طی آن واحدهای پلیس و نیروهای زمینی...الخ» و سزاوار است که عبارت نیز بدو جمله منقسم‌گردد تا جمله طولانی نشود.

۳- روزنامه کیهان درمورد ناتوانی رژیم مصر درسرکوبی حرکتهای اسلامی مینویسد «این موج بازداشتها کلیه دارندگان ماشینهائی که رنگ و مدل آنها شبیه رنگ و مدل‌ماشینی که درحادثهٔ ترور بکارگرفته شده را شامل شد». دراین عبارت طولانی نیز جای حرف «را» بعد از «دارندگان ماشینهائی» است. یعنی بایدگفته شود: «موج بازداشتها کلیه دارندگان ماشینهائی راکه رنگ و...».

٤- ریگان رئیس جمهور آمریکا بار دیگر حمایت خود از شورشیان نیکاراگوئه را اعلام کرد.

٥- ... بعد از آن سخنان آقای نخست وزیر که گفتند تشنج در خلیج فارس تنها با قطع شرارتهای عراق درمنطقه پایان خواهد یافت را خواهیم شنید.

٦- آقای کروبی نمایندهٔ امام درسازمان حج روزگذشته درقم با آیة...گلپایگانی ملاقات

کرد وگزارش جنایات عمال آل سعود که در جریان حج سفرمکه بر ایرانیان وارد شده بود را بعرض رسانید .

۷ـ من خود چند نفر از شهدای مرد و زن و معلولین که بخون خود غلطیده بودندرا مشاهده کردم.

۸ـ آمریکا از طریق آواکسهای عربستان حملات عراق علیه ایران را هماهنگ میکند.

۹ـ منطقه نطنز بالاترین رقم تولید کتیرا در استان اصفهان را دارد.

۱۰ـ نخست وزیر انگلیس حملات شیمیائی عراق به حلبچه را محکوم کرد.

مختصات زبان فارسی

هر زبانی چنانکه میدانیم دارای مختصاتیست که غالباً آنرا از زبانهای دیگر متمایز میسازد: چنانکه در زبان عربی بطوری که گفته شد حروف (پ ـ چ ـ ژ ـ گ) نیامده است . وشاید بنا باختصاصات نژادی یاجغرافیائی،ردم عرب‌وآنان که بزبان عربی‌سخن‌میگویند ظاهراً این حروف را بکار نمیبرند . یا فارسی زبانان تمام حروف را مانند اعراب از مخرج مخصوص بآن حروف ادا نمیکنند .

مثلا (ث و ص و س) را شبیه یکدیگر و (ذ ـ ز ـ ض ـ ظ) و (غ و ق) را نیزیکسان تلفظ میکنند. واگر کسانی سعی در درست بکار بردن این حروف (مانند اعراب) بکنند ورعایت امتیاز مخرج این حروف را از یکدیگر بنمایند امری استثنائی و غیر طبیعی است. وشاید مطابق طبیعت ایرانیان و ساکنان این سرزمین نمی باشد.

(اینکه گفته شد «شاید» بدان سبب است که نظرها و مطالب ما در این مجموعه براساس قواعد آواشناسی واصطلاحات زبان شناسی وضوابط پیچیده و متغیر دستور و مانند آنها نیست. بل که براساس پیروی و تتبع اززبان فصیح و شیرین فارسی‌است. زبان سعدی وحافظ. و زبان نویسندگان ساده نویس و فاضل معاصر بنای این کار واین «کن» و «مکن» ها هم ، اگر نه همه‌جا ، بیشتر بر آنها نهاده شده است.)

همچنین تغییرهائی که اعراب در هزاران کلمات بیگانه از فارسی و هندی و رومی‌و یونانی و غیره داده‌اند درشمار این اختصاصات و ویژگیهای زبان آنان میباشد مانند معرب کردن لغات فارسی و غیر آن (چون صولجان ـ لجام ـ انموذج ـ شاهدانج ـ صندل ـ دهقان ابریق ـ کنز).

یا جمع بستن کلمات فارسی و غیر فارسی بقواعد زبان عرب مانند: خواتین ـ خوانین ـ تراکمه ـ الوار ـ اتراك ـ اکراد ـ اساتید ـ فرامین که جمع: خاتون ـ خان ـ ترکمن ـ لر ـ ترك ـ کرد ـ استاد ـ فرمان میباشد. یاصرف کردن کلمات جامد که از زبان دیگرگرفته‌اند ـ تلفن ـ تشرشر ـ

مزلف ـ مکلا ـ (بمعنی تلفن کرد ـ شرشر کرد ـ بول کرد ـ زلف دار ـ کلاه‌دار) . در زبان فارسی نیز که زبانی زنده و غنی و قویم است و از قرنها پیش برای ما باز مانده استادان و سخنوران بنا بذوق و قریحه تغییرهائی در زبان داده و کلماتی‌را که از زبان بیگانه مخصوصاً عربی وارد زبان خویش کرده‌اند بطرق‌مختلف تغییر داده‌اند که غالباً درآثار آنان دیده میشود ومتابعت از نظر آنان امروز نیز جایز است ولی بطور سماعی‌نه قیاسی ، یعنی آنچه استادان‌پیشین بکار نبرده‌اند درصورتی که با ضوابط و قواعد زبان پارسی منطبق نباشد استعمال آن نارواست. مگرآنکه از کثرت استعمال و رواج قبولی عام یافته باشد و برزبان و قلم فضلا و اهل فن‌نیز جاری‌گردد. ونمونه و پاره‌ای ازاین کلمات بشرح زیر است :

۱ـ جمع بستن کلمات عربی که خود جمع هستند؛ یا مفرد شمردن کلمات جمع عربی و دوباره علامت جمع بر آخر آنها افزودن. مانند: منازلها ـ عجایبها ـ ملوکان ـ امورات ـ رموزات ـ اخبارات ـ احوالات ـ حقوقات ـ امثالها ـ اسرارها ـ معانیها ـ مکارمها ـ ادویه‌جات ـ اسلحه‌جات ـ ریاحینها ـ آمالها (رك ـ بقواعد جمع مرحوم معین) مولوی گوید

ای بگفته در دلم اسرارها　　　وی برای بنده پخته کارها

سعدی و دیگران گفته‌اند :

از عجایبهای عالم سی و دو چیز عجیب　　　جمع می‌بینم عیان در روی‌آن مه‌بی‌حجیب
ترا از کاف کفرت هم خبر نیست　　　حقایقهای ایمان را چه دانی
چو از شأن نزولت آگهی نیست　　　دقایقهای قرآن را چه دانی
هرچند صائب میروم سامان‌نومیدی کنم　　　زلفش بدستم میدهد سررشته آمالها

۲ـ جمع بستن کلمات مفرد فارسی یا غیر عربی را با الف و ت (ا ت) بقیاس زبان عربی مخصوصاً نام جایها را مانند:

فرمایشات ـ نوازشات ـ سفارشات ـ گزارشات ـ تلگرافات ـ پاکات ـ تزوکات ـ گمرکات یا پندیات ـ پوچیات ـ چرندیات ـ پرندیات ـ جفنگیات . مولوی گوید :

بهار آمد بهار آمد بهاریات بایدگفت　　　بگو ترجیع تاگویم شکوفه ازکجابشکفت

درنام جایها مانند: کوهستانات ـ شمیرانات ـ شروانات ـ گیلانات ـ دهات ـ بلوکات ـ ییلاقات ـ قشلاقات. برخی چنین‌گفته‌اند که این «ات» در آخر جایها و امکنه، معنی«مجموعه» را دارد.

۳ـ تغییردادن معنی کلمات ازصورت اصلی آنهاست چنانکه «صحرا» در عربی بمعنی بیابان و در فارسی‌جای با صفا ونزه و سرسبز و تماشا که در اصل «تماشی» بوده بمعنی باهم راه رفتن‌است ودر فارسی بمعنی سیر وگشت و تفریح و تفرج و «رعنا» که اصل‌آن درعربی رعناء است زن احمق وگول و خود پسند و متکبر را گویند و درفارسی بمعنی زیبا و خوشگل

بکار رفته. و«فراغت» که درعربی بمعنی اضطرابست ودرفارسی بمعنی آسایش وراحت بکار میرود. سعدی گوید:

شد موسم سبزه و تماشا　　　بر خیزو بیا بسوی صحرا
اگر توفارغی ازحال دوستان یارا　　　فراغت از تو میسر نمی‌شود مارا

و«کثیف» که درعربی بمعنی انبوه‌است و کثافت بمعنی انبوهی و غلظت، ضد لطافت خاقانی گوید:

زمین زیر به کو کثیف است و ساکن　　　فلک به زبر کو لطیف است و دروا

ولی در تداول عامه و محاورات بمعنی آلوده وچرکین بکار میرود ، هرچند در آثار فصحا و ادبا دیده نشده. یا «محصل» که در عربی بمعنی مأمور وصول مالیاتست و مطلق ـ مأمور آمده. ولی درفارسی علاوه برآن بمعنی طالب علم و شاگرد مدرسه و دانش آموز نیز بکار رفته است. یا «صدا» که بمعنی انعکاس صوتست ولی در فارسی هم بدان معنی وهم بمعنی صوت آمده است.

گفت خود دادی بما دل حافظا　　　ما محصل برکسی نگماشتیم
این جهان کوهست و فعل ما ندا　　　بازگردد این نداها را صدا　مولوی
تراکه این همه بلبل ندای عشق زند　　　چه احتیاج بودبرصدای مُنکرزاغ　(سعدی)

یا کلمات خواجه وحدیث و مهتر و ملت که باگذشت روزگار معنی آنها تغییر کرده وعوض شده است. (بکتب لغت رجوع فرمایند و به بهار و ادب فارسی ج ۱ ص ۲۴۵).

۴ـ کلماتی که به (تا) ختم شده‌اند و حرف (ت) در آنها اصلی نیست اگر منسوب شوند. درعربی قاعده چنین است که حرف (ت) از آخر آنها حذف میگردد. مانند:

تجارت ـ صناعت ـ زراعت ـ سلامت ـ حکمت ـ دولت که درحالت نسبت بنا بقاعده‌عربی باید تجاری ـ صناعی ـ زراعی ، سلامی، حِکَمی، دَوْلی؛ گفت. اما فارسی زبانان دراین قاعده نیز تصرف کرده وگاه از حذف حرف (ت) خودداری میکنند و تجارتی، زراعتی، سلامتی،دولتی وغیره میگویند.

۵ـ تغییر دادن اعراب برخی ازکلمات نیز از اختصاصات زبان فارسی‌است مانند : هدیه ـ حیوان ـ جولان ـ زلیخا ـ بلقیس ـ صندوق ـ زنبور ـ بهلول و غیره (رك ص ۹) که این چند کلمه اخیر بروزن (فعلول) بفتح (فا) تلفظ میشود ولی در عرب این کلمات بضم اول خوانده میشود وبیشتر آنچه بروزن فعلول (بفتح اول) باشد بروزن فعلول (بضم اول)خوانند. همچنین تبدیل حرف الف به «ی» دربعضی کلمات مانند:

افعیٰ و حوالیٰ (بروزن اعدا ـ و زوایا) که همه‌جا درفارسی افعی و حوالی بکسر(ی) آمده. نظامی فرماید:

در سایه آن درخت عالی　　　گرد آمده آبی از حوالی

۶- همچنین کلماتی را که بروزن مفاعله (بفتح عین و لام) است در فارسی (بکسر عین و لام) تلفظ میکنند مانند: مجادله - مشافهه - مباحثه .... الخ (رك ص ٤) .

۷- کلمات اسم مکان عربی را نیز مانند: منزل - معبد- میقات- میعاد - گاهی یک علامت وپسوند جا ومکان درآخرآنها می‌افزایند. مانند: منزلگاه- معبدگاه- خانقاه- خاقانی در تحفةالعراقین گوید:

آئی بحواله گاهِ احرام — میقاتگه خواص اسلام

نظامی فرموده است:

هر کجا دیدی آبخورد وگیاه — کردی آنجا دو هفته منزلگاه

دیگری گفته:

جزدردل خاك هیچ منزلگه نیست — می خور که چنین نشانه ها کوته نیست

۸- دیگر تغییر دادن املای بعضی کلماتست . چنانکه کلمات مختوم بهمزه را در فارسی بی‌همزه نویسند. مانند: علما- فضلا- ندما- ابتدا و غیره. یا همزه مکسور بعد از الف را در وسط کلمه بیشتر بصورت «ی» مینویسند خواه همزه بدل از و او باشد یا(یاء) مانند:

قایل و بایع که دراصل قاول و «بائع» بوده است. و عواید و فواید و زواید وشمایل و قبایل و متمایل . سعدی فرموده :

چشم بدت دور ای بدیع شمایل — ماه من و شمع جمع و میر قبایل

یا کلمات : تمنا وتقاضا و تماشا و مولا و غیره را که بنابقاعده عربی باید حرف آخر آنها را با «ی» بنویسند . ولی درفارسی از قدیم با الف معمول شده (رك ص۶۲) و بسیاری کلمات دیگر .

۹- افزودن برخی حروف نفی و سلب و ایجاب و ترکیب کلمات فارسی با کلمات عربی برای ایجاد واژه‌های جدید مانند: با فضل (= فاضل) با رأفت (= رؤوف) - با سخاوت (= سخی) - نالایق - ناتمام - نامفهوم- بد حساب - حسابدار - حسابسازی - خوش‌حسابی - بی‌عاطفه - بی‌انصاف.

۱۰- ساختن مصدر مرکب فارسی (= مصدر جعلی) ازکلمات ومصادرعربی. مانند: بلعیدن. فهمیدن. رقصیدن. طلبیدن[1]. خاقانی‌گوید:

مرد که فردوس دید کی طلبدخاکدان — هرکه بدریا رسید کی طلبد پارگین

تغییر دادن صورت و حروف کلمات با حفظ معنی یا با تغییر آن مانند: صاف(=صافی) فَراغت (= فَراغ) خَجالت (= خَجل) قَضاوت (= قضا) رِضایت (= رِضا) غِش (= غشی) بمعنی بیهوش - محابا (= محابات) بمعنی پروا و احتیاط - مفاصا (= مفاصات) بمعنی جدا

۱- ونیز رك مقدمه لغت‌نامه یادداشتهای علامه دهخدا شماره ۸ تا ۱۲ و ۱۹

کردن چیزی از یکدیگر و تصفیه حساب ـ محاکا (ـ محاکات) ـ مدارا (ـ مدارات) ـ
با دوستان مروت با دشمنان مدارا

مدارا خرد را برادر بود　　خرد بر سر دانش افسر بود (فردوسی)
بعهدگل شدم ازتوبهٔ شراب خجل　　که کس مباد زکردارناصواب خجل

کلمهٔ خجلت در قاموسهای عربی نیامده ولی در فارسی بکار رفته است. ظهیر فاریابی گوید:

درخجلت یک میوه‌زبی برگی خویشم　　نخل توظهیر، ازچه‌سبب بی‌ثمری داشت.
رضا بداده بده وز جبین گره بگشای　　که برمن و تو در اختیار نگشاده است
حافظ زخوبرویان بختت جزاینقدرنیست　　گر نیستت رضائی حکم قضا بگردان
چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند　　گراندکی نه بوفق رضاست خرده مگیر
شبی بمیکده‌اش برقع از جمال افتاد　　قرابه آب فشان جام در غش است هنوز
اگر بلطف بخوانی مزید الطافست　　وگر بقهر برانی درون ما صافست
از سر کوی تو هر کو بملالت برود　　نرود کارش و آخر بخجالت برود
خلوت گزیده‌را به‌تما شا چه حاجتست　　چون کوی‌دوست‌هست‌بصحراچه‌حاجتست
حافظ توختم کن که هنرخودعیان‌شود　　بامدعی نزاع و محاکا چه‌حاجتست[1]

اشعاری که نقل شد نمونه‌ای از استعمال کلمات بالاست که بهردو صورت (چه‌بنوع صحیح آن درعربی یا بنوعی که درفارسی مصطلحست ولی درکتابهای لغت عربی نیامده)در فارسی بکار رفته است . ولی با توجه بمطالبی که درصفحات‌قبل بیان‌گردید و قبلا نیزگفته شد سزاوار است‌ازاستعمال کلمات و تغییر آنها از صورت‌اصلی خودداری‌شود مگر آنها را که‌استادان و سخنوران پیشین و اهل ادب بکار برده اند که خود عمل وسخن آنها جوازی برای گفتار و حجتی و دلیلی برای صحت استعمال آن لغتها میباشد.

۱ـ اشعار این صفحه آنچه نام گویندهٔ آنها ذکر نشده ، از حافظ است .

* قسم دوم

مبداء تاریخ ـ سال و ماه واقسام آنها

مبداء تاریخ در نزد مؤرخان قدیم اسلامی و ملل مختلف با آنچه امروز معمول و متداولست تفاوت داشته . چنانکه نخستین بار مورخان اسلامی مبداء تاریخ را هبوط آدم قرار داده‌اند.

بعدازآن مبداء تاریخهای مختلف بسیار تا این زمان پیدا شد که نام و شرح آنها در کتاب‌التفهیم و جنات الخلود وغالب کتب معتبری که دراین باب نوشته شده درجست[1]. ـ بعضی از مهمترین‌آنها عبارتست‌از: طوفان نوح‌ـ جلوس اسکندر رومی (معروف بسال‌اسکندری) و سال میلادی و کشته شدن اصحاب فیل بوسیلهٔ ابابیل که در نزد اعراب به عام‌الفیل مشهور است. پیغمبر اکرم(ص) در عام‌الفیل (ـسال ۵۷۰ م) تولد یافت.

مبداء تاریخ‌چنانچه اشاره شد درنزد اقوام وملل‌مختلف اختلاف فراوان داشته‌است ، یهودیان و مسیحیان و زردشتیان و مسلمانان و هندیان و ترکان و اروپائیان هریک مبداء تاریخی جداگانه داشته‌اند وسالهای خودرا از آن زمان حساب میکرده‌اند.

امروز سالهای مشهور و متداول که مبداء تاریخ میباشد درمیان‌ملل شرق عبارتست ازسال میلادی که از آغاز ولادت حضرت عیسی(ع) میباشد. وسال هجری‌شمسی(ـخورشیدی) و سال هجری قمری که در نزد مسلمانان رایجست. وسال رومی که آنرا سریانی نیزخوانده‌اند. چه اختلافی چندان میان ماههای آنها نیست . ونام غالب آنها نیز یکیست . مبداء سال رومی یعنی «تشرین اول» با اواسط برج میزان مقارن میباشد و ماه نیسان از بیستم فروردین تا بیستم اردیبهشت ادامه دارد[2].

سال شمسی که نامهای دوازده‌گانه پارسی آن از فروردین آغاز و باسفند ختم‌میشود

---

* ـ مطالبی که تاکنون بیان شد ، شامل قسم اول از بخش نخست بود . خواندن مطالب قسم دوم اختیاری و موکول بنظر استادان‌گرامی است .

۱ـ التفهیم لاوایل صناعةالتنجیم از ابوریحان بیرونی بتصحیح و مقدمهٔ مفصل استاد جلال‌الدین همائی و جنات‌الخلود که عدد حروف نام آن بحساب ابجد تاریخ تألیف آنستـ ـ ۱۱۲۵) تألیف محمد رضای امامی مدرس مکرر بطبع رسیده است .

۲ـ وسالهای ترکی و خراجی و نجومی و جلالی وغیره و غیره».

درکشور ما رواج دارد و در قدیم بنامهای زیر خوانده میشده است:

حمل. ثور. جوزا. سرطان. اسد. سنبله. میزان. عقرب. قوس. جدی. دلو. حوت. که معنی آنها بترتیب عبارتست از: بره-گاو- دوپیکر- خرچنگ - شیر - خوشه - ترازو - کژدم - کمان - بزغاله - ظرف آبکشی (سطل) - ماهی.

برجها- برج درلغت بمعنی کوشک و قصر وبنای قلعه مانند وکرانه قویتر قلعه است وکبوترخان (- لانه کبوتران) را نیزگویند و در اصطلاح نجومی وآنچه دراینجا مراد است . منزلگاه ستارگان و یکی از ۱۲ بخش فلک است . یا هریک از ۱۲ بخش سال شمسی است و قسمتی است از منطقةالبروج که طول آن از مشرق بمغرب سی درجه میباشد و خورشید در حرکت ظاهری سالیانه خود هرماه در برابر یکی ازاین برجها قرار میگیرد که این ماه بنام آن خوانده میشود. (اسامی برجهای ۱۲ گانه قبلا ذکر شد) و درنصاب نیز آمده:

برجها دیدم که از مشرق بـرآوردند سر　　　جمله در تسبیح و در تهلیل حی لایموت

چون حمل چون ثور وچون جوزا و سرطان واسد

سنبله میزان و عقرب قوس وجدی و دلـو و حـوت

ماههای قمری- نیزاز محرم‌الحرام آغاز وبذی‌الحجه پایان میپذیرد که نام آنها در نزد همه معروفست. بدین شرح: محرم الحرام- صفرالمظفر- ربیع‌الاول- ربیع‌الثانی- جمادی‌الاولی- جمادی‌الثانی-رجب‌المرجب- شعبان‌المعظم- رمضان‌المبارك- شوال‌المکرم- ذوالقعدة‌الحرام - ذوالحجةالحرام .

ماههای رومی- که اسامی دوازده‌گانهٔ آنها بترتیب عبارتست از :

تشرین اول - تشرین دوم - کانون اول - کانون دوم -شباط - آزر - نیسان - ایار- حزیران - تموز- آب - ایلول. این نامها در دو بیت زیر بنظم آمده است[1].

دو تشرین و دوکانون و پس آنگه　　　شبـاط و آزر و نیسان ایـار است

حـزیران و تمـوز و آب و ایلـــول　　　نگهدارش که ازمن یادگار است

اما سبب آنکه اسامی این سالها و نام ماههای آنها دراینجا بیان شده است آنست که معرفت باسامی این ماهها برای اهل ادب و دانشجویان و فارسی زبانان بی‌فایدتی نیست . خاصه برای فهم‌معنی غالب اشعار ودرك لطف کلام‌گوینده وآشنائی با آثار ادبی فارسی باید آنهارا شناخت . و در غـالب اشعار پـارسی اسامـی ماهها خواه رومـی یـا عربی یا پارسی یا

۱-تشرین اول مقارنست باروز یازدهم مهر و قیاس کن تا آخر ۲-رك نصاب‌الصبیان باهتمام دکتر مشکور.

ترکی[1] ذکرشده است. فردوسی گوید :

چو آمد ببرج حمـــل آفتاب　　　جهان گشت با فر و آئین و آب

سعدی سروده است:

این هنـوز اول آزار جهان افروزاست　　　باش تا خیمه زند دولت نیسان و ایـار

ناصر بخارائی که از سخنوران قرن هشتم هجریست[2] قصیده‌ای در مدح و منقبـت حضرت رضا (ع) وسایر ائمه هدی سروده‌است که در آن نام بسیاری از ماههای پارسی وروسی واصطلاحات نجومی درجست، بمطلع :

صبح درآمد ز دلو یوسف زرین رسـن　　　کرد چو یونس برآب در دل ماهی وطن

هفت فلک یا هفت چرخ - یا هفت طاق - هفت آسمان را گفته‌اند.

زسیر هفت ستاره زدور هفت فلک　　　نظیرتونتوان یافتن‌بهفت‌اقلیم (سوزنی‌سمرقندی)

فلک جای‌گردش ستارگان را گویند .

قدما زمین را ساکن و مرکز عالم میدانستند. و معتقد بودند که آفتاب و سایرکرات هفتگانه همه بدور زمین درگردشند وگردش آنها هم دورانی است. بدین سبب مدار آنها را «فلک» و بفارسی «چرخ» می‌نامیدند ومراد از آسمانها نیز همانست. وهفت آسمان - «سماوات سبع» وغیره که‌گفته شده همان چرخ یا فلک اراده شده است.

آسمان از واژهٔ «آ س» و پسوند «مان» ترکیب شده. یعنی مانند آس. وآس‌دوسنگ گرد مسطح راگویند که برروی هم نهند و بمدد نیروئی بدور محور خود بگردند. اگر این‌نیرو «دست» باشد آنرا «دستاس» گویند. واگر آب - یا باد - یاگاو- یا اسب یا خر باشد. آسیاب و یا داس وگاواس واسب آس و خراس نامند. شیخ عطارگوید:

آسیا آساست ناسایـــد همی　　　آسمان زانست نام او همی

نام سیارات‌سبعه بحسب نزدیکی بزمین بترتیب عبارت از :

قمر است و عطارد و زهـــره　　　شمس ومریخ‌و مشتری و زحـل[3]

که بفارسی آنها را بترتیب: ماه - تیر- ناهید - خورشید - بهرام - برجیس-کیوان. نامند.

۱- نام سالهای ترکی پس از استقرار مشروطیت تا چندی در تقویمها و مراجع‌رسمی میامد. بعد از آن منسوخ‌گردید. این نامها نیز در ادبیات ما بی اثر نبوده است. (علاقه‌مندان بشناختن آنها بنصاب صبیان رجوع فرمایند.

۲- رك دیوان ناصر بخارائی ....بتصحیح و حواشی مؤلف این‌کتاب چاپ بنیـــاد نیکوکاری نوریانی.

۳- رك نصاب صبیان باهتمام دکتر جواد مشکور. وبیت پیش از آن چنین است :

هفت‌کوکب‌که هست عالم را　　　گاه ازایشان‌نظام‌وگاه خلل.قمراست وعطارد . الخ....

نه فلک ـ در بالای هفت فلک «فلک‌البروج» میباشد که مرکز کواکب ثابت است و آنرا فلک هشتم خوانند. و فلک نهم «فلک‌الافلاك» نامیده میشود که آسمان همهٔ آسمانها و محیط بر تمام آنهاست . و بنامهای فلک اعظم و فلک اطلس و فلک محیط نیز خوانده شده . بصورت ظاهر مراد از «کرسی وعرش» فلک هشتم ونهم میباشد . مجموع این هیأت کواکب را «نه فلک ـ یا نه طاق مینا ـ یا نه کرسی یا نه سقف مینا و غیره نامیده‌اند.

زمین در زیر این نه سقف مینا　　　چو خشخاشی بود بر روی دریا

سعدی گفته است. دراعتراض باین شعر ظهیرفاریابی :

(نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای　　　تا بوسه بر رکاب قزل‌ارسلان‌دهد)
چه حاجت که نه کرسی آسمان　　　نهی زیر پای قزل ارسلان .

سعد و نحس کواکب ـ باعتقاد دانشمندان و حکمای قدیم گردش کواکب در سرنوشت وزندگانی انسان تأثیری عظیم داشته و موجب خوشبختی یا بدبختی وی میشده‌است. چنانچه ستاره و برجی که درهنگام تولد کودکی از افق مشرق طلوع میکرده طالع وی وسرنوشت اورا تعیین میکرده است. حافظ گوید:

طالع اگرمدد کند دامنش‌آورم بکف　　　گربکشد زهی طرب‌وربکشدزهی شرف

دیگری گفته است:

منجم کوکب بخت مرا از برج بیرون کن　　　که من کم‌طالعم ترسم زآهم آسمان سوزد

اکثر سخنوران ما نیز پیرو این عقیده بوده‌اند وزبان بشکوه وشکایت ازچرخ و فلک گشوده‌اند . وگاه نیز از آن بروزگار و زمانه و آسمان و غیره تعبیر میکرده‌اند .

فلک بمردم نادان دهد زمام مراد　　　تواهل دانش وفضلی همین‌گناهت بس (حافظ)

ازمیان سخنوران مشهور یکی ناصرخسرو را می‌شناسیم که معتقد بتأثیر کواکب در وجود انسان نبوده و شکوه و شکایت خلق را دراین مورد بیجا و بی‌مورد میدانسته است ازجمله درقصیده‌ای چنین گفته:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را　　　برون کن زسر باد خیره سری را
بری دان ز افعال چرخ برین را　　　نشاید نکوهش ز دانش بری را
تو چون خود کنی اختر خویش رابد　　　مدار ازفلک چشم نیک اختری را

معتقدان بتأثیر کواکب در وجود انسان ، کواکب هفتگانه را بردوقسم کرده‌اند . زهره و مشتری «ستارگان سعد» مریخ و زحل «ستارگان نحس». زهره را سعد اصغر و مشتری را سعد اکبر خوانده‌اند ـ بهرام را نیز نحس اصغر و زحل را نحس اکبرگفته‌اند. سه کوکب دیگررا تابع خوانده اند، یعنی هریک که با ستاره سعد قرین وجمع شودسعد واگر با نحس جمع شود نحس خوانده میشود .

مقارنهٔ دوستارِه سعد را قران سعدین و مقارنهٔ دوستارهٔ نحس را قران نحسین گویند وازتقارن یک ستاره سعد ویک ستاره نحس قران سعد و نحس حاصل میشود[۱].

این کواکب هفتگانه یا هفت فلک را بنامهای مختلف: هفت سیاره و هفت پدران وآباء سبعه و آباء علوی و غیره نیز خوانده‌اند.

خمسهٔ متحیره سیارات سبعه را بجز آفتاب و ماه «خمسهٔ متخیره» نامیده‌اند.

چهار سمت ـ شش جهت

چهارسمت: مشرق ـ مغرب ـ شمال ـ جنوب تلفظ همهٔآنها بفتح اول میباشد. جز آنکه «شمال» را که غالباً بضم اول تلفظ میکنند، تلفظ آن بکسر اول صحیح است. چهار سمت را درفارسی اکنون. خاور. باختر ـ شمال ـ نیمروزگویند. ولی بنا بتحقیقی که برخی از محققان کرده‌اند چهارجهت اصلی بفارسی درقدیم خورآیان ـ خوربران «یاخاوران» یا خابران باختر یا «باختران» ـ نیمروز خوانده میشده. فخرالدین اسعدگرگانی گوید:

بلفظ پهلوی هرکو سراید / خراسان آن بود کز وی خور آید
خراسانست در معنی خور آیان / کجا زو خور برآمد سوی ایران

بنابراین خوراسان بمعنی خورآیان وسمت طلوع آفتاب بوده. و خاوران یا خابران‌یا خور بران جانبی خوانده میشده که آفتاب در آن سمت غروب میکرده است. شمال را باختریا باختران می‌نامیده‌اند و درفرس قدیم «اپاختر» گفته میشده است و جنوب را نیمروز نامیده‌اند.

درغالب فرهنگها «خاور» بمعنی مشرق و مغرب هردو آمده است. وگاه نیز باختر بمعنی مشرق و خاور بمعنی مغرب آمده چنانکه دراین شعر امیر معزی می‌بینیم:

تا زمین در روزگیرد روشنی از باختر / همچو اندر شب فلک تاریکی ازخاورگرفت

دراین شعر رودکی نیز خاور بمعنی مغرب آمده. ولی مشرق را بدرست همان‌خراسان خوانده است:

مهر دیدم صبحگاهان چون بتافت / از خراسان جانب خاور شتافت
نیمروزان بر سر ما برگذشت / چون بخاور شد همی نادیده‌گشت

این شعر لامعی‌گرگانی را هم که سید احمد کسروی نقل کرده است مؤید شعر قبلی است[۲]:

۱ـ همچنان که اشاره شد کلیه این اصطلاحات و الفاظ در ادبیات واشعار بحد بسیار منعکس است و بی‌آشنائی ووقوف بدانها معنی اشعار غالباً دشوار میباشد.

۲ـ بهار مقالهٔ مفصلی در این زمینه دارد که در «بهار و ادب فارسی» ج ۲ ص ۲۰۶ بطبع رسیده است. و نیز رك مجله یادگار شماره ۹ ص ۹۹ تحقیقات مرتضی کیوان. و مجلهٔ ارمغان سال ۱۱ شمارهٔ ٤ مقاله‌ای از احمد کسروی.



خورشید را چون پست شد از جانب خاور علم
پیدا شد اندر باختر بر آستین شب ظلم

(و عنصری بلخی) گفته است :

چو مهرآورد سوی خاورگریغ — هم از باختر سر زند بساز تیغ

این سخنوران همه خاور را بمعنی مغرب آورده‌اند ولی در معنی باختر دچار تزلزل شده‌اند ولی بعدها می‌بینیم که دیگران خاور را بمعنی مشرق خوانده‌اند. چنانکه حافظسروده:

سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد — بدست مرحمت یارم در امیدواران زد

در فرهنگها نیز واژهٔ «خاور» را جزء اضداد ضبط کرده‌اند . چنانچه شواهد آنها قبلا ذکرشد . چهارسمت‌را با دوسوی «بالا» و «پائین» **جهات سته** ـ یاجهات ششگانه مینامند .

امهات اربعه ـ یا چهار مادر یا امهات سفلی(مقابل‌آباء علوی) عبارتست از چهار عنصر یا عناصر اربعه آب و خاك و باد و آتش که بنامهای چهارگوهرچهار آخشیج نیز خوانده شده‌اند. حکما عناصر و طبایع چهارگانه را امهات و ستارگان و افلاك را آباء خوانده‌اند. ناصر خسروگوید:

حکیمان این چنین گفتند بـا مـا — که این چار، امهاتند آن نـه آبـا

آوردن عناصر اربعه را در شعر، همه ارباب علم بدیع صنعت طباق یا تضادخوانده‌اند. اینکه برخی آنرا مراعات نظیر مینامند درست نیست.

موالید ثلاث ـ یعنی‌فرزندان سه‌گانه. ومراد جماد ـ حیوان ـ نبات‌است . که‌باعتقاد قدما از ازدواج (ـ تأثیر) آباء سبعه با امهات اربعه تولید و پیدا شده‌اند .

هفت برادران ـ وهفت خواهران کنایه از«بنات‌النعش» است که بنامهای «هفت ـ دادران» و «دب اکبر» یا «خرس بزرگ» و غیره نیز خوانده شده است. (دادر ـ برادر).

هفت مردان ـ که آنرا «هفت تنان» نیزخوانده‌اند، هفت تن از بزرگان و نیکانند که گویند قوام دنیا بستگی بوجود آنان دارد وعبارتند از: ابدال ـ اوتاد ـ اقطاب ـ اخیار ـ غوث ـ نجبا ـ نقبا. ابدال جمع بدل یا «بدیل» گروهی از نیکان و مردان خدا. که‌گویند زمین هیچگاه از آنان خالی نیست . تعداد آنان معین است و اگر یکی بمیرد خدا دیگری را بجای او بر میگزینند. اوتاد جمع وتد ـ میخ. و برخی‌گفته‌اند مراد پیغمبر اکرم(ص) و خلفای راشدین و حسنین هستند. و بعضی نیزگفته‌اند مقصود اصحاب کهف میباشد[1] .

هفت پدران ـ یا «آباء سبعه» مراد هفت فلک میباشد. که «آباء علوی» وهفت سیاره

۱ـ رجوع شود بفرهنگ معین ذیل کلمه قطب و غوث و اخیار...

وهفت کوکب نیز خوانده شده[1] .

هفت اقلیم ـ اقلیم بکسر اول لفظی است معرب بمعنی کشور و مملکت ، جمع آن اقالیم است «بفتح اول» . قدما خشکیهای روی زمین را که «ربع مسکون» نامیده‌اند بهفت قسمت کرده و هرقسمتی را اقلیم می‌نامیدند. وهمه آنها را اقالیم سبعه یا هفت کشور یا هفت اقلیم یا هفت دکان میگفتند. سعدی درگلستان آورده:

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه　　　همچنان در بند اقلیمی دگر

فردوسی فرماید:

که برهفت کشور منم پادشا　　　بهر جای پیروز و فرمانروا

اسامی هفت اقلیم بنابر مشهور عبارتست از: ۱ـ اقلیم هندوان ۲ـ اقلیم عرب و حبشیان ۳ـ مصر و شام ۴ـ ایرانشهر یا کشور ایران ۵ـ صقلاب و روم ۶ـ ترك ویأجوج ۷ـ چین وماچین[2] (دراشعارخاقانی «هفت‌ده» و«هفت‌ده‌خاکی» ـ (ده‌بکسردال) ـ وهفت علف‌خانه نیز کنایت از هفت اقلیم است) .

هفت دریا ـ قسمتهای مهم آبهای روی زمین نیزدرقدیم بهفت قسمت‌گردیده وهفت دریا یا هفت محیط یا هفت آب یا هفت بحر خوانده شده است. حافظ فرماید :

نه بهفت آب که رنگش بصدآتش نرود　　　آنچه با خرقهٔ زاهد می انگوری کرد

نامهای هفت دریا بنابر مشهور چنین است: ۱ـ دریای اخضر (بحرچین که همان اقیانوس کبیر باشد) ۲ـ دریای عمان ۳ـ دریای قلزم (یا بحر احمر یا دریای سرخ) ۴ـ دریای ابیض[3] (یا دریای مغرب یا دریای روم ـ مدیترانه) ۵ـ بحر اسود ۶ـ دریای هند. ۷ـ بحر خزر .

هفت اعضا ـ یا «هفت ارکان» یا «هفت اندام»، سر وسینه و شکم ودودست ودو پا را گفته‌اند.

هفت سبع ـ (بضم سین) بمعنی تمام قرآن مجید است. برخی‌ازقاریان درسابق‌قرآن را بهفت قسم کرده و آنرا هفت منزل میگفتند وهرقسمی را در یک روزمیخواندند ودریک هفته آنرا ختم میکردند. سعدی‌گوید:

اگر خود هفت سبع ازبر بخوانی　　　چو آشفتی الف با تا ندانی

۱ـ رجوع شود بهفت فلک و سعد و نحس کواکب ص۷۳ و ۷۴

۲ـ دراین تقسیمات همچنین هفت دریا نزد ارباب‌ادب وجغرافیانویسان اختلافست. علاقه‌مندان بتحقیق و توضیح بیشتر رجوع فرمایند بحواشی برهان قاطع مصحح دکترمعین و لغت‌نامه و نزهة‌القلوب و سایرکتب جغرافیائی قدیم.

۳ـ برخی دریای ابیض‌را واقع درشمال روسیه دانسته‌اند. (رك لغ. ذیل کلمه‌بحر).

هفت در هفت ـ یا «هرهفت» یا «هرهفت کرده» هفت ماده‌است که زنان درسابق خود را بدان می‌آراستند. شامل: حنا ـ وسمه ـ سرمه ـ سرخاب ـ (غازه) سفیداب ـ زرك (= زرورق) و غالیه (= ماده‌ای خوشبوی و سیاه رنگ برای خضاب موی) حکیم نظامی فرموده است:

برون آمد ز پشت هفت پرده　　بنامیزد رخی هر هفت کرده

هموگوید:

یکی لشکر سخت از هفت روس　　بکردار هر هفت کرده عروس

این ترکیب در اشعار سخنوران خاصه تا قرن هفتم زیاد بکار رفته است.

هفت ونه ـ مشتمل بوده است برهفت وسیله آرایش که در «هرهفت کرده» ذکر شد ونه وسیله و اسباب دیگری که برای زینت اعضا بکارمیبردند. بنام: سرآویز ـ گوشواره ـ حلقهٔ بینی ـ سلسلهٔ کمر ـ گلوبند (گردن بند) ـ بازوبند ـ دست برنجن (= دستبند) ـ انگشتری ـ خلخال که بپای می‌بستند.

عروس دولت توباد هفت ونه کرده　　ببام قصر جلال تو تا ابد مسکون

هفت دوزخ ـ هفت طبقه دوزخ که نام برخی در فارسی مشهور است بترتیب عبارتنست‌از: سقر ـ سعیر ـ لظی ـ حطمه ـ جحیم ـ جهنم ـ درآخرهاویه که‌اسفل‌ازهمه‌طبقات میباشد.

هشت بهشت ـ که نامهای آنها غالباً در ادبیات و آثار و اشعار پارسی ذکر شده است بترتیب درجات عبارتنست‌از: ۱ـ خلد ۲ـ دارالسلام ۳ـ دارالقرار ۴ـ جنت عدن (یا بهشت عدن) ۵ـ جنة المأوی ۶ـ جنةالنعیم ۷ـ علیین ۸ـ فردوس .

« هفتهای » مشهور دیگر که در ادبیات و اشعار زبان پارسی از آنها نام برده شده بسیار است. مانند: هفت اسامی ـ هفت بطن ـ هفت بازی ـ هفت پرده ـ هفت پیکر ـ هفت پیر ـ هفت خان ـ هفت ملت ـ هفت وادی ـ هفتواد و....) علاقه‌مندان بشناختن آنها بکتب‌لغت و فرهنگ معین و لغت‌نامه و مآخذ دیگر رجوع فرمایند.

خطوط اسلامی ـ خطهائی که بعد از اسلام درایران معمول و متداول شده است نخست خط کوفی بوده که از اوائل قرن دوم تدریجاً در میان ایرانیان رواج یافته و تااوایل قرن چهارم ادامه داشته است.

خط کوفی در آغازخط «حیری» نامیده میشد. منسوب به «حیره»؛نام شهری بود که بعدها کوفه درنزدیک آن بنا شد. از خصوصیات خط کوفی آن بود که الف اگر در وسط کلمه قرار میگرفت ، تلفظ میشد ولی در نوشتن حذف میگردید مانند: سلیمان ـ رحمان ـ هارون اسحاق که بشکل سلیمن ـ هرون ـ رحمن ـ اسحق نوشته میشد (رك ص ۲۲ حروف‌ملفوظ غیر مکتوب) واین روش مأخوذ ازخط سریانی بود که برای نوشتن تورات و انجیل بکارمیبردند

و آنرا خط سطرنجیلی میخواندند. نمونه این‌گونه خط امروز درغالب قرآنها (بخصوص‌قرآن چاپ عربستان سعودی) دیده میشود. بعد ازکوفی خطوط دیگری مانند ثلث و نسخ وریحان و تعلیق و رقاع و محقق و توقیع وغیره وضع و اختراع شده است. خط تعلیق ازاختلاط رقاع وتوقیع پدید آمده است. واز دو خط نسخ و تعلیق خطی جدید بنام «نستعلیق» پیدا شده‌که از بهترین و مهم‌ترین خطوط فارسی است. دردورهٔ صفویه خوشنویسان بزرگ پیدا شدندکه این خط را بکمال رسانیدند و سرآمد آنان میرعماد حسینی قزوینی است . معروف بـه «میر» خـط شکسته و شکسته نستعلیق نیز در اوایل قرن دوازدهـم پیدا شد . درویش عبدالمجید طالقانی خط شکسته را از همه بهتر نوشته است.

خطهای **نسخ و ثلث و رقاع و ریحان وتوقیع[1] ومحقق** بپایمردی ابن مقله وضع شده است.

تعریب و تفریس

پیش ازاین دراوایل‌کتاب ذکری باجمال از چندکلمهٔ معرب شد. اکنون سزاوار است‌که تعریفی نیز ازآن بمیان آید تا بهتر شناخته شود.

معرب (بروزن مؤدب) لفظی راگویندکه آنرا تغییر داده عربی‌کرده باشند. خواه‌این لفظ فارسی‌باشد یا غیر آن . مانندکلمهٔ «اقلیم»که واژه‌ایست یونانی واصل‌آن‌کلیما(بسکون اول) بوده است. یاگوهرکه واژه‌ای فارسی است و معرب آن جوهر میباشد. درمقابل‌کلمـهٔ معرب «**مفرس**» است (بروزن مثلث) وعبارت از آنست‌که‌کلمه‌ای غیرفارسی را تغییر دهند ویا تصرفاتی فارسی‌کنند. واین عمل را تفریس نامند بمعنی فارسی‌کردن. چنانچه تعریبـ بمعنی عربی‌کردن‌کلمه‌ای میباشد . تعریب براههای گوناگـون انجام میپذیـرد . ازآنجملـه است:

۱ـ ابدال حرفی بحرف دیگر مانند: گوزـ جوز

۲ـ حذف حرفی ازکلمهٔ پارسی مانند: بوستان. بستان.

۳ـ افزودن حرفی برکلمهٔ فارسی مانند دیبا ـ دیباج .

٤ـ ابدال با زیادکردن حرفی مانند: فرنگ ـ افرنج .

٥ـ ابدال و حذف حرفی با اختلاف حرکت مانند: گاومیش ـ جاموس.

کلماتی‌که ازربانهای دیگر وارد زبان عرب شده و معرب‌گردید ه اند بسیار است و

۱ـ جای امضا و توشیح پادشاهان و حکام غالباً دربالای فرمانها و احکام بوده بـا خط و شکلی مدور نوشته میشده است‌که آن امضاء را «طغرا» میخواندند وخط آنرا توقیـــع مینامیدند (رك تاریخ خط درایران در لغت‌نامه و مآخذ دیگر).

تفصیل آنها در کتب معتبر آمده است. برای شناختن آنها نیز راهها و علاماتی ذکر کرده‌اند که دراینجا بطور اختصار بیان میشود.

۱- تصریح ارباب لغت که این کلمه معربست مانند «سجیل» که در قرآن کریم آمده و معرب سنگ‌گل است[1].

۲- کلماتی که در زبان عرب بدان وزن یافت نشود. مانند: خراسان - ابریشم سیسنبر.

۳- آنکه در کلمه‌ای عربی حرف اول آن «ن» و حرف بعداز آن «ر» باشد. مانند: نرجس- نرمق- نرجیل که معرب نرگس و نرمه (= نرم ونازك) و «نارگیل» هستند. باید دانست که نرگس نیز از زبان یونانی بزبان پهلوی راه یافته است.

۴-۵-۶- اجتماع «ص» و «ج» یا «ط» و «ج» یا «ج» و «ق» نیز در حروف کلمه‌ای ممکنست نشانهٔ معرب بودن آن باشد. مانند: جص- صولجان- صنج. که معرب گچ - چوگان وچنگ هستند وطسوج و طازج و طنجه که معرب تسو(= ربع دانگ) و تازه و تنگه (= نام بندری در کنار جبل الطارق) است. و منجنیق وجاثلیق که معرب منجنیک و کاتولیک هستند.

۷- مقلوب کردن حروف مانند: رافخ (= فراخ) وغیم (= میغ).

بنابنقل استاد دکترصادق کیا واژه‌های: مرن- و- رافخ- و- رس- نیز مقلوب نرم- فراخ وسر (= سار است و بدان معانی نیز میباشند.)

۸- دیگر از نشانه‌های معرب بودن کلمه‌ای بنابنقل جوالیقی آمدن حرف «ز» است بعداز «د» مانند: مهندز (= مهندس) که از «اندازه» گرفته شده است.

برخی ازتغییرات دیگر که درحروف کلمات برای تعریب آنها داده میشود عبارتست از:

تبدیل: پ به فـ وگ به ج- و چ به ص- و شین به سین- و ه (آخر کلمه) به ج- و غیره و غیره مانند: پیل = فیل - گوهر = جوهر - گلنار = جلنار - گلاب = جلاب - چین صین وابریشم = ابریسم- وبنفشه = بنفسه و بنفسج- و(پیروزه) = فیروزج ......

پارسی زبانان نیزگاهی (شاید بجهت تفنن) بعضی کلمات فارسی را معرب کرده‌اند و بیشتر به باب تفعیل ومفعلل برده‌اند مانند: تشرشر (= کنایت از بول کردن) و تخرخر(= خود را بنادانی و خری زدن) و مششدر (ششدر شدن) ومکلا (کلاه بسر) و مزلف و غیره و غیره[2].

۱- شادروان دکتر معین کلمهٔ «فردوس» را نیزکه در قرآن آمده معرب شناخته‌است (رك حواشی برهان قاطع) وبرخی استادان دیگر نیزاین نکته را تأئید کرده‌اند. مانند استاد دکتر محمد مقدم و دکتر صادق کیا و... بتواتر رسید.

۲- و نیز رجوع شود بص ۶۷ ومقاله شماره ۲ زبان فارسی بکجا میرود؟

تفریس - تفریس نیز با تصرف و تغییراتی در کلمه انجام می‌پذیرد. و بچند طریق ممکنست حاصل شود.

۱- ابدال حرفی بحرف دیگر: بلی. یلی . (بروزن «روا» و «بدی»)

۲- زیاد کردن حرفی بحرف دیگر کلمه مانند: فهرس. فهرست.

۳- ابدال با تخفیف یا با انداختن حرفی. مانند: ولیکن، لکن، ولیک ، ولی. ام‌غیلان مغیلان [1] ونیز رجوع فرمائید بمختصات زبان فارسی درص ٦٦ در مورد تغییرها و تصرفاتی که پارسی زبانان در کلمات والفاظ عرب کرده‌اند.

همه و هر - «همه» از مبهماتست و گاهی بمعنی «هر» میاید دراین صورت خبر آن مفرد خواهد بود. مانند این دوبیت که از سعدیست:

امید تو بیرون برد از دل همه امیدی سودای تو بیرون کرد از سر همه‌سودائی

از درخویشم‌مران‌کاین نه‌طریق وفاست درهمه شهری‌غریب‌درهمه‌ملکی‌گداست

ولی اگرخبر آن جمع باشد معنی همگی وتمام را میدهد وشامل همه افراد و مجموع آنها میشود. سعدی‌گوید :

همه آرام‌گرفتند وشب ازنیمه‌گذشت آنکه‌درخواب‌نشدچشم‌من‌وپروینست

رفیق مهربان و یار همدم همه‌کس دوست میدارند و من هم (سعدی)

چو دیدند ایرانیان روی او همه بر نهادند برخاك‌رو (فردوسی)

فرق میان دال و ذال - خواجه نصیرالدین طوسی‌گفته است:

آنان‌که بفارسی سخن میرانند در معرض دال ذال را ننشانند

ما قبل وی ارساکن و جز«وای» بود دالست وگرنه ذال معجم خوانند

بنابراین قاعده، سابق‌براین دربرخی ازنواحی ایران[2] فارسی زبانان بین‌دال مهمله و ذال معجمه فرق مینهادند. بطوریکه اگر پیش ازحرف دال حرف صحیح متحرکی یا حرف‌عله ساکنی بود «ذال» تلفظ میشد درغیر آن صورت دال بود. مثلا کلمات:

ایزذ - باشذ - شذ - بدهذ بجای: ایزد - باشد - شد - بدهدتلفظ میشد. یا بجای باد- بود- بید. باذ - بوذ - بیذ گفته میشد . ولی هرگاه پیش ازحرف «دال» حرف صحیح ساکنی بود آنرا «دال» تلفظ میکردند مانند :

مرد- درد- گرد- زرد- سرد- واین قاعده در شعر نیز رعایت میشد و قافیه‌کردن دال

۱- مغیلان بروزن «سلیمان» رك دستورحسن تألیف شیخ محمد حسن هروی رحمة‌الله علیه چاپ مشهد سال ۱۳۱۰ .

۲- مردم ماوراءالنهر مانند: غزنه و بلخ فرقی نمی‌نهادند . رك براهین‌العجم‌تألیف سپهر بتصحیح استاد دکتر شهیدی ومجلهٔ ارمغان سال۹ ش ٥و٦ و ۱۰ ص ۲۸۰ و ص۵۹۸

و ذال را با هم روا نمیدانستند. چنانکه سنائی درمقام مذمت قومی گفته است:

فتنه را نام عافیت کـــرده　　　دال بـــا ذال قـــافیت کـــرده

واگر بحکم ضرورت قافیه ذال دال میشد شاعر باعتذار میپرداخت چنانکه انوری در دو بیت زیرگفته است :

دستت بسخا چـون یـد و بیضا بنمود　　　از جود تو برجهان جهانی افزود

کس چون‌توسخی‌نه‌بودو نه‌خواهد بود　　　گو قافیه دال شو زهی عالم جود

ولی بعدها ادبا و سخنوران این قاعده را درنظم از میان برداشتند و فرقی میان‌دال و ذال نگذاشتند و آنها را با یکدیگر قافیه کردند. چنانکه امروز نیز این‌گونه مسائل متروك و منسوخ گردیده است.

«چی» علامت نسبت ـ پساوند «چی» که درآخر برخی از نامهای خانوادگی بنظر میرسد، وازآن معنی نسبت برای شغل یا جائی یا چیزی اراده میشود؛ علامت نسبت در زبان ترکیست. مانند: سوزنچی ـ انزلچی ـ دستمالچی ـ کرباسچی ـ حریرچی ـ بادامچی ـ انبارچی ـ چایچی ـ شکارچی ـ سهمانخانه‌چی.... وباید بجای آن «ی» علامت نسبت فارسی را بکاربرد. وبجای آنها: سوزنی ـ دستمالی ـ کرباسی ـ حریری ـ بادامی ...الخ گفت. واگرچه برخی‌معتقدند این کلمه اصلا فارسی بوده وازاین زبان بترکی راه یافته‌است و برای اثبات عقیدهٔ خود کلمه «میانجی» را نمونه میاورند ولی بکار بردن آن امروز در زبان پارسی روانیست ، و باید ازاستعمال آن خودداری کرد.آغازاستعمال این کلمه ظاهراً ازقرن هفتم هجری وپس ازاستیلای مغول بوده و تدریجاً روی بازدیاد نهاده است و در زمان قاجاریه رواج بسیار یافته . دراوائل سلطنت سلسلهٔ‌پهلوی که مردم‌هنگام‌گرفتن شناسنامه بانتخاب نام‌خانوادگی‌میپرداختند ، غالب ارباب مشاغل برای نسبت دادن شغل بخود این کلمات‌را اختیارکردند ونامهای خانوادگی: لحافچی ـ پرده‌چی ـ پوستچی ـ کتابچی و غیره را برگزیدند . این پساونـد در میان ترکان وآنان که بزبان ترکی استامبولی سخن میگویند بصورت «جی» بکار میرود . درتاریخ وصاف نیز «انبارجی» و «اختاجی» استعمال شده است[۱] .

ضمیر متصل«ش»و«م» ـ ضمیر اضافه متصل «ش» و «م» اگردرآخر کلمات درآید متصل نوشته میشود. مانند: کتابش ـ قلمش ـ لباسش ـ دستم ـ اسبم ـ بی‌خویشتنم ومسندت . و سزاوار نیست آنرا از کلمهٔ پیش از خود جدا بنویسند. واینکه دراین اواخر معمول شده و برخی‌آنرا جداگانه و بصورت کتاب‌اش ـ قلم‌اش ـ لباس‌اش ـ دست‌ام ـ اسب‌ام ـ بی‌خویشتن‌ام مسندات... مینویسند بدعتی ناروا وعملی بیهوده است. و نباید آنها را جدا نوشت. مگرآنکه کلمه مختوم‌بهای‌غیر ملفوظ باشد که دراین‌صورت جدا ازحرف ماقبل‌خود نوشته میشود. مانند:

۱ـ رك ص۱۰۸ تاریخ وصاف. تحریر عبدالمحمد آیتی

بچه‌اش ـ دیده‌اش ـ میوه‌اش ـ شیوه‌اش .....

هرگاه کلمه‌ای به «واو» یا «الف» ختم شود درهنگام اضافه کردن «شین ضمیر» یائی پیش از «شین» درمیاورند مانند: بازویش ـ ابرویش ـ جادویش ـ عصایش ـ پایش وغیره[1]

* طرق توسعهٔ زبان

راههای توسعهٔ زبان و تکثیر لغات درمیان هرملتی بگونه‌ای جدا ومتفاوتست . چنانکه درزبان عرب از راه اشتقاق و قلب و ابدال[2] ومعرب ساختن کلمات[3] و غیره صورت میپذیرد .

اشتقاق ـ عبارتست ازجدا ساختن کلماتی از کلمه‌ای دیگر که غالباً آن را ریشه میگویند وآن بردوگونه است. صغیر و کبیر.

اشتقاق صغیر ـ همان صرف کلماتست که درعلم صرف شرح آن بتفصیل آمده است. وازیک کلمه بنام مصدر افعال و اسمائی چون ماضی و مضارع و امر و نهی و جحد و نفی و استفهام و اسم فاعل و مفعول واسم زمان ومکان و آلت وصیغه مبالغه وصفت مشبهه وغیره وغیره میسازند که در نزد همه مشهوراست .

اشتقاق کبیر ـ عبارتست ازتغییرمحل حروف کلمه است با یکدیگربدین معنی که دریک واژهٔ سه حرفی گاه حرف اول را بآخر وگاه حرف آخررا باول وگاه این دوحرف را بوسط کلمات می‌برند و آنرا «قلب» نامند. بنابراین ازقلب هرفعل سه حرفی پنج واژهٔ مقلوب ممکنست بدست آیـد وهر واژهٔ چهارحرفی بیش از بیست وسه صورت مقلوب ممکنست داشته باشد . ولـی برای هیچیک از اینها معمولا بیش ازپنج صورت ذکرنشده است .

اینک نمونهٔ کامل قلب یک واژهٔ سه حرفی را درکلمهٔ «سلب» (بفتح اول و دوم) میتوان دید ، که بمعنی جامه است. صورتهای مختلف مقلوب آن : «لبس» و «بلس» (که تلبیس و تبلیس از مشتقات آنهاست) و «سبل» (بمعنی پرده وپوششی نازك که برروی قرنیهٔ چشم پیدا میشود) و «بسل» (بمعنی ارزن و عقب و...) میباشد و سبیل (ـ راه) و «اسلوب» (ـ شیوه و روش) نیز از مشتقات دیگر این کلمه است .

برخی ازکلمات دیگر که مقلوب آنها درزبان فارسی رایج و متداولست عبارتست از: حمد و مدح ـ حمل وحلم ـ بعض و بضع (ـ اند) تلخیص وتخلیص ـ تصفح وتفحص ـ اسهال و اهمال ـ عصا و صاع (ـ چوگان).

۱ـ رك ص ۳۹ جمع بستن کلمات.

۲ـ تفصیل این مطالب را درکتاب «قلب» اثر معروف استاد دکتر صادق کیا باید دید . ازانتشارات دانشگاه تهران.... وهم رجوع شود به‌مقالهٔ ممتعی که آن استاد درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات (سال چهارم شماره چهارم) نوشته‌اند. مطالب این مجموعه مأخوذومقتبس از آنهاست.

۳ـ درباب تعریب پیش ازاین سخن گفته شد.

ابدال - ابدال (بکسر اول) که آنرا اشتقاق اکبر نیزگفته‌اند. عبارت از تبدیل کردن حرفیست بحرف دیگر یا قرار دادن حرفی درکلمه بجای حرفی دیگر، بجهت آسان شدن‌تلفظ آن ورفع سنگینی کلمه یا بهرعلت دیگر مانند : ایذاء و ابذاء (= بدگوئی و آزار) - ادهم و اتحم (= سیاه) - میزاب و مزراب (= ناودان).

ابدال و قلب در زبان پارسی نیزکم و بیش رواج دارد و سبب توسعهٔ لغات میگردد مانند: قفل و قلف - مشق و مخش (این دوکلمه مأخود اززبان تازیست) و دیوار و دیفال امرود و ارمود (=گلابی) - کنار وکران - چسبیدن و چفسیدن - هرگز وهگرز - چرخ و چخر. استخر - استرخ - هوشیار - هشیوار وغیره وغیره.

* طریقهٔ تکثیر لغات در زبان پارسی

اما طریقه مهم و اساسی برای تکثیر و توسعه زبان پارسی راههای دیگریست برتراز قلب وابدال و اشتقاق وغیره. وآن ترکیب کلماتست وآوردن پیشاوندها و پساوندها باول یا آخر واژه‌ها - چنانکه از ترکیب یک واژهٔ «دست» که دارای معنی معلوم و معینی است. با کلمات دیگر کلمات جدیدی ساخته میشود. مانند : دستاویز- دست آورنجن- دست آورد - دستبند - دستبرد - دستنبو - دست افشان - دست دست- دسترس - دستکش- دستمال- دست نخورده - دست نشانده - دستگیره - دسته - دستار. ووووو.

وبراین‌قیاس ازصدها واژهٔ دیگر چون : آب- خاك- آتش- پا- سر- نان- جان- میتوان با ترکیب ، کلمات تازهٔ دیگری ساخت.

طریقه دیگر برای تکثیر لغات چنانکه اشاره شد آوردن پساوندها یاپیشاوندهاست بر سرکلمات یا درآخـر آنها مانند: ار-کار-گار-گر- ور- مند - سار-زار-گان -گین- وغیره‌وغیـره واین ازراههای مشهور و بسیار متداولست[1].

اما نکته‌ای راکه باید دراینجا متذکر شد آنست که ساختن واژه ازاین طریق‌سماعی است، نه قیاسی[2]. وباری اگر نیز بقیاس بایدکرد هرکه را نمیرسد تا بدلخواه یا ازروی‌هوس یا باانداك وقوفی بدین‌کار دست یازد و با قرار دادن یکی از«ادات» به پیش وپس کلمـات واژه‌ای جدید سازد. چنانکه دراین روزگار برخی چنین میکنند. ومکررگفته شدکه این همان نکته‌ایست‌که اگراز روی‌نادانی‌وبی‌ذوقی‌وخودسری‌عمل‌شود موجب فساد وتباهی‌زبان‌میگردد.

مطابقت فعل با فاعل - در زبان فارسی فعل با فاعل در تذکیر و تأنیث مطابقت نمیکنند. یعنی فاعل خواه مرد باشد یا زن فعل مشترك ویکسانست[3]. بعبارت دیگر زبان‌فارسی

۱- رجوع فرمائید بمقاله زبان فارسی بکجا میرود. قسم‌اول تحت عنوان «کدام غلط مشهور» دربخش سوم کتاب.

۲- ازجمله رجوع فرمائید بص ۱۸ و ٦۳ وبخش سوم مقالهٔ زبان فارسی بکجا میرود.

۳- رجوع فرمایند ص ۱۲

دری مذکر و مؤنث ندارد ولی ازجهت افراد وجمع اگرفاعل جاندار باشد مطابقت فعل با آن لازمست. مانند: رضا و تقی ازسفر بازگشتند. سعدی و انوری ازشعرای بزرگ ایران بودند.

من و تو غافلیم و ماه وخورشید — براین گردون گـردان نیست غـافـل

ولی اگر بیجان وغیر ذیروح باشد مطابقت و عدم مطابقت هردو جایز است پیشینیان عدم مطابقه را فصیح تر میشمردند... فرخی سیستانی گفته است :

تا سال و ماه و روزو شبست اندرین جهان — فرخنده باد روز وشب و سال و ماه تو

اسب وکمر و تیغ بدو گیرد قیمت — تخت و سپه و تـاج بـدو یـابد مقـدار

هرگاه فاعل اسم جمع باشد مطابقت و عدم مطابقت هردو رواست. مانند : لشکرما بیک طرف صف کشیدند ـ یا لشکرما بیک طرف صف کشید

لشکر اردیبهشت تاخت به بهمـن — بازگرفت آنچه برده بود بیغمـــا

هرگاه فاعل بی‌روح باشد اما بدان صفات ذیروح بدهیم ودرحکم جاندار فرض کنیم بازهم مطابقت لازم است مانند: اطفال شاخ قبای سبز ورق دربر کرده‌اند. و دختران شکوفه لب بخنده‌گشوده‌اند. محمودخان ملک‌الشعرا سروده است:

ازکوه برشدند خروشان سحابها — غلتـان شدنـد از بر البرز آبهـا

* « شعر و نثر»

شعر ـ هرسخن ممکن است منظوم باشد یا منثور ،سخن منظوم عبارت ازگفتاریست که دارای وزن و قافیه باشد و آنرا شعرگویند که بمعنی‌فهم و دانائیست چون متکلم از روی شعور و علم کلمات را برشتهٔ نظم می کشد. کمترین قسمتی از یک شعررا بیت‌گویند . هر بیت دارای دومصراع است.

«اقسام شعر»

اقسام شعر عبارتست از: مثنوی، غزل، قصیده، قطعه، رباعی، دوبیتی ، ترجیع‌بند ، ترکیب بند، مستزاد، مسمط، مثلث، مربع، مخمس، مسدس، وغیره...[1]

وازجهت موضوع شعری ممکنست برمطالب رزمی یا بزمی یا اخلاقی یا عرفانی یـا مذهبی یا توصیف و بیان مناظر طبیعت یا شکوه و شکایت یا مدح و ذم و نعت یا هجو و هزل وطنز وفکاهی وسیاسی و اجتماعی و مرثیه یا شرح عشق ووصل وفراق وغیره دلالت کند.

---

* ـ خواندن مطالب شعر ونثر تا آئین نگارش یا برخی ازقسمتهای آن نیز موکـول بنظر استادان محترم است.

۱ـ «بحرطویل» نیز درردیف سخنهای منظوم است که امروزکمتر سخنوران بدان توجه میکنند.

مثنوی ـ اشعاریست که تمام دارای یک وزن باشد ولی هربیت آن دارای قافیه جداگانه باشد و برای بیان موضوعات مفصل و داستانها و حکایات و غیره بکار میرود. مانند: اشعار شاهنامهٔ فردوسی، بوستان سعدی، مثنوی مولوی، خمسهٔ نظامی ، سبعهٔ جامی ، حدیقهٔ سنائـــی .....

غزل ـ مغازله درلغت بمعنی‌معاشقه وگفتگوی با معشوق‌است وغزل دراصطلاح چند بیت هم وزن وهم‌قافیه راگویند که قافیهٔ سایرابیات‌آن با قافیهٔ‌مصراع اول ودوم بیت نخستین یکی باشد. غزل غالباً متضمن وصف معشوق و بیان مطالب عاشقانه است.گاه دربیان پند و اندرز و عرفان و مطالب دیگر نیز بکار رفته. عدهٔ ابیات غزل از ٦ تا ١٦ بیت است وگاهی کمتر یا بیشتر می‌شود.

قصیده ـ بمعنی قصد کردن است چون شاعردرآن قصد بیان مطلبی‌را می کند. قصیده نیزمانند غزل اشعارش‌دارای یک وزن ویک قافیه است که باید باقافیه هردومصراع بیت‌اول یکی باشد ولی تعداد ابیات آن از غزل بیشتر و معمولا بین ۲۰ تا ۱۰۰ بیت و گاهی بیشتر میشود . قصیده غالباً با وصف طبیعت یا وصف یکی ازفصول چهارگانه سال یا تغزل یاشکایت یا پند ونصیحت آغازمیشود. ودرباره مطالب مختلف ازجمله مدح بکارمیرود مانند قصایـــد فرخی، عنصری، انوری، خاقانی، قاآنی.

قطعه ـ عبارت از چندین بیت هم وزن وهم قافیه‌است که دریک موضوع واحدگفته شود. درقطعه ممکنست مصراع اول بیت اول با مصراع دوم آن بیت دارای یک قافیه نباشد مانند این قطعه مشهور رودکی، تعداد ابیات قطعه‌گاه از پنجاه بیت نیز متجاوز دیده شده‌است

زمانه پندی آزاده وار داد مرا   زمانه را چو نکو بنگری همه‌پندست
بروز نیک‌کسان هیچ‌غم‌مخورزنهار   بسا کسا که بروزتو آرزومندست

رباعی ـ عبارتست ازچهار مصراع هم‌وزن (بروزن لاحول ولا قوة الا بالله) که سه مصراع اول و دوم وچهارم آن باهم درقافیه مشترك باشند وخودنیز مطلب واحدی راپپرورانند دررباعی‌گاه ممکنست هرچهار مصراع دارای یک قافیه مشترك باشد. متقدمان شعرا درسرودن رباعی غالباً هرچهار قافیه را مطابق میاوردند .

دوبیتی ـ مانند رباعیست ولی دروزن با آن فرق دارد مانند دوبیتی‌های باباطاهر.

ترجیع بند ـ عبارت ازچند قطعه شعرهم وزنست که هریک‌مانند غزل دارای قافیه معینی باشد و در آخر هرقطعه یک بیت عیناً تکرار شود و برای بیان یک مقصود بکار رود۔ مانند ترجیع بندسعدی و ترجیع‌بند مشهور هاتف اصفهانی .

ترکیب‌بند ـ مانند ترجیع بنداست تفاوتی که دارداینست که برگردان آن(ـ ترجیع) درهرقطعه فرق میکند یعنی مضمون و قافیه آن درهر بند غیراز بند دیگرست.مانند ترکیب۔

بند مشهور جمال‌الدین اصفهانی درنعت رسول اکرم(ص) بمطلع :

ای از برسدره شاهراهت وی قبهٔ عرش تکیه‌گاهت
ای طاق نهم رواق بالا بشکسته زگوشهٔ کلاهت
هم عقل دویده در رکابت هم‌شرع گزیده در پناهت
جبریل مقیم آستانت افلاك حریم بارگاهت
کونین نواله‌ای ز جودت افلاك طفیلی وجودت

وترکیب‌بند مشهور محتشم کاشانی در رثای شهیدان کربلا بمطلع:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز جهان
بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین
پروردهٔ کنار رسول خدا حسین

مسمط ـ یعنی برشته کشیده شده وعبارتست از چند مصراع که بیک وزن و قافیه باشد و مصراع آخری باهمان وزن ودارای قافیه جداگانه . مانند مسمطهای منوچهری.

یادآوری ـ این نکته را باید متذکر شد که درسرودن این‌گونه اشعار اخیر (ترجیع، ترکیب، مسمط) غالب سخنوران بخصوص شاعران متأخر تفنن‌هائی کرده‌اند وگاه درقالب وقوافی آنها تغییراتی داده‌اند ، مثلا گاهی قوافی بند اول همه بریک نسق است و در مابقی فرق میکند وگاه قافیه مصراع آخر بند اول را دربرگردان بندهای دیگر حفظ و رعایت می‌کنند وصورتهای دیگر....

مستزاد ـ آنست که در آخر هر مصراع جمله یا کلماتی اضافه کنند که وزن آن با مصراع اول متفاوت باشد ولی درمعنی باآن مربوط شود و غالباً مکمل آن‌گردد و نمونه‌هایی بسیار ازآن درغزل و رباعی و قصیده آمده است مانند:

با باز یکی مرغک نو خاسته‌ای از روی نیاز
گفت ازچه سبب چنین بمن تاخته‌ای با چنگل باز
گفتا بتو از روی حقیقت‌گویم نز روی‌مجاز
زانست که من بازم و تو فاخته‌ای رو چاره بساز

صنایع شعری ـ شعرا وسخنوران گاهی کلام خود را بصنایعی آرایش میدهند، که ممکنست لفظی باشد یا معنوی. وانواع بسیاردارد. مانند صنایع : ترصیع ، ملمع، لف و نشر، تضمین ، تجنیس ، اشتقاق ، قلب لفظی ، حذف، تکریر ، و غیره و غیره که در ردیف صنایع

لفظی کلامند . و صنعتهای : استعاره ، کنایه ، تشبیه ، مراعات نظیر ، مطابقه یا تضاد یا تناسب ، اغراق ، ایهام، قلب مطلب، تلمیح ، تمثیل و غیره که ازجملهٔ صنایع معنوی کلام بشمار میروند . تعریف هریک وتفصیل مطالب را باید درکتابهای فن بدیع وصناعات ادبی ملاحظه کرد[1] .

نثر و اقسام آن

نثر سخنی پراکنده وکلام غیر منظوم را گویند که دارای وزن نباشد . وچون همه افراد مقاصد و مکنونات ضمیر خودرا بیک طریقه بیان نمیکنند، و طرز ادای سخن‌ونوشتن‌آنان با یکدیگر اختلاف و تفاوت دارد. این اختلافها که درشیوه و طرز سخن پدید میاید ، سبب ظهور وایجاد سبکهای مختلف میگردد.

ازسبکهای مشهور درنثر پارسی سبک نثر ساده ـ فنی ـ وموزون و مسجع ـ و بین بین‌را باید نام برد.

نثرساده یا مرسل ـ نثری‌راگویند که ساده وبی‌پیرایه باشد. درنثر ساده نویسندهسخن خودرا روان وآسان و بزبان محاوره ادا میکند. گرد استعمال سجع و موازنه و واژه‌های سنگین وعبارات رنگین وآراستن کلام نمیگردد. هرچه میگوید بیان مقصود است. شاخ وبرگ وحشو و زائد درآن راه ندارد . چنانکه اگر چیزی ازآن بکاهند یاکلامی بدان افزایند غالباً معنی دچار آشفتگی و تزلزل میشود.

نثر فارسی بعداز اسلام براساس ساده نویسی آغازگردید. وآثاری که از دوره‌های کهن بما رسیده، همگی روان وساده و استوار میباشد مانند : ترجمهٔ تفسیر طبری ـ تاریخ بلعمی ـ تاریخ برمکیان ـ تاریخ بیهقی ـ نوروزنامه ـ قابوسنامه ـ سفرنامه ناصرخسرو وغیره.

نثر فنی یامصنوع ـ یا نثر آراسته ـ آنست که‌نویسنده کلام‌خودرا با تزئینات‌لفظی ومعنوی آرایش دهد. دراین شیوه انواع صنایع از تشبیه و تجنیس و تضمین و ترصیع و ایهام واستعاره وکنایه و اطنابهای نابجا یا بجا وتوصیفهای‌گوناگون و درج اشعار و امثال و آیات و و و . درسخن راه می‌یابد. وچون نویسنده‌گاه برخود رنجی هموار میسازد وبرای آرایش کلام خودرا بتکلف و زحمت میندازد . بدین سبب آنرا نثر«متکلفانه» نیزگفته‌اند.

از آثارگذشتگان کتابهای تاریخ معجم و تاریخ وصاف و مرزبان‌نامه و دره نادره از نمونه‌های این‌گونه نثرهاست.

نثر موزون ومسجع ـ که میتوان آنرا «نثرموزون» یا «نثر مسجع» نیز خواند، نثریست

۱ـ ازجمله میتوان بصناعات ادبی استاد همائی و زیب سخن از دکتر نشاط وترجمهٔ اسرارالبلاغه از استاد دکتر جلیل تجلیل (خاصه درباب کنایه واستعاره و تشبیه) رجوع کرد.

که دارای کلام وعبارات آهنگین باشد وببخشها و بندهائی تقسیم شود که پایان آنها غالباً منتهی بکلام مسجع باشد، مانند: «هنرمند هرجا که رود قدر بیند، وبصدر نشیند. وبی هنرلقمه چیند و سختی بیند.» - «الهی منتت برمن بسیاراست، والطافت بیشمار. الهی هرچه دارم از تو دارم. بازهم چشم طمع بتو میگمارم. الهی اگرچه مرا توشه‌ای ببارنیست از حضرت تومرا جز کرم انتظار نیست، ای خدای من و ای مولای من آیا نومیدی از درگاه چون تو کریمی رواست؟ **و مأیوسی از چون تورحیمی سزاست؟**»(ازمناجات‌نامهٔ ابوالحسن طوطی همدانی)[1].

نمونه‌های خوب و ممتاز عبارات مسجع و موزون را در مناجات نامه‌های خواجه‌عبدالله انصاری وگلستان سعدی ونامه‌های قائم مقام فراهانی میتوان دید.

نثر موزون را باید از نثر مصنوع جدا و متمایز دانست. چه معمولا در نثرهای‌موزون بجز سجع و آهنگ وگاهی آیات قرآن کریم کمتر اثری از صنایع دیگر دیده میشود. ومطالب نیز ساده و بی پیرایه بیان میگردد وحال آنکه نثر فنی و مصنوع چنین نیست[2].

نثر بین بین - نثریست که بنیان کلام و اسلوب سخن‌درآن بربیان مطلب نهادهشده. عبارت پردازی و جمله سازی عنان اختیار را ازکف نویسنده نربوده و اورا مقهور تفنن و بازی با کلمات نساخته‌است. آثارصنعت در عبارات‌آن کم میتوان دید ، موازنه و مماثله و اطناب و ایراد آیات و امثال واشعار و سایر صنایع بدیعی در آن بندرت یافت میشود ؛ برروی هم اگر ساده نیست فنی و مصنوع هم‌شمرده نمیشود. بدین‌جهت باید آنرا «نثر بین بین» نامید. مانند نثرکلیله و دمنه از نصرالله بن محمد بن عبدالحمید. و چهارمقالهٔ نظامی عروضی که صرف‌نظر ازبرخی واژه‌ها و پاره‌ای موازنه‌ها و صنایع و سجعها که بندرت در آن دید میشود سبک آن بسبک نثرهای ساده مانند است. وتاریخ بیهق از ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف بابن فندق[3] .که ازکتب قرن ششم هجریست وکتب دیگری که بدین شیوه نوشته شده .

مقامه نویسی - مقامه نویسی که میتوان‌گفت امروز تقریباً متروك و منسوخ گردیده، نوعی از نثرهای معمول و متداول قدیم بود بشیوهٔ نثرهای فنی و مصنوع. که درآن همه‌جا غلبه کامل با جملات مسجع و مقفی و عبارات موزون و آهنگ دار بود. مشهورترین آنها در زبان پارسی «مقامات حمیدی» است از قاضی حمیدالدین بلخی که بسال ۵۵۱ هجری قمری نوشته شده است.

نثر فارسی نیز ازجهت موضوع مانند نظم مشتمل برمطالب مختلفی است. حتی‌دامنهٔ آن ازنظم نیز وسیعتر است، وموضوعهای‌گوناگونی مانند: ادبی و لغوی وتاریخی وجغرافیائی

۱- رك بزرگان و سخن سرایان همدان ج۲ ص ۳۱۹

۲- علاقه‌مندان رجوع فرمایند بکتاب نثر فارسی ازدکتر ذبیح‌الله صفا از آغاز تاعهد خواجه‌نظام‌الملک.

۳- رك سبک شناسی بهار ج۲.

و بزمی و رزمی و عشقی و فلسفی و اخلاقی و عرفانی و دینی و علوم قرآنی وطبی و سیاسی و اقتصادی و قصه و داستان و تعزیه ومرثیه و نمایش و طنز ونکاهی واجتماعی در آن دیده میشود . و بطورکلی هرمطلبی را میتوان به نثر بیان کرد .

نثر معاصر- نثر معاصر نثریست مخصوص، وممتاز ازسایرنثرها. نه جزالت و استواری نثرهای سادهٔ قدیم را دارد نه آرایشهای لفظی و معنوی نثرهای فنی‌گذشته را در آن میتوان دید. اگرچه تارو پود آن اندکی سست است ولی درحد خود برای بیان مقاصدکفایت میکند.

مناسب‌ترین تعریفی‌را که دراین مورد میتوان‌کرد تعریفی‌است‌که شادروان **رشید یاسمی** نوشته‌است درپنجاه سال پیش. بدین شرح: «نثر فارسی اگرچه صفات استواری ورزانت سابق را ازدست داده وازصنایع لفظی و معنوی عاری شده است و این درنظر اشخاص معتاد بسبک قدیم ادبیات نشانهٔ انحطاط اوست ، ولی درعوض صفات دیگری‌کسب‌کرده است‌که درچشم مَتجددان علامت ترقی بشمار است. مانند سادگی و روانی وخالی بودن ازصنایع .

البته سادگی از دوراه درنثر پیدا شده است یکی ازطریق جهل با سلوبهای کلام وغفلت ازممارست شاهکارهای ادبی قدیم. دیگر ازراه عمدکه با وجود اطلاع‌کامل از شیوه‌های سخن فارسی وانس باگفتارفصحای‌کهن باز نویسندگان قلم خود را تعمداً بسادگی عادت داده ازهرقسم عبارتی‌که بوی تصنع بدهد دوری میگزینند...»

البته این تعریف در مورد نثرهای نیم قرن پیش مصداق دارد واگر مسامحتی روا داریم‌شاید تا سی‌سال پیش را نیز بتوانیم شامل این تعریف بدانیم....[1] ازآن پس نثر فارسی دستخوش تغییرهائی عظیم و شگفت‌انگیز شده است‌که شرح آن بیاید[2].

برخی از اصطلاحات ادبی در نثر ونظم

اطناب ـ سخنی راگویندکه الفاظ آن بسیار و معانی اندك باشد .

اطناب ممل ـ و هرگاه این خصوصیت بحد افراط رسد تا بدانجا که موجب ملال وافسردگی خاطر شنونده‌گردد آنرا «اطناب ممل» گویند.

ایجاز ـ بیان‌کردن مقصود است درکوتاه‌ترین‌لفظ وکمترین عبارت. این صفت ضد «اطناب» است. زیراکه دارای معانی بسیار والفاظ‌کم میباشد .

ایجازمخل ـ اگر مطلبی‌را باکمترین الفاظ بیان‌کنند چنانکه مقصودگوینده بخوبی مفهوم نشود یا مطلب دارای ابهام و خلل گردد گویند آن سخن دارای ایجاز مخل است. ایجازمخل واطناب ممل هردو درنویسندگی ازعیوب فصاحت وکلام میباشد. همچنین‌نویسنده

۱ـ کتاب ادبیات معاصرچاپ ابن‌سینا سال۱۳۱۶ ص۱۰۷ ۲ـ رك بخش‌دوم ـ قسم اول ص۹۹ ببعد

باید که دربیان مقصود از اطناب بپرهیزد و باطالهٔ سخن نپردازد. مگرآنجا که مناسب حال وکلام باشد ومقام اقتضای آن کند.

مساوات ـ رعایت حداعتدالست دربیان اطناب وایجاز بطوری که لفظ ومعنی متناسب با یکدیگر باشد، نه لفظ بسیار ومعنی اندك باشد، ونه معنی بسیار ولفظ اندك.

سخن فارغ ـ کلامی راگویند که دارای الفاظ و عباراتی فخیم و رنگین باشد ولی معانی دلپذیر و سودمندی درآن دیده نشود. رك **تعلیقات**

سخن متکلفـ یا تکلف آمیز سخنی راگویند که گوینده در ادای آن خویش را برنج و زحمت افکند، و بر طبع شنوندهگران آید بر خلاف سخن مطبوع.

ارتجالـ خطبه وسخن یا شعری را بی‌اندیشهٔ بسیار و فی‌البدیهه گفتن. وبرعکس آن **«رویت»** میباشد که شعر وسخنی‌را با فکر وتأمل گویند .

بیت الغزلـ یکی‌ازبیتهای غزل یا قصیده راکه ازهمه بهتر باشد «بیت‌الغزل» یا «بیت‌القصیده»گویند. وگاهی همهٔ ابیات غزلی چندان نغز و دلپذیر است که انتخاب وترجیح نهادن یکی بر دیگری دشوار میگردد. اینجاست که خواجه شیراز فرموده:

شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است　　　آفرین برنفس دلکش و لطف سخنش

شادروان مفتون ازسخنوران معاصر همدان درمقطع غزلی سروده است:

تمام عضو تـو مانند شعر مفتـونست　　　که هیچگونه روا نیست انتخاب در او

ونیزگفته‌اند «بیت‌القصیده» آنست که شاعرمعنی و مضمونی را بخاطرگذراند و آنرا دربیتی بنظم آورد و بنای قصیده را برآن نهد.

بخش دوم

قسم اول ـ انشاء

انشاء دراصطلاح نویسندگی عبارت از علمی است که برای ادای مقاصد و بیان‌معانی موجود درذهن بکار میرود، با عباراتی درست و رسا و فصیح که شایسته مقام ودرخور درك وفهم شنوندهٔ کلام باشد، ومقصود ازآموختن آن تسلط بربیان مقصود است بنحوی که‌خواننده بخوبی مطلب را درك کند. یا میتوان‌گفت مقصود ازتعلیم انشاء پرورش ذوق و توسعهٔ فکر وتقویت اندیشه‌های منظم و منطقی و مهارت در بیان مطلب‌است بطورساده وصحیح.

انشاء با بسیاری ازعلوم ادبی ارتباط یا پیوستگی تام دارد و نوشتن آن نیازمند دقت وتفکر و بکار انداختن نیروی تخیل و حافظه میباشد.

بطوریکه نوشته‌اندانشاء دارای سه‌رکن‌اصلی‌است: **الفاظ فصیح وصریح ـ معانی ـ و ایراد معانی براههای مختلف** ـ بنابر این در نوشتن انشاء استمداد از اندیشه و دقت ونیروی تخیل وحافظه و سایرقوای مُدرکه امری‌ضروریست وطبعاً رشد وتقویت آنها درپیشرفت انشاء تأثیری عظیم دارد.

هنرنویسندگی ـ باید دانست که هنر نویسندگی ازفن درست نویسی جدا ومتمایز است. اساس نویسندگی برپایه ذوق سلیم و طبع لطیف واحساس ظریف وقریحهٔ سرشاراستوار میباشد که باید این مایه اصلی را با احاطه بانواع علوم و مطالعه آثار سودمند و ممارست‌در کار پرورش داد تا قدرت برابداع معانی عالی و ایجاد مضامین لطیف حاصل شود. ولی این سخن دلیل آن نتواند بود تا دانش پژوهان ازتعلیم و فراگرفتن آئین نویسندگی فرو مانند و بدین بهانه ازکوشش دراین راه باز ایستند بل چنانکه ازاین پیش اشاره شد آموختن فن انشاء یعنی درست نویسی و تسلط بربیان مکنونات و اظهار معلوماتست با رعایت اصول و قواعد زبان فارسی بنحوی ساده و دلنشین ویا بیانی‌گرم وگیرنده. و این امر بی‌مداخله ذوق و قریحه برای هرکس کم وبیش میسر است. وهمه میتوانند باکوشش وممارست وصرف وقت و آشنائی بقواعد دستور باصول و رموز آن پی‌ببرند ومعانی و مطالبی راکه خود بدان آگاهی دارند با جمله‌هائی صحیح و متین وبلیغ بدیگران بفهمانند.

چگونه میتوان موفق بدرست نوشتن شد

برای موفقیت درامرنگارش ودرست‌نویسی نکته‌ها و اموربسیاری مؤثراست که مبتنی بر عوامل زیر میباشد:

نخست ـ عوامل لفظی مانند رعایت فصاحت و بلاغت وسادگی عبارات وکوتاهی جملات وانتخاب الفاظ فصیح و فخیم و رنگین وخودداری ازبکار بردن کلمات سست وعامیانه و مهجور و لغات خارجی و رعایت قواعد دستورزبان در تنظیم جمله‌ها و سایر اصول مربوط بدان.

دوم ـ عوامل معنوی مشتمل برطرز تفکر و ابداع و ابتکار درایجاد مضامین تازه و پرورانیدن اندیشه وقدرت استدلال ورعایت نظم مطالب بطورکامل وتمهید مقدمه‌ای‌مناسب (درصورت لزوم) ودر آخر بدست آوردن نتیجهٔ مطلوب .

ولی اشکال عمدهٔ کار دراینجاست که تفکیک اجزاء این دو رکن ازیکدیگربسهولت میسر نیست وعامل لفظی و معنوی را نمیتوان بآسانی ازهم جدا و مشخص ساخت، چه‌ترکیب این اجزاء و اتحاد این دو عامل با یکدیگر مجموعه‌ای کلی و غیر قابل تفکیک را تشکیل میدهدکه از آن هیأت وصورت کلی انشاء بدست میآید. در واقع لفظ ومعنی ارتباط وپیوندی ناگسستنی باهم دارند. وقتی الفاظی زیبا وعباراتی روشن قادر بجلوه‌گری وتأثیر توانند بود که که حاوی معانی و مطالبی نغز وشورانگیز باشند. وگرنه چون پسته‌ای بیمغز وجوزی میان تهی خواهند بود. وزمانی افکار و مضامین عالی، مؤثر ودلپذیر میگردندکه درلباس الفاظ و عباراتی پسندیده و زیبا خودنمائی وجلوه‌گری کنند .

اینک مطالب مزبور ونیز سایر نکته‌ها و عواملی را که درامرنگارش و بهبود آن و درست نویسی مؤثر است بطور زبده وخلاصه و فهرست‌وار درزیر میاورد:

۱ـ مطالعه هرچه بیشتر آثار نویسندگان بزرگ ومعاصر، تا آنجا که عبارات وجمله‌های شیرین آنها در ذهن نویسنده جایگزین شود.

۲ـ خواندن وحفظ اشعار نغز و دلپذیر زبان فارسی و بخاطرداشتن معانی و مضامین خوب آنها.

۳ ـ حفظ کردن و بخاطر سپردن امثال و سایر کلمات قصار و سخنان دانشمندان و نویسندگان.

۴ـ بحث وتحلیل قطعات ادبی وموضوعهای علمی واجتماعی.

۵ـ پرورش ذوق و استعداد و تقویت احساس و ادراک از راه تمرین و ممارست در نویسندگی وطرق دیگر.

۶ـ برگردانیدن قطعات نظم‌به نثر وهمچنین تلخیص نوشته‌های گذشتگان و تفسیر

حکایات سلف با بیانی ساده و تازه.

٧- دقت درنوشتن مقدمه (اگر در انشائی مقدمه لازم باشد) ورعایت حسن مطلع وحسن ختام .

٨- رعایت نظم منطقی دربیان مطالب ونیز آوردن هرسخن ومطلبی را بجای خود .

٩- رعایت ارتباط میان قسمتهای مختلف مطالب انشاء ، بطوریکه هنگام به پایان رسانیدن مطلبی و آغاز مطلب دیگر رشته سخن ازهم‌گسیخته نشود ومطالب با یکدیگرپیوند کامل داشته باشد وهرمطلبی مقدمه مطلب دیگر بنظر برسد.

١٠- رعایت قواعد دستور زبان فارسی خاصه درآوردن زمان وفعل و فاعل و مفعول صریح و غیر صریح .

١١- تا ممکنست جمله ها کوتاه باشد وکلمات وعبارات فصیح وشیرین انتخاب شود.

١٢- خودداری از تکرار افعال وکلمات والفاظ، مگرآنجاکه موجب زینت کلام باشد یا ضرورت اقتضا کند.

١٣- خودداری ازحذف بی‌مورد افعال وحتی‌الامکان بکار نبردن فعلهای وصفی .

١٤- خودداری ازاستعمال واژه‌های مبتذل واصطلاحات وامثال عامیانه ورکیک که غالباً درمحاورهٔ مردم عامی شنیده میشود.

١٥- انتخاب الفاظ زیبا و دلنشین وآهنگین وبکار بردن آنها درجای خود.

١٦- خودداری ازاستعمال واژه‌های اروپائی و لغات مغلق و دشوار عربی وکلمات مهجور و متروك و نامأنوس فارسی.

١٧- درهنگام بکاربردن مترادفات (اگرلازم باشد) حتی‌المقدور بهترین آنها انتخاب شود.

١٨- درانتخاب کلمات و تنظیم جمله ها و تنسیق عبارات، خوش آهنگی‌وموزون‌بودن آنها تا حد امکان رعایت شود بطوریکه بگوش شنونده خوش ودلنشین باشد واین امر برای هرنویسنده‌ای میسر نیست جز با مطالعهٔ مداوم آثار نویسندگان بزرگ و تمرین و ممارست در کار نویسندگی.

١٩- متناسب بودن لفظ با معنی و رعایت مقتضیات زمان و مکان.

٢٠- خارج نشدن از موضوع و بحواشی نپرداختن و پرهیز از ایراد جمله های‌معترضهٔ بی‌مورد.

این نکته ها چنانکه قبلا ذکرشد بعضی درتکمیل و بهبود معانی مؤثر است و برخی در اصلاح و آراستن الفاظ و جمله ها وعبارات که پس‌از مطالعه و دقت کافی وتوجه بمطالب

آنها تشخیص هریک برای دانشجویان وپژوهندگان دشوار نیست و خود بآسانی میتوانندآنها را ازیکدیگر جدا کنند[۱].

نکته‌ای که باید بدان توجه کامل داشت آنست که پس از پایان هراثر و نوشته‌ای باید بتصحیح و تکمیل وتنقیح آن پرداخت و مکرر آنرا برای خود و دیگران بازخواند و از نظرات و آراء و انتقادهای شنوندگان جهت حک واصلاح و رفع معایب نوشته واثر خوداستفاده کرد.

****

غیرازآنچه بیان شد درکار آئین نویسندگی مطالب و نکته‌هائی دیگر دیده میشود که هرچند از فروع است رعایت آنها کم و بیش لازم بنظر میرسد از آنجمله است:

درست نوشتن واژه‌ها و نداشتن غلطهای املائی که رعایت آن سخت درکارنویسندگی مؤثر است واگر لغتی غلط نوشته شود اثری عظیم در ذهن خواننده یا شنونده بجای میگذارد.

دیگر دقت در نقطه‌گذاری و استعمال علامات لازم؛ که با اظهار تأسف دراین بیست‌ـ سی‌سال اخیر زیاد مورد توجه قرار گرفته است[۲].

سوم ـ خوبی خط یا اگر ممکن نیست خوانا و روشن و مرتب نوشتن مطالب.

چهارم ـ بکار بردن کاغذ و مرکب تمیز درنوشته‌ها.

پنجم ـ خواندن مطالب با صدائی رسا و طبیعی و شمرده (اگر نویسنده خود نوشتهٔ خودرا بخواند).

نکته هائی که ازشرح وتوضیح آنها نمیتوان گذشت

در نقل مطالب این مجموعه ، خاصه در بیان آئین نگارش همه‌جا بنابر اختصار گذاشت. بهمین سبب چنانکه بنظر میرسد تفصیل یک دفتر مطلب را دربارهٔ طرز درست‌نویسی درچند صفحه و بیست بند بیان داشت . البته دانشجویان نکته سنج دقیق وسایر ادب دوستان باراهنمائی و دستیاری استادان گرامی جزئیات مطلب را بخوبی‌فراخواهندگرفت و بکارخواهند بست. انشاءالله. ولی آنچه راکه ازبیان شرحی راجع بآن نمیتوان‌گذشت یکی موضوع رعایت کوتاه بودن جمله‌هاست، دیگرانتخاب الفاظ وکلمات مناسب وفصیح ورسا. وبکاربردن‌آنها را درجای خود. که این هردوازارکان‌عمدهٔ عوامل‌لفظی‌وشاید ازشروط اساسی‌نویسندگی‌باشد.

۱ـ خوانندگان محترم‌البته توجه‌دارندکه دراینجا مراد تفکیک اجزاء دو رکن‌نیست که دربالابدان اشاره شد و آن‌کاری درحد خود دشواراست . بلکه مقصود ذکر نکته‌هائیست که برخی در بهبود عوامل لفظی موثر است و بعضی سبب تکمیل معنی و بالا بردن ارزش آن میگردد.

۲ ـ رك مقاله «جدا باید نوشت یا پیوسته» .

مطلب نخست یعنی کوتاه بودن جمله‌ها درنثرهای ادوار پیشین بخوبی رعایت‌میشد. ونمونه‌های عالی وکامل آنرا درکتب وآثار نویسندگان سلف بوضوح میتوان دید. مانند: دانشنامهٔ علائی ـ سفرنامهٔ ناصرخسرو ـ قابوسنامه ـ سیاست‌نامه ـ نوروزنامه ـ تاریخ بیهقی ـ تاریخ بلعمی ـ عقدالعلی ـ اسرارالتوحید ـ وجوامع‌الحکایات[۱] وگلستان و بهارستان ونگارستان وغالب تفسیرها وکتب تاریخی وادبی زبان پارسی وآثار دیگر[۲].

وازآثار متأخران میتوان بکتابهای: فاضل‌خان‌گروسی، علیخان امین‌الدوله، میرزاحبیب اصفهانی، میرزا آقاخان‌کرمانی، فتحعلی آخوندزاده، میرزا تقی علی‌آبادی، محمدطاهر میرزا ومیرزا ملکم‌خان و غیر اشاره‌کرد.

البته مقصود بهیچوجه آن نیست‌که امروزه درنوشتن باید پیروی از سبک گذشتگان کرد یا آثار نویسندگان هزار سال پیش را سرمشق‌کار خویش ساخت وبتقلید از شیوه وروش آنان پرداخت؛ که این‌کار اگرخوب یا بد بدین سادگی وآسانی میسر نیست.

صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را   تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

تتبع‌کامل ازشیوهٔ نویسندگان سلف هم ناروا و هم بسیار دشوار است وشایدکه ممتنع باشد. بل‌غرض آنست تا اگر بشیوه و سبک آثار معاصران مینویسند درهمین شیوه نیز این مطالب را هرچه ممکنست برعایت رسانند و در بیان مقصود از درازگردانیدن جمله‌ها و تتابع اضافات بیجا و بکار بردن الفاظ وکلمات ناروا خودداری کنند. وبی سبب زبان شیرین پارسی را از رونق و اعتبار نیندازند. و نیز باید متذکر شدکه زبان نیز مانند هرچیزی‌دستخوش تغییر و تحول است و بمرور زمان شیوه و اسلوب وسبک آن تغییر می‌پذیرد ولی باید کوشش نمود تا این تغییر و تحول درجهت برتری وکمال‌آن باشد، نه‌آنکه موجب انحطاط وزوال آن گردد.

اگرچه این وجیره درج آثار و مقالات خوب را برنمی‌تابد ولی اهمیت موضوع، مارا برآن میدارد تا دراینجا بدرج مختصری ازنمونه‌های زیربپردازیم تا حق‌مطلب بهتر اداگردد.

سطور زیر پاره‌ای ازنثرهای ساده و روان امروزیست‌که دربیان وقایع جاری وآداب و سنن مردم و با واژه‌های معمولی و مصطلح امروز نوشته شده است.

«آل»

«خانوادهٔ صفدر در پریشانی و اضطراب عجیبی بسر میبرد. ازهمه اعضای خانواده پریشان‌تر زلیخا همسر صفدر بود. او درانتظار نوزاد بود. دردامن‌کوهی پرت، درکنارجنگلی

۱ـ این‌کتاب را بسال ۱۳۰۴ بنیاد فرهنگ با مقدمه و توضیحات دکتر بانوکریمی استاد دانشگاه تهران طبع و منتشر کرد.

۲ـ و رجوع فرمایند به مقالات «نثر نوظهور» وفارسی نویسی صحیح دربخش سوم.

انبوه، دور از ماشین و راه ماشین، دور از طبیب و دارو درانتظار نوزاد بود. درماه نهم بارداری بود. بیحال و سنگین نفس میکشید. قلبش بتندی می‌تپید. شکمش خیلی بالا آمده بود.چشم وگوشش بزحمت می‌دید و می‌شنید . ـ همه دربیم و هراس بودند. زلیخا ازهمه بیشتر! زلیخا از درد زایمان نمیترسید . از اجنه واشباح نمی‌ترسید . از «آل» که با جگر زن زائو تغذیه می‌کرد نمی‌ترسید. ازپنجهٔ خونین مرگ و چنگال بیرحم اجل نمی‌ترسید. ترس بزرگتری‌داشت. ترس سهمگین‌تر وکشنده‌تر ازهمهٔ ترسها!

می‌ترسید که باز بجای پسر دختر بیاورد و بار دیگر نزد سر وهمسر ننگین و شرمنده شود . پس از چهارده سال ازدواج و هفت دختر پی در پی اکنون نوبت فرزند هشتم رسیده بود ....

... زلیخا در کشاکش جنگی خونین بود بیهوش و بیحال افتاده و رنگ بر صورتش «نمانده بود. گوئی خون بسر و رویش نمیرسد. همه بیمناك بودند. شب پایان نداشت. هرلحظه مثل یک سال میگذشت. و دقیقه ها سرجای خود مانده بودند و سپری نمیشدند.»

همه چشم بدهان پیرزن [قابله] دوخته بودند و او آشفته‌تر ازهمه. دستور بیرحمانه تازه‌ای صادر کرد.

ضربات سیلی برگونه های زلیخا فرودآمد. چهرهٔ بیرنگش راخونین کردند. گیسوانش را باقهر وغضب بهر سو کشیدند. لیروی زنان کم بود مرد نیرومندی بصحنه رسید و سروصورت زلیخا را زیر ضربات‌سیلی های وحشتناك خودگرفت ،........

...... [سرانجام] ضربات سیلیها بی‌اثر نماند. زلیخا اندکی بهوش آمد . دهانش را باز کرد. ولی‌قدرت تکلم نداشت. خواست چیزی بگوید صدایش بگوش نمیرسید . بین مرگ و زندگی آویزان بود.عمرش بموئی بسته بود خیس عرق شد . چشمها راگشود ولی مثل‌اینکه جائی وکسی را نمیدید . ناگهان‌تکانی خورد از نگاهش برقی درخشید چند تشنج پشت سر هم سراسر پیکرش را بلرزه درآورد.

پیرزن که لحظه‌ای ازکنار زلیخا دور نمیشد دست بکار بودوبا دستهای خون آلودو چروکیده‌بدن کوچک‌طفل رااز‌پیکرمادرجدا کرد . بچه را سردست‌گرفت و فریاد کشید «پسر»

«فریاد بعدی فریاد خودپسر بود. چندتن از زنها هلهله کردندگل‌زدند . صفدر خود رافریاد کشان بصحنه رساند . ولی مجالی برای شادمانی نیافت ، زلیخا طاقت [شنیدن] خبری بدین بزرگی را نداشت. او بغم خوگرفته بود طاقت این‌همه شادی را نداشت . این همه شادی برای تن ناتوانی سنگین وکمرشکن بود. چشم فروبست و دیگر باز نکرد. کودك درپی پستان بود. چنگ انداخت و دهان‌گشود ولی ازشیر وبوی شیر خبری نبود.آن چشمهٔ شیرین و حیات‌بخش خشک وخاموش شده بود.

زلیخا آسوده شد. از چنگ بیداریهای پردلهره، از چنگ خوابهای بی‌سروته، از چنگ اژدها هائی که می بلعیدند.گرگهائی که‌میدریدند،سیلهائی که ویران میکردند آسوده‌شد.

اندوهی ژرف وسیاه همه راگرفت. در میان این دریای مواج ژرف و سیاه تنها یک نقطه می‌درخشید. پسر ـ ازآن پس صفدر همسر نداشت ولی پسر داشت. دخترانش مادرنداشتند ولی برادر داشتند. ۱

....

در این حکایت که پاره‌ای ازآن نقل شدچنانکه دیدیم همه‌جا جمله ها کوتاه،عبارات رسا، واژه‌ها از لغات نسبةً ساده و معمولی روز بود . و عاری از تتابع اضافات و سایر معایب رایج متداول.

....

این هم شطری ازکتاب «با کاروان حله» که در وصف گلستان سعدی نوشته شده‌است «گلستان سعدی برای خودش دنیائیست یادست کم تصویری درست وزنده ازدنیاست سعدی درین کتاب انسان را بادنیای او وباهمهٔ معایب ومحاسن وباتمام تضادها وتناقض هائی که در وجود او هست تصویر میکند ....

سعدی در توصیف وتصویر چنین دنیائی قدرت ومهارت عجیبی بخرج داده است‌و دنیائی که درگلستان ساخته است هرچند تا اندازه‌ای خیالی است تصویر درست دنیای واقعی است باهمهٔ فرازونشیب ها وباهمه غرایب وعجایب آن. این دنیا را سعدی نیافریده است،دیده است‌ودرست وصف کرده. دنیای عصر اوست: عصر کاروان وشتر، وعصر زهدوتصوف. واین دنیا را سعدی که در «اقصای عالم» بسی گشته است سیر کرده است وزیرورو‌ی آن‌را دیده.

گلستان او که تصویری فوری وعاجل از چنین دنیائی است تنوعش از همین‌جاست تنهاگل وبهار وعشق وجوانی وشراب وشاهد نیست که دراین « روضهٔ بهشت» دل را میفریبد خاروخزان وضعف وپیری ودردو رنجوری نیز درآن جای خودرا دارداگر پادشاهی هست که شبی را در عشرت بروز میاورد ودر پایان مستی میگوید «مارا بجهان خوشتر ازاین یکدم‌نیست» درکنار دیوار قصر او درویشی برهنه هم هست که «بسرمابرون خفته» وبااین همه‌ازسربی‌ـ نیازی میگوید: «گیرم که غمت نیست غم‌ما هم نیست!».......

دراین‌دنیائی که‌اکنون‌هفتصدسالست که‌خاکسترفراموشی وخاموشی بر روی‌آن‌نشسته است‌هنوز همه‌چیز زنده وجنبنده است.هم سکوت بیابان وحرکت آرام شتررا درآن میتوان‌دیدو هم بانگ نزاع کاروان حجیج راکه برسروروی‌هم افتاده‌اند، ودادفسق وجدال داده‌اند۲.......

۱ـ تمامی این داستان را درمجلهٔ آینده سال ۳ ، شماره ۳ـ۱ ص ۸۲ بخوانید.

۲ـ تمامی این‌وصف تمام‌را درکتاب «باکاروان حله» از صفحه ۲۳۴ تا صفحهٔ ۲٤۰ باید مطالعه کرد.

اینست دنیائی که درگلستان توصیف میشود دنیائی که سعدی خود درآن زیسته‌است ویک حرکت قلم عالی‌ترین ودرست‌ترین تصویر آن را برروی این «تابلو» که‌گلستان نام دارد جاودانی بخشیده است. ....»

وهم‌رجوع شود باثاروکتابهای‌استادانی که‌نام و نمونهٔ نثرشان درکتاب «نمونه هائی از نثر فصیح معاصر» آمده‌است[1].و نکته پردازان فقید دیگر چون عبدالرحمن‌فرامرزی و دکتر محمود صناعی و دکتر امیر حسن یزدگردی وغیره‌وغیره

اکنون نمونه‌هائی نیز از عبارات ونوشته‌های معمول ومتداول در میان عامه‌مردم را نقل میکنیم تاتفاوت مطلب را بهتر دریابیم.

۱ـنخست آگهی مجلس ترحیمی است که درجریدهٔ کیهان درج شده است بشرح زیر (دارای سه‌جمله) ـبانهایت تأثروتأسف درگذشت نابهنگام مرحومه‌مغفوره بانو مهتاب صحرائی[2] همسر آقای حاج اسمعیل صحرائی و فرزند آقای حاج هادی صحرائی که یکی از بانوان خیر وباتقوی بودند را (جمله اول) باطلاع دوستان وآشنایان میرساند. (جمله دوم) مجلس ترحیم مردانه‌و زنانه آن مرحومه مغفوره وفقیدهٔ سعیده روز دوشنبه ۶۶/۵/۱۹ از ساعت ۲/۵ الی ۴/۵ بعدازظهر در حسینیه صحرائیها واقع در خیابان تهران‌پارس(نزدیک فلکه هفتم)بر گزار خواهد بود (جمله سوم).

۲ـخبریست سیاسی مندرج در روزنامهٔ کیهان واطلاعات که عاملان دستگاه صداو سیمای کشور نیز آنرا پخش کرده‌اند ـ مشتمل بردو جمله.

«سرویس سیاسی به‌تلافی شرارتهای رژیم بعثی صهیونیستی عراق در حمله به تأسیسات صنعتی کشورکه به‌شهید ومجروح‌شدن جمعی از هموطنانمان منجر شد (جمله اول) توپخانهٔ سپاهیان اسلام مراکز نظامی واقتصادی بندر استراتژیکی ام‌القصرواسکله‌های البکرو «الامیه» را بشدت بمباران کردند (جمله دوم)[3].

۳ـتبریک وتسلیتی هم‌از سوی یک مؤسسه فرستاده شده است.

« ماحملهٔ سبعانهٔ رژیم پست‌ومزدور ومنحرف وهابی‌سعودی به‌میهمانان وزائران

۱ـ این کتاب باهتمام استاد دکترجلال‌متینی دردوجلد بطبع رسیده

۲ـ این نام وسایر نامهای خاصی که دراین‌گونه نمونه ها ذکر شده مستعار است . کلمات و نامهائی مجعول وهم‌آهنگ با نامهای اصلی ، بجای آنها گذاشته شده است. باید دانست که انشاء و عبارت این آگهیها وامثال آنها، از نویسندگان فاضل و محترم روزنامه‌ها نیست .

۳ـ اطلاعات . ۶۶/۵/۲۰ ص ۱۴

بیت‌الله‌الحرام وهتک حرمت‌خانه خداوریختن خون درجائی که حتی خاراندن تن وکندن‌گیاه ممنوع است(جمله اول ـجمله ناقص ومطلب ناتمام است)که منجر به‌شهید ومجروح شدن صدهاتن از برادران‌وخواهران موحدمان‌گردید (جمله دوم ـبازهم جمله ناقص ومطلب ناتمام است) را محکوم نموده (جمله سوم ـمکمل) بخانوادهٔ شهدا وبازماندگان آنان وبحضور امام عزیزمان تبریک وتسلیت‌عرض مینمائیم[۱](جمله چهارم).

٤ـبازهم تبریک وتسلیتی که یکی‌از مؤسسات مهم‌علمی کشور منتشر کرده است:

«به‌نمایندگی از طرف.......وکارکنان آزاد وسایر برادران درسراسر ایران» فاجعهٔ تاریخی شهادت مظلومانه زائران خانهٔ خداکه با دستهای جنایتکار آل‌سعود وعمال مزدور امریکا صورت‌گرفت را (جمله اول) تبریک وتسلیت عرض می‌نماید (جمله دوم)وآمادگی همهٔ اعضای این ...... را برای تحقق پیام تاریخی (اجرای اوامر) حضرت عالی که نوید بخش رهائی مستضعفین ومحرومین جهان وسرنگونی همهٔ پرچمهای کفر وویرانی همهٔ کاخهای ظلم وستم میباشد را (جمله سوم) اعلام نموده (جمله چهارم) پیروزی سلحشوران کفر ستیز جبهه توحید وسلامتی آن رهبر عزیز رااز درگاه احدیت مسئلت مینماید[۱] (جمله پنجم).

یک‌جملهٔ‌حیرت‌انگیزـعباراتی که تا کنون ذکرشد وطولانی بودن جملهٔ آنهامورد ایراد بنظر میرسید دارای ۱۷ تا ۲۷ کلمه بودند . یعنی جمله دوم ۱۷ کلمه وجمله‌های اول وسوم وچهارم حدود ۲۰تا ۲۷ کلمه را شامل بودند. البته دراین محاسبه حروف ربط واضافه‌و نظیر آنها (مانند ازـ وـ که ـ یا ـ تاـ به ـبرـ دروغیره) بحساب نیامده. بااین‌حال طول‌این‌جمله‌ها چنانکه می‌بینیم غیرطبیعی وزیاد است.

اکنون بجمله‌ای اشارت میرود که طول وتعداد کلمات آن بمراتب بیش ازآنهاست که ذکرشد واگر رقم تعداد کلمات آن ذکر شود شاید شما نپذیرید وگزافه واغراق پنداریدو حق هم دارید. چون نوشتن جمله‌ای این‌چنین طولانی وبااین تعداد حروف از شگفتیهای نویسندگی وواقعاً حیرت‌انگیز است واگر آنرا معجزه نخوانیم باید از سحر بالاتر بدانیم. چه یقین دارم همه کس قادر بساختن جمله‌ای نظیر آن نمیباشد.

این جمله غیراز حروف ربط واضافه و نظیر آنها که بحساب نیامده تقریباً مشتمل بر صدوچهل کلمه است که حدود یک صفحه میشود. وبرخی عبارات عربی نظیر «صلی‌الله علیه‌و آله‌وسلم» و«علیه‌السلام» هم فقط یک کلمه بحساب آمده. اینک اگرقبول‌ندارید بخوانیدو خودتان بدقت بشمارید:

۱ـ این‌گونه جمله‌های طولانی با اظهار تأسف از ایرادهای دیگر هم عاری نیست که فعلا از ذکر آنها صرف نظر میشود . برای ملاحظه نمونه‌های دیگر از این‌گونه‌جمله‌ها رجوع فرمائید بمقالات «نثر نوظهور» و «رای سرگردان».

«پیروفرمایشات تاریخی مقام معظم نیابت «ولایت کبری» حضرت امام خمینی مدظله‌العالی مبنی برادامهٔ نبرد تانیل ً به‌پیروزی نهائی ونیز بمنظور لبیک‌گویی بندای حسین زمان، مبنی برتأمین نیاز جبهه‌ها براساس درخواست مسئولین جنگ وهمچنین جهت‌گرفتن انتقام خون عزیزان‌گلگون کفن جمعهٔ خونین‌مکهٔ مکرمه‌وهتک‌حرمت حرم‌امن‌الهی ، «ستاد فرماندهی سپاه یکم نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب‌اسلامی» جهت یاری رزمندگان کفرستیز وهمیشه پیروز لشکر پیاده مکانیزه ۲۷ حضرت رسول « ص» ،لشکر پیاده ۱۰سیدالشهداء «ع» ، لشکر ۱۷ علی‌بن‌ابیطالب «ع»، لشکر کمالدویی ۶ویژه، لشکر مهندسی ۴۲قدر، تیپ توپخانه ۶۳ خاتم‌الانبیاء «ص»، تیپ زرهی ۲۰رمضان، تیپ پدافند هوایی ۱۰ محرم ، تیپ اطلاعات‌رزمی ۱۳۳حر، تیپ پدافند شیمیایی ۴۲امام سجاد «ع» وتیپ آفند شیمیایی ۲۲بعثت. اعلام نیاز به‌نیروهای اعزام مجدد، رزمی تخصصی وآموزشی مینماید.»

نقدعبارات

درعبارتها و مطالبی که نقل‌گردید خرده‌ها و ایرادهای بسیار دیده میشود ،مانند : متابعت صفت باموصوف در تذکیروتانیث که از مختصات زبان عربیست. وجمع‌بستن کلمات پارسی باضوابط عربی واستعمال برخی واژه‌های نابجا والفاظ بیگانه ونارسائی عبارات وسستی ترکیبات‌وعدم‌فصاحت کلمات‌ونوشتن برخی‌غلطهای‌املائی که همهٔ‌اینها طبیعی‌وقابل‌اغماض‌است ولطمه‌ای آنچنان باساس زبان وارد نمیکند. اما چندنکته‌بیش از همه درخورتوجه است که چهرهٔ زیبای عروس سخن را سخت زشت ونفرت‌انگیز ساخته است‌واز ذکر آنها نمیتوان‌گذشت

نخست۔ طولانی‌بودن‌جمله‌هاست وفاصلهٔ بسیاری‌که بین مبتداوخبر بنظر میرسد. چنانکه‌گاهی طول عبارات برخی از جمله‌ها (بجز عبارت آخر) که حیرت‌انگیز است از چند سطر تجاوز میکندو چقدر تأسف‌آور است اگر مقایسه‌ای شود بین این عبارات ونمونه‌ای که (تحت عنوان آل) قبلا ذکرشد ودرهرسطر آن شاید سه یاچهارجمله بکار رفته‌است.

دوم۔اصرار نویسنده است که همهٔ مطالب را باذکر تمام جزئیات آن در یک یادو سه جمله بیان‌کند وحال آنکه رعایت فصاحت را سزاوار است مطلب بچند بهر تقسیم شود و فاعل ومفعول وفعل هرقسمی با متعلقات آن جداگانه برشته تحریر درآید . مثلا درذکرمجلس ترحیم که قبلا درج شد نویسنده برای ذکر خبرفوت و چگونگی آن ونام متوفی ونام کسان و بستگان او و ذکرصفات متوفی‌وبیان زمان ومکان ترحیم و روز وساعت تشکیل مجلس‌فقط سه فعل وسه‌جمله بکار برده است. وحال آنکه کم ازکم این مطلب درخورآنست‌که یازده فعل‌و یازده جمله داشته باشد. وجود این دونقیصه بایکدیگر بستگی تام دارد. یعنی هرچه جمله‌ها کوتاه شود خبرها مستقل میگرددو بالعکس وهرچه پیوند خبرها بایکدیگر بیشتر شودوارتباط زیادتر باهم پیداکنند جمله‌ها طولانی‌تر میشود.

البته توقع آن نیست که عامهٔ مردم ازهر دسته ورسته‌ای همیشه وهمه‌جا بزبان‌ادبی فصیح سخن بگویند یا مطالب خودرا بدین‌گونه نویسند. که‌زبان یک کشاورزو کارگردرس‌نخوانده ودیگر اصناف ویک مهندس ویک طبیب‌و زبان یک‌ادیب متخصص که‌عمری‌بتحقیق[1] در زبان فارسی پرداخته است خواه وناخواه باهم تفاوتی دارد. امامیتوان انتظار داشت که اگر برخی از افراد این طبقات مختلف خواستند ذوق طبیعی خود را نشان‌دهند وبتقلید بپردازند بزبانی ساده ودرست وبی‌غلط سخن بگویند. و بنویسندیااگر آثاری طبع ومنتشر میشود دست کم ازاین‌گونه معایب درآنها کمتر دیده شود.

نکتهٔسومـ که شاید مهم‌تراز همه نکته‌هاست، بکاربردن حرف «را» است درجای خود که علامت مفعول صریح است‌وباید بی‌فاصله بعدازآن قرارگیرد. وعدم مراعات‌همین‌نکته غالباً سبب ایجاد دو عیب مذکورگردیده، یعنی طولانی‌شدن جمله ها وبیان همهٔ‌جزئیات‌مطلب دریک یا چندجمله.

مثلا در عبارت نخستین که شرح واعلام مجلس ترحیمی است،حرف (را) علامت مفعول صریح بایدپس از «مرحومهٔ مغفوره بانو مهتاب صحرائی» قرارگیردودست کم‌بدین‌صورت نوشته شود : درگذشت نابهنگام مرحوم مغفور بانو مهتاب صحرائی را باطلاع دوستان و آشنایان میرساند. ودر نمونه‌های سوم وچهارم کار بمراتب ازآن بدتر است.مثلا اگر در نمونهٔ سوم بخواهیم همان عبارت را بی‌تغییر وباهمان کلمات لقل کنیم باید چنین بنویسیم: تا حرف «را» علامت مفعول صریح درمحل خود قرارگیرد:

«ماحملهٔ سبعانهٔ رژیم پست‌ومزدور ومنحرف وهابی‌های سعودی را بمهمانان‌وزائران ......الخ»

همچنین درعبارت نمونه چهار «را» باید بعدازعبارت «... مظلومانهٔ خانهٔ خدا»باشد ولی‌اینجا نیز درجای خود قرارنگرفته واز محل اصلی خویش مبلغی بدور افتاده است. وچون‌در بارهٔ عیب این کار وزیانی عظیم که‌از تغییر محل حرف «را» بزبان فارسی وارد میشوددر دو مقالهٔ جداگانه بتفصیل سخن‌گفته شده است[2]؛ در اینجا از توضیح بیشتر صرف‌نظر میشود وبرای درك بیشتر مطلب مطالعهٔ تمام آن دومقاله بطور مؤکد بخوانندگان ارجمند توصیه میشودخردهٔ دیگری که براین‌گونه عبارات بایدگرفت، بکاربردن تتابع‌اضافاتست که قبلا ازآن سخن بمیان آمد[3] ونمونه‌هائی نیز بدست داد. واین تتابع اضافات از عیوب بارز نویسندگی وسخت مخل

۱- رجوع فرمائید بمقالهٔ زبان معیار زبان مردم کوچه و بازار است.

۲- رجوع فرمائید بمقالات «نثر نوظهور» و«فارسی نویسی صحیح» در بخش سوم. آقای‌علی‌اکبرامینی‌آنرا(تراژدی «را»)خوانده !! چه عنوان مناسبی . (رك روزنامه اطلاعات ۶۷/۶/۲۴)

۳- رجوع فرمائید بص ۲۴ بخش اول تتابع اضافات.

فصاحت است. چندانکه رونق کلام وتأثیر سخن راازمیان میبرد. وفهم مطلب رادشوارمیسازد وبنای عبارات فارسی راسست ولرزان میکند.

الفاظ‌عامیانه‌وناهمگونی کلمات

نکتهٔ دیگری راکه باید در نویسندگی رعایت کرد، احتراز از بکاربردن امثال‌و اصطلاحات مبتذل والفاظ عامیانه است که قبلا نیز بدان اشارت شدونیز خودداری از استعمال کلماتی که باسایر کلمات والفاظ یک نوشته همگون ومتناسب نیست. واین‌عمل در اصطلاح عامه «وصله‌ای ناجور» خوانده میشود که برلباس فاخر زبان وادب فارسی دوزند: وهر چنداین گونه کلمات بتنهائی فصیح ودلنشین بنظر رسدوبخوبی وافی بمقصودو معنی باشد، اماچون با کلمات دیگر همرنگ وهماهنگ نیست از ارزش واعتبار اثر میکاهد وآنرا سست وبی‌رونق میسازد.

(نظیر این الفاظ‌عامیانه وناهمگون را در نمایشنامه امیرکبیر دیدیم که‌از دستگاه صداوسیمای کشور پخش‌میشد، دراین نمایش سخنهاومحاورات بازیکنان‌وهنرپیشگان همه جابشیوهٔ قدیم‌استوارو‌فخیم بودو چنانکه در حضوراسیران وبزرگان‌رسم‌است کلمات‌بالحنی‌فصیح و غرا ادا میشد.ولی‌ناگهان ازاوج کمال به‌پستی‌وزوال‌میگرائیدوبا الفاظی‌عامیانه‌وسست‌درمیامیخت ورونق آن فصاحت وفخامت‌راکه درگفتار آنان دیده میشد ازمیان میبرد.مانند: آن آدم خیلی‌سرتق است.یک‌سرتبه دردربارهوپیچید.یک‌سرتبهٔ دیگر شاه راوعده میگیریم وبیک طریقی‌حالی او میکنیم... وامثال آنها. کلمات«سرتق» و«هوپیچیدن»و«حالی کردن»(بجای لجوج‌وسرسخت‌و مقاوم ـوشایع‌شدن ومنتشرگردیدن ـوفهمانیدن وروشن‌ساختن مطلب...) همه الفاظی عامیانه است خاصه که باالفاظ وعبارات‌دیگر نمایش هماهنگی ویکرنگی ندارد وروانیست درآن‌هنگام که‌گوینده از قول وزیر یاامیری جمله هائی ادیبانه وفصیح آن‌هم باآهنگی غرا‌ومتین اداميكند نظیر آنها رابکار ببرد.

بعبارت‌دیگرمیتوان‌گفت بکاربردن الفاظ نامتناسب‌وعامیانه‌در نوشته‌ای‌خوب‌چنانست که از قطعاتی‌گرانبها وسنگهائی قیمتی صندوقی مرصع سازندولی برای ساختن درودستگیرهٔ آن باستعمال چوب وخزف وسنگهای بی‌بها پردازند پیداست که چنین کاری در شکستن قیمت‌و کاستن ارج‌وبهای آن اثری عظیم دارد واگر چه‌گاهی هم سبب حسن‌ادای معنی میشودولی آنجاکه سخن از فصاحت کلمه وکلام درمیان آید پذیرفتن این معاذیر مشکل بنظر میرسد. مگر آنکه نویسنده بامهارت وظرافتی خاص آنها راازسایر الفاظ جدا کند وغایت هنروکمال خویش را نشان دهد وسخن را بنوعی اداکند که درشتی وناهمگونی درمیان کلمات محسوس نشود والفاظ عامیانه ورکیک زننده وزشت ننماید وبگوشها‌گران وغریب وناخوش نیاید. و

این نیز کاریست بزرگ وبس دشوار که بقول معروف «گاونر میخواهد ومرد کهن»[1]
چنانکه سخنورانی نامدار چون سعدی وحافظ وبهار ودیگران همه از این موهبت برخوردار بوده‌اند بدین شعر سعدی نگاه کنید تاچگونه کلمات «دیگ»و«هاون»را در جای خود وکنارهم نشانیده است.

من هاونم که بنالم بکوفتن ازیار — چودیگ برسرآتش نشان که بنشینم

یا حافظشیرازی که «مصطبه» و«طَنَبی» را/باالفاظ غریب دیگر جمع آورده:

به‌لیم جونخرم طاق خانقاه ورباط — مرا که مِصْطبه ایوان‌وپای‌خُم طَنَبی‌است

(مصطبه (بکسراول وفتح سوم)ـ سکو ـجای غریبان‌وگدایان... ـطنبی (بفتح اول‌ودوم)ـ تالار، اتاقی که در جلو آن ایوانی بزرگ باشد....)

در شرح‌حال ملک‌الشعراء بهار آمده است: درآغازکار مدعیان اشعار نغزودلکشی‌را که میخواند بسبب شیرینی وحسن‌بیان ازآن او نمیدانستند.ناگزیر دراندیشهٔ امتحان ازاوبر آمدند. چهارکلمه:گل رازقی ـسیگار ـلاله ـ کشک‌ـرابدو دادند وازاو خواستند تاجمع بین اضداد کند. یعنی آنها رادریک رباعی بگنجاند. وی پس از اندك تأملی‌چنین سرود:

ای برده‌گل رازقی ازروی تورشک — دردیدهٔ مه‌زدودسیگارتو اشک
گفتم که چولاله داغدار است دلم — گفتی که دهم کام دلت یعنی کشک[2]؛

برای پروین‌همدانی[3] که سرگذشتی لظیر بهار داشت نیز داستانی عجیب ازاین‌دست حکایت کرده‌اند که تفصیل آن در شرح‌حال وی بنقل آمده است....... اجمال سخن آنکه وی نیز فی‌البدیهه باقراردادن سه کلمهٔ عامیانهٔ «گو ـمرنو ـورزو[4]ـ درقافیه رباعی‌عارفانه‌زیر راساخت که شنوندگان رابحیرت انداخت:

ای دل تواگر سیامک استی‌ورزو — ورسام نریمانی وورستم‌گو
یالله چواسیر عشق‌گردی‌گردد — افسانهٔ مجنون بنی‌عامرنو

۱ـ این مصراع ظاهراً از امثال مشهور عامیانه است و نظیره‌ایست برای آنچه‌گفته شد . مصراع قبل آن چنین است: «کار هر بز نیست خرمن کوفتن گاو نر....» همچنین‌عبارت «وصله ناجور» در بالا از اصطلاحات عامیانه است که هردو درمیان دو قلاب و جدا ازسایر الفاظ نهاده شده و مقدم برآنها عبارات: «دراصطلاح عامه» و «بقول معروف» آورده شده است.

۲ـ رك مقدمهٔ دیوان بهار ج ۱ ـشرح حال‌وی،وهم نمونه‌های دیگردرآنجا ذکرشده .

۳ـ پروین از شعرای قرن اخیر همدان بود. رك بزرگان و سخن سرایان همدان جلد دوم ص۱۰۶ . تألیف دکتر مهدی درخشان مؤلف این کتاب چاپ سال ۱۳۴۲

۴ـ این کلمات عامیانه است و در نزد مردم همدان بمعنی خاصی است که بهیچوجه با شعر وادب‌سازگارنیست‌ـگو: بفتح اول.مرنو: بکسر اول و فتح‌سوم ـ ورزو: بفتح اول و سوم.

عیب‌ رمی‌جمله بگفتی هنرش نیزبگوی

در اینجا باید متذکر شدکه ذکر این معایب وبیان این مطالب هرگز دلیل برآن نیست که‌عرصهٔ این‌مراکز علمی‌ودانشگاهها یا سازمانهای تبلیغاتی ازوجود نویسندگان عالم فاضل کامل‌العیار تهی است. وکسی که بتواند اعلامیه‌ای یا خبری یا نمایشنامه‌ای درست و بی‌غلط بنویسد در کشور وجود ندارد. بل‌که باید این‌گونه اعمال را درشمار پاره‌ای ازمتابعت عادات وشتابکاریها وکثرت‌گرفتاریهاگذاشت. که‌گاهی سبب میشود تا متصدیان کار و عاملان مجرب بدین‌گونه امور بادیدهٔ بی‌اعتنائی بنگرند یااجرای آنرا بناپختگان تازه کارکم تجربه بسپرندو خود نیز بسبب کثرت مشغله یا علل دیگر فرصت مطالعه‌و اصلاح وتصحیح آنرا نیابند

همچنین عبارات وعناوین روزنامه‌هاواخباروگزارشهای خبرگزاریها خاصه که برخی نیز ترجمه اززبانهای خارجیست، چندان انبوه ومتراکم است که دقت‌دراصلاح عبارات‌واهتمام دردرست نوشتن آنها نیازمند صرف وقتی بسیار است.وتأخیر دراعلام خبر موجب از دست‌دادن فرصتی است که رونق وارزش وتازگی آن خبر رااززمیان میبرد.

از بیان مطلب بدور نیفتیم‌غرض آنست که‌در تنظیم عبارات وتلفیق کلمات‌وترکیب جملات بیش از همه باید سعی‌کرد تاجمله‌ها کوتاه وعبارات بلیغ والفاظ فصیح وبجای خود بکار رود. ونوشته واثراز تتابع اضافات وعیوب دیگر عاری باشد. مهمتر از همه آنکه از جعل ووضع‌لغات وابداع کلمات که دراین‌اواخر بسیار معمول ومتداول شده بشدت احتراز بایدکردو واژه‌هائی راکه اهل ادب بکار نبرده‌اند تنها بمحض‌شنیدن از عامهٔ مردم یا بنا بمتابعت از قیاس نباید بکار برد. چه‌استعمال بسیاری از واژه‌ها وترکیبات در زبان فارسی سماعیست . نه قیاسی. (بازهم در بخش ترجمه دراین باب سخن‌گفته خواهد شد.) پس‌برای‌نوشتن انشاء یا نگارش کتاب واثری بایداز هیچگونه کوشش ودقت فروگذار نشود. وگمان نرود که این‌امتیازها واختصاصها تنها در انحصار نویسندگان کهن زبان پارسی تایک قرن‌اخیر بوده وچون شیوهٔ‌آنان امروز متروك ومنسوخ‌گردیده است دیگر دراندیشه درست‌نویسی واصلاح سبك نویسندگی‌نباید بود.

ازسوی دیگر باید دانست که امروز دیگربشیوه وسبک‌گذشتگان‌نباید نوشت‌وبازگشت باسلوب پیشینیان نباید کرد که‌ازآن‌زمان‌قرنهاگذشته ومرورزمان‌همه‌چیز راتغییر داده‌است. زبان نیز قهراً در معرض تغییر وتحول قرارگرفته است. لغات جدید وضع شده. اصطلاحات وامثال‌و وترکیبات تازه رایج ومتداول‌گردیده. واژه‌های نو بضرورت از خارج بدان راه یافته. اندیشه ها وافکار نو درمیان مردم پیدا شده. زبان پارسی خواه وناخواه علاوه برزبان عربی‌تحت‌تأثیر چندین زبان زندهٔ دیگر از ملل غرب قرارگرفته ...... اما این همه تأثیروتأثر را درجهت‌بهبودوپیشرفت واصلاح زبان باید بکارگرفت وباید کوشش کردتا زبانی ساده ورسا وبلیغ وعاری از عیب‌وعوار

درمیان‌مردم رواج یابد، همچنان که آثار و کتب بسیاری از نویسندگان‌واستادان فاضل این چنین است.

....

وقتی یکی از ارباب مطبوعات‌از این جانب درخواست، کتابی‌ازآثار ومقالات‌نویسندگان معاصر فراهم سازد تا او اقدام بطبع ونشر آن نماید. این بنده آثار و مقالات وکتابهای بیش از پنجاه نفر ازنخبهٔ ادیبان ونویسندگان معاصر راکه درقرن اخیر میزیستندازلحاظ درست نویسی وسادگی وفصاحت موردمطالعه وتحقیق‌وخوض وغور قرار داد.وبابرخی از اهل دانش وارباب قلم نیز دربارهٔ فضل وادب وسبک نوشته‌ها وآثار آنان بمشورت‌پرداخت‌واز اندیشه‌و مقصود خویش البته هیچکس را آگاه نساخت. تا امرداوری عاری ازتأثیر هرگونه احساس و عاطفه‌ای‌صورت پذیرد. سرانجام مجموعه‌ای را مشتمل برآثار ومقالات سی‌تن از برگزیدگان آن پنجاه نفر باشرح‌حالی بسیار مختصر ازهریک فراهم ساخت وبدوسپرد تا بطبع رساند. ولی‌انجام کارمقارن با آشفتگیهای اوضاع ودگرگونیهای کشور در پیش ازانقلاب شدوکار همچنان‌ناتمام ماند. فقط آنچه برای من باقی ماند آشنایی باآثاری نفیس‌ومقالاتی دلکش ونثرهایی ارزنده بود ووقوف باینکه:

«هنوزگویندگان هستند اندرعراق   که‌قوّت ناطقه مدد از ایشان بَرَد۱»

ودانستم که باهمه هرج‌ومرج. وآشفتگیها که درکار نویسندگی امروز مشاهده میکنیم بازهم نویسندگانی نام آوروفاضل درگوشه‌وکنارکشور هستند که آثارشان خواندنی وگفتارشان شاید که برای همیشه ماندنیست. ومطالعهٔ کتب‌و مقالات وآثار این افراد وپیروی از سبک وطرز نویسندگی آنان در پیشرفت کارو درست‌نویسی تأثیری بسزا داردوصرف‌نظر ازافکار وعقایدسیاسی برخی، درمراتب فضل ودانش ودرست‌نویسی آنان جای تردید وتأمل نیست‌وهنوز اعتقاد من براینست که باید پاره‌ای ازاین آثارآنان را بعنوان نمونه وسرمشق طبع وتوزیع کردودردسترس دانشجویان وعامّهٔ مردم قرارداد.

از زمرهٔ این‌گروهند بیشتر استادان زبان وادبیات فارسی‌در دانشکده‌ها ومدارس‌عالی از درگذشتگان وبازماندگان ومشغولان ومعزولان وبرکنارشدگان‌باختیار یاباکراه و اجبار ـو آنان‌که عمری رنج برده ودورهٔ تخصصی و دکتری زبان و ادبیات فارسی راگذرانیده‌اند و دانشمندان وفاضلان صاحب ذوقی‌که سردر نقاب خاک کشیده ودرگذشته‌اند ولی آثارشان امروز زینت‌بخش ادبیات فارسی واز نمونهٔ نثرهای شیرین ودلکش معاصر است ومیتوان شیوهٔ درست‌نویسی وآئین نگارش را با پیروی از سبک آنان آموخت. مانند: شادروانان جواد فاضل

۱ـ شعر از جمال‌الدین اصفهانیست درقصیده‌ای‌که بخاقانی فرستاده بمطلع:

کیست که پیغام من بشهر شروان برد   یک سخن از من بدان مرد سخندان برد.

و مقصود ازعراق«عراق عجم » است.

جهانگیر جلیلی آسیابی ـ محمد مسعود (مدیر مجله مرد امروز) ـ جلال آل احمد ـ سعید نفیسی عبدالحسین وجدانی ـ سید فخرالدین شادمان ـ حبیب یغمایی ـ مجتبی مینوی ـ جلال الدین همایی رشید یاسمی ـ محمدعلی فروغی ـ ملک الشعراء بهار ـ نظام وفا ـ علی دشتی ـ جواد تربتی ـ عباس خلیلی ـ نصراله فلسفی ـ بدیع الزمان فروزانفر ـ میرزا عبدالعظیم قریب وبسیاری کسان دیگر که برحمت ایزدی پیوسته اند ونامشان اکنون درنظر نیست ونیزگروهی از نویسندگان ودانشمندان فاضل معاصر که درقید حیاتند وغالباً نیز آثارشان زینت بخش مجلات ومطبوعاتست واین مجموعه البته گنجایش ذکرنام همهٔ آنان را ندارد.

قلم بشکن سیاهی ریزودفتر سوزودم درکش حَسَن، این قصه عشق است دردفتر نمی گنجد

گزارش نویسی

در پایان این فصل سزاوار است مُجملی نیز ازگزارش نویسی وطریقه آن گفته شود، و نکته هائی که باید دراین کار بدان توجه داشت.

گزارش نویسی در اصطلاح عبارتست از شرح وبیان یانوشتن مطلبی برای اطلاع و آگاهی دیگران خاصه مقامات وافراد برتر وبالاتر ازگزارش نویس. واین عمل هنگامی بدرستی وکمال صورت می پذیرد که گزارش دهنده خود از موضوع وقوف کامل داشته وبجزئیات آن آگاه باشد. (رجوع شود بتعلیقات)

گزارش نویسی را باید از جملهٔ مکاتبات رسمی واداری شمرد که معمولا از سوی اعضای پائین تر بمقامات وافراد بالاتر داده میشود. بنابراین باید سعی شود تابیشتر ازنوشته های دیگر از تعارف وتکلف بدورماند.

برای گزارش نویسی باید قبلا بموضوع گزارش ومقصود ازآن توجه داشت همچنین باید شخصیت وسابقه ومعرفت گیرنده رادراشنائی باموضوع درنظرگرفت. وگزارش را برحسب اطلاع وسابقه اواز مطلب تهیه کرد. مثلا اگر موضوع گزارش نتیجهٔ بازدید ازکارگاه وکشف واختراعی است برای اعطای جایزه وپاداش بمخترع آن. هرگاه کارگاه وموضوع اختراع ومخترع درنزدگیرندهٔ گزارش معلوم ومعین باشدشرح وبسط دربارهٔ معرفی وشناسانیدن آنها زاید وموجب اطاله کلام واطنابست. وباید تنها بذکر نام هریک اکتفا شود. ولی اگرگزارش گیرنده سابقه ذهنی ومعرفتی از موضوع وجریان کارنداشته باشد دراین موقع معرفی آنها وبیان مطلب بشرح و تفصیل لازم بنظر میرسد. فی المثل کار وکارگاه ومحل آن وکاشف یا مخترع را جداگانه و

بتفصیل باید شناسانید. ومیزان تفصیل وتوضیح بستگی بعدم اطلاع وناآشنائی مخاطب از جریان امردارد. یعنی هرچه اطلاع گزارش گیرنده از موضوع گزارش کمتر باشدتوضیح بیشتر خواهد بود وبالعکس.

در مواردی که گزارش گیرنده از جریان مطلع نیست یاگزارش دهنده اطمینانی باگاهی او ندارد بهتر است برای رعایت ادب، اورا بظاهر مُطلع پنداشت. ومطلب را با عباراتی نظیر: چنانچه بعرض رسانیده‌اند. چنانچه‌مستحضرید ـ برای مزید استحضار بعرض میرساند. برای مزید اطلاع میگذارد برای ادای وظیفه گزارش امرتقدیم شد... ومانندآنها آغاز کرد.

تهیه‌وتنظیم گزارشـ درتهیهٔ متن گزارش که بایداساس کار قرارگیردگزارش دهنده باید دقت کامل کند تا نخست تحت‌تأثیر احساسات ونظرهای شخصی وحب وبغض واقع‌نشود ودر مورد طرفین دعوی (اگر وجود داشته باشد) بیطرفی کامل وعدم تبعیض را رعایت نماید. دیگر آنکه هرگاه برای تحقیق وکشف مطلب باستفساروا‌ستعلام بپردازد بگواهی واظهارنظر یک‌فرد اعتماد نکند. همچنین در اظهارات شهودوگواهان دقت وامعان‌نظر کند تا اگر مبنی بر غرض یاجانبداری باشد باادامهٔ تحقیق بیشتر بچاره‌جوئی بیندیشد، وبکوشد تا حقیقت نهفته و آلوده نگردد. بنابراین درکار تهیه‌گزارش شتاب‌و عجله خلاف مصلحت است. همچنان که دقت ووسواس بیش ازحد نیز امری غیرطبیعی ونامعقول میباشد.

بطور کلی در تنظیم‌گزارش نکات زیر باید رعایت‌گردد:

۱ـ نوشتن مطالب باعباراتی فصیح وبلیغ درعین‌حال مختصر ومفید.

۲ـ تنظیم‌گزارش بطور ساده وروشن ودور از نکته‌های پیچیده ومبهم

۳ـ تنظیم مطالب براسلوبی منطقی ومستدل بدانسان که درنوشتن انشاء بیان شد[1].

۴ـ اجتناب ازطول وتفصیل بیجا ونپرداختن بجزئیات وحواشی که موجب اطناب و گاهی نیز خلط مبحث میشود.

۵ـ هرگاه‌گزارش مفصل باشد مطالب آن بادقت ومهارت خاص باید باجزاء وفصولی تقسیم‌گردد تاخواننده سررشته مطلب راگم نکند.

۶ـ خودداری از تکرار مطلب وحذف نکات زائدوغیر لازم.

۷ـ تکیه کردن بارقام واعداد، ومحاسبات دقیق وروشن وخودداری از استعمال‌الفاظو کلمات مبهم ونامحدود ـ (نظیر آنکه برای تعیین مسافتی یا تعداد اوراق کتابی ـ یا مبلغ پولی بجای نوشتن پنج کیلومتر یا سی‌برگ یا حدود صدهزارتومان، نوشته شود راهی نزدیک است. دارای اوراق کمی است. مبلغ بسیاری است..)

۸ـ خودداری از نهادن بنیادگزارش برشایعات وسخنهای غیرقابل اعتماد وگفته‌هائی

۱ـ رجوع فرمائید ص ۹۲ قسمت انشا .

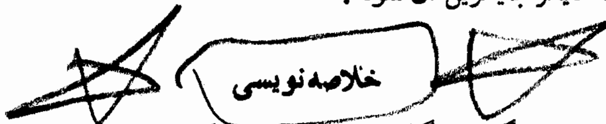
که بر «گمان» و «حدس» و«احتمال» و«تصور» وپندار مبتنی باشد.

۹ـ سعی شود درصورت امکان گزارش مستدل ومقرون به‌نتیجه باشد بطوری که منجر باخذ تصمیم وتعیین تکلیف گردد چه گزارش بی‌نتیجه کاری ناقص وناتمام شمرده میشود.

۱۰ ـ تاریخ وعنوان گزارش ودرصورت لزوم نام گیرنده گزارش یا مؤسسه در بالای صفحه نوشته شود.

۱۱ـ ذکر خلاصه‌ای از موضوع گزارش نیز در بالای صفحه ضرورت دارد.

۱۲ـ گزارش البته در نسخه‌های متعدد وبی‌قلم خوردگی تنظیم شود تا اگر نسخه‌ای مفقود گردید نسخهٔ دیگر جایگزین آن شود[۱].



خلاصه‌نویسی

خلاصه‌نویسی اگرچه درگذشته ارزشی آن‌چنان که باید نداشت؛ ولی امروز ازفنون ارزنده وعمده بشمار میرود چه در روزگاران پیشین اگرمردم مجال مطالعهٔ هراثری را که بدست میاوردند داشتند، واین‌مثل رواج داشت که «هیچ کتابی نیست که بیک‌بار خواندن نیرزد» امروز باگرفتاریهای روزافزون مردم وکتابهاو آثار بسیاری که بچاپ میرسد خواندن همهٔ آنها برای هیچکس میسر نیست وضرب‌المثل مذکور بصورت زیر رایج ومشهورگردیده : «کمتر کتابیست که بیکبار خواندن بیرزد» یا کتاب خوب آنست که بیک‌بارخواندن‌بیرزد.»

وظاهراً درست هم میباشد. چه‌اکنون که عمر انسان برای خواندن همهٔ کتب وآثار کفایت نمیکند باید کتابها وآثاری را برگزید که ارزش یک‌بار مطالعه را داشته باشد.

خلاصه‌نویسی درکتب وآثاری که بنای آنها براطناب‌نهاده‌شده است امری‌ضروریست بویژه دراطنابهای ممل که بسبب اطالهٔ بیجای کلام خواننده با همهٔ رغبتی که بدانستن‌مطلب دارد از خواندن آن سرباز میزند، ومنتظر است تاکسی زبده وخلاصهٔ‌آن مطالب را برای اوباز گوید.

وآنگاه چنانکه اشاره شد عمرهای کوتاه وآرزوهای دراز وکتب ومقالات بیشمار که بچاپ میرسد فرصت مطالعهٔ همه آثار خوب رابانسان نمیدهد.

شاهنامه‌فردوسی از بهترین آثار حماسی زبان پارسی است‌ومثنوی معنوی سرآمد منظومه‌های اخلاقی‌وعرفانی واز شاهکارهای آثار ادبی مابشمار میرود با این همه شاید ازصد نفر علاقه‌مند چند نفر بیشتر موفق بمطالعه همهٔ آنها نشده باشند ولی خلاصهٔ آنها شاید که بعکس این باشد.

۱ـ رك بکتاب تدارك پژوهش‌نامه‌ها تألیف دکترحسین آریان‌پور و آئین نگارش تألیف دکتر حسین نخعی.

فن‌خلاصه‌نویسی را امروزه بخصوص در مطالب روزنامه‌ها و نمایش داستانها و نمایشنامه‌ها باید بمورد اجراگذاشت . و باید چکیده و حاصل مطلب آنها را در معرض دید بینندگان قرارداد تاموجب اتلاف‌وقت ومال نگردد[1].

بقول ظریفی هدف روزنامه‌ها ودستگاه صداوسیما راکه اولی‌پرکردن‌صفحات‌و دومی پرکردن ساعات است باید بنفع خوانندگان وبینندگان‌تغییر داد آیا نمی‌بینیم که بیشتر خوانندگان روزنامه‌ها از چندهزارکلمه مطلب غالباً بمطالعه خلاصه آن‌که‌در چند سطر وبرصدر آن‌نوشته شده است اکتفا میکنند؟

ونیز باید دانست‌که فن خلاصه‌نویسی منحصر بداستانها ونمایشنامه‌ها وآنچه‌گفته شد نیست بل‌که در تمام رشته‌ها وآثار میتوان آنرا بمقتضای حال معمول داشت ولی درقصص وحکایات وبیان داستانها ووقایع بیش ازهمه میتوان ازآن بهرمند شد.

درکار خلاصه‌نویسی نکات زیر باید همواره مورد نظر باشد:

نخست آنکه باید کوشش نمود تاباساس مطلب ومقصود ومراد نویسنده‌خللی وارد نشودو آنچه ازآن‌کاسته وحذف میشود مربوط باجزاء مطلب وشاخ وبرگ آن باشد نه‌قسمتهای اصلي واساسی

دومـ در حذف‌اجزاء وزواند نیز اگر حذف جزئي از مطلب موجب ابهام معنی وسر گردانی خواننده‌میگردد باید از حذف آن خودداری‌کرد وآنرا درکنار مطالب اصلی بایدبیان نمود.

سومـ در خلاصه‌کردن مطالب ضمن رعایت ایجاز درکلام[2] تمام قواعد درست نویسی وشرایط فصاحت وبلاغت را باید مراعات‌کرد[3]. درعین حال روشی را باید در پیش گرفت‌که شیرینی ولطف داستان همه‌جا محفوظ بماند وخواننده با رغبتی‌کامل بمطالعه آن بپردازد ودر آخرکمابیش همان لذت‌وفایده‌ای‌را از خواندن خلاصه داستان ببردکه از مطالعهٔ همهٔ آن میبرده جزآنکه در وقت خود صرفه‌جوئی‌کرده است.

چهارمـ خلاصه‌کردن مطلب باید باروشي منطقی واساسی صورت پذیرد. وازجابجا کردن مطالب وزیرورو کردن داستان باید خودداری شود وحتی‌الامکان باهمان روش وطرزی که نویسندهٔ اصلی ، داستان را طرح‌کرده است باید بیان‌گردد . نشانهٔ کمال مهارت دراین کارآنست‌که‌مطالعهٔ خلاصهٔ داستان خواننده ر ابخواندن تمام آن تحریض و ترغیب‌کند. یا اگر خلاصهٔ مطلبی را شنید شایق و مایل شنیدن تفصیل‌آن باشد.

۱ـ بدین سبب غالب روزنامه‌های معتبر خلاصه مطالب ووقایع را در بالای صفحه بخط درشت مینویسند.

۲ـ رك ص ۹۰ برخی از اصطلاحات ادبی در نظم و نثر.

۳ـ رك ص ۹۳ فن درست نویسی.

پنجم- درخلاصه‌نویسی از توصیف مناظر وشرح وبسطهای‌غیرضروری وذکرنکته‌های غیر لازم باید چشم پوشید . با این همه‌گاهی برخی از مناظر یا وقایع در داستان اصلی چندان دلکش وجذاب وصف شده است که چشم پوشی از آنها بسیار دشوار است. و اگرنقل نشود،گوئی هنر نویسنده مکتوم و نهفته مانده است.تشخیص این‌گونه موارد از دقایق کارواز نشانه‌های مهارت خلاصه‌نویس است که پس‌از سالها کوشش وتلاش و تجربه میتوان بدان دست یافت.

تصحیح-تألیف-تصنیف

اکنون که درخور این مجموعه سخنی چند ازنکات‌لازم‌گفته شد؛ بیمناسبت نمیداند که اشاراتی نیز بانواع تحقیقات علمی نماید؛ از تصحیح و تحشیه و تألیف وتصنیف و مقالات تحقیقی تاخوانندگان ارجمند اندك وقوفی بهریک حاصل کنند ودر شناختن آنها پربیگانه‌نباشند

تصحیح عبارت ازاصلاح وتنقیح کتابیست که‌ناسخان درآن تصرف کرده‌اند، برطبق قواعد وضوابطی معین تابصورت اصل یا نزدیک بدان درآید (ف.معین)

تصحیح کتاب سبب میگردد تا استفادهٔ ازآن آسان وهمگانی‌شود.

تصحیح ممکنست از روی دو یا چند نسخه انجام شود: تصحیح نسخه‌های منحصر بفرد کاریست‌بس دشوار وچنین نسخه‌ای غالباً غیر معتبر ومشکوکست. بدین‌جهت برخی این کار رامجاز نمیدانند. ولی بهرصورت اگر نسخه‌ای نفیس بدست آید که نسخه بدَل نداشته‌باشد یابدان دسترس نباشدنباید آن را خواروبی‌اعتبار پنداشت. بل که‌باید بتصحیح و طبع و نشر آن پرداخت. وبدین معاذیر روانیست‌از عرضه داشتِ آن باهل ادب دریغ ورزید.

در تصحیح نسخه‌های قدیم هرچه تعداد نسخه بدل کمتر و خواندن خطوط آن مشکلتر باشدو... احتمال‌بروز اشتباهات‌بیشتر میرود، ونیز تصحیح کتب وآثار قدیم که‌تا قرن هفت وهشت کتابت شده دشوارتر ازآثار جدید وبعد ازآن میباشد.

کار تصحیح گاهی بااظهارنظر وتوضیحاتی توأم میباشدکه مصحح درذیل صفحات یا پایان کتاب‌می‌آورد. این عمل‌نوشتن حواشی‌وتعلیقات‌خوانده میشود.ودرسابق‌آنرا«**تحشیه**» میناميدند،«چه دانشمندان‌درزمانهای‌گذشته غالباً نظر ورأی‌خودرادرحواشی کتاب مینوشتند.» (اکنون نیزگاهی این شیوه درنزدگروهی ازآنان معمولست).

برخی از نااهلان کار تصحیح رادرشمارکارهای مهم علمی نمیدانند. بل که بعضی نیز آنرا عملی بیهوده وناسودمند میخوانند. واین هردو اشتباهی بزرگست. چه اگر کتابهای‌قدیم بپایمردی محققان فاضل تصحیح نشده بودو بهمان‌صورت در معرض استفادهٔ عموم قرار میگرفت گروهی کثیر ازاستفادهٔ آنهامحروم بودند. یکی بسبب دشواری خواندن خط برخی از نسخه‌ها و دیگر بجهت اشتباهات وغلطهائی که درآنها دیده میشد.

از مصححان بزرگ درگذشته که بزبان وادب پارسی خدمات شایان کرده‌اند، مرحومان، علامهٔ قزوینی. اقبال آشتیانی. مدرس رضوی. میرزا عبدالعظیم قریب. بدیع‌الزمان فروزانفر. ملک‌الشعراءبهار. احمد بهمنیار. مجتبی مینوی، را باید نام برد که تصحیح بسیاری از آثار نفیس ومعتبر زبان پارسی بسعی واهتمام آنان صورت پذیرفته است.

تألیفـ چنانکه ازنام آن برمیاید بمعنی الفت دادنست وفراهم آوردن مطالب وجمع کردن واقعات ازکتب وآثار ونوشتن آنها دریک کتاب، بااسلوبی شایسته ومناسب، «ونوشتن کتابی رادر موضوعی علمی وادبی وغیره تألیف گویند.» (ف.معین)

در تألیف مؤلف محتویات یک یا چند کتاب رااز مسائل مختلف پس از درك آن بقلم خود ویاعباراتی که از خامهٔ اوتراوش کرده بتحریر درمیاورد؛ وآنجا که باید توضیحاتی نیز بدان می‌افزاید. در حقیقت‌واقعه‌ای رادوباره با عبارات دیگر بیان میکند، وگاهی نیز قسمتی ازعبارات مؤلف راعیناً بنا باقتضا دراثر خود نقل میکند که البته باید بدان اشاره وگاه تصریح شود. « درتألیف بیشتر ازنوشته های دیگران استفاده میشود.» (ف.معین).

انواع مختلف دیگری نیز ازتألیف دیده میشود که خاصه دراین سالهای اخیر بیشتر معمول ومتداول گردیده؛ ازآن جمله برخی اقدام بطبع مجموعهٔ مقالات وسخنرانیها ویادداشتهای افراد وانجمنها وغیره میکنند که اگر قبلا طبع ونشر نشده باشد در تنظیم وتدوین آنها باید کم و بیش رنجی‌برند وابتکاری‌نشان دهند برخی نیز اشعار یا مطالبی راکه قبلا تصحیح و تنقیح شده ودر دیوانها وکتب دیگر بطبع رسیده است، جمع‌آوری (وگاهی‌گلچین) میکنند ودریک‌یا چند مجلد بچاپ میرسانند. مانند: بهاریه ها ـخزانیه ها منظومه هائی که در وصف مناظرطبیعت یا مرثیه ها یا اخلاقیات‌یا موضوعهای دیگر سروده شده. یا اشعاری که در حمدپروردگار ونعت نبی‌مختار ومدح‌ائمه اطهار انشادگردیده. ونظایر آنها.

افرادی نیز آثار ومقالات وسخنرانیهای بنیاد ها وادارات وانجمنهارا که‌قبلا تدوین و طبع شده است‌بی‌هیچگونه دخل‌وتصرف (وگاه با مختصر تصرفاتی) دوباره بچاپ میرسانند! این‌گونه کارها را بایدنوعی تجدید طبع دانست، وحداقل فایدهٔ آن اینست که تعداد بیشتری ازاین آثار ومطبوعات در دسترس خوانندگان قرار میگیرد.

تصنیفـ در لغت‌گونه‌گون ساختن چیزی راگویند، وجدا کردن وتمیز دادن بعض آنرا ازبعض دیگر[1]. ومراد: ایجاد واختراع وانشاء مباحث علمی است[2].

تصنیف ازدو قسم پیشین (تصحیح وتألیف) مهمتر است. وآن چنانست که محقق کتابی رادر موضوعی بخواند مندرجات آنرا بارسالات ومقالات وکتابهای دیگر که‌درآن موضوع دیده درذهن وضمیر خود بدقت مقایسه کند، ونتیجهٔ دانش ودرك خود را برآنها بیفزاید، ودر

۱ـ منتهی‌الارب. ۲ـ فرهنگ نفیسی.

آخر دست بقلم برد وآنها رااز سواد به‌بیاض آورد. بعبارت ساده‌تر: تصنیف‌نوشتن کتاب‌یارساله راگویند توأم باابتکار وایجاد مضامین جدید....

گاهی ممکنست مصنف دردرک‌وتشخیص‌خود اشتباه‌کند و راهی بخطارود ونظر نویسندگان دیگر درست باشد واحتمالات دیگر..... شاید بدین جهت‌گفته‌اند؛ «من صنف فقد استهدف» (یعنی هرکس کتابی تصنیف‌کند هدف تیر انتقاد میشود وبراو خرده‌وایراد میگیرند) واین‌گاهی نشانهٔ عظمت واهمیت‌کار اوست.

مقالات ورساله‌های نویسندگان وفضلا که بامراجعه بمآخذ ومصادر نوشته میشود در ردیف‌کارهای تحقیقی است، ومیتوان بدانها استنادکرد. بل‌که درگذشته قول آنان نیز معتبر وسندبوده است

قسم دوم ـ ترجمه

دربارهٔ انشاء وبیان شرائط آن‌و نکته هائی که باید درآن بشرح آورد، مطالبی باختصار برگزار شدودرذکر غالب مطالب بنقل فهرست واشارت بسنده‌گردید. وهمین‌خود برای دانش‌پژوهان بادقت نکته‌سنج شاید کفایت باشد.

اکنون لازم میداند مختصری نیز درباب ترجمه وچگونگی وشرایط آن بنگارد تا دانشجویان (خاصه رشته های زبان خارجی) ودیگران را مختصر راهنمائی باشد.

تعریف ترجمهـ ترجمه‌در لغت بمعنی‌گزاردن وگزارش کردنست.وشرح‌حال‌واخلاق‌و سیرت‌اشخاص،وگردانیدن مطلب‌ازربانی‌بزبان‌دیگر[۱].ودر اینجا معنی‌آخرین مرادومقصود ماست. وتلفظ صحیح آن بنابنقل ارباب لغت بفتح اول‌وسوم است ولی در تداول عامه آنرا بضم سوم تلفظ میکنندو «ترجمه» (بضم‌جیم) میخوانند.وکسی راکه بدین‌کار میپردازد «مترجم» یا «ترجمان[۲]» نامند وبپارسی درقدیم«گزارنده»گفته‌اند. فردوسی فرموده است[۳]:

گزارنده را پیش بنشاندند　　　همه نامه بررودکی خواندند

برخی‌نوشته‌اند«ترجمان»معرب «ترزفان»و«ترزبان»است وترزفان‌نیزدرکتب لغت‌بدین‌معنی آمده است[٤]. وارباب ادب «ترجمه» را صنعتی از صنایع بدیعی شمرده‌اند. وآن‌چنین است که سخنوری مضمون شعری را ارزبانی بزبان دیگر بیان کند. و وقتی‌گویند کار ترجمه بخوبی انجام شده‌که مترجم مطلب را نظیر سخن اصلی یا بهتر از آن اداکرده باشد. چنانچه متنبی گفته‌است:

مافات مضی‌وماسیأتین فاین　　　قم‌فاغتنم‌الفرصة بین‌العدمین

وسعدی آنرا بزبان پارسی چنین بیان کرده است:

سعدیادی رفت وفردا همچنان معلوم‌نیست　　　درمیان این‌وآن فرصت شمار امروز را[٥]

فایده‌واهمیت‌ترجمهـ ازجمله اهمیتها وفواید ترجمه یکی آنست‌که انسان بدین وسیله باآثار وافکار وعلوم ملل واقوام دیگر آشنائی‌پیدا میکند. وازدانش وصنعت وپیشرفتهای

۱ـ فرهنگ معین.　　　۲ـ بترکی «دیلماج» میگفتند.

۳ـ آنجاکه ازنظم‌کلیله و دمنه بدست رودکی سخن میراند.

٤ـ رك . برهان و فرهنگ رشیدی و لغت‌نامه.

٥ـ تفصیل‌مطلب رادرصناعات‌ادبی استاد همائی‌وسایرکتب بلاغت‌میتوان‌مطالعه‌کرد.

گزارندگان

آنان هروقت بخواهد بآسانی آگاه وبهره‌مند میشود. بخصوص امروزکه کشورهای مختلف در امور صنعتی وفنی واقتصادی واجتماعی وغیره بیکدیگر نیازکامل دارند اهمیت این کار بیشتر آشکار میشود. درعصرحاضر استفاده ازاین فن گذشته از علوم وفنون در امور جاری نیز رونق و رواج کامل دارد. بطوریکه خبرگزاریها وارباب جراید ومطبوعات همه روزه اخباری راکه از وقایع وحوادث جهان بوسیله رادیووتلویزیون وغیره بدست میآورند بزبان دیگر ترجمه کرده بسرعت بنقاط مختلف جهان میرسانند گفتگوهای رسمی وارتباطهای سفیران و مقامهای دولتهانیز غالباً بمدد مترجمان صورت می‌پذیرد همچنین مسافران ومهاجران نیزکه بکشورهای بیگانه سفر میکنند برای ادای مقصود خود ودرك سخن بیگانگان که ملازم باآشنائی بزبانست نوعی عمل ترجمه را انجام میدهند.

سیرترجمه درزبان فارسی- ازآثار فن ترجمه آنچه بیشتر از قرون گذشته برای ما باقی مانده مواردیست که برای توسعه ونشر دانش وافکار بزرگان بکار رفته است.چنانکه ایرانیان قدیم برخی ازکتابهای طبی وعلمی و ریاضی ونجومی رااززبانهای یونانی و سریانی وهندی وروسی بزبان خود ترجمه میکردند. درزمان ساسانیان چنانکه مشهور است کتاب نفیس و سودمند کلیله ودمنه از زبان‌سانسکریت بزبان پهلوی ترجمه گردید ودرقرن دوم هجری از پهلوی بعربی،و بعدها چندین بار بنظم ونثر بزبان پارسی ترجمه شد. یکی ازاین ترجمه‌ها که بدستیاری نصراله بن‌محمدبن عبدالحمید منشی بهرام شاه غزنوی صورت گرفته هنوزهم درمیان پارسی زبانان مشهور واز آثار جاویدان زبان پارسی بشمار میرود.

همچنین بعدازظهور اسلام ونفوذ مسلمین درمیان ایرانیان کار ترجمه رواج ورونقی بسزا یافت بخصوص درعهد خلفای عباسی مسلمانان ایرانی وغیرایرانی وبرخی از دانشمندان غیر مسلم (مسیحی ویهودی وزردشتی وغیره) پیدا شدند که آثار وکتابهای طبی وفلسفی و ریاضی ونجومی را اززبان یونانی وسریانی وهندی وپهلوی بعربی ترجمه کردند. چنانکه خاندان بختیشوع وخاندان نوبختی وموسی بن‌خالد و حنین بن اسحق واسحق بن حنین ویوحنابن‌ماسویه و ربن طبری (ربن بفتح اول ودوم وتشدیدب) وصالح بن بهلمه (بفتح اول وسوم) هندی ونوبخت اهوازی وغیره وغیره ازاین گروهند.

در دوره‌های بعد نیز علمای اسلامی بترجمهٔ کتابهائی از زبانهای دیگر بعربی‌واز عربی بفارسی می‌پرداختند مانند ترجمهٔ رسالهٔ ذهبیه در علم طب از ابوعلی‌حسن بن‌ابراهیم سلماسی که درسال ٦١٤ هجری‌نوشته‌شده[1] وبرخی‌ازکتابهای سادهٔ دینی‌عهدصفویه وپیش‌ازآن.

۱- رك مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران پائیز سال ۱۳۶۲ و فرخنده پیام از انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد سال ۱۳۶۰ - رسالهٔ ذهبیه درعلم طب مقاله‌ای از مؤلف.

ازاواسط قرن سیزدهم هجری که مراودهٔ ایرانیان بااروپائیان بیشتر شدوبرخی نیز بزبانهای آنها تسلطیافتند به‌ترجمهٔ بعضی ازکتابها وداستانهای شیرین اروپائی پرداختند و آثاری نغزوارزنده پدید آوردند امتیاز عمدهٔ این مترجمان آن بود که چون بفارسی تسلط کامل داشتند، همین که مقصود مؤلف رادر مییافتندومعنی عبارات چیزی را میفهمیدند،مطلب رابقالب فارسی فصیح میریختند وچنان مینوشتند که موردپسند وخوشایند فارسی زبانان بود[1].

ازمترجمان چیره‌دست وموفق این دوقرناخیر (از زبان عربی یااروپائی) نخست باید ازمحمد ابراهیم بدایع‌نگارنام بردوبهترین اثر ترجمه شدهٔ او نامهٔ اسداله‌الغالب‌علی‌بن‌ابیطالب است‌علیه‌السلام که بمالک‌اشتر نوشته[2]

دیگر **«ترجمهٔ حاجی‌بابای اصفهانی»** است. اثر میرزاحبیب اصفهانی که اصل آن ظاهراً تألیف «جیمزموریه» انگلیسی بوده یا منسوب بدوست [3] این ترجمه از جمله ساده‌ترین وروان‌ترین نثرهای‌فارسی است که بزبان امروز نوشته شده‌است‌ودرسلاست‌عبارات و تأثیر کلام ولطف بیان شاید که کم‌نظیر باشد هر چند مؤلف آن در نقل مطالب غرض سیاسی داشته و سوءنیت اوغالباً از لابلای عبارات بخوبی پیداست .

دیگر از ترجمه‌های آزاد کتاب « بِت روئین » یا « بوسهٔ عَذرا » است . دیگر از ترجمه‌های خوبی که درقرن اخیر اززبانهای اروپائی شده است. سه‌تفنگدارجرج‌رنولدز انگلیسی (بسکون ل ـ د ـ ز) که ذکاءالملک فروغی آنرا با عباراتی روان و سلیس انشاءکرده و از ترجمه‌های بسیارخوب زبان فارسی بشمار میرود وسبک انشای آن از هر جهت همانند کتاب اصلی است[4]

وکنت‌منت کریستووبینوایان وتیره‌بختان رامیتوان نام‌برد که عموماً دارای عباراتی فصیح وساده ورسا هستند:

سه‌تفنگدار وکنت‌دومونت کریستو تألیف «الکساندردوما» است که محمدطاهر میرزای اسکندری آنها راترجمه کرده است. وبینوایان وتیره‌بختان (اثر مشهور ویکتورهوگو) **که اولی ترجمهٔ حسینقلی مستعان و تیره بختان ترجمهٔ اعتصام‌الملک میباشد .**

از حدود سالهای ۱۳۱۰ خورشیدی ترجمهٔ کتب وآثار ومقالات زیادی از زبانهای فرانسه وانگلیسی وروسی وآلمانی وایتالیائی وغیره درایران روبرواج نهاد. وبیشتر آنهااز جهت

۱- پانزده‌گفتار ص۳۰۳ ۲- این نامه را بعدها دیگران نیز ترجمه کرده‌اند.

۳ـدر چاپ اول پانزده گفتار آمده مترجم آن معلوم نیست. (رک تعلیقات) و رک پانزده‌گفتار چاپ دوم و از صبا تا نیما ج ۱ص ۳۹۰ ٤- همان دو مأخذ ص۳۰۲ و ص ۲٦۰ ج ۱ - ٥- رك سبک شناسی بهار ج۳ - وازصبا تا نیما ج ۱

درستی کار وسادگی وروانی عبارات ومراعات نکات دستوری وآئین نگارش عاری از عیب و ایراد بود. چه مترجمان غالباً افراد دانشمندی بودند که بزبان فارسی وقوفی کامل داشتند وزبانی را هم که ازآن ترجمه میکردند بخوبی میدانستند و در ترجمه موضوع نیز دقت کافی ووانی بکار میبردند وآنگاه هدف غائی آنان نیز علاقه وعشق بکار بود وایجاد اثری مطلوب ودلنشین که موردقبول عام باشد. نه بهره‌برداریهای مادی وعلاقه بمال‌اندوزی و کسب شهرت‌بیجا.

برای نمونه و مثال میتوان از آثار و ترجمه های گذشتگانی زنده‌یاد چون محمدحسین‌- فروغی- وابولحسن فروغی و محمد علی فروغی نام برد که هر سه از ادیبان و مترجمان خوب و موفق بودند. و کسانی دیگرمانند: دکتر قاسم غنی و نصرالله فلسفی و رشید یاسمی ومجتبی- مینوی و سعید نفیسی و علی‌اصغر حکمت و علی دشتی و محمد حجازی و کریم کشاورز و غالب بزرگانی که ذکرشان درسلك نویسندگان خوب و ممتاز گذشت(ص۷۰۱). همچنین از مترجمان چیره‌دستی که قلم بدست‌گرفته بنشر آثار ارزندهٔ خود مشغولند[۲].

اگر کتاب « تاریخچه ترجمه فرانسه بفارسی» را بدقت‌مطالعه کنیم‌می‌بینیم که‌بیش ازنیمی‌از مندرجات آن مشتمل برذ کرنام وآثارکسانیست که فقط اززبان فرانسه بفارسی ترجمه کرده‌اند. که البته درمیان آنان مترجمان چیره دست ماهر نیز دیده میشود.......

ولی پس ازگذشت مدت‌زمانی (شاید حدود بیست‌سال) رفته‌رفته کار بتباهی وفساد کشید. معلومات مترجمان کمتر شدعشق وعلاقهٔ بکار از میان رفت. حرص جمع مال یا بهتر بگوئیم، فقر واحتیاج غلبه یافت. وباآنکه روزبروز برکمیت افزوده میگردیدو تعداد مترجمان و آثار ترجمه شده بیشتر میشد و کیفیت آن کاهش مییافت. تابدانجا رسید که دراین‌اواخر هر چند مترجمان زبردست وماهر درگوشه‌وکنار فراوانند ولی برخی نااهلان کم‌تجربه در میان‌آنان راه‌یافته‌اند که نه‌زبان فارسی را بخوبی میدانند ونه زبان خارجی راکه ازآن بترجمه‌می‌پردازند بدین‌سبب غالب آثار ترجمه شده درخور استفادهٔ اهل مطالعه قرار نمیگیرد. عبارات وترکیبات وبطورکلی انشای آن‌هم‌آمیخته باصدها ایراد میباشد. که‌وصف شمه‌ای از آنها را در سخنهای دکتر یوسفی(بخش‌سوم‌ص ۱٤٤) میخوانیم

موارد کاربرد کلمات وتعبیرات

کلمات ولغات‌گاه دارای معانی متعدد هستندکه غالباً بایکدیگر اختلاف دارندو

۱- درکار معدودی از این مترجمان از زندگان و درگذشتگان برحسب اتفاق اگراندك لغزش وایرادی هم‌دیده شود درخور اغماض است واز ارزش کارآنان نمی کاهد.

۲-سزاوار است استادان ارجمند برخی از افراد این‌گروه‌راکه هم‌اکنون در قیدحیاتند، معرفی نمایند تا دانشجویان وعلاقه‌مندان آثارآنهارا سرمشق و نمونهٔ کارخویش‌قرار دهند.

بدین‌سبب موارد استعمال آنها نیز همواره یکسان‌نیست[1]، ونمیتوان هرواژه‌ای را بیجا در هر عبارت وهرجا استعمال کرد. وباید آنرا قبلا شناخت. وشناختن‌آن هم نیازمند مطالعهٔ بسیارو احاطهٔ شامل ودقت‌کامل وذوق سلیم میباشد.

این اختلاف بخصوص درمورد واژه‌های‌فارسی‌که معادل لغتی بیگانه (عربی یا اروپایی) قرار میگیرد بیشتر میشود. تا بدانجاکه ممکنست موجب بروزاشتباهاتی بشود. و گاهی معنی را نیز بکلی تغییر دهد. نااهلانی‌که بوضع لغت‌میپردازند بیشتر مرتکب این خطا میشوند. مخصوصاً افرادی‌که اصرار میورزند معادل فارسی‌کلمات رابرگزینند.

مثلا «عضو» بمعنی اندام وقسمتی ازبدنست. بکارمند اداره یامؤسسه هم «عضو» گفته میشود. و«عمل»، فارسی‌آن «کنش» است‌وبکار پزشکان در هنگام جراحی نیزعمل‌گفته میشود. «تشریح» درعلم پزشکی بمعنی «کالبدشکافی» است. وهم بمعنی بیان‌کردن‌وتوضیح دادن آمده. اکنون اگرکسی بجای واژهٔ «عضو» بگوید من اندام ادارهٔ‌کشاورزی هستم یا پزشکی بگوید من در بیمارستان‌کنش جراحی دارم (بجای عمل‌جراحی) ـ یاکسی بگوید این مطلب رابرای من‌کالبدشکافی‌کنید (بجای تشریح کنید ـشرح دهید ـتوضیح دهید) درست نیست وباید هریک ازاین واژه‌هارا درجای خود بکاربرد.

یادراین عبارت‌گلستان شیخ «تقصیر وتقاعدی‌که در مواظبت‌بارگاه خداوندی‌میرود» چون تقصیر بمعنی‌گناه وبزه میباشد. وتقاعد نیز بمعنی بازماندن وبازنشستگی ـنمیتوان آنرابه صورت زیر تغییر دادوگفت: «بزه وبازنشستگی‌که در پاس خدمت بارگاه خداوندی میرود...»[2]

بکار بستن این‌نکته‌ها درفن ترجمه ووضع لغات از جملهٔ مهمترین مسائلست‌که باید همواره آنرا درنظر داشت. مخصوصاً درامثال واصطلاحات وتعبیرات باید دقت بیشتر بکاربرد تاهرکلمه‌ای بجای‌کلمه‌ای دیگرکه باآن معادلست بیجا وبیهوده بکار نرود. واشتباه عمدهٔ لغت‌سازان مانیزکه امروز بوضع لغت میپردازند گاهی همین جاست‌که تصور میکنند میتوان همهٔ‌لغات مترادف را بجای یکدیگرگذاشت.

اقبال آشتیانی مینویسد: «تعبیرات وتعارفات وامثال متداول هرزبان هیأتهائی مرکب وموزونست‌که اگرکسی دست بترکیب آنها بزند وبجای یک جزء ازآنها جزئی‌خارجی بگذارد دیگر شناخته نمیشوند وآن تأثیری راکه برای ایجاد آن این تعبیرات وضع‌کرده‌اند دیگر نخواهند داشت. مثلا اگرکسی بجای جملهٔ احوال شما چطور است؟ بگوید «حالهای شما چه

۱ـ این موضوع غیر از انتخاب‌کلمات و الفاظست برای رعایت فصاحت، که درفصل آئین نگارش بیان شده است.

۲ـ رجوع شود به «آرایش و پیرایش» از انتشارات ادارهٔ‌کل تبلیغات و انتشارات دیماه ۱۳۱۹ صفحه ۲۸ و صفحات دیگر.

نوع است.» یا «اکنونهای شما چگونه است» یااین قبیل ترجمه های تحت‌اللفظی ازآن جمله، هیچکدام اصل مقصود را نمیرساند....»-[۱](ونیز رجوع فرمایند بص ۱۲۳ نکته هائی در باب ترجمه وعبارت کتاب حاج بابااصفهانی).

شرایط یک ترجمه خوب

کارترجمه در بادی امربنظر ساده وآسان مینماید ولی اگر دقتی بیشتر شود معلوم می‌گردد که یکی‌از مهم‌ترین امور علمی است وحاوی نکته‌ها ورموزو دقایق بسیار. چه یک مترجم خوب همچنان که قبلا اشاره شد . **نخست** باید بهردو زبان آشنائی ووقوف کامل داشته باشد تابتواند مقصود مؤلف را بخوبی درك کند سپس آنرا در قالب الفاظ وعباراتی فصیح و ساده ورساترجمه نماید. چنانکه عبارات ترجمه ازهرجهت وافی بمقصود باشد وخواننده نیز مراد ومنظور مؤلف رادریابد. ومحل کاربرد کلمات را نیز که قبلا بشرح آمد ازنظر دور ندارد.

دیگر آنکه کتابی راکه بترجمه آن میپردازد ازهر مبحثی که باشد باید مترجم‌تا حدود لازم اطلاعات کافی ازآن مبحث بدست آورد. مثلا اگر قصد آن‌دارد که به‌ترجمهٔ کتابی دربارهٔ اقتصاد یا تجارت یا حقوق یاگیاهشناسی بپردازد باید قبلابا اصطلاحات وکلمات خاص آنها آشنا شود وهم باصول و کلیات آن علوم وفنون فی‌الجمله وقوفی حاصل کند. همچنین برای ترجمهٔ کتابهائی‌دررشته مهندسی‌یا پزشکی‌یاعلوم ریاضی وصنعتی‌ونظایر آنها آشنائی‌باصطلاحات وکلمات خاص آن‌علوم ضرورت دارد.

دیگر آنکه در ترجمهٔ مطالب سعی کند کلمات‌ولغاتی معادل بااصل‌ومناسب ووافی بمقصود پیدا کند سپس فصیح ترین ورساترین آنها را برگزیند.

اما دررشته ادبیات وعلومی که بااحساسات وعواطف انسانی بستگی دارد این کار بمراتب دشوارتر است ومترجم خواه وناخواه دچار مشکلاتی میگردد. چه‌در اینجا وی‌هرقدر قویدست ودقیق باشدگاهی نمیتواند آن لطائف‌گفتار وحسن‌بیانی راکه درکلام مؤلف نهفته است درزبان ترجمه بیان کند. بخصوص که بعضی‌الفاظ وعبارات درزبان فارسی آنجاکه‌ازذوقی شاعرانه وطبعی لطیف تراوش میکند معانی بلندی را بذهن‌میرساند ونکته‌هائی نغز وشیرین را بیاد میاورد که ترجمه آن بسیار مشکل است وشرح آن در دفتری نمی‌گنجد. وآن لطف‌مخصوصی راکه‌خواننده از زبان اصلی درك میکند بهیچوجه از ترجمهٔ آن نمیتواند دریابد. واین خوددلیل ونشانه آنست که مترجم هرقدر درکار ترجمه ماهروقویدست باشد بازهم‌ترجمهٔ او جای‌اصل‌را نمیگیرد و آن دقائق لفظی و لطائف معنوی که درکلام مؤلف وجود دارد همواره نمیتواند چنانکه باید درزبان مترجم جلوه‌گر شود. والبته این مطلب را همیشه نمیتوان دلیل برضعف و

۱- مجلهٔ یادگار سال ۱۳۲۴ ش۶ ص۳۲ -

نقص کار وی دانست بل‌گاهی الفاظی که در زبان ترجمه وضع شده است برای بیان آن معانی‌و مضامین لطیفی که درزبان تألیف هست کافی نمیباشد ودر حقیقت دنیای الفاظزبان ترجمه‌برای بیان معانی ومفاهیم هنرهائی که درتألیف نشان داده شده است‌تنگ بنظر میرسد.

برای توضیح این‌قسمت میتوان بسیاری از اشعار یا عبارات فارسی را بیاد آوردبویژه عبارات وابیاتی‌راکه درآنها صنعت ایهام وذوالمعنیین وتوجیه وزشت‌وزیبا وغالب‌صنایع‌معنوی دیگربا مضامین عالی نهفته است. بدیهی است مترجم در این‌گونه موارد علاوه بر قدرت بیان باید دارای ذوقی‌لطیف وطبعی شاعرانه ومضمون آفرین باشد تابتواند بنوعی مضامینی راشبیه یا نزدیک بآثار وسخنهای مؤلف بیان‌کند. وتا ممکنست شیوه وسبک اورا نیز حفظ نماید.واین گونه ترجمه را**ترجمه‌آزاد** مینامندکه مترجم با حفظ اصل معنی ومقصود مؤلف‌گاهی مطالبی رابیان میکندکه دراصل نیست ولی دراساس باآن مطابقت دارد وحول محورکلام مؤلف دور میزند. اینجاست‌که هنر یک مترجم خوب درکار ترجمه‌ظاهر میشود وبررونق اثر مؤلف نیز میفزاید.

ترجمه‌کتاب کلیله و دمنه از سنسکریت بپهلوی واززبان پهلوی بعربی‌وازعربی‌به پارسی خواه نظم رودکی (که اشعار اندکی ازآن دردست‌است)خواه ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی‌که در غایت فصاحت‌وبلاغت است‌یاترجمهٔ منظوم قانعی درردیف ترجمه‌های آزادخوب بشمار میرود. ونیز ترجمهٔ رباعیهای منسوب‌بخیام‌که بدستیاری فیتزجرالدانگلیسی انجام شده است ازاین نوع میباشد. وشهرت فراوانی‌که درمیان انگلیسی زبانان یافته است غالباً براثر آمیختن اندیشه وافکار مترجم است‌که چاشنی آن رباعیها شده است.

ولی ترجمهٔ فرمان مولی امیرالمؤمنین بمالک اشتر، یارسالهٔ ذهبیه در علم طب و همچنین سایر ترجمه‌های احادیث ومطالب‌مذهبی‌درشمار **ترجمه‌های‌مقید** ومحدود است.

در ترجمهٔ مقید مترجم باید دقت‌کامل نمایدتا ازهرجهت رعایت امانت را بکندو چیزی علاوه برآنچه مؤلف نوشته است ننویسد ومطالب را تحریف‌نکند ویا تغییر ندهد.اغراق و مبالغه را در تعبیرها و بیان خود راه ندهد . مگر آنجاکه مؤلف‌خود بچنین کارها پرداخته باشد.وبنابنقل برخی از مطلعین درزبانهای‌اروپائی‌ترجمهٔ‌اخلاق‌ناصری وبوستان‌سعدی بزبان انگلیسی از ترجمه‌های خوب مقیداست‌که باهتمام‌ویکنز VIKENSE صورت پذیرفته؛ همچنین ترجمهٔ‌گلستان سعدی بفرانسه‌که بدستیاری دفرمریDefremery انجام شده.

ونیز برای ملاحظهٔ نمونه‌های عدیده ترجمه‌هائی بزبان‌عربی میتوان‌بکتاب مفاتیح‌-الجنان حاج شیخ‌عباس قمی رضوان‌الله تعالی علیه ویاسایرکتب ادعیه و زیارات که در دورهٔ صفویه نوشته شده رجوع کرد.

خرده‌ای که‌گاهی براین‌گونه ترجمه‌ها میتوان‌گرفت آنست که شدت حفظ امانت‌و

اصرار در نقل عین‌گفتار صاحبان روایت‌گاهی عبارات ترجمه رااز فصاحت دور کرده وازشیوه‌و اسلوب زبان فارسی کم‌وبیش خارج ساخته است‌واین‌امر ممکنست سبب سستی وضعف عبارات در زبان ترجمه بحساب آید.

ولی ناگفته نبایدگذاشت که این مختصر سستی وضعف عبارت وتغییرسبک که دراینجا بدان اشاره شد درمقایسه‌با نثرهای پیشین زبان فارسی است که عموماً از سلاست واستحکام‌و جزالت وفخامت کلام برخوردار هستندوگرنه عموماً ساده ووافی‌ببیان مقصود میباشند وشاید ازنثرهای متداول امروزدربین عامه وامثال‌آنهابمراتب بهترباشند. مانند کتابهای حق‌الیقین و حلیةالمتقین وجامع‌عباسی وغیره وغیره

ونیز باید دانست که مراد از ترجمهٔ مقیدنه آنست که الفاظ وعبارات کلمه بکلمه ترجمه شود وترجمه تحت‌اللفظی باشد، تا تصورکنیم که این امر ممکن نیست، چنانکه برخی چنین گفته‌اند،ونوشته‌اند: «هرترجمه‌ای کم‌وبیش رنگی از آزادی دارد[۱]» بل‌مقصود از ترجمهٔ مقیدآنست که‌گزارنده ازخود چیزی بمطلب نیفزاید وعین مفهوم ومعنی سخن‌اصلی رابیان کند. خواه برای هرواژه‌ای معادلی بدست آورد، وخواه بجای یک واژه ناگزیر ازنقل جمله وعبارتی گردد. یاتوضیحاتی بیشتر دهد.

ارباب ادب درکتب بدیع آورده‌اند: کسی دارای چشمه‌ای روان وآبی جاری بود.و در همسایگی اوصاحب مزرعه‌ای زمینی خشک وبی‌آب داشت. وبآب جاری این همسایه‌نیازمند بود. وقتی‌نامه‌ای بدونوشت وعاجزانه از اودرخواست تا بگماشتگان خود دستور دهد . زمین اورا نیز آبیاری کنند.شاید که‌حاصلخیز شود و نفعی عاید اوگردد. صاحب چشمه و آب جاری که مردی ادیب‌ونویسنده بود درزیرنامهٔ او نوشت: «بچشم آب میدهم» وبهمین‌جمله کوتاه اکتفاکردکه لطف آن معلومست ودارای ایهامی دلپذیر میباشد. یعنی ظاهر آنست‌که: اطاعت میکنم، وآب میدهم. وایهام آن اینست‌که: منت‌دارم. فرمان شمارابجان میپذیرم وبا آب‌چشم زمین خشک شما را سیراب میکنم. وباز ایهام دیگری درآن نهفته است‌که معنی مخالفی ازآن میتوان دریافت. وآن اینست که صاحب چشمه‌بخواهد آب چشمه خود را خیلی گران بفروشد یانخواهد آب بدهد. وعذری آورده بگوید «بچشم آب میدهم» یعنی آب بقیمت چشم است. اگر آب بخواهید باید چشمتان را بدهید.

اکنون اگر این جمله مختصر وعبارت‌کوتاه را بخواهیم بزبان دیگری ترجمه‌کنیم بدیهیست‌که ترجمه تحت‌اللفظی آن به‌تنهائی بیان‌کننده مطلب‌نیست. ومترجم ناگزیر است توضیحاتی در چندین عبارت بدان بیفزاید. وبهیچوجه نبایدگفت‌که صورت ترجمه از ترجمهٔ مقید خارج شده است.

۱ـ رك تأثیر ترجمه در زبان فارسی ـ (مجله فرهنگ و زندگی‌ش ۲۳) .

از اینگونه امثال وعبارات درزبان فارسی کم نیست. همچنین اشعاری که دارای ایهام است‌وبیش ازیک معنی دارد در فارسی بسیار است که نمونه‌های‌عدیده از آن میتوان آورد.

از نمونهٔ ترجمه‌های دقیق ومقید بزبان عربی باید کتابهای مذهبی‌واحادیث‌وروایات وشرح مربوط بزیارات واحکام فقه اسلامی و کتابهائی نظیر آنهارا شمرد که خصیصه امانتداری ونقل‌مطالب مؤلف ازهرجهت در آنها رعایت شده است.

دیگر از نکاتی که‌باید درهنگام‌ترجمه‌برعایت‌رسانید آنست که‌مترجم عین مطالب و عقاید وافکار مؤلف را خواه درعلوم انسانی ومعنوی یامادی وصنعتی هرچند نادرست و برخطا باشد بایدبی کم‌وکاست بیان کند. ولی مجاز است در حاشیه وذیل مطلب عقیده‌ونظر خود را اگرچه خلاف آن باشد اظهارنماید.

دیگر ازنکته‌هائی که درکار یک ترجمهٔ خوب باید رعایت شود توجه کامل بطرز فکرومقصودمؤلف است‌بخصوص برای‌جوانان امروزکه‌میخواهنداززبانهای‌اروپائی‌اثری یامقاله‌ای یا مطلبی بفارسی ترجمه کنندباید دقت کامل نمایند تاروح اندیشه‌ها وافکار ومقصود نویسنده اصلی رادر بیان خود منعکس‌سازند نه ترجمهٔ ظاهرکلمات والفاظ وعبارات وترکیبات و اصطلاحات واستعارات وامثال را،چه‌طرز نویسندگی وشیوه نگارش‌مردم مغرب زمین باسبک نویسندگی فارسی زبانان ممکنست‌گاهی اختلاف داشته باشد. همچنان که غالب آداب‌وعادات برخی از ملتها باعادات ورسوم ملل دیگر متفاوتست. پس تقلید ومتابعت صرف در ترجمه همه وقت جایز نیست‌و بایدگاهی مقصود ومنظور مؤلف رادریافت‌وترجمه نمودنه‌عبارات واصطلاحات وامثال را. مثلا کسی که‌مدتی بدیدار دوستی نرفته است‌اگرناگهان بدیداراوبرودو موجب خوشحالی ومسرت خاطراوگردد آن‌دیگری برای اظهاروبیان تعجب میگوید «چطور شده است که بدیدار من‌آمدی» آفتاب ازمغرب طلوع کرده؟

آفتاب ازکدام‌سمت دمید   که‌تو امروز یادما کردی

اما در زبان فرانسه بجای این عبارات میگویند «امروز هوا خوبست[۱]».

یادر زبان فرانسه برای پرسش از حال کسی میگویند؛ «چگونه میروید شما[۲]» که باید ترجمه شودحال شما چطور است؟ چگونه میگذرانید؟«چونی وچون‌همی‌گذرد برتو روزگار »وعباراتی ازاین قبیل.

درکتاب حاجی بابای اصفهانی که ذکر آن از این پیش‌گذشت. مؤلف نوشته است ایرانیان همین که بهم میرسند اول از بزرگی بینی یکدیگر میپرسند ومیگویند « دماغ شماگنده

۱- (ونیز رجوع فرمائید بکلمات «فکرمیکنم» - «پیاده میکنیم» - «در رابطه با» در ص. ۵ ببعد).

۲- Comnent Allez Vous

است»؟ ولی پیداست که مقصود ازاین عبارت کتاب حاج بابا در فارسی بزرگی بینی ودماغ نیست بلکه پرسش ازحال وچگونگی سلامت مخاطب است. ومراد از«دماغ شما چاق است» یعنی حالتان خوبست؟ سلامت هستید؟ چنانکه غالباً در هنگام شکوه از بدی احوال میگویند «دل ودماغ ندارم». همچنین صدها کنایه ومثل واصطلاح وواژه‌های مرکب درهر زبانی هست که ترجمهٔ تحت‌اللفظی‌آنها بکلی مغایر با مقصود ومرادمؤلف خواهد شد.[1]

لطیفهـ گفته‌اند کسی میخواست بنوکرخود پیغام دهدتا پیراهنش را از روی ریسمان بردارد که باران آنرا خیس نکند ومقصود خود را بدین‌صورت ادا کرد:

«جدیدالاصم» مرابگو «شیخ الحدید» مرا از روی ریسمان بردارد که «مع فخذ»سیاید وبجای لغات «خادم» و«قمیص ـ پیراهن» و «مطر ـ باران» کلمات‌جدیدالاصم (ـ نو+ کر) و شیخ الحدید (ـ پیر +آهن) و مع فخذ(ـ با +ران) رابکاربرده بود.

البته این‌گونه لطایف برای ترجمه ازکلمات عربی نوشته شده است ولی امروز برای زبانهای اروپائی نیز مصداقهای عدیده وروشن‌تری هست. چنانکه گفته‌اند مترجمی که بزبان فارسی آشنائی کامل نداشت درترجمهٔ مطلبی اززبان فارسی بفرانسه کلمهٔ «بامداد ـ صبحگاه» را دوجزء فرض کرده وبصورت «با+مداد» ترجمه کرده بود[2].

دیگر ازنکته‌های بسیارمهم که در ترجمه باید رعایت شود آنست که مترجم ازجعل ووضع لغاتِ **جدید** اجتناب کند وبتصور آنکه پساوندها وپیشاوندها درزبانِ فارسی کارلغت سازی راآسان کرده خودسرانه واز پیش خود بوضع لغت نپردازد. همچنین ازاستعمال این‌گونه واژه‌ها که‌گاهی بدست افراد ناپخته وکم‌تجربه ساخته وبکار برده میشودمطلقاً پرهیز کند. چه بنیاد زبان فارسی دربکاربردن الفاظ غالباً برسماع نهاده شده وهمه‌جا نمیتوان پیشاوندهاو پساوندها را بمیل خود وبطور دلخواه بآغازو انجام هر کلمه‌ای‌افزود وازپیش خود واژه‌ای تازه ساخت، که‌این‌عمل اگر غلط هم نباشد غالباً مخل‌فصاحت‌وموجب سستی کلام ونشانهٔ ضعف قدرت مترجم و نویسنده است. مانند افزودن الفاظ «سرا» و «زار» و «ار» و «گر» و غیره بعنوان پساوندجا ومکان[3] وعلامت فاعلی درآخر کلمات وبکاربردن کلماتی نظیر : «همیاری» «خودهمیاری ـ خود بزرگ‌بینی ـ خود کوچک بینی ـ خودهادی (یک‌نوع قایق‌خودهادی)[4] ـ یادواره[5] وبسیاری از واژه‌های مجعول وسست دیگر که‌امروزرواج یافته.

۱ـ رك ص ۱۱٤ موارد کاربرد کلمات‌و تعبیرات.   ۲ـ Avec Le crayon

۳ـ رك مقاله زبان فارسی بکجا میرود قسمت اول. (انواع شعرپیش ازغزل درساختار زنده و پرتکاپوی فرد و جامعه تأثیر دارد. ازیک کتاب دستور) .

٤ـ کیهان روز ٦٦/٦/٢ و ٨-٦-٦٦ ـ   ٥ـ درکیهان ٦٦/٦/٨ ـ درعبارت «یادوارهٔ سرود رزم)» ندانستم مقصودشان ازاین‌واژه چیست وازکجا آورده‌اند؟؟!!

دیگر آنکه مترجم در ترجمهٔ اثر ، بویژه آثار علمی وفنی ونجومی ونظایر آنها دقت بسیار بکاربرد تااندازه وحد هرچیز را دقیق وبوضوح تعیین کند وازبکاربردن الفاظی مبالغه‌آمیز ومبهم نظیر : تقریباً ـتخمیناً ـدرحدود ـخیلی ـبسیاری ـ اندکی و شمه‌ای خودداری نماید و این شیوه راکه درگفتار ماایرانیان اغلب رواج دارد در دنیائی که‌اعشارو دقایق و ثانیه‌ها با دستگاه «کورنومتر» محاسبه میشود بکار نگیرد. مگر آنکه مؤلف خود چنین کلماتی را بکاربرده حدومرز چیزی را بطور دقیق روشن نکرده باشد . «مثلاً بجای دیوار قلعه ۸ متر ارتفاع داشت» هوا پنج‌درجه زیرصفر بود» «ساعت یازده بود»عبارت:«قلعه دیواری بسیار بلند داشت» «هوا خیلی سرد بود»«نزدیک‌ظهر بود»رابکارنبرد.

دیگر آنکه درترجمهٔ مطلب خاصه ترجمهٔ مقیدکلمه وجمله‌ای را ترجمه نشده فرو نگذارد. و هیچ عبارتی را از مؤلف زائد و اضافی نپندارد. ولی‌در ترجمه‌های آزادگاهی حذف پاره‌ای از فصول وابواب وبرخی از قصص وحکایات شاید رواباشد. بشرط آنکه باساس مطلب وروح داستان واصول دیگر لطمه‌ای نزند وایجاد تغییری درآنها نکند.

نکتهٔ‌مهم دیگری راکه درترجمه بایدگفت‌آنست که مترجم باید بکوشد تادر آثار ادبی ونظائر آن هرچه بیشتر روح‌اندیشه وافکار ومقصود مؤلف را بذهن‌خواننده منتقل سازد و بطوری‌که اشاره شد اگرانتقال همهٔ آن برای مترجم‌میسر نباشد دست‌کم باید جهدکند تا حداکثر توفیق رادراین راه بدست آورد.

اما **اساسی‌ترین‌نکته**‌ای که در ترجمه باید رعایت نمود آنست که‌مترجم سعی‌کند **تـا انشـاء او ازتعقیدهای لفظی ومعنوی عاری وبزیور فصاحت وبلاغت متحلی باشد. وبا بیانی خوب وساده ودلنشین نوشته شود. تارغبت خواننده را برای مطالعهٔ آن‌برانگیزد واگرغیر ازاین باشد رنجی بیهوده کشیده وزحمتی بی‌نتیجه برخود هموار ساخته است.**

در اینجا برای‌تیمن وتبرک بهری ازترجمهٔ کتاب «الغدیر[۲]» اثر معروف علامهٔ‌امینی زینت افزای‌کتاب میگردد.

۱ـ برای تتمیم فایده و استفادهٔ بیشتر میتوان رجوع کرد بکتابهای‌آئین نگارش‌تألیف حسین سمیعی (و تدارك پژوهش نـامه تألیف دکتر حسین آریان‌پور و مقاله فارسی ساختگی از آثار عباس اقبال آشتیانی وازصبا تا نیما و تاریخچه و ترجمه فرانسه بفارسی و «کاغذ زر» وکتب و مقالاتی‌که درزیر صفحات‌ذکر شده.

۲ـ از انتشارات بنیاد بعثت صفحه ۳۲۱ ـ ترجمه‌استاد دکتر جلیل تجلیل

(اصول اعتقاد[1])

سخن را باحمد وستایش کسی شروع میکنم که همه مخلوقات را آفرید. و بردوام نعمتهایش شکرمی‌گزارم ـاو آفریدگار ما وواجب‌الوجود است. وهرگز زوالی برذاتش نیست مردم را نمونه‌ای برای نمایش‌گنجینهٔ قدرت خودآفرید [2] و این موجود را بیمانند قرار داد.
دین‌ما پنج اصل داردکه ازآن جمله عدلست، که کار خدا پیوسته باآن صفت انجام میگیرد. اصل‌دیگر توحید است که خدای یگانه است وشریکی ندارد.

اصل سوم ،نبوتست. وآن لطف عظیمی است که از سوی پروردگار برمردم افاضه شده است

ـچهارمین اصل امامت است که لطف آفریدگار موجب آن شده، تادین خدابوسیلهٔ آن استقامت پیدا کند.

اصل پنجم معاد است که برهر جسم‌وروحی شاملست. ودلایل آنرا ثابت میکند.

براستی که پروردگار در حکمرانی خود عدل بکار بسته وبا هر ستمگری سردشمنی دارد.......نخستین‌پیغمبران که پدر آدمیانست، حضرت آدم است که سلام خاص همگان‌بر اونثارباد .وبرترین انبیاء پیغمبران او لوالعزم هستندکه معرفت برمقام آفریدگار پیدا کرده‌اند. واین پیامبران عبارتند از: نوح وابراهیم وموسی وعیسی وپیامبر امین که خاتم پیامبرانست. پیامبری که ستوده وبرترین است وازحیث وقاروشکوه از همه والاتر است.ـ پس من‌خالصانه گواهی میدهم که جزخدائی که همهٔ مخلوقات را آفریده خدائی نیست.ـ ومحمد، صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم ـپیامبر مرسلی است که برای ادارهٔ امور مردم فرستاده شده است.ونیز شهادت میدهم علی‌علیه‌السلام، ولی خداست که درراه دین کمر خدمت بسته است. وپیامبر درروز غدیرخم بفرمان خدا بااو پیمان بسته. واورا بجانشینی خود برگزیده است. وبرفراز منبر براماما‌ن دیگر که همه‌ازفرزندان علی هستند اشاره فرموده است.

پیغمبر اورا برادر خود نامیده وبفرمان خدا اورا پیشوای مردم خوانده‌است‌اورابزرگ داشته ولقب امیرالمؤمنین داده است که جزاو کسی شایستهٔاین لقب نبوده ونخواهد بود.
وحضرت زهرای‌بتول‌را.ـ که‌پیوسته سلام خدا براو بادـبه‌همسری او انتخاب کرده‌است.
حضرت علی مرحضرت زهرا را صلوات‌اله علیهما ـهمتائی بزرگوار بود. که از نسل آنان امامان بزرگوار متولد شده‌اند.....

۱ـ این عنوان درکتاب نیست. و سخن ترجمه اشعاریست از شیخ ابراهیم بحرینی که درقرن دوازدهم هجری میزیسته.

۲ـ اشارتست بحدیث قدسی‌مشهور «کنت کنزاً مخفیا فاحببت‌ان اعرف فخلقت‌الخلق لکی اعرف»[یعنی من‌گنجی پنهان‌بودم‌دوست داشتم‌تا شناخته شوم پس انسان را آفریدم.]



بخش سوم

درباب تدریس فارسی عمومی در دانشگاه *

پرسش اول- مقصود از تدریس فارسی عمومی در دانشگاهها چیست؟

مقصود از تدریس فارسی درست خواندنست ودرست نوشتن ودرست فهمیدن مقاصدو مطالب دیگران وآشنائی برموز و کنایات واصطلاحات وتعبیرات زبان شیرین پارسی که از دیر- باز باآن درآمیخته وگاهی جزء لاینفک زبان ماگردیده. یا ببیان دیگر منظور آنست که یک ایرانی بزبان مادری خویش یعنی فارسی آشنائی داشته باشد. فعل وفاعل ومفعول وجای هر یک‌را در جمله بشناسد. قواعد مطابقت زمان را بداند. زمان حال را بجای گذشته وآینده رابجای حال بکار نبرد؛ ماضی‌مطلق را در محل ماضی استمراری ننشاند؛ برای فاعل مفرد، فعل جمع نیاورد؛ موارد حذف فعل را بشناسد. افعال وصفی را بیجا وپی‌درپی آنهم‌بغلط ردیف نکند. در بیان مطالب ونقل عبارات از غلطهای فاحش وخطاهای بارز دوری جوید مستحق را «مست حق» وذوالفنون را «زلف‌ونون»و «بها»را «بهاء» وپول‌خرد را «پول‌خورد» و «انشاءالله»را «انشاآلا» وقسط را «قسد» وسیف‌الله را «صیفلا» وبچگانه را «بچه‌گانه» وو...ننویسد. «الاهم فالاهم» را «اللهم‌فلاهم» وابراهیم ادهم را «ابراهیم یکدهم» وبامداد را «با،مداد»وتکریم را «تک، ریم» نخواند. تنوین راکه از مختصات کلمات عربیست برسر الفاظ پارسی درنیاورد. کلماتی نظیرگاهاً وزباناً وجاناً وناچاراً ودوماً وتلگرافاً که ورد زبانهاست در نوشته‌های خود بکار نبرد. والفاظی مانند ترشی‌آلات‌جات، طلاآلات‌جات، نمرات،گزارشات، سفارشات، تلگرافات آستانه مقدسه، نامه‌مورخه وکارمند مربوطه وبازرسین‌گرام وحسب‌الفرموده وحسب‌الخواهش وبلادرنگ‌وو .... درنوشته‌های خود نیاورد.

اصطلاحات مخصوص زبانهای اروپائی راکه برخلاف قیاس وناموس زبانست بازبان شیرین پارسی در نیامیزد وو....

برای مطالبی که بآنها اشاره شدو اشتباهات دیگر صدها نظیره ومثال دردست است

---

*- این مقاله نخستین بار در مجله گوهر سال‌سوم شماره ۱۱و۱۲ بهمن واسفندماه ۱۳۵۴ بچاپ رسید.واین اقتراح‌از اندیشه‌های دکتر کاسمی است، ادیب و سخنور معاصر ودبیر کل سابق«بنیاد نیکوکاری نوریانی»

که غالباً در محاورات ومکاتبات ، بویژه در صفحه های روزنامه ها دیده وگاهی نیز از زبان گویندگان رادیو وتلویزیون ومقاسهای رسمی‌شنیده میشود. در نوشته ها ومقاله های دانشجویانی که تازه بدانشگاه وارد شده‌اند هرنوبت بسه‌چهار نمونه ازاین‌گونه‌اشتباهها برمیخوریم. دربیشتر کتابها که اخیراً از زبان بیگانه بدست ناآشنایان بزبان پارسی ترجمه شده است، صدها غلط املائی وانشائی ودستوری دیده میشود وبا اندك دقتی معلوم میگردد که‌گزارنده وترجمان آن بقواعد وضوابط‌زبان پارسی مطلقاً آشنائی ندارد؛ هرچند معلوم نیست بزبانی که مطلب را ازآن ترجمه کرده است نیز واقف ومسلط باشد!

ذکردونمونهٔ کوچك‌ومختصرزیر شایدبخوبی‌روشن کنندهٔ مطلب‌باشد، البته‌جویندگان وپژوهندگان بااندك تأملی خود نظیر آنها را بیشتروگویاتر میتوانند بدست آورند.

« فکر میکنم مقصودشان این هست که بایستی‌این نقشه راهم درآنجاپیاده کنند »

«... میخواست با آسانسور بالا برود ولی من از دستش‌گرفتم ونگذاشتم ناچاراً هردو باپله بالا رفتیم...»

حرف «با» پیش از آسانسور برای معیت است، چون آسانسور بالا میرود «او» هم میرود ولی وقتی که از راه پله بالا میرود آیا پله هم بااوبالامیرود؟

همچنین در جملهٔ نخستین «فکر میکنم» را بجای «گمان میکنم »وفعل «هست»را بجای حرف رابطه «است» و «پیاده کردن» را درمحل «انجام‌دادن وعمل کردن و اجرا کردن» بکاربرده، بتقلید از زبانهای بیگانه، که البته در فارسی‌نارواست. ونیز جملهٔ « من از دستش گرفتم» که ظاهراً ترجمه از زبان بیگانه است‌در پارسی معنی دیگری میدهد وباید نوشته شود: من دستش راگرفتم.

مختصر آنکه علل وعواملی که تدریس پارسی وآموختن آنرا در دانشگاهها ایجاب میکند بسیار است وهیچ دانشجوئی درهر رشته‌ای که باشد از آموختن‌آن بی‌نیاز نیست؛ در محاوره ومکاتبه وانجام کارهای اداری وخصوصی‌وبرخورد بادوستان ومعاشران ومحافل رسمی همه جاخود را بدانستن زبان پارسی نیازمند می‌بینند.

دیگرآنکه توقع افراد جامعه درهنگام برخورد ومواجهه بادانشجویان دانشگاه دیده زیاد است ازآنان انتظار شنیدن عبارات سست والفاظ وکلمات نادرست را ندارند. بالاتر ازهمه حفظ زبان یکی ازعوامل مهم ومؤثروحدت است ونشانهٔ زنده بودن وادامهٔ حیات هرملتی بشمار میرود. نگهداری فرهنگ هرکشوری با زبان وادبیات آن پیوستگی وارتباط تام دارد واین‌خود یکی از هدفهای مهم تدریس زبان پارسی در دانشگاهها میتواندبشمار آید.

پرسش دوم- آیا ادبیات رااز زبان فارسی جدا می‌دانید؟

زبان پارسی گنجینهٔ گرانبهائیست که مظهر فرهنگ وتمدن وملیت وشرافت ماست.

ذخیره ومیراثیست ارزنده وکم‌نظیر ومایهٔ سرافرازی وافتخارما در نزد جهانیان، ویادگاری‌پر ارج وبها ازنیاکان هزارسالهٔ مادرطول این هزارسال؛ نکته‌هاولطائف‌وهنرهای جاویدان ادبی چون معجونی باآن درآمیخته وترکیبی دلپذیر ومطبوع ساخته است که جداکردن‌آنها از زبان پارسی کاری بس دشوار بل‌ممتنع است.

بنابراین برای آموختن زبان پارسی وفهمیدن آن از فراگرفتن معنی‌لغات مشکل و آشنائی بداستانها وامثال وکنایات واصطلاحات واستعارات وقواعد دستوری‌گریز وگزیری نیست وتاکسی باین مطالب مختصری آشنا نباشدفارسی درست وفصیح ودلنشین رانه‌میتواند نوشت‌و نه‌میتواندخواند وفهمید. ازسوی دیگر اگر بخواهیم این نکته‌ها ولطائف واستعاره‌ها وکنایه‌ها واصطلاحها وتعبیرها وترکیبها وتشبیه‌ها وتجنیسها وسایر صنایع بدیعی‌وشیرینکاریهای‌دیگر را از زبان پارسی بگیریم برای آن‌چه خواهد ماند؟

امروز زبان پارسی در ردیف بهترین وغنی‌ترین زبانهای ادبی دنیاست واین پایه‌و مایه رادرطول قرنها ازسخنوران وادیبان ونویسندگان‌و بمدد وبرکت همین لطائف ادبی‌بدست آورده است. اگر منظور ازفراگرفتن زبان، تنها سخن‌گفتن است و بیان مقصود، که پندارم قبایل مائوبائو وهمهٔ مردم جهان نیز بزبانی بایکدیگر سخن میگویند وبنحوی افادهٔ مقصودو مطلب میکنند.

ممکنست بزعم افرادی معدودکه پارسی را غیر از ادبیات میدانند وادبیات رادانشی جداگانه میخوانند بگوئیم‌که این آرایشهای لفظی ومعنوی وصنایع بدیعی‌که رکن اعظم ادبیات وفصل مشکل آنست چیزی زائد است وغیرضروری،وشاید موجب اتلاف وقت، وامروز بدان حاجتی نیست. باید ساده‌گفت وساده نوشت ومطلب را آسان وروان اداکرد.این افراد معدود مخالف آیا از نثرهای‌گذشتگان وآثار پیشینیان نثری ساده‌ترمیخواهند؟ آیا نثر کتابهائی چون سفرنامهٔ ناصرخسرو وتاریخ بیهقی وسیاست‌نامهٔ خواجه نظام‌الملک وتاریخ بلعمی و قابوسنامه وتاریخ برامکه واسرارالتوحید وو .... ساده وروان واستوار نیست؟ آیااین‌گونه‌آثار به نثرهای متکلفانه ومصنوع وآمیخته ببدایع وصنایع‌ادبی نوشته شده؟

اکنون باید دید دانشجویان وجوانان مااین‌کتابها را بخوبی میخوانند؟ومعنی آنها را کاملا درك میکنند؟ هیهات!!

البته باید افزودکه راه آموختن ادبیات وادیب‌شدن از راه آموختن‌پارسی عمومی جداست. ولی این دو راه، درمراحل نخستین منزلها باهم یکسان ومشترکست، وباید هر دو دسته ازآن بگذرند، چه آنان‌که رشته ادبی میخوانند، چه‌گروهی‌که پارسی عمومی میاموزند. در نهایت آنکه مشتاق فراگرفتن ادبیات میباشد وظیفه‌ای بس سنگین ودشوار وراهی درازدر پیش داردکه بایدتا بآخر برود وبمقصود برسد. یعنی باید بشقوق مختلف ادب چون‌صرف‌ونحو ولغت واشتقاق ومعانی وبیان وبدیع وعروض وقافیه‌وتاریخ وقصص وو.... آشنا باشد. واین‌نه

بدان معنیست که هرکه فقط طالب آموختن زبان پارسی است باید ازاین معانی بیگانه باشد. هیچ معانی لغات را نداند. شعر رااز نثر باز نشناسد واز تاریخ وقصص وامثال و حکایات وتعبیرات واستعارات و کنایات پارسی بهره وبوئی نبرده‌باشد. دانستن معنی لغات مصطلح وآشنائی بکنایات وامثال جاری زبان، وشناختن اقسام کلمات، وتمیز اسم وفعل وصفت ازیکدیگر، وبکاربردن جمله های درست، وخواندن اشعار وآثار سادهٔ گذشتگان ومعاصران بمعنی ادیب‌شدن نیست. اگر چه این معانی از ادبیات نیز جدا نمیتواند باشد.

کسانی که رشتهٔ اختصاصی آنان ادبیاتست، چنانکه گفته شد، تکلیفی روشن ووضعی مشخص دارند. در اینجا روی سخن با دانشجویانیست که رشته های دیگر برگزیده‌اند چون تاریخ، جغرافیا، زبان، فلسفه، حقوق، پزشکی، مهندسی، کشاورزی و علوم دیگر. پیداست که تمام آنان هم اگر میخواهند فارسی بدانند وفارسی بنویسند، ولی درست بخوانند ودرست‌بنویسند بایدبیش وکم از اصطلاحات وفنون وشقوق ادبی بهرمند باشند. معنی واژه‌های‌تازی و پارسی رابدانند. مقصود از وضع لغت ومورد کاربرد آنرا بشناسند. کلمات ولغات را بغلط ونادرست ادا نکنند. البته وصدالبته که منظور ازاین واژه‌ها الفاظ مغلق تازی وواژه‌های مهجورو متروك زبان پارسی نیست بل همان لغتهائیست که درقرنهای متمادی ادباو سخنوران ماآنها رادر نظم‌ونثرو حکایات وامثال بکار برده‌اندوذخایرگرانبهاوفرهنگ زبان ماراباآنها بیش ازپیش غنی‌ساخته‌اند. وامروز نیز غالباً معمول ومصطلحست.

همچنین برای آشنائی بفارسی عمومی وفراگرفتن آن آموختن شاخه‌هاو فنهای ادبی بطور اتم واکمل قطعاً ضرورو منظور نیست. ولی داشتن معلوماتی درحد معمول ومتعارف، آنچنان که پیوند دانشجو را از زبان‌فصیح پارسی نگسلد، بایا وضروریست و باید خواه و ناخواه وی اندك بهره‌ای از ادبیات داشته باشد تابتواند بهدفهائی که قبلا ذکر شد برسد ومیتوان ازاین معنی بمعلومات عمومی تعبیر کرد.

زبده وخلاصهٔ این مقال آنکه، اگر نگوئیم ادبیات جزء لاینفک زبانست باید بپذیریم که نمیتوان بآسانی سرز وحدی فاصل میان آن‌دو تعیین کرد. الاآنکه در تدریس فارسی عمومی میتوان بداشتن اندك معلوماتی، لااقل متوسط، از ادبیات اکتفا کرد. آنقدرکه دانشجویان‌را بمقصدو مقصود برساندنه آنقدرکه اکنون دارند وخود میخواهند وآگر این مقداررا که خود بدان خرسندند کافی بدانیم باید بگوئیم نه‌تنها دانشجویان‌که بل بی‌سوادان ما نیز فارسی میدانند ونوآموزان نیز آنچه رامیگویندبقلم درمیآورند ومینویسند. اینجاست که باید فاتحهٔ زبان فارسی را خواندوچشم امید از بقای آن فروپوشید.

پرسش سوم- آموزش چه‌نوع متنهائی دردرس فارسی عمومی مناسب‌است؟

البته هر متنی که بفارسی درست وبی‌غلط نوشته شده باشد مفیدومناسب است. هر

چه دانشجویان را باطرز جمله‌بندی ومعنی واژه‌هاو آشنائی بتعبیرهاو ترکیبهای مصطلح زبان پارسی آشنا کند، آموختن آن‌در پیشبرد زبان فارسی بیفایده نیست. اگر چه هزلیات وسطایبات‌و مطالب لغو وبی‌ارزش باشد. ولی بدیهیست‌باید مراقبت کامل گردد تا برای آموختن‌زبان پارسی متنهائی برگزیده شود که ازبدآموزیها و کژاندیشیهاوپریشان‌گوئیها مطلقاًعاری‌باشد. دانشجویان وآموزندگان را باخصائص‌و سجایای عالی انسانی هرچه بیشتر آشنا ومأنوس سازد و برمعلومات ودانشهای آنان بیفزاید وحس شناختن فرهنگ‌گرانقدرما را درنظر آنان‌تقویت کند. ودرآخر ذوقشان را برانگیزد تا بمطالعهٔ بیشتر آنهاپردازند. نکته‌ای که‌بیش‌شایان‌اهمیت میباشد آنست که برای هررشته‌ای بایدمتنی جداگانه تهیه وانتخاب‌گردد، درخوروبتناسب وسودمند؛ متنی راکه برای دانشجویان رشتهٔ تاریخ برمیگزینند سزاوار نیست تادر دانشکدهٔ فنی وپزشکی تدریس کنند. مطالب فلسفی ومنطق والهیات باذوق‌وکار دانشجویان رشتهٔ کشاورزی غالباً سازگار نیست. همچنین رشتهٔ موسیقی وهنرهای زیبا باحقوق، وحقوق باشیمی‌وفیزیک‌و ریاضی.

ازبخت بلند، ذخائر ادبی وزبان وفرهنگ ما ازاین‌جهت چندان‌غنی است که‌برای هر رشته‌ای میتوان قطعاتی کم‌وبیش دلخواه ومناسب‌برگزید ودر دسترس آنان قرارداد.

پرسش‌چهارمـعلت نفهمیدن وعقب‌ماندگی دانشجویان در فارسی چیست؟

علت نفهمیدن وعقب‌ماندن دانشجویان در فارسی‌گریختن آنان ازدانش است وبی رغبتی بدین زبان وعلت بی‌رغبتی وگریز آنان ناآشنائی‌وبی‌اطلاعی‌ونفهمیدن ادبیاتست ولطائف آن. که‌گفته‌اند: «الانسان عدولماجهله» آدمی، دشمن چیزیست که نمیداند، وبیگمان اگر دانشجویان را با ادبیات زبان پارسی ولطائف شیرین آن آشنائی ووقوفی حاصل شود مثلاً‌اشعار سعدی، حافظ، نظامی وعطار رابخوانند ومعانی لطیف آنها رادرك کنند، ازآنها دل برنمیکنند و والفتی تمام باآنها حاصل میکنند.

دیگر آنکه، دردنیای امروز که غالب کارها وافکار برقائمهٔ مادیات متکی واستوار است ادبیات وزبان فارسی پول‌ساز ومنبع درآمد نیست‌وداتشجویان ازآن طرفی نمی‌بندند تارغبتی بفراگرفتن آن نشان‌دهند.سازمانها ومؤسسات ووزارتخانه‌ها نیز باهمه هیاهوئی که اخیراً وپس ازصدور دستور مقامات مهم مملکتی دربارهٔ اهمیت زبان پارسی براه‌انداخته‌اند بازبدان توجهی کامل وشامل ندارند وحتی در واگذاری‌مشاغل ومقامات دانستن پارسی را عملا شرط لازم‌هم نمی‌شمارند.در نتیجه جوانان ودانشجویان زحمت آموختن فارسی‌را زحمتی بی‌اثر و رنجی بی‌ثمر می‌پندارند. غالب استادان ومعلمان نیز در ابتدائی‌و متوسطه ودورهٔ عالی از یاری و همکاری دراین راه دریغ میورزندوبزبان فارسی وقعی نمی‌نهند واهمیتی نمیدهند. استاد ریاضی یا پزشکی یا فلسفه همین که از روی قرائن دریافت دانشجوئی بپرسشهای او جواب صحیح داده اگرچه عبارات سست ونادرست واملاء کلمات غلط واشتباه باشد نمرهٔ اورا میدهد. مؤسسه‌ای که

بطبیبی، حاذق یامهندسی لایق نیازمند باشد اگر دریافت داوطلبی درفن خود ماهر است، کجا شنیده‌اید برای ندانستن زبان پارسی یا غلطهائی که در نامه ها ونوشته های اوست از پذیرفتن وی چشم بپوشد؟

پرسش پنجم- باچه تدابیری میتوان این معایب راازبین برد؟

راههای بسیار دارد که بعضی بصبر وحوصله وپایداری وبرورزمان نیازمند است.

نخست آنکه عاملان ومصادر امور مطلب را جدی تلقی کنند. از بانگ‌وهیاهو و غوغای مردم فریب بکاهند وباقدام‌وکوشش دراین راه‌بپردازند یا تبلیغ وتظاهر را با اقدام و عمل همراه سازند. والبته این کاربیمایه فطیر خواهد بود.

دیگر آنکه استادان ومعلمان دانشگاه درهر رشته‌ای که تدریس میکنندبقدر وسع و امکان باصلاح وبهبود زبان پارسی ونوشته های دانشجویان همت‌گمارند وبا استادان زبان‌پارسی همکاری وهماهنگی نشان دهند. واگردانشجوئی مطلبی را ولو درست با عبارات والفاظی‌نارسا وغلط اداکرده است سرسری ازآن نگذرند. بر وی خرده بگیرند وبحساب اشتباههای او بگذارند ودر نتیجهٔ کار یعنی دادن نمره منظور دارند.

دیگر آنکه برای تدریس زبان پارسی در انتخاب کتابها وتهیهٔ متنهای متناسب، چنانکه ازاین پیش اشاره شد، اقدام کنند. نه‌تنها در موضوع بل‌که در الفاظ وعبارات‌وواژه‌ها واصطلاحات وغیره. هرچه هست باید محتویات آنها درست و کامل وتمام وشناخته وحساب شده باشد. واژه‌هاتاحد معین از لغات معمولی ومصطلح‌وعبارات دشوار در حدود متعارف‌و مطالب کم‌وبیش سودمند ومتناسب انتخاب‌گردد.

دیگر آنکه برتسلط وحکومت بی‌منازع گویندگان رادیو وتلویزیون بزبان‌پارسی‌و پاره‌ای سخن‌پراکنیها ومصاحبه های مبتذل هنرپیشگان‌نظارت کامل کنندواز شرکت‌سخنگویان ونویسندگان اندک‌مایه وغلط‌آموز درآن دستگاه ودر غالب نشریه ها ومحافل ومجامع عمومی، چون ورزشگاههای صدهزار نفری ونظائر آن جلوگیری نمایند، یا دست کم‌سخنها ونوشته های آنان را قبلابدقت وارسی کنند وباز بینند.

هنرمندی که باسازوآواز طرب‌انگیز یا دیگر هنرهای خودبینندگان را محظوظ میکند، پیشه‌وری که کاری یا صنعتی ارزنده نشان میدهد، وورزشکاری که‌موفقیتی‌بدست میاورد، خریدار بلیطهای اعانه‌ملی که برندهٔ جایزه‌ای میشود، بویژه‌گردانندگان مجالس هنر وآواز وتفریحات تلویزیون درشمار این‌گروهند.

شگفت‌تر آنکه‌گاه ازاینان باصرار میخواهند تادربرابر میلیونها نفر بیننده وشنونده

شرح‌حال خود را بازگویند ولطیفه و«جکی» نیز بعنوان چاشنی برآن‌بیفزایند[۱].

آیا این‌گونه سخنها که جوانان ودانشجویان ونوآموزان می‌شنوند وبا رغبتی تمام‌و میلی‌وافر بدانهاگوش فرا میدهند تأثیری در آموختن زبان پارسی‌ندارد؟

دیگر جلوگیری از طبع‌ونشر آثاروربانهائیست که بشیوه‌ای‌بسیار ناروا و بزبانی‌عجیب وغریب ترجمه ومنتشر میشود وبه «زبان ترجمه» معروفست. وببهائی ارزان وغالباً بصورت کتابهای جیبی دربین جوانان ودانشجویان دست بدست میگردد.

دیگر چنانکه درمیان همهٔ ملتها مرسوم است، برای آموختن زبان وتقویت‌آن‌دانشجو را بمطالعهٔ آثار ادبی و کتابهای کلاسیک تشویق وترغیب‌نمایند. وازآنان بخواهند تاهر چه ممکنست مطالعه کنند واز تمرین وممارست در نوشتن وخواندن غفلت نورزند. ونیز مراقبت کامل نشان دهند تادانشجویان سعی و کوشش خود رادر مطالعهٔ آثار زبان فارسی، تنهابرای گرفتن نمره واخذ نتیجه ومدرك طلبی وفقط دردوران تحصیل محدود نسازندتا با راهنمائیهای صحیح وتدبیرهای عاقلانه این فعالیت برای آنان تبدیل‌بعادت شود وپس از پایان استحان و فراغ از تحصیل نیز خود را همواره بامطالعه و کتاب سرگرم ومأنوس سازند. درهر جلسه‌ای‌از دانشجویان درسی وتکلیفی و کاری وتحقیقی بخواهند وبرروی هم‌تدبیری‌اندیشند تادانشجویان

۱-این مطالب مربوط بسال ۱۳۵٤ پیش ازانقلاب بوده است ولی اکنون صدره بدتر شده وشاید که‌باوج خود رسیده است. چنانچه دمبدم دیده میشود.

اما نکتهٔ مهمتری را که باید دراینجا بازگفت، آنست که،متولیان ومتصدیان زبان فارسی غالبا کسانی هستند که تخصص آنان یادر علم حقوقست یااقتصاد، یا کشاورزی ، یا فلسفه،یا عربی‌یا جامعه‌شناسی‌یاهیچکدام‌وآنکه درمیان آنان‌نیست‌شایداستادزبان وادبیات‌فارسی است. وچون بنظر این‌گروه فارسی‌هم (مانند علم پزشکی قدیم) اطلاع و تخصص نمیخواهد، همهٔ اینها خود را در فارسی دانی استاد و«علامهٔ دهر» میدانند؛ وچون امکانات و وسائل کافی هم‌در اختیار دارند مقاله‌مینویسند ، سخنرانی میکنند برای خودوهمکاران تبلیغ میکنند، بسر کوب مخالفان و شکستن قلم آنان میپردازند از انتشار آثار و افکارشان جلوگیری میکنند. تشکیل انجمنها و سمینارها و محافل سخنرانی هم بعهدهٔ آنانست . طبع کتابها و مجلات واعطای بورسها وامتیازات نیز زیرنظر آنان صورت می‌پذیرد. واگراتفاقاً یکی از متخصصان زبان پارسی راهم (برای رعایت مقتضیات و تشریفات یا پاره‌ای مصلحتها درمیان خویش‌راه دهند، یا او خود بنا ببعضی علل و جهات باین کارها نمی‌پردازد یا با تدابیری چنان سرگرم و مشغولش می‌سازند که مجال‌مداخله‌ای را پیدا نمیکند.....

(ازجملهٔ این محافل و انجمنها « سمینار زبان فارسی در صدا و سیما» بود ، که در روزهای ۲۵ و ۲٦ خرداد... تشکیل گردید.)

درس فارسی را بمرور ودر ظرف سال بیاموزند. نه‌آنکه مختصر کوششی اگردر این راه نشان میدهند منحصر بشبهای امتحان وهنگام فرارسیدن آزمایش باشد.

دیگر : آنکه ساعاتی چند علاوه بر ساعات مقرر جهت تقویت زبان فارسی برای دانشجویان ضعیف وعقب افتاده اختصاص دهند.چه بسیارند کسانی که چون قدم بدانشگاه میگذارند تصمیم میگیرند بدرس استادگوش فرا دهند و آنچه را نمیدانند بیاموزند ولی چون مشکلات خودرا زیاد می‌بینند ومعلومات خویش رادر زبان فارسی در حدی بسیار پائین‌تر از قوهٔ متوسط کلاس احساس میکنند، رفته‌رفته مأیوس میشوند وازکوشش باز می‌ایستندوگاه برای‌گرفتن نمرهٔ قبولی وگذرانیدن امتحان بچاره‌جوئیهای دیگری دست می‌یازند.

دیگر: درآموختن زبان فارسی تنها بفراگرفتن معنی‌لغات‌نپردازند.بل بمعنی جمله‌ها وسیاق عبارتها ونتیجهٔ حکایتها ومقصود از اصطلاحها وتعبیرها وطرز آغاز وپایان‌دادن بمطلبها نیز توجه نمایند. هستند کسانی که‌معنی بسیاری از واژه‌ها رادر مییابند یا میدانند ولی موارد استعمال آنها رانمیدانند وهم ازتعبیرها وترکیبهاواصطلاحهاوقواعددستور ورموز زبان‌بیگانه‌اند. ازاین جمله‌اند ترجمانان وگزارندگان خام وناآگاهی که هنگام برگردانیدن‌مطلبی از زبان‌خارجی تنها از فرهنگها وکتب لغت مدد میگیرند. وچنین‌می‌پندارند که با روشن‌شدن معنی واژه‌ای بشرح مطلب وبیان درست عبارت‌دست یافته‌اند.

دیگر: دانشجویان مستعد وباذوقی‌را که بنوشتن آثار یا سرودن‌اشعار نوتمایلی و علاقه‌ای نشان میدهند یکباره از پیش خویش نرانند وآنان را دشمن‌زبان فارسی نخوانند و از کرده‌هاوگفته‌ها مأیوس‌وپشیمان نسازند بل‌که ضمن‌مدارا ومماشات‌وراهنمائیهاوتدابیرآنان را بمطالعهٔ آثار شیوای زبان پارسی تشویق وترغیب کنند. تابدین شیوه‌گفته‌ها ونوشته‌ها و سروده‌های آنان‌باصلاح‌گراید وباشد که ازاین نوپردازان ونوجویان آثاری نغزوشگرف وبدیع پدید آید.

آخرین نکته گفتنی دراین باره، دقت کامل‌در امتحانست وخودداری ازکمکهای بیمورد وولخرجی وگشاده دستی برخی از استادان دردادن نمره که بزعم آنان بیشتر از بیم متهم نشدن بسوء تدبیر وحادثه سازی‌و معرکه‌آفرینی است وهمه‌در دورهٔ «دانشجو سالاری» صورت میپذیرد. البته دراین زمینه مطالب‌گفتنی بسیار است که چون مجال سخن تنگست ناگفتن اولیست.

۲- زبان فارسی بکجا میرود*

کدام غلط مشهور ؟ (قسمت اول)

هرزبانی را چنانکه می‌دانیم دستور وقواعدیست که ازآن بمختصات یا ویژگیهای آن زبان تعبیر می کنند واین مختصات درهر زبانی کم‌وبیش بازبان دیگر متفاوتست. در برخی از زبانها برسر اسم حرفی بنام «حرف تعریف» می‌افزایند تادر شناختن تذکیر وتأنیث‌وجه ممیزآن باشد[1] یا درآخر کلمات فرانسه حرفی می‌آورند که نشانهٔ جمع آن کلمه می باشد[2] در زبان عربی حروف الفبا بدوقسمت «شمسی» و «قمری» منقسم‌گردیده وبرای تشخیص آنها قاعده‌ای ساده و آسان وضع شده‌که البته براهل ادب پوشیده نیست. همچنین دراین زبان برای توسعه وتکثیر کلمات ووضع لغتهای جدیدقواعد صرف واشتقاق وقلب وابدال را بکار می‌برند. ازکلمهٔ «حمد» حامد، محمود، احمد، حمید، محمد، محمدت، محامد وغیره می‌سازند وبازجای‌سه‌حرف آن کلمه یعنی : (ح -م -د) را تغییر داده آنرا تبدیل بکلمه‌ای دیگر می‌نمایند و بصورت واژهٔ «مدح» درمی‌آورند واین را قلب می‌نامند وازآن کلمه نیزمشتقاتی‌نظیر «سادح»، «ممدوح»، «مدحت»، «مداح»، «مدیحه» وغیره می‌سازند و بدین‌ترتیب با وضع واژه‌های تازه برتعداد لغات زبان خود می‌افزایند وبدان وسعت بیشتری می‌بخشند.

مزید توضیح را بایدگفت‌که تکثیر لغات دراین زبان یکی بطریق صرف است‌که آن را «اشتقاق صغیر» می‌خوانند، مانند؛ بردن‌کلمات بباب افعال، تفعیل، مفاعله، استفعال و .... وساختن ماضی، مضارع ، فاعل، مفعول، اسم آلت، اسم زمان، اسم مکان وغیره.

دیگر از راههای تکثیر لغات (چنانکه اشاره شد) طریقهٔ قلب‌کلمات است‌که به «اشتقاق کبیر» موسوم است‌مانند: حمل، بعض، حمد، مسح ، یاس، سلب، .... که: حلم، بضع مدح، حسم، ایس، لبس وسبل، ... مقلوب آنهاست و این سخن درخور شرح وتفصیل بسیار است که مقام راستعجال شرح‌وبیان آن‌نیست. استاد«دکترصادق‌کیا»راد راین بارەمقاله‌ای‌ممتع است[3]. ولیز کتابی مفصل‌بنام «قلب»درزبان عربی‌نوشته‌که همه‌این نکات در آن بشرح‌آمده است[4].

---

* این مقاله نخستین بار در ۲۲فروردین ۱۳۶۳ (درچهار قسمت) درجریدهٔاطلاعات درج‌گردید

۱-چنانکه درزبان فرانسه دوحرف « LE » و«LA» برسر کلمات درمی‌آید ومذکر یامؤنث‌بودن آنرا مشخص می کند

۲-حرف «S» معمولا درآخر کلمات این زبان علامت جمع است.

۳-علاقه‌مندان رجوع فرمایند به‌مجلهٔ «دانشکده ادبیات» دانشگاه تهران. سال‌چهارم‌شمارهٔ چهارم

٤-رجوع فرمایند بکتاب «قلب درزبان عربی» از دکتر صادق کیا انتشارات‌دانشگاه تهران. ولیزاستادکتابی معتبر دربارهٔ «ابدال» تألیف کرده‌که بااظهار تأسف‌بچاپ نرسیده‌است.

طریقهٔ سوم برای تکثیر لغات «طریقهٔ ابدال» است که آن را «اشتقاق اکبر» خوانده‌اند دیگر «تعریب» کلماتست، که آن نیز اقسامی بسیار دارد. گاه با زیاد کردن حرفی بکلمه وگاه با حذف حرفی از آن، وگاه باتبدیل حرفی بحرف دیگر وگاه باتبدیل و حذف حرف یا تبدیل وافزودن حرف دیگر وغیره صورت می‌پذیرد[1]. وچون این همه از اختصاصات ومباحث زبان عربیست، شرح آن از موضوع بحث کنونی ماخارجست.

درزبان فارسی که دستور آن باقواعد زبانهای دیگر کم وبیش اختلافی دارد برای ساختن کلمات وتکثیر لغات چنین راههائی رواج چندان ندارد. در اینجا اشتقاق باندازهٔ زبان عربی ومانند آن رایج ومعمول نیست؛ ساختن واژه‌های جدید بقاعدهٔ قلب بسیار کم است؛ ابدال کلمات وساختن واژه‌های تازه از این طریق هرگز بوسعت زبان عربی نمیرسد؛ استعمال کلماتی نظیر (دیفال، کران، هگرز، چخر) وغیره بجای دیوار، کنار، هرگز چرخ،) درزبان فارسی ازمقولهٔ قلب وابدالست. وصورتهای مختلف دیگر که تعداد همهٔ آنها شاید بچندصد واژه نمی‌رسد.

ولی درعوض از راههای دیگری بتوسعه زبان وایجاد واژه‌های جدید پرداخته شده که ازآن‌میان یکی استعمال تعدادی بیشمار واژه‌های عربی است که بنام «دخیل» وارد زبان فارسی گردیده است. واین خود برخوانندگان پوشیده نیست

طریق دیگر که بمراتب از طریق نخستین مهم‌تر است، وجود اداتی بسیار است بنام **«پساوند» و «پیشاوند»** که دراول وآخر کلمات درآمده وتأثیری شگرف در ایجاد وافزایش واژه‌های تازه بخشیده است وزبان فارسی را تاحدی بسیار وسیع وغنی ساخته . مانند: کار، گار، گر، سار، زار، سر، مند، بار، بان، دان، وار، ور، گین، ب، با، ناوغیره وغیره[2]. همچنین از راه ترکیب کلمات بانواع مختلف، واشتقاق آنها نیز تاحد بسیاری این زبان توسعه وتکمیل یافته است. چنانکه کلماتی نظیر صاحبدل، گرم رو، حقیقت‌شناس، دستمزد، پیشکار، دستگیر وواژه‌هایی مانند مردمک، سبزه، چشمه، پایه، دامنه که از مردم وسبز وچشم وپای ودامن مشتق گردیده‌اند و هزاران واژهٔ دیگر همه نمونه‌هایی ازاین‌گونه لغات است که از طریق ترکیب یا اشتقاق بـه فرهنگ زبان فارسی راه یافته است. والحق زبان فارسی را پربار وزبانی شیرین ودلنشین ساخته است.

۱ـ مانند: دیباج، سوق، جوهر، نرجس، جاموس، افرنج، انموذج که به‌ترتیب معرب دیبا، سو، گوهر، نرگس، گاومیش وفرنگ ونمونه می‌باشد. رجوع فرمائید ببخش نخستین کتاب از جمله صفحات ۹۷ و ۸۰.

۲ـ رجوع فرمایند بکتاب دستور «قند پارسی در مقدمات زبان فارسی» از سیف‌الدین محمود محلاتی چاپ بمبئی ودستور پنج استاد، جلددوم وکتاب دستور مرحوم میرزا عبدالعظیم قریب دورهٔ سوم وسایر کتابهای دستور معتبر فارسی. ودستور زبان دکترخطیب رهبر که اخیراً منتشرشده.

ولی چنانکه گفته شد، این زبان باهمهٔ ارزش و اعتبار آن از جهت قواعد وقوانین مختصاتی جداگانه داردوبازبانهای دیگربویژه‌باعربی‌متفاوتست. دراینجا مسألهٔ‌مذکرومؤنث‌مجازی وتذکیر وتأنیث کلمات درکار نیست. صفت وموصوف درافراد وجمع بایکدیگر مطابقت نمی‌کند قاعدهٔ جمع‌بستن کلمات مفرد یا متعدی ساختن افعال لازم، بازبان‌عربی فرق دارد برسر کلمات فارسی حرف تعریف «ال» ودرآخر آنها «تنوین» در نمی‌آید. علامت مصدرجعلی«یت» مانند: جمعیت، انسانیت، اسلامیت، امنیت، جدیت درآن دیده‌نمی‌شود. زبدهٔ سخن‌آنکه قواعد و اختصاصاتی دراین‌زبانست که مخصوص بدانست وعدول ازآنها را جز در مواردی خاص، اهل ادب روا نمی‌دانند.

اکنون اگر بیاییم این ضوابط وقوانین راکه‌دراین زبان جاریست، خودسرانه وبطور دلخواه برهم زنیم وبمتابعت از قوانین زبانی دیگر بپردازیم. مثلا بجای«ی» علامت مصدرکه در زبان فارسی بآخر کلمات در می‌آورندعلامت مصدر عربی«یت»رادر آوریم [1] وبجای‌سرد بودن وزن‌بودن وایرانی‌بودن وسنم‌زدن ومنی‌کردن ودوگانگی‌داشتن که‌با درآوردن «یاء» مصدری فارسی درآخر کلمات باید ساخته شود وسردی وزنی وایرانی ومنی‌ودوئی و... گفته شود: سردیت، زنیت، ایرانیت، منیت، دوئیت، خوبیت‌و... بگوئیم وبعدکسانی‌نیز بیایندوبه پیروی ازاین قاعده، حتی باحسن‌نیت، یعنی بقصد توسعه‌وگسترش‌زبان، بجای بزرگی وکوچکی‌ودانائی وگرمی وسرخی وتشنگی و... بزرگیت وکوچکیت‌ودانائیت وگرمیت وسرخیت وتشنگیت و.... بکار برند، ببینید زبان فارسی بچه صورت‌درمی‌آید.

یا چنانکه غالباً می‌شنویم همانگونه که درآخر بعضی کلمات‌گاهی تنوینی‌در می‌آورند واولاً ودوماً وسوماً وجاناً وزباناً وروااناً وگاهاً وتلفناً وتلگرافاً و...می‌گویند. اگر بخواهیم این نسبتا راگاهی نیز تعمیم دهیم واین روش‌را درسایر کلمات جاری سازیم‌وبدنبال قلبا ـ زبانا (زبانن). دستاً (دستن)، پایاً (پاین)، گوشتا (گوشتن) پوستاً (پوستن)، خوناً (خونن)، اتوبیلا (اتوبیلن)، اسباً ـ آباً (آبن) خاکا (خاکن) روزاً‌و«شباً».... بگوئیم، برسر این زبان‌چه می‌آوریم؟ یا اگر علامت‌جمع و حرف‌تعریف عربی و (لاء) نفی آن‌زبان را برسر کلمات فارسی بیفزائیم و بجای بی‌درنگ، بی‌جان، بازرسان‌و سفارشها وبنابه‌خواهش و بنابفرموده .... بلادرنگ و لاجون (لاجان)وبازرسین وسفارشات وحسب الخواهش وحسب‌الفرموده بکاربریم، سپس‌این شیوه رادر سایر کلمات‌نیز بکار بندیم، بربنیادزبان فارسی‌چه لطمه‌ای وارد می‌سازیم؟

صحیح مهجور و غلط مشهور ـ (قسمت‌دوم)

برخی از پساوندهای واژه ساز در زبان فارسی«سرا»و«کده»است که سعنی جاومکان‌را

۱ـ این‌علامت «یت» که درزبان عربی بآخر بعضی کلمات می‌آید، خود مصدرجعلی می‌سازد. تفصیل مطالب این مقاله جای جای در بخش نخستین کتاب‌آمده است.

می‌دهد و درکلماتی چون «مهمان‌سرا»، «کاروان‌سرا» ، طرب‌سرا، بستان‌سرا، محنتکده، ماتمکده بتکده، میکده، دهکده ونظائر آنها بکار می‌رود.

حافظ فرماید:

طرب سرای محبت کنون شود معمور که‌طاق ابروی یارمنش مهندس شد

ونیز استاد سخن سعدی گفته است:

شنیدم که یک هفته ابن‌السبیل نیامد بمهمان سرای خلیل

ولی این‌گونه ترکیبات موقوف برسماع است وباید که از بکاربردن آنها پیروی‌ازاهل فن واستادان سخن کرد وسزاوار نیست درهرجا آن را بآخر کلمات افزود. ولی می‌بینیم بردرو دیوار بعضی دکه‌ها وفروشگاهها کلماتی نظیر: پارچه‌سرا، اتومبیل‌سرا، لقمه‌سرا، جامه‌سرا، چای‌سرا، بستنی‌کده، خط‌کده بخط جلی نوشته شده وصاحب فروشگاه‌بسیارهم خوشحالست که نامی خوب‌ومناسب برای محل کار خود انتخاب کرده است. وبعید نیست که دیگران نیز بدین قیاس الفاظ دیگری را بعدها بدان بیفزایند. وفرضاً: سبزه‌سرا، شیرمسرا، روغن‌سرا، درشکه‌سرا، جاروکده، پاروکده، داروکده، میوه‌کده، ... بکار ببرند. چنانکه هم‌اکنون، بنا بنقل یکی‌از دانشجویان باهوش نکته‌یاب دکه‌ای‌اغذیه‌فروشی به «شکم‌سرا» نام‌گذاری شده است[1]!!

برسردریک دکهٔ کوچک پارچه‌فروشی باحروف برجستهٔ فلزی‌وبخط نسخ درشت و رنگ سبز نوشته شده است: «پارچه‌زار» که اگر اختراع این‌گونه واژه‌های «من‌درآوردی» ادامه یابد براحوال زبان فارسی وآیندهٔ آن زار زار بایدگریست.

میدانیم که زبان فارسی از زبان عربی ولغات آن تأثیر بسیار پذیرفته وچنانکه‌گفته‌شد بسیاری از واژه‌های عربی بدین‌زبان راه یافته است وهمین‌امر خود سبب توسعه ورونق زبان‌ما گردیده است. ولی این تأثیرپذیری درآغاز منحصر بپذیرفتن واژه‌های آن بود.نه‌در قواعدودستور وترکیبات زبان. بطوری که درقدیم قواعد صرف ونحو عربی‌در زبان فارسی رعایت نمی‌شد واگر واژه‌های عربی را بکار می‌بردند بیشتر ضوابط دستورزبان فارسی راکه‌بمنزلهٔ ارکان‌و اساس‌زبان است درآنها مراعات می کردند. وزیر، امیر، کریم، امام.... را درحال مصدری وزیری، امیری، کریمی، امامی می‌گفتند. ملوك، منازل، عجایب، قنادیل... راکه خود ازکلمات جمع عربی است، یک باردیگر جمع‌بسته ملوکان، منازلها، عجایبها، قنادیلها... بکار می‌بردند. نامهای عربی را بقاعده زبان فارسی وباافزودن الف ونون بآخرآنها جمع می‌بستند ودرمثل مؤمن‌وکافرو محارب وفاسق ومالک.... را مؤمنان وکافران ومحاربان‌و فاسقان ومالکان می‌نوشتند. درذکر صفت وموصوف حتی درکلمات عربی غالباً رعایت تذکیر وتأنیث ومفردوجمع‌را نمی کردندواز تنوین وبکاربردن کلمات تنوین دار تاآنجاکه ممکن بود احتراز می‌کردند، حالا ومالا، واقعاً، حقیقة، ابداً...را درحال -ومالی - ودر واقع - ودر حقیقت - و برای ابد -می‌آوردند. همچنین در

سایر موارد و... ولی بتدریج برخی‌از سخنوران پیشین گاهی دراین‌گونه کلمات بمتابعت ازقواعد زبان عربی اگر موصوف مؤنث بود، صفت را نیز مؤنث آوردند. مثلا صفات‌حمیده، اخلاق‌مرضیه، ملکات فاضله، وزارت جلیله نوشتند . یا بجای امیری، وزیری، عزیزی، امامی-امارت-وزارت، عزت وامامت بکار بردند. یا کلمات عربی را بقاعدهٔ عربی باافزودن علامات‌جمع عربی در آخر آنها جمع بستند ومؤمنین وفاسقین و متکلمین ومالکین نوشتند. که اکنون نیز غالباً متداولست [1] این شیوه اگرچه برخلاف قواعد زبان فارسی است، اماتاآنجا که درکلمات عربی جاری‌است واز روی ناچاریست با آنکه موجب ضعف وکاستی زبان فارسی است چندان جای ایرادی نیست.

ولی درمورد کلمات فارسی که ازآغاز فرقی‌میان نروماده ومذکر ومؤنث دراین زبان ننهاده‌اند، این کار درخور تأمل بسیار است و«زن‌فاضله»«گزارشات واصله» -بانوی محترمه- وکارهای مربوطه -وآستانهٔ‌مقدسه‌وپستخانهٔ‌مبارکه -ونامهٔ‌مورخه....گفتن دوراز انصاف‌وخطائی‌آشکاربنظر می‌رسد. وشایدکه جز سنت شکنی ومخالفت بادستورزبان وپایمال کردن قواعد آن، نام دیگری برآن نتوان نهاد. البته نگارندهٔ این مقاله هرگز برآن نیست که دیگران‌را از استعمال این غلطها منع کند. واین حق را بخود نمی‌دهدتا برای آنان ایجاد وظیفه وتکلیفی‌نماید که « هرکسی خود مصلحت بیند کار خویش را». وآنگاه شایدکه برخی نیزبادعا برخیزندواعتراض کنندکه اینها چه حرفی است؟ «این‌گونه کلمات غلط است چه معنی دارد»؟چه اشکالی دارد اگرگاهی هم جاناً وزباناً وزنیت وخوبیت وگزارشات واصله‌ووگفته شود. وفرضاً گرمیت، سردیت وبزرگیت وپنیرکده ودرشکه‌سرا وحلبی‌زار.... وصدها لغت نوظهور دیگر هم‌برآن افزوده‌گردد زبان برای بیان مقصود است. وقتی دیگران می‌فهمندکه مقصود چیست دیگر مانعی‌ندارد که‌چه می‌گویند

این پاسخی است که کم‌مایگان وظاهر بینان میدهند. ولی اگر باگروهی‌از متظاهران بدانش ومتفاضلان یا نیمه‌عالمان ازاین مقوله سخن‌گفته شود، بی‌درنگ جواب میدهند چه اشکالی دارد. غلط مشهوربهتر از صحیح مهجوراست. یاغلط‌مستعمل بهترازصحیح نامستعمل است.

ولی باید ازاین حضرات پرسید مراد از غلط مشهور کدامست ؟ ومیزان‌دربکاربردن این‌الفاظ تلفظ چه کسانی باید باشد؟ آیا اگرگروهی «مَحوطه» را «محوّطه» - «مَجَوَّز» را«مَجوز» - «شِمال» را «شمال» - «ماده» را «مادّه» - «عادی» را «عادّی» - «قضات» را «قُضات»-«شِعار» را «شَعار»و«اقل‌واکثر» را «اقلا واکثراً» - «هفده» را «هیفده» - «هجده»را«هیجده»- «جانی‌و زبانی» را «جاناً وزباناً» - «سرائیدن» را «اسرائیدن»-«زَدائیدن » را «زِدائیدن» -«رزم‌آرا» را«رزم آراء» و«بها» (بمعنی قیمت) را «بهاء» و «گرامی» را-«گرام» «قسطی» را«قسدی»ووو تلفظ کنند

۱- نشانهٔ جمع درزبان فارسی «ها» و «ان» است ودرکلمات عربی «ات»و«ین»و«ون» مانند: مؤمنین، مشرکون وافزودن علامت جمع عربی برآخر کلمات فارسی‌نارواست،وتاممکنست ازآن باید احترازکرد.

وپس از چندی این غلطها درمیان عامهٔ مردم رواج یابد؟ دیگران نیز بایدازآنان‌پیروی کنند؟ تا رعایت این مثل مشهور راکه «غلط مشهور به‌از صحیح نامشهور است» کرده باشند؟ یاباید بفکر چارهٔ کار ودرالدیشهٔ اصلاح خطای آنان باشند؟ *

اینکه‌گفته‌اند غلط مشهور به‌از صحیح نامشهور است برای آن معیار ومیزانی قرار داده‌اند وآن استعمال بزرگان‌و استادان سخن است. یعنی کسانی که قوام ودوام زبان فارسی بآنان است وقولشان حجت میباشد[۱]. آنان که شهرت‌ورونق زبان پارسی باشعاروآثار آنان بستگی دارد. اینان اگر لغتی را غلط استعمال کردند (که البته آن هم بی‌سبب وبی‌سندی‌نیست) و کلمه‌ای را بحسب ظاهر درغیر موضع خود بکاربردند، دیگران‌نیز میتوانند بآنان تأسی جویند وازآنان پیروی کنند اینجا این مثل «غلط مشهور به‌از صحیح نامشهور است»مصداق پیدامیکند ومیتوان بسخن این بزرگان‌و سخنوران استناد کردو کلمه‌ای غلط رابجای صحیح آن بکار برد.

درمعنی کلمات زیراند کی‌دقت‌فرمائیدتا مطلب بیشتر روشن‌شود:«صحرا»واژه‌ایست عربی‌ومعنی آن دشت وبیابان وسرزمین بی‌آب وعلف میباشد ولی در زبان فارسی‌استادان سخن‌از آن‌جای‌سبز وسرزمین باصفا وخرم اراده کرده‌اند. سعدی‌گوید:

شدموسم سبزه وتماشا　　　برخیز وبیا بسوی صحرا

حافظ فرماید:

خلوت‌گزیده را بتما شاچه حاجتست　　　چون کوی دوست هست بصحرا چه‌حاجتست

همچنین دراین‌دوبیت کلمهٔ «تماشا» بمعنی بایکدیگر رفتن‌است‌وباید بصورت «تماشی» نوشته شود ولی درفارسی بمعنی نظرکردن بچیزی ودیدن منظره‌ها آمده است،ومعنی اصلی کلمه وصحیح کلمه متروك ومهجورگردیده. **اینهامشتی‌از خروار زبانیست،** که‌درس خواندگان ما بدان سخن میگویند.

دیگر ازاین غلطهای مشهورواژهٔ «فراغت» است که معنی اصلی‌آن تشویش‌واضطراب میباشد ولی درفارسی بمعنی راحت وآسایش بکار رفته است یعنی برعکس معنی اصلی وحقیقی‌آن

---

* البته‌گاهی نیز ذوق عامهٔ مردم‌واژه‌هاوترکیباتی خوب ودلپذیر میسازد که مورد پسند وقبول عموم قرار می‌گیرد، ولی این مطلب دلیل آن نتواند بود تاهرکسی بدین کار دست یازدواز پیش خود برای هرچیزی لغتی بسازد.

[۱] بااظهار تأسف چون بکار بردن کلمات معرب در هنگام چاپ کتاب بسیار مشکل بود و سخت موجب تأخیرکار میشد اکثرکلمات که احتیاج به«اعراب» داشت‌در این کتاب هموزن آنها رادرمقابل‌اختیار کردیا بانوشتن(بکسراول‌وفتح دوم‌و...) بتوضیح پرداخت(در روزنامه،دستی اعراب گذاشته شده)برای آشنائی با تلفظ صحیح این کلمات‌نیز رجوع فرمائیدببخش اول ص۷ تا۱٦ وصفحات‌دیگر

واین معنی اصلی شاید که امروز در فارسی بکلی متروك باشد. ونیز واژه «مدارا» که بمعنی نرمی و ملاطفت میباشد صحیح آن «مدارات» است. ولی همهٔ سخنوران آنرا بصورت «مدارا» باحذف «ت» بکار برده‌اند. همچنین است: مُفاجا، مُحابا، مُقاصا، وکلمات دیگر نظیر آنها که با حذف حرف آخر یعنی حرف «ت» استعمال می کنند واگر کسی بجای «مدارا»، «مدارات» بکار ببرد، دراینجا باید بدو اعتراض کرد وگفت؛ غلط مشهور به از صحیح ناشهور است. حافظ فرموده است:

آسایش دوگیتی تفسیر این دوحرف است　　بادوستان مروت، بادشمنان مدارا

فردوسی راست:

مُدارا خرد را برادر بود　　خرد برسر جان چوافسر بود

ونیز کلمهٔ «رعنا» که از رعونت مشتق است، در عربی: بمعنی « زن احمق وگول ومتکبر» است ولی در فارسی استادان سخن آنرا بمعنی «خوب صورت وزیبا» بکار برده‌اند. واین گونه کلمات از «اغلاط مشهور» است که صحیح آن غیر مشهور ونامستعمل میباشد.

هرگز بود آدمی بدین زیبایی　　یاسرو بدین بلندی ورعنایی

یا کلمهٔ «خاور» و «خاوران» اصل آن «خوربران» بوده وبمعنی مغرب است یا از اضداد شناخته شده وغالب سخنوران آنرا بمعنی مشرق بکار برده‌اند. چنانکه حافظ گوید:

سحرچون خسرو خاور علم برکوهساران زد

بدست مرحمت یارم درامیدواران زد

امروز نیز همه از شنیدن کلمه «خاور» سمت «مشرق» را اراده میکنند. اگر آنرا بمعنی «باختر» بکار ببرند نارواست. ومیگویند غلط مشهور است.[۱]

همچنین «افعی» و «حوالی» (اولی بمعنی ماری گزنده وبسیارسمی ودومی بمعنی اطراف وجوانب) دراصل افعیٰ[۱] وحوالیٰ است (بروزن افزا ومدارا) ولی در فارسی چنین شناخته شده‌اند واینها نیز ازنوع غلطهای مستعمل میباشد که ازصحیح متروك ونامستعمل آنها بهتر است.

همچنین است کلمات : غشی وصافی و خجل واولی و حوروسیر وتبرا و هدیه و ادعیه وحیوان وجولان‌ووو ... که تغییری دراصل آنها ازجهت حروف یا اعراب یا تخفیف یا تشدید یا تغییر معنی وغیره حاصل شده وباهمین صورت دگرگون شده‌وتغییر یافته نیز مشهور و مستعمل میباشد.چنانکه سه کلمه اول را «غش» و «صاف» و«خجالت» نیز بکار برده‌اند. و بآخر «اولی» باآنکه در معنی صفت تفضیلی است،گاهی لفظ «تر» افزوده، «اولیتر»گفته‌اند«حور» را با آنکه خود لفظ جمع است، درمعنی مفرد بکار برده‌اند وآنرا جمع بسته«حوران بهشتی»گفته‌اند. «سیر» راکه بمعنی حرکت وگردش است ، بمعنی نگاه کردن و دیدن ، و «هدیّه» مشدد را بی‌تشدیدو«ادعیه» بی‌تشدید را مشدد کرده‌اند.وحیَوَان وجَوَلان راکه بفتح اول ودوم هستند

۱- دراین مورد نیز دربخش اول کتاب سخن رفته است (رك ص ۷۵.)

هدیّة
ادعیة

گاهی بسکون دوم بکار برده‌اندو «تَبَرُّء» را تغییر داده، بصورت«تَبَرّا» درآورده‌اند ۱

اینها وشاید بیش از دهها کلمهٔ دیگر نظیر اینها از جمله واژه‌هائیست که درردیف غلطهای مشهور است واگر کسی صورت غیر صحیح آنها را نیز بکاربرد، در لزد اهل ادب معفو ومعذور میباشد.



نمی ازیمی وقطره‌ای ازدریائی (قسمت سوم)

آنچه تا کنون گفته شد دربارهٔ اجزاء کلمات واشتقاق آنها وبکاربردن الفاظ وساختن لغات بودو تغییری که درصورت آنها داده میشود، ازجهت اعراب وحرکات وحروف وتشدیدو تخفیف وتنوین وتغییر معنی یا کاستن وافزودن حرفی بکلمات وغیره وغیره. والبته که این مختصر نمی از یمی ومجملی از مفصلی وقطره‌ای از دریائی بود که در آنها بسی مطالب را ناگفته ماند واز بسیاری سخن باختصار راندوگاهی نیز فقط باشاراتی اکتفا شد. امیداست که صاحب نظران دانش پژوه باصلاح وتنقیح وبسط وتکمیل آن بپردازندو بهرصورت که مصلحت میدانند از رواج فساد وتباهی درزبان فارسی جلوگیری کنند.

ولی دربارهٔ ترکیب جمله ها وتلفیق عبارات وبیان مطالب کار خرابی زبان فارسی از این بسیار بدتر وتأثرانگیزتر است. در قسمت نخست اگر کلمه‌ای را بغلطاستعمال کنند باری مغایر معنی ومقصود نیست وخواننده مراد نویسنده رادرك می کند. وچون مقصود اورا می‌فهمد بقول ظریفی دیگر هرچه بگوید براو حرجی نیست. ولی دربیان مطالب وترکیب جمله هاوتنظیم عبارات گاه کار بجائی میرسد که انسان معنی آنرا نیز نمی‌فهمد. یااگر عبارتی مفهوم ومفیدمعنی است هرگزبزبان فارسی وعبارات فخیم ودلنشین آن شباهتی ندارد وبخوبی پیداست که این گونه جمله ها وعبارات متأثر اززبانهای بیگانه واروپائیست وشاید که معنی آنها درفارسی چیزدیگری باشد. مثلا اگر ازکسی بپرسند «آیا شما میتوانیدفلان کار راانجام دهید» ؟یا « آیا برادر شما بخانه آمده است» ؟ در پاسخ میگوید: «فکر می کنم بتوانم ...» یا«فکر می کنم آمده باشد» ولی مقصود او از جمله «فکر میکنم» در واقع فکرکردن واندیشیدن وتفکر نیست، بلکه مرادوی گمان کردن وچیزی شبیه بآنست. بجای آنکه بگوید «گمان میکنم» یا«حدس میزنم» یا «تصور میکنم» یا «احتمال میدهم» یا «چنین می پندارم» عبارت«فکر میکنم» رابکارمیبرد.

خریدار از پارچه‌فروش مطالبه پارچه‌ای میکند. ازوی می‌پرسد چه رنگش رامی‌خواهی جواب میدهد. «رنگ‌شادش را میخواهم» !! ومرادش آنست که رنگش شادی‌بخش وروشن

۱-رجوع فرمایند بمقالات مسلسلی از محقق فاضل، مرحوم دکتر خیام پور درنشریه دانشکده ادبیات وعلوم انسانی تبریز، شماره اول تا سیزدهم. ونیز ببخش اول این مجموعه ازص ۱۰ ببعد

ونشاط‌آور باشد.وغافل است که «رنگ» ـصفت است‌وکلمهٔ«شاد» هم وصف وبدین‌صورت‌عبارت را بیان کردن شاید درست یا دست کم فصیح نمی‌باشد. و این‌گونه‌جمله‌ها را نمی‌توان فارسی نام نهاد[۱].

کله‌پاچه فروش خوش ذوقی صفحه‌ای سیاه رافراهم آورده وآنرا درگذرگاه برسرچوبی علم‌کرده برروی آن نوشته‌است «دراین مکان‌کله‌پاچه دایراست» وباز برصفحه فلزی سیاهی (تابلو) بطول چهارمتر با خط درشت نوشته شده است: «گالری‌گلها ـلباس مردانه وزنانه‌و بچه‌گانه ولباس نوزادان وسیسمونی وهمه‌رقم کیف و .....»

آن مدرس که بتعلیم وتفسیر قرآن‌کریم مشغولست. آیه‌ای از قرآن را «فراز» یا «پاراگراف» میخواند. ومیگویدمعنی این «فراز» چنین است یاترجمه این «پاراگراف»بفارسی‌نوشته شده. ومقصودش ازاین کلمات یک یاچند آیه ازقرآن مجید است

تعبیر «پیاده‌کردن» یا « در رابطه با ....» امروز ورد زبان خاص‌وعام وتکیه کلام این وآن‌گردیده است. وهمه‌جا بجای«اجرا‌کردن» و «انجام دادن» و «عمل‌کردن» وعباراتی نظیر آنها میگویند «این‌کار را پیاده میکنیم» ویا بجای «دربارهٔ مطلبی سخن‌گفتن».یا «درباب چیزی بحث‌کردن » یا «ازکسی سخن بمیان آوردن» یا «راجع‌بآن ......»یا «در موضوع آن .....» میگویند: « درارابطه بافلان چنین‌کردم».

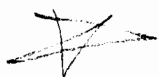
شاید برخی ایراد کنند که عبارات وتعبیرات «این کار را پیاده‌کردن»یا « در رابطه با چیزی سخن‌گفتن» یا «باپله بالاآمدم وخسته شدم » یا «از دستش‌گرفتم‌تا نیفتد» یا «انقلاب نوپا »یا«قلم‌کشنده» که‌بایدبجای‌آنهاگفته‌شود:«ازپله‌بالاآمدم وخسته شدم»و«دستش راگرفتم‌تا ...». یادر رسانه‌های‌گروهی » یا «استدلال تراشی‌کردن» یا «طلب استمداد»یا «سنگ‌حجرالا سودسیاه» یا «کامیون‌باری» یا «مشکل» را «مشگل» و« عسکر» را «عسگر»گفتن ودهها‌تعبیر ولغت وترکیب غلط دیگر نظیر اینها چون امروز زیاد بکار رفته وشنیده شده‌است ودیگران همه معنی آنرا درك می‌کنند ایرادی ندارد ومی‌توان همه‌جا آنها رابکار برد. ولی این‌سخنها نیز از نوع غلطهای مشهور آن‌چنانیست که ذکر آنهاگذشت. واگر قصد ماسخن‌گفتن‌بزبان فارسی‌است هیچیک ازاین تعبیرات وترکیبات البته فارسی‌نیست. واگر هست فصیح نیست. وزبان فارسی برای ادای مطالب قدرتی بمراتب بیش ازاینهادارد. ولی باید زحمت‌کشید ودرس‌خواندو مطالعه بسیارکرد وباآنها آشنائی حاصل نمود وگرنه کسی «سعی نا کرده دراین راه بجایی‌نرسد»

این مطلب را نیز باید یادآوری کرد که ترجمهٔ آثار از زبانهای خارجی،گاهی‌تأثیرهای نیکی هم داشته وگذشته ازآنکه بروسعت زبان وغنای ادبی وعلمی آن افزوده است، برخی از

۱-رجوع فرمایند بخش اول‌کتاب ـهمچنین دربارهٔ سایر مطالب این‌مقاله

۲-رجوع فرمایند بخش اول‌کتاب

اصطلاحات وکلمات وترکیبات خوب ومتناسب با زبان مارا نیز درآن وارد ساخته است. وحتی در دستورزبان فارسی که برخی آنرا ستون فقرات زبان بشمار می‌آورند نیز اثری گذاشته است. ولی بیشتر این‌گونه تأثیرات مثبت ومناسب مربوط به‌ترجمه هائیست که بدستیاری‌گزارندگان دانا و لایق وبسلط‌بهر دوزبان فراهم آمده است[۱] وتعداد آنها دراین سالهای اخیر بسیارکم وشاید انگشت شمارشده است.



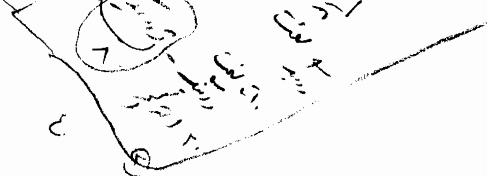
پاسداری‌فارسی‌زبانان‌اززبان‌فارسی   قسمت چهارم

اشکال کار دراین است‌که دراین دوسه دهه پیش از انقلاب برخی از جوانان ما بحکم ضرورت هنوز زبان فارسی‌را نیاموخته بفراگرفتن زبان انگلیسی روی می‌آوردند وهمین که باآن زبان اندکی آشنائی پیدا میکردند خود را «ذواللسانین» پنداشته بفکر ترجمه‌ونقل‌مطالب از زبانهای دیگر می‌افتادند بااظهار تأسف‌کم کم ازین راه صدها غلط املائی‌وانشایی ودستوری وترکیبات مخالف قیاس وتعبیرات نامناسب واصطلاحات غلط وواژه‌های سست‌ورکیک (ومن عندی) بزبان پارسی راه یافت وآنچه نیزپیش ازاین از خرده‌ها ونواقص وجود داشت‌کسی باندیشه اصلاح آنها نیفتادوکارنابسامانی‌زبان بدانجا رسید که میان زبان‌فارسی ادبی واقعی با زبان مصطلح مافاصله‌ای عظیم افتاد چنانکه غالب ماباسوادان ودرس خواندگان امروز معنی کتابها وعبارات نویسندگان پیشین را نمیدانیم وازدرك مقصود آنهاگاهی عاجزیم. واگر این روش ادامه یابد واین تعبیرات وترکیبات در زبان فارسی روی بفزونی نهد روزی فرا خواهد رسید که زبان نویسندگان وسخنوران پیشین برای مازبانی بیگانه بشمارآید.

استاددکتر غلامحسین یوسفی را تحت عنوان «زبان فردوسی و زبان ما» مقالتی است تحقیقی وبسیار ممتع که درآن نکته‌ها راگفته وگفتنیها را بشرح آورده است. انصاف را که حق مطلب را بخوبی اداکرده وبهتر ازآن سراهرگز یارای ادای مطلب‌نیست. واینک قسمتهایی را ازآن زیب‌افزای این مقال می‌سازد.

استاد یوسفی پس از نقل اشعاری از سخنهای استوار فردوسی بذکر نمونه هایی از جمله‌ها وعبارات مردم امروز می‌پردازد واز اصطلاحات وتعبیرات نابجائی‌که وارد زبان‌فارسی شده، نمونه‌هایی بدست میدهد واین عبارات را غالباً زائیدهٔ ترجمه‌از عبارات خارجی وناآشنائی مترجمان بزبان فارسی یا بهردوزبان میداند وچنین می‌آورد: «این نمونه‌ایست از زبان فردوسی که‌لقدعمر را برسر آن نهاد وبرای مابمیراث‌گذاشت. اما مافارسی‌زبانان‌چگونه‌ازآن پاسداری کرده‌ایم!!

۱ـرجوع فرمایند ببخش دوم ـقسمت ترجمه



در جریان مسابقاتی ورزشی در برنامه‌ای تلویزیونی مربی والیبال دختران یا به تعبیر سستفرنگان «کوچ» در مصاحبه‌ای گفت: «ماحالا روی فیزیک دختران کار می کنیم» ومقصودش آن بود که آنان را با تمرینهای بدنی آماده می‌سازیم. بلی ماا کنون می‌نویسیم «روی دوستان خود حساب می کنیم» یعنی بآنان تکیه واعتماد داریم. بجای اجراء وعملی کردن برنامه را «پیاده‌می کنیم» بعوض «میزان افزایش جمعیت» می‌گوئیم «نرخ افزایش جمعیت» از «پوشش درمانی» واز «چتر درمانی» سخن میگوئیم ومنظورمان آنست که تا چه حدودی از جمعیت رادرمان می کنیم... انبوهی وسائل نقلیه را به «فشردگی ترافیک» تعبیرمی کنیم. درمدرسه سابقاًمی گفتیم چیزی را می‌آموزیم وامتحان می کنیم، اینک «آموزش میدهیم» و «امتحان‌می گیریم» طرفه‌تر آنکه برای هرکاری می‌نشینیم، «بگفتگو می‌نشینیم، بغذا خوردن می‌نشینیم، به تماشای فیلم می‌نشینیم ...»

اینها مشتی است ازخروار، از زبانی که درس‌خواندگان مابدان سخن می گویند.

سپس ضمن بیان مطالب می‌نویسد: «اگر کتابهای برخی از مترجمان امروزی را بگشایند ومثلا در صفحه‌ای از ترجمه داستانی از ویلیام‌فا کنر عباراتی‌ازاین نوع را میخوانید: «دستها می‌بینند ، انگشتها خنک می کنند،گلوی ناپیدای قوجایی که کمتر از عصای موسی احساس داشت از لیوان نامعین که به‌تپیدن‌گلوی لاغر خنک‌درحال تپیدن، خنک‌شدن‌فلزلیوان پرلبریز درحال خنک‌شدن لیوان انگشتان خواب را برمی‌انگیزند وطعم خواب نم کشیده رادر سکوت درازگلوبجا می‌گذارند؟ !!!»

در نشریه‌ای نیز می‌خوانیم :«دانشجویان فلان رشته‌بزودی از تحصیل در دانشکده فراغت حاصل خواهند کرد وسپس راهی جامعه خواهند شد تامشتهای پری را که در سالهای تحصیل در دانشکده اندوخته‌اند، پیش روی نونهالان‌این مرز وبوم بازکنند.» تاحالا در زبان فارسی مشت کسی را بازکردن کنایه بود از اسرار اورا فاش کردن‌و رسوایش ساختن اما این جانویسنده آن را بمعنی ابراز لیاقت وهنرنمایی یعنی درست برعکس بکار برده است.

وقتی بشیوه فرنگی لباس می‌پوشیم ، فرنگی پذیرایی می کنیم، فرنگی‌غذا می‌خوریم ومی‌نوشیم .... وفرنگی رفتار می کنیم حتی بعضی ازمازبان آباواجدادی‌رانارسا یافته‌درگفتگوی روزانه هم بزبانی دیگر افادهٔ مرام می کنیم، شگفت نیست که برخی دیگر درکتاب علمی هم که می‌نویسیم، فقط روابط جمله‌هامان فارسی است. وبقیه اجزاء کلام از زبانی بیگانه است چندان‌که درك مطالب آن برای عموم خوانندگان دشواروگاه محالست.

آنگاه فارسی ندانستن وبی‌خبری خود رااز چگونگی اختیار زبان علمی‌در بهانهٔ‌نامعقول ناتوانی زبان فارسی در ادای مفاهیم پنهان می‌سازیم.»

دکتر یوسفی پس ازنقل مطالبی می‌نویسد: «آشفتگی زبان فارسی درهمهٔ زمینه‌ها

مشهود است زبان مطبوعات‌نیز وضع بهتری ندارد. وگاه برخی‌از مطالب آنها برای فارسی‌زبانان نامفهوم است...»

در جای دیگر میاورد : «مسئله زبان فارسی برای ما ایرانیان ، مهم‌تر از آنست که برخی از درس خواندگان ما می‌پندارند . زبان فارسی فقط وسیلهٔ سخن‌گفتن و رفع‌نیازمندیهای روزانهٔ مانیست که بتوان باچند ساعت تدریس آن دردبستان ودبیرستان بتوسط هر کس که باشد سروته قضیه‌را بهم آورد ودلخوش بود که وظیفهٔ خودرا انجام داده‌ایم...» وبعد از شرحی که درباره اهمیت زبان فارسی ومطالب‌دیگر می‌نویسد،چنین می‌نگارد: «.... ماالفاظ فصیح ومأنوس زبان فارسی راازیاد برده‌ایم وبجای آنها کلماتی بیگانه بکار می‌بریم، مثل: «سمینار -سمپوزیم- کمیسیون -سوکمیسیون - کمیته -پورسانتاژ -ته‌دانسان -تی‌پارتی-تیراژآپار - فتوکپی -گودبای پارتی - کاباره - کافه‌تریا -سلف‌سرویس -سوپرمارکت -دراگ‌استور ... کاوبوی -وسترن -گاردن پارتی میزانسن -سناریو وغیره»حتی باستعمال غیرضروری وروزافزون کلمات بیگانه اکتفا نکرده تعبیرات آنها را نیز بفارسی‌ترجمهٔ لفظ بلفظ می کنیم ویا واژه‌های فارسی‌را بسیاق آنها در جمله می‌آوریم ومیگوئیم: «آهنگ رشد اقتصادی» بجای «سرعت رشد ومیزان‌رشد اقتصادی» به فلان مؤسسه «سرویس می‌دهیم» یعنی باآن «همکاری می کنیم.»روی کتابی یاموضوعی کار می کنیم «در نزد بچه هافلان بیماری را اتود می کنیم»یعنی‌چگونگی آن بیماری رادرمیان بچه هامطالعه وبررسی‌می کنیم ومی‌نویسیم «در نزد حافظ فلان موضوع چنین است.»یعنی آن‌نکته درنزدحافظ چنین است. آن دونفر «همدیگر را نمی‌فهمند» یعنی بایکدیگر توافق‌اخلاقی ندارند. وهمداستان وموافق نیستند. «می‌رویم که کاری را انجام دهیم» یعنی‌درصدد انجام دادن آن‌هستیم. «برای تهران حرکت می کنیم » یعنی عازم‌تهران می‌شویم.«بیکدیگر زنگ می‌زنیم»یعنی‌تلفن‌می کنیم می‌گوئیم فلان‌چیز «بطور وحشتنا کی زیاد است» یعنی بسیارزیاد است. بعد ازآن دکتر یوسفی مطالبی می‌آورد که خلاصهٔ آن‌چنین است: روزگاری بود که برخی ازاهل دانش وباسوادان در نوشته های خود، ترکیبات وعبارات واصطلاحات عربی را بکار می‌بستند.مانند : بث‌الشکوی- قس علی‌ذلک -علی‌ای‌تقدیر -بناء علی هذا وبسیاری لغات دیگر امثال اینها «راست است که شیوهٔ تعبیر آنان نیز فارسی نبود. اما بسیاری ازایشان، فارسی وعربی را می‌دانستند وحقیقة تحت تأثیر محفوظات ومعلومات خود قرار می‌گرفتند ودراین زمینه افراط می کردند. اما ما که فارسی را درست‌نمی‌دانیم وبه‌پیروی از تعبیرات فرنگی، زبان شیرین خود را چنین آشفته وویران‌می کنیم آیا شاگردان شایستهٔ فردوسی‌هستیم؟ بی‌گمان خیر.»«... سخنان فصیح و کوتاه وپرمغزفردوسی را قیاس کنید باجمله های دراز و درهم‌پیچیده‌ای که هرروز می‌خوانیم وبزحمت معنی آنها را می‌فهمیم. کافی است مثل من کتابی را باز کنید وبرحسب تصادف‌باجمله هایی ازاین قبیل روبرو شوید:» «قرن‌ما،عصاره سشتی کینهٔ آواره به‌مشت» -نخ عدم فراموشی، دستهای پینه بسته،

بانگشت درواز بسترنرم، درزیر لوای ظلمت زدای آفتاب،بیگانه باآشتی، بیگانه به‌تردید، بیگانه بخواب، کوله‌پشتی مملو ازمیلیونها قلب پاره پاره به‌پشت،در پشت سنگر زیست‌رویروی مرگ، درکار پیکار بخاطر زندگی است[۱].»

سپس ادامه میدهد: «آنجاهم که میخواهیم کوتاه بنویسیم، بقول آن استاد (بجنون حذف کردن) مبتلی می‌شویم وجمله هایی بقلم می‌آوریم ناقص ونارسا، پس شگفت نیست که‌گاه برخی از بیگانگان آشنا بزبان فارسی بگویند: چرا ایرانیها فارسی را فراموش کرده‌اند ...»

وباز استاد یوسفی ضمن بیان مطالبی می‌نویسد، فردوسی درهزارسال پیش ازاین بزبان فارسی کلمات را چنان هنرمندانه بنظم درآورده که ماامروز معنی آنرا بخوبی می‌فهمیم ولی‌جای تأسف است که ما باداشتن چنان میراث‌گرانقدری آن‌قدر در بیان مطالب وزبان مادری خویش ضعیف وپیاده باشیم که بنویسیم:

« حال اگر -بالاخره قرار باشد- بجمله آغاز برگردم وبخواهم‌آنچه راگفته شده دریک جمله بفشرم ازنو -خوب البته -فیلم را باید اثری خوب دانست وسه نقطه دنبال امارا (که نویسنده درآغاز بحث آورده) شاید بتوان باتوضیحی،زمینه‌دورشدن آنتونیونی‌از سینمای داستان‌گو وگرایشش سوی بیان مستقیم حرفهایی که در بارهٔ هنرمند امروز دارد و سوی یک سخنرانی سینمایی واین که اگر متفکری صاحب‌نظر نیست، فیلم‌ساز خیره‌کننده‌ای است، پر کرد.»[۲]

مطالب استاد دکتر یوسفی وذکر نمونه‌های حیرت آور وتأسف‌انگیزاو هنوز ادامه دارد. برسری آنکه‌گفتنیهای خودما نیز همچنان ناگفته مانده وبسیاری ازنکته‌ها حتی بدانها اشارتی نشده است. ولی چون مقام را بیش ازاین مجال نیست، سخن رادر اینجا به پایان می‌برد وازخوانندگان ارجمند بسبب اطالهٔ کلام پوزش می‌خواهد.

۱-این عبارات منقول از کتابیست که دکتریوسفی‌ازذکر نام‌آن‌خودداری کرده است.

۲-نام کتاب یامآخذاین عبارات رابازاستاد دکتریوسفی‌نویسندهٔمقاله ذکر نکرده‌است. رك بمقالهٔاو درمجلهٔ دانشکده‌ادبیات مشهدش ٤سال ۱ زمستان۳۵۳۱ -ومقالاتی‌ازدکترسیدضیاءالدین سجادی تحت‌عنوان «غلطهای مشهور» مندرج درمجلهٔ رادیو تیرماه ۱۳۳۷ وخرداد ۱۳۳۸....

۴ـ نثر نوظهور*

زبانی را که ما اکنون بدان سخن می‌گوئیم ومطالب خود را بدان می‌نویسیم یعنی زبان فارسی، نه‌ساخته وپرداختهٔ مردم امروز ونسل معاصر است که بیش از هزار سالست تاپدید آمده وقوام یافته وکامل شده وقرنهای متمادی پیشینیان مابدان‌سخن‌گفته وکتابها نوشته‌اند. این زبان دراین زمان دراز بسی نشیب وفراز پیموده واز پیچ وخمها گذشته وبسا که دستخوش تباهی وآشفتگیها نیز شده است؛ ولی همواره نگهبانان ملک ادب وآرایشگران عروس‌سخن‌نه تنها زنگارخللها ومعایب آن را زدوده‌اند که بررونق وزیبائی واعتلای آن نیز افزوده‌اند. چنانکه در همان قرنهای نخستین ظهور آن، صدهااثر ارزنده ونفیس بدین زبان بمنصه ظهور آمده است که هریک بنیاد زبان فارسی‌را تابامروز بمثابهٔ قائمه‌ای استوار بشمار میرود. مانند قابوسنامه ـ سیاست‌نامه ـ نزهت‌نامه ـ دانشنامه ـ سفرنامه ـ نوروزنامه ـ مرزبان‌نامه وتاریخ بلعمی وتاریخ بیهقی وتاریخ برمکیان‌وتاریخ‌سیستان وکلیله ودمنه وچهار مقاله وکیمیای‌سعادت‌وغیره وغیره.

در عبارات ومتون هریک ازاین کتابها اگر اندکی تأمل شود همه جا آثار عذوبت کلام‌وفصاحت‌بیان‌وبلاغت‌گفتارکه بسیار وقتها بحداعجاز رسیده درآنهانمایانست‌وهمواره‌جمله‌ها کوتاه وعبارتهارساونوشته‌هادرست‌وسخنهاسخته وپخته وموافق اسلوب و آئین زبان بوده است؛ ونویسندگان هروقت چیزی می‌نوشتندنخست بذکر فاعل می‌پرداختند، بعد از آن بذکر مفعول بی واسطه، سپس مفعول بواسطه واجزاء دیگر جمله را می‌آوردند و در آخرهمه فعل رابکار می‌بردند و اگرگاهی فعلی بر فاعل مقدم می‌شد یا درجای برخی از اجزاء جمله تغییری پدید می‌آمد بنا بضرورتی بود که نقادان برآن صحه‌گذاشته بودند و نیز موردقبول و تأئید ادیبان و سخن‌سنجان قرارگرفته بود واین‌شیوه‌بااندکی‌اختلاف‌تااین سدهٔ اخیرهمچنان رواج ودوام‌داشت.

ولی دریغ که چندیست[۱] این ضوابط درهم ریخته واین اساس ازهم پاشیده است و این‌سنتها بدست فراموشی سپرده شده‌وکسی نیز ازاین پاسداران سخن بحفظ وحمایت آن دست نمی‌یازد وبرفع معایب آن نمی‌پردازد. [۱] چندان‌که نزدیکست هجوم این خام کاریهاوسنت شکنی‌ها شیرازهٔ این زبان شیرین رااز‌هم بگسلد وآن را بزبان دیگری مبدل سازد. راستی درزمان مااین مردان آزادهٔ نکته‌دان بکجا رفتند؟ واین سخن‌سنجان بصیر وادب دوستان دانش‌پژوه‌چه

*ـ این مقاله نخستین مرتبه‌روز پنجشنبه۲۷بهمن ۱۳۶۲ درجریده کیهان بطبع رسیده

۱ ـ بخصوص در این ۳۰-۲۰ سال اخیر این آشفتگیها در زبان فارسی شدت ووسعت بیشتری یافته وشاید که این‌امر درنتیجه تأثیر زبانهای بیگانه غربی وترجمهٔ کتابهای آنهاباشد، بدست کسانی که آشنائی کامل بقواعد زبان فارسی ندارند وگرنه آثار ومقالات نویسندگان‌فاضل معاصر ازهرگونه عیبی مبراست ونثرهای آنان‌گاه نمونه‌های تمامی از نثرهای کمال‌یافتهٔ زبان فارسی می‌باشد.

شدند؟ وچه‌شد که دیگر دم فروبسته وخاموش نشسته‌اند وقلمها را شکسته‌اند؟

صدهزاران گل شکفت وبانگ مرغی برنخاست عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه‌شد
لعلی از کان مروت برنیامد سالهاست تابش خورشید وسعی ابروباران را چه‌شد

که دراینجا باهزار افسوس بایدگفت نخل کهن‌سال زبان فارسی بصدها آفت وعیب وعوار دچارگردید ولی ازاین باغبانان باغ ادب کسی کمر بچاره‌جوئی نبست و بدفع آن آفات برنخاست وهمین سکوت وبی‌اعتنائیها سبب‌گردید تااین خرده‌ها ومعایب روز بروز روی بفزونی نهد وآب ورونق زبان مارا ببرد ودرآن معایبی پدیدآورد که وجود غلطها و اشتباهاتی نظیر: مشدد خواندن برخی از کلمات‌بی‌تشدید ـ تلفظ پاره‌ای از واژه‌هابغلط‌ـ آوردن تنوین درآخر کلمات فارسی ـ استعمال مصدرهای جعلی بقیاس الفاظ عربی ـ بکاربردن صفتهای مؤنث برای کلمات‌فارسی جمع بستن کلمات فارسی بسیاق قواعدعربی ـ ساختن لغتهای سخیف وبی‌ارزش از پیش خود ـ پدیدآوردن صفت از کلمهٔ‌جامد ـ تتابع اضافات در نوشتن عبارات ـ طولانی کردن بیش ازاندازهٔ جمله‌ها ـ ایجاد فواصل بسیار درمیان مبتداو خبر وبسیاری از معایب ونواقص دیگر شمه‌ای از آنهاست‌وشرح هریک را دفتری جداگانه می‌باید.

یکی‌دیگر از جمله این معایب که شاید بیش ازهمه زبان ماراخوار وبی‌مایه ساخته واز ارزش واعتبار آن‌کاسته است بجای خود ننشانیدن علامت مفعول بی‌واسطه است. یعنی حرف اضافهٔ «را» که بکلی ترکیب زبان‌ما را دگرگون کرده وآن را بصورتی زشت‌و ناپسند در آورده است واین نکته، هم‌اکنون موردبحث مادراین مقال می‌باشد.

راستی اگر کسی بجای این عبارت. جوانان ما بزودی‌راه قدس را که از کربلای‌معلی میگذرد فتح می‌کنند بنویسد: جوانان ما بزودی راه‌قدس که ازکربلای معلی میگذرد را فتح می‌کنند شما تعجب نمی‌کنید؟ یا اگر بجای : محمدمدادش رااز جیب برای نوشتن نامه‌بیرون آورد. بنویسد: محمدمدادش از جیب برای نوشتن نامه را بیرون آورد . یابجای حسن فرزندش راکه خانه بود بیرون برد وباولیای مدرسه سپرد بنویسد: حسن فرزندش که در خانه بود را بیرون برد باولیای مدرسه‌سپرد. بنظرتان عباراتی سخیف وخنده‌آور نمی‌آید؛ ونمی‌پرسیداین‌جمله‌ها وعبارات چه معنی دارد؟ این نثر نوظهورکی وازکجا آمده؛ که بزبان فارسی‌هزار ساله‌ما هرگز شباهت ندارد؟

ممکنست خوانندگان ارجمند بامطالعهٔ این عبارات نگارنده را به پریشان‌گوئی‌وگزافه

---

۱ از حسن‌اتفاق بعداز آنکه نوشتن این مقاله بپایان رسیده بود. ناگهان «ستاره‌ای بدرخشید وماه مجلس‌شد» ودرسخنانی که ساعت ۱ ، ۱ بعدازظهر روز ۲۲ بهمن ۶۲ از رادیو شنیده‌شد گفتاری بسیار سودمند در بارهٔ پدیدآمدن معایب وآشفتگیها در زبان فارسی و تأثیر عظیمی که رادیو دراصلاح وبهبود آن دارد، ایرادگردید که مایه امیدواریست.

اندیشی متهم کنند ووجود جمله ها وعباراتی را نظیر آنچه خواندند درزبان فارسی منکر شوند. اما «گواه عاشق صادق در آستین باشد» ذکر نمونه های زیرو نمونه های بسیار دیگر که اغلب روزها می‌خوانیم یا می‌شنویم بهترین برهان اثبات این مدعا تواند بود.

۱- وآقای... نامهٔ گروهی از نمایندگان مجلس بوزیر آموزش‌وپرورش که برای رسیدن بوضع تحصیل عشایر کشور نوشته شده بود را قرائت کرد. (صدای ایران شبکه اول ساعت ۱۴ روز ۶۲/۱۰/۲۰)

۲- گروهی ازحمله کنندگان سپاهیان عرب مقر صهیونیستها در پاریس که از آنجا حمل اسلحه می کنند را باآتش توپخانه خود نابود کردند. (صدای ایران اخبار ۶۲/۱۰/۲۴)

۳- هواپیماهای رژیم تحت‌الحمایه امریکا مناطق مسکونی مورازان که از طرف مخالفین تصرف شده است را موردحمله قرار دادند (صدای ایران ساعت ۸ روز ۶۲/۱۱/۱۵)

۴- سرانجام دولت عراق مجبور شد براثر فشار دولت جمهوری اسلامی تعداد ۱۴ تن از رزمندگان که دچار بیماریهای صعب‌العلاج شده ویا معلول می‌باشند را آزاد نماید (صدای ایران ساعت ۸ صبح ۱۰/ بهمن ۶۲)

چنانکه می‌بینیم درهریک از عبارتهای مذکور حرف اضافهٔ «را» از متعلق آن بکلی جدا شده وباصطلاح «فرسنگها» از جای اصلی خود بدورافتاده است.

در عبارت نخستین این حرف «را» [1] متعلق به «نمایندگان مجلس» است و باید بلافاصله بعد از آن قرارگیرد. و در عبارت دوم این علامت یعنی حرف اضافهٔ «را» به «مقر صهیونیستها» تعلق دارد ومعمولا باید پس ازآن بیاید. ودر عبارت سوم این علامت به «مناطق مسکونی مورازان» راجع می‌گردد وباید بعداز آن نوشته شود. ودر آخرین عبارت جای آن بعد ازکلمهٔ «رزمندگان» می‌باشد. بررسی آنکه دراین عبارات طول جملات و تتابع اضافات نیز سبب سستی وآشفتگی جمله ها وابهام معنی‌گردیده است ودرزبان فارسی رعایت فصاحت‌راسزاوار است تاهریک از آنها بدو وسه‌وگاهی چهار جمله تقسیم‌گردد.

سخنور محترمی ضمن شرح وتفسیر برخی مطالب علمی چنین می‌آورد: «دانشمندان موادی که موجب فساد درخت شده است‌را کشف کردند»... آیاآنچه دانشمندان کشف کرده‌اند «فساددرخت» بوده است؟ یا فعل «شده است»؟ یا«مواد»؟

اگر می‌پذیریم که آنچه کشف شده وموجب فساد درخت‌گردیده است«مواد» می‌باشد باید حرف اضافه «را» را بعدازآن بیاوریم نه بعدازکلمهٔ دیگر.

۱- مراد ازحرف «را» همان علامت مفعول بی‌واسطه است که یکی از حروف اضافه می‌باشد وحرف یاکلمهٔ «را» نیز خوانده می‌شود. رجوع فرمائید لغت نامه ذیل‌حرف «را» و برخی کتب دستور معتبر

این عبارت نیز ازتراوشهای قلم نویسندهٔ محترمیست که اگر اشتباه مطبعی‌نشده باشد بایدگفت که شاید قصد تفنن داشته است،.....

«مصوبات جدید این مؤسسه بشرح زیراعلام شد:

۱-....« مدرسه تربیت مدرس، دروس مخصوص تربیت مدرس غیر از دروس تخصصی دورهٔ کارشناسی ارشد که در دانشگاهها دایراست را بصورت متمرکز ارائه دهد» که گویا مقصود وی چنین بوده است. مدرسه تربیت‌مدرس دروس مخصوص تربیت مدرس رابصورت متمرکز ارائه دهد. غیر از دروس تخصصی دوره کارشناسی ارشد که در دانشگاهها دایراست (کیهان ۶۲/۱۰/۲۸ ص ۱۹)

هرچند رشته‌سخن ممکن است بدرازا بکشد از ذکر این نمونه نیز نمی‌توان گذشت : «گزارشات رسیده از مراکش حاکیست که عمال رژیم شاه حسن اجساد صدها تن از مردم مسلمان‌شهرهای شمال مراکش که در تظاهرات خونین ۲۹ دیماه‌گذشته بشهادت رسیدندرا بطور مخفیانه درگورهای دسته‌جمعی دفن کرده‌اند.»

درتمام این عبارات علامت «را» بقول آن استاد (۶) جای خود راگم کرده وسر گردانست .

هرزبانی دارای قواعد وضوابطی است که ناگزیر باید رعایت شود. بکاربردن حرف اضافهٔ «را» نیز تابع آن قواعد وضوابط می‌باشد وچنان نیست که آن‌را خودسرانه وبطور دلخواه بهرجای جمله وعبارت که خواستند بیاورند. اگر خواسته باشیم بنویسیم «جواد کتابش راکه در کیف‌گذاشته بود ازکیف بدرآوردوبمطالعه پرداخت» نمی‌توانیم بجای آن بنویسیم «جواد کتابش ازکیف را بدر آورد... یاجواد کتابش که درکیف‌گذاشته شده بود را ... یا جواد کتابش ازکیف بدر آورد را ومشغول مطالعه شد» این «را» علامت مفعول بی واسطه است. یعنی « کتاب» ومتعلق بدان باید بلافاصله پس‌ازآن قرارگیردنه‌بعد از همه‌اجزاءجمله‌حتی‌فعل. بردن آن بجای دورتر وآوردن کلماتی دیگر درفاصله آن نارواست ومخالف سنت‌و ناموس زبان پارسی. وبنابقول ظریفی چنانست که فرزندی رااز مادرش جدا کنند وبه‌نامادری بسپارند یادر اختیار پرستاری بیگانه قرار دهند.

البته شاید که این کار همواره نادرست وخطا نباشد وگاه نیز ازآوردن آن درغیرموضع معنی‌مناسبی که وافی بمقصود تواند بود بدست آید ولی بی‌گمان هم مخل فصاحت است وهم دورازرموز بلاغت وهم باشیوهٔ زبان پارسی که دستور وقواعد زبان نیز ازآن‌گرفته شده است، بکلی مغایرت‌دارد ودرتمام آثار ونثرهای هزار ساله فارسی وقصص وحکایات‌وتاریخ وسیروفلسفه

۶-چندی پیش آقای دکترمنوچهر ستوده تحت‌عنوان «رای سرگردان»مطالبی در مجله آینده نوشت که ظاهراً هیچ اثری دراصلاح کار نبخشیده (رك‌مجله آینده)

وحکمت واخلاق وعرفان وترجمهٔ احادیث وتفسیر آیات شریف قرآن شاید که نمونه ونظیری برای آن بنظر نرسد.

بدیهیست کسی مدعی آن نیست که اگر مطلبی باید باعبارات سست ونادرست بیان شود بهتر که‌بیان نشود یااگر سخنی باببیان خوب اداگردد همه مشکلات فردی واجتماعی حل می‌شودخیر چنین نیست.

گربسخن کار میسرشدی ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ کارنظامی بفلک برشدی

ولی در بیان مقصود سخن خوب رااثری عظیم است وحسن‌بیان در پیشرفت کار تأثیری بسزا دارد که «ان‌من البیان‌لسحرا»

زبده سخن آنکه این زبان فارسی یادگار هزارسالهٔ اجداد ماست‌وبیش‌ازهزار سالست که‌پیشینیان ما بدان سخنهاگفته وکتابها نوشته‌اند وآثاری دلنشین‌ونثرهائی نغزوشیرین فراهم آورده‌اند که خواندن‌آنها هرلحظه اشک شوق ازدیدگان جاری میکند ومطالعه آنها دل‌را نشاط وجان را انبساط می‌بخشد اگر تمام آنها را بخوانیم وصفحه بصفحه ازنظر بگذرانیم شایدعبارتی را نیابیم‌که این حرف اضافه علامت‌مفعول صریح را بدین‌سان از متعلق آن جدا کرده باشند. بیائیم برای رضای خدا بدعت بیجا نگذاریم واین زبان را به‌نثری نوظهور مبدل نسازیم‌و چنان کنیم که اگر می‌توانیم آن‌را بوضعی خوشتر ازآنچه هست بآیندگان بسپاریم. والسلام

٤ـ فارسی‌نویسی صحیح*

نزدیک دوسال ازاین پیش، تحت‌عنوان «نثر نوظهور» شرحی بعرض خوانندگان گرامی رسانیدم که درروزنامهٔ کیهان بطبع رسید ۱ و مقصودم ازبیان آن این بود تابگویم این زبان فارسی که امروز در بیشتر کشورهای جهان‌موردتوجه واعتناست، یادگار بیش از هزارسال‌اجداد ونیاکان ماست، ونزدیک دوازده قرن سخنوران ونویسندگان، بدان شعرها سروده‌اند وکتابها نوشته‌اند وداستانها پرداخته‌اند ودرهرگوشه وکنار مطالبی نغزودلنشین فراهم ساخته‌اند که آثاری نظیرآنها راباد‌ان‌روانی واستواری وانسجام امروز بسیارکم می‌توان یافت. ورو‌انیست با سهل‌انگاری وبی‌اعتنایی ونادانی آنراسبک وخوار سازیم وچهرهٔ زیبای این شاهد دلارام رازشت ولکه‌دارکنیم. وروزبروز غلطها واشتباهاتی تازه برآن بیفزائیم.

یکی ازاین اشتباهات بکاربردن حرف «را»است،درغیر محل خود وآوردن کلماتی در فاصله میان آن‌و متعلق آن. این حرف «را» علامت مفعول‌صریح می‌باشد وباید بلافاصله بعداز متعلق آن قرارگیردو سزاوار نیست درمیان این حرف ومتعلق آن حروف‌وکلماتی آورند، و فاصله قرار دهند.

ونیزگفته شد درمیان آثار نغزودلنشین گذشتگان، خواه در نثرهای ساده وروان یاآثار مصنوع ومزین که دراین مدت ده‌قرن نوشته‌اندو بدست مارسیده است، حتی یک‌مورد نیز نظیر آنچه امروز بغلط معمول ومرسوم‌گردیده است ، دیده نشده وسخنوران زبان فارسی همواره این حرف را بمتعلق آن می‌چسبانیدند ودرکنار آن می‌آوردندوشیوه‌ای که امروز آن را بکار می‌برند اگر خطا نباشد. دست‌کم موجب‌فساد زبان فارسی وبرخلاف فصاحت وسنت‌گذشتگان است،و دور از اسلوب وسبک مرسوم ومقبول پیشینیان.

همچنین یادآوری شد که حد اعلای ترقی وکمال این زبان، درهمان دوره‌های‌پیشین بوده است واگرچه در اوایل این دو سدهٔ اخیر نیز تحولی‌عظیم درآن پدید آمده، ولی آن‌ازجهت سادگی‌بیان وروشنی عبارات ودرك مفهوم ومعانی بوده وهیچگاه نثر فارسی درروانی واستواری کلمات وفخامت‌الفاظ وسلاست عبارات بدان حد نرسیده است که در زمان‌گذشته بوده. پس از انتشار این مقاله ویک سلسله مقالات دیگری درجریده وزین اطلاعات، تحت‌عنوان «زبان‌فارسی بکجا میرود » برخی چنین می‌گفتند که دیگر کار تمام شد و ازاین پس کسی را یارای بکاربردن «رای» بیجانیست وهیچ‌گوینده‌ای بعدازاین، علامت مفعول صریح را بیهوده وجز درجای خود بکار نخواهدبرد.

---

*ـاین مقاله نخستین‌بار روزه اسفند ٦٤ درروزنامه اطلاعات درج شد

۱ـدر روز پنجشنبه ۲۷ بهمن‌ماه ۱۳٦۲

۲ـرك مقالهٔ شماره ۲ درص ۱۳٤ که درچهارقسمت درج ونشرگردید.

ولی دریغ که با این همه یادآوری و امیدواری، وضع هرروز از روزپیش بدتر می‌شدو وآنچه آرزوی ما وبسیاری ازعلاقه‌مندان بزبان فارسی بود،جامهٔ عمل نمی‌پوشید روزی نمی‌گذشت که چندین عبارت سست ونادرست و«را»های «سرگردان» و بیهوده از رادیووتلویزیون شنیده نشود ویا درجراید وروزنامه‌ها بنظر نرسد نظیر جمله‌ها و عبارات زیر که دردو هفته پیش شنیده شد:

« رزمندگان انقلابی عراق... یک خودرو نظامی متعلق به نیروهای صدام که در شمال شرقی این کشور مستقر شده بود را موردحمله قرار دادند.»

« هرساله وزارت فرهنگ موظف است تعدادی از کسانی که بورسیه می‌باشند را بخارج اعزام کند.»

«آنگولا نزدیک به سه‌سال است که اشغال بخش جنوبی از خاك خود توسط اولیای آفریقای جنوبی را تحمل می‌کند.»

وصدها مثال دیگر که نمونه‌آنها در مقاله « نثرنوظهور» ورای‌سرگردان (ص ٦٤)درج شده است.

طبیعی است این‌گونه جمله‌سازیها وعبارت‌پردازیها، خاصه که در مورد نشر اخبار کشور باشد، کم کم از رادیووتلویزیون بروزنامه‌ها ومردم وسایر دستگاههای‌آنها اثرمی‌گذارد، چه رادیوو تلویزیون بهترین ومهم‌ترین دستگاههای تبلیغاتی است در داخل وخارج کشور و بیانات‌گویندگان آن و مطالبی که بوسیله آن پخش می‌شود در رواج زبان پارسی اثری عظیم دارد بی‌جهت نیست که به «دوقیم زبان فارسی» مشهورند.

اینجاست که در روزنامه‌ها ضمن شرحی که یک نفر شاکی از تخلفات بیمارستانها نوشته است، این عبارت را می‌خوانیم:

«بدون دارو، بیمار که درحال تنگی نفس شدید بود وبا کسیژن نیاز داشت رابستری نکردند.»

یااین عبارت را : «سنای امریکا شورخود پیرامون لایحهٔ کمک خارجی این کشور در بودجهٔ سال آینده را آغازکرد.»

درحالی که این وضع مدتها ادامه داشت واین عبارات‌ناروا وترکیبهای غیر فصیح باجمله های طولانی وگاه الفاظ نامناسب همچنان تکرار می‌شد،برخی ازادب‌دوستان وعلاقه‌مندان بزبان فارسی،زبان بشکوه باز میگشودند وفریادها بلند می کردند که چه نشسته‌اید. چرا چیزی نمی‌نویسید؟ چرا دیگر سخنی نمی‌گویند؟ چرا اعتراض نمی کنند؟ آیا منتظرند وضع زبان فارسی ازاین هم بدتر شود؟

یکی ازجمله این معترضان نویسنده‌ای دردآشنا ونکته‌دان بود بنام آقای مهدی

محمودیان که طی نامه‌ای که باپست فرستاد، مطالبی نوشته بود که قسمتهائی ازآن‌با مختصر حذفی درزیر نقل میشود:

«.... نوشته های[1] ... شما رادرصفحه فرهنگ وآموزش[2] با اشتیاق فراوان خواندم. همچنان مشتاق ادامه‌یافتن آنها هستم. زیرا فارسی‌نویسی صحیح رابرای‌همه فارسی زبانان نه لازم که واجب می‌دانم. می‌خواهم یک‌بار دیگر غلطی که چندیست درگفتارهای رادیوو تلویزیون وسخنرانیها شنیده می‌شود نام ببرم، وازشما خواهش کنم باز هم زشتی این غلط را توضیح وتصویر بفرمائید. باشد که مؤثر افتد. «را» بلی‌همین «را»ی خیلی ساده وبی‌آزار که‌اگر آنرا درجای ویژه خودش بکار ببریم بادای مقصودوزیبائی جمله های فارسی کمک می کند.ولی وای اگر ازآن برخلاف قواعد زبان فارسی استفاده کنیم وآن را بجای خود ننشانیم که خدا می‌داند تاچه‌اندازه بزیبایی وسلامت جمله ها لطمه میزند...»

بااظهار تأسف ، چون این شخص نشانی خود رادر نامه قید نکرده بود . مطالبش همچنان‌تاباامروز بی‌جواب ماند وهیچگاه نتوانستم باین احساسات‌پاک‌و توجه‌او پاسخی‌بدهم ولی خیلی مایل بودم نشانی اورا داشته باشم ودر پاسخ او بنویسم:

رفیق عزیز دربارهٔ آنچه‌گفتید من هم باشما همدردم. وگروه بسیاری نیز ازاین موضوع شکایت دارند. این تغییر محل حرف «را» بیش ازهمه چیز خاطر علاقه‌مندان بزبان فارسی را آزرده ساخته واین زبان شیرین را از رونق واعتبار انداخته است. هرچندگفته‌اند : «درگفتن اثریست که در نگفتن نیست.» ولی دراین‌مورد بایدگفت:

گوش اگرگوش تووناله اگرنالهٔ من　　　آنچه البته بجائی نرسد فریاد است.

تأیید این سخن را، استاد احمد آرام که مراتب فضل او بر کسی پوشیده‌نیست‌چنین بیان‌داشته بود، در مصاحبه‌ای که از او خواستند تادر بارهٔ مطلبی سخنی بگویدو اظهارنظری بکند. پاسخ داده بود. «چه نتیجه دارد مگر دکتر درخشان اینهمه راجع به‌درست‌بکاربردن حرف «را»نوشت اثری بخشید؟»[3]

فاضل نکته‌سنج دیگری که نخواست نامش برده شود، بعد از انتشار این مقاله وقتی این دهن کجیها رادید وباز نظیر آن عبارتها را شنیدگفت، جای کمال تأسف وتعجب‌است که این عاملان هوشمند باکفایت (یعنی‌گویندگان صداو سیما) بااین همه‌دانش ودرایت که در بیشتر آنها دیده می‌شود، هرگز بدین‌مطلب توجهی ندارند وبعواقب زشت آن و زیانی که به زبان فارسی ازاین راه وارد می‌شود اعتنائی نمی کنند وهیچگاه دراندیشه رفع‌واصلاح آن‌نیستند.

۱ـقسمتهائی که نقطه‌گذاشته شده مشتمل برتمجید و تحسین‌ازنگارنده بود که چون جنبهٔ تعریف وتعارف داشت حذف شد.

۲ـمراد روزنامه اطلاعات است که مقالاتی ازنگارنده درآن درج است.

۳ـگلچرخ ضمیمه روزنامه اطلاعات ...

امروز زبان فارسی دستخوش نابسامانی وتباهی عجیبی است، غلطهای بسیار درآن راه یافته. خطاهای املائی وانشائی ودستوری زیاددرآن دیده می‌شود، از نامه های اداری تا بخشنامه های شهرداری ومکاتبات وزارتی‌ومراسلات مراکز قانون‌گذاری وآگهی‌های مؤسسات مختلف تجاری وبازاری وگفتگوها ومحاورات غالب متصدیان رادیو وتلویزیون ونویسندگان ومترجمان‌ومؤلفان وسخنوران [۱] و همه وهمه دچار لغزش وخطا وایراد واشتباه هستیم‌وهریک بنوعی چهرهٔ‌زیبای عروس زبان را بجای آرایش ، زشت‌ولکه‌دار می کنیم ولی شهدالله که زیان هیچیک برای‌زبان فارسی باین اندازه نیست ولطمه‌ای که از بکاربردن «را»ی غلط وتبعات وعواقب آن بزبان‌فارسی وارد می‌شود بیش ازهمهٔ اینهاست.

حرف مضمومی را مفتوح‌گفتن یامفتوحی رامکسور تلفظ کردن، یا املای کلمه‌ای را غلط نوشتن، یاحرف بی‌تشدیدی را مشدد خواندن، یا کلمات‌والفاظی را چون «انسان» و«بشر» جمع بستن [۲] یا صدها لغت غلط و « من‌درآوردی » جعل کردن یا الف و لام وتنوین را براول وآخر کلمات فارسی درآوردن، یا کلمات فارسی رابسیاق عربی جمع بستن، وسایر قواعد وضوابط زبانهای بیگانه رادر زبان فارسی اجرا کردن ودهها سهوواشتباه دیگر . [۳] هیچ یک برای‌نابودی وتباهی زبان فارسی تااین حدزیان‌آورنیست.

حتی بکاربردن کلمات واصطلاحات نابجای «فکر می کنم» و« پیاده می کنیم» و«در رابطه‌بااین کار» و «خودهمیاری» و «روی‌او حساب می کنیم» وامثال آنها نیز که غالباً مأخوذ ومقتبس ازکلمات واصطلاحات زبانهای غربیست، هیچکدام بقدر استعمال بیجای حرف «را» از ارزش وقدر زبان فارسی نمی کاهد وآن را بسوی زوال و اضمحلال نمی کشاند. چه زیان غالب آنها باجزاء ومفردات زبان فارسی است‌وبچهرهٔ واقعی‌وترکیب‌دلنشین و موزون زبان صدمه‌ای آن چنان وارد نمی‌سازد . ولی استعمال حرف «را» در غیر موضع خود به ترکیب زبان لطمه می‌زند وتاروپود آن را سست وضعیف می کند ودرآخرارزش‌واعتبار ولطف‌آن‌را می‌بردوآثارشومی نیز بمتابعت ازآن ظاهر می‌گردد، که یکی ازآنها طولانی‌شدن عبارات و دراز شدن جملات است دربیشتر موارد واین خود برخلاف شیوه وشرط فصاحت است‌درزبان‌فارسی‌و دیگر آوردن دو فعل است در غالب اوقات بدنبال یکدیگر [۴] و همچنین احتمال پیدا شدن عیوب و نواقص دیگر در عبارات وجملات میرود که براهل ادب‌پوشیده نیست.

۱- برای تمام اینها نمونه‌هائی دردست است که غالب آنها در این مقاله ذکرشده ومآخذ قسمتهائی نیزکه ذکر شده درذیل مقالهٔ مندرج دراطلاعات درجست که اینجا ازتکرار آنها صرف‌نظر شد.

۲-رك بخش اول ـ کلماتی راکه نباید جمع بست.

۳- قسمتی ازآنها درمقالهٔ مندرج دراطلاعات ذکرشده است.

۴ - .....این‌دورژیم‌ارتباط‌باکشورهائی... که ازطرف‌امریکارهبری می‌شوندرا دارند.

برخی از ظاهربینان کوتاه‌نظر چنین می‌گفتند: این مختصر اختلال که در کار زبان فارسی پدید آمده درخور اهمیتی آنچنان نمی‌باشد وشایان این همه سروصدا وهیاهونیست ولی اکنون که سالی چند ازآن گذشته است وخرابی وخلل دربنیان زبان روی بفزونی نهاده خطر آن‌را از هرجهت مشاهده می کنیم و بخوبی می‌بینیم که در نامه‌های ادارات و نوشته‌های افراد و گزارشهای مؤسسات کشور وبرخی ترجمه‌ها وتألیفها که گاهی بدست نااهلان صورت می‌پذیرد. همه جااین عیب بزرگ، شیرینی ولطف زبان وفصاحت‌آن رااززمیان‌برده است‌وبدان لطمه‌ای‌شدید وارد آورده.

شاید بهتر باشد که مطلب راباذکر نمونه‌ها وایراد مثالهائی چند روشن کنیم. بررسی آنکه نقل این عبارات برای نشان‌دادن آشفتگی وانحطاط زبان فارسی ورواج هرج ومرج آن نیز نمونه‌هائی خواندنی وارزنده است.

۱ـدر ترجمهٔ کتابی که در تاریخ طب نوشته شده، مکرر این حرف «را» جای خودرا گم کرده وسرگردان شده است. ازآن جمله یکبار چنین آمده است.

آیا براستی شگفت‌آفرین نیست، اگرببینیم که ریشه نظریات پزشکی بقراط یعنی همان کسی که پدرطب لقب‌گرفته است را می‌توان در باورهای ایران باستان پیدا کرد؟

۲ـاین عبارت نیز درشرح گزارشهای مربوط بمجلس بیان شده[1]: مجلس شورای‌اسلامی در جلسه علنی امروز خود طرح قانونی نحوه هزینه کردن اعتبارات قانونی که ازسایر اعتبارات دولت مستثنی هستند را تصویب کرد.

۳ـاین‌هم نمونه دیگری از یک آگهی استخدام که علاوه بربیهوده بکار رفتن «را»، عیوب واشتباهات دیگری نیز درآن دیده می‌شود تابدانی که بچندین هنر آراسته است.

بیمارستان... شهرستان.. نیاز خود به‌تخصصهای ارتوپدی ـداخلی اطفال ـزنان را جهت‌شرکت در طرح خودکفائی ورفع نیازهای مربوطه با حقوق مکفی دعوت بهمکاری می‌نمایدپزشکان متقاضی میتوانند جهت اطلاع بیشتر از مزایای مربوطه به‌سازمان منطقه بهداری واقع دربلوار ... تماس حاصل نمایند. یا شخصاً جهت اشتغال مراجعه فرمایند[2] که معلوم نیست این بیمارستان محترم «نیاز»را باحقوق مکفی‌دعوت می‌نماید، یاتخصصها را، یا رشته‌های‌تخصصی‌را، یا متخصصان را ومنظور از طرح خودکفائی چیست؟ وآیا مقصود از «تماس حاصل کردن» مکاتبه است یا حضور یافتن. چه‌اگر مراد حضوریافتن باشد که عبارت بعدازآن (شخصاً جهت

۱ـ در اجزاء وکلمات تمام این عبارات این چندین نمونه غیر از استعمال بیجای حرف «را» معایب بسیار دیگر نیز مانندبکاربردن الفاظ وکلمات سخیف وسست (مانندنظریات وباورهای ایران‌باستان) وحذف فعل بی‌قرینه وعدم مطابقت زمان وطولانی‌شدن‌جمله‌هاو داشتن تعقیدومشوش بودن عبارات وبسیاری دیگر بخوبی مشهود است.

۲ـنقل از روزنامه کیهان صفحه ۱ـشنبه ۱۷ دیماه ٦٤

اشتغال مراجعه فرمایند) زائد است...

اگرچه ذکر نمونه ها بسیار شدو تصدیع ازجد درگذشت ولی این خبر نیز خواندنیست: ازگفتگو بایکی از مسؤولان دربارهٔ طرح جدید اتوبوسرانی: «.. اتوبوسهای شهری باید با اتوبوسهای بیابانی تفاوت داشته باشد تاهم راننده وهم مسافران براحتی ازاتوبوس استفاده کنند بهترین نمونهٔ این اتوبوسها اکنون اتوبوسهای ۳۱۰ است... که دارای کیفیتی بسیار مطلوب میباشد وتقاضای تعداد . . ۱ دستگاه نیز رابدولت دادهایم .»

هرچند در نقل نمونه ها نیز ذکری از روزنامه ها شد، ولی بنظر می‌رسد، منشأ این‌گونه خبرگزاریها دستگاه مهم صداوسیمای ایرانست که بیش از همه بدین کار اصرار می‌ورزد وشاید نوبتی را نتوان یافت که خبرگزاران یا مفسران یا سایر سخنوران محترم دو دستگاه مرتکب این اشتباه نشوند وضمن ایراد مطالب چندبار حرف «را» راازمحل خود تغییر ندهند. واین موجب تأسف است. دستگاهی که بیش ازهمه اززبان وادبیات فارسی بهره میجوید وازبام تاشام بخواندن داستانها وحکایات و بیان اشعار عاشقانه ومطالب عارفانه ونقل صدها نکته دینی ودنیوی و اخلاقی و اجتماعی وفلسفی وحکمی می‌پردازد وآثار ومحتویات این زبان همه‌جا موجب رونق کار وگرمی بازار اوست چرا آن‌را خوار وبی‌مقدار می‌سازد وگوئی که ندانسته تیشه برریشهٔ آن میزند.

چقدر مناسب حال وموافق مقالست دراینجا این اشعار شیخ شیراز:

یکی برسر شاخ بن می‌برید　　خداوند بستان نگه کرد و دید
بگفتا که این‌مردبد می‌کند　　نه‌برمن که برنفس خود می‌کند

شبی یکی ازگویندگان ارجمند شبکه اول صدای ایران این حکایت را می‌خواند: زنی چیزی از بوذرجمهر پرسید. بوذرجمهرگفت: نمیدانم، زن‌گفت: اگر نمیدانی‌پس نعمت سلطان چرا میخوری؟ واز او حقوق چرا میستانی ؟ بوذرجمهرگفت: من آنچه ازاو می‌ستانم برای آنهاست که میدانم و اگر بنابراین باشد که بدانچه نمی‌دانم بستانم، همهٔ مال جهان مرابسند نیاید (کلمه‌بسند را بفتح دوم و سوم وبروزن «به‌حسن» و«به‌ثمر» تلفظ فرمودند).

کلمهٔ بسند که آن‌گوینده فرمودند بهیچوجه درست نیست وظاهراً صحیح آن«بسنده» می‌باشد (بروزن رونده ودونده) بمعنی کافی وبس وتمام.

گویندهٔ ارجمند دیگری باصوتی دلنشین وغراخواندن این حکایت سعدی راازرادیو آغاز کرد: پارسازاده‌ای را نعمت بیکران ازترکهٔ عمان بدست افتاد فسق و فجور آغازکرد و مبذری پیشه‌گرفت...[1] الخ،

ولی پیش از آنکه حکایت را بپایان برد پنج خطای مسلم داشت. یعنی در پنج مورد مرتکب لغزش واشتباه شد. صرف‌نظر ازآنکه برخی نکته‌های ادبی رانیز که مراعات آنها لازم بوددرخواندن برعایت نرسانید .

نظیر این‌گونه خطاها واشتباهات هرقدر هم کوچک وجزئی باشد از دستگاهی که بهترین پیشرفت وجلوه‌های زبان فارسی راازنظم ونثر همواره درآن باید جستجو کرد هرگزخوشایند نیست پس باید هرچه سریعتر کمر برفع آن بست. اگر این‌وضع ادامه یابد وزبان فارسی همچنان روی بخرابی وانحطاط‌آورد، دیگر این زبان از افتخارات‌و مایه مباهات ما نخواهد بود، ودر دانشگاههای **سایر ممالک نیز مادرسی بنام‌زبان فارسی** نخواهیم‌داشت. وکشورهای پهناوری چون هندوپاکستان وسایر ممالک خاورمیانه بآموختن وترویج زبان فارسی شوق و رغبتی نشان نخواهندداد، رفته رفته فاصله جوانان ماونسل‌معاصر بازبان فارسی زیاد خواهد شد وبخوبی معنی آنرا نخواهند فهمید ولطائف آنرا درك نخواهند کرد ....

«ب»، «می»، «بی»، «ند» و«الف» است را:

۵ـ جدا باید نوشت یا پیوسته[1]؟

روزی یکی از علاقه‌مندان بزبان پارسی پرسید که این «بای» حرف اضافه را چراشما برسر بعضی کلمات چسبانیده‌اید وحال آنکه همه جدا مینویسند. گفتم کجا همه جدانوشته‌اندو مقصودتان از «همه» چه کسانی هستند؟ مگر این مسائل تابع ضابطه‌وقاعده ویادست کم رویه وسنتی نیست که هر کسی هرطور خواست بنویسد. یاهر وقت دلش خواست قاعده‌ای جدید برای آن وضع کند وآنرا تغییر دهد؟واز دیگران نیز بخواهد که آنچه رااوگفته ونوشته است، رعایت کنند؟ گفت حالانظر شما چیست و کدام درست است؟ گفتم من عقیدهٔ خود را دراین باره‌میگویم اما یقین دارم که نتیجه وتأثیری دراصلاح کار وتغییر آن ندارد. چه قبلا هم دراین‌مسائل گفته‌ام ولی توجهی چنان که باید نکرده‌اند.

گفت مقصودتان بکاربردن حرف «را» است که برخی امروز بشیوه‌ای نوظهور آنرابکار میبرند؟ گفتم آری، مقصودم همانست ولی اکنون جای‌بحث ازآن‌نیست‌ونمیخواهم ازاین مقوله چیزی بگویم. فعلا«این سخن بگذار تاوقت دگر»

شما از «ب» حرف اضافه پرسیدید که چرا من درکتاب حکیم کسائی که اخیراً چاپ شده‌گاهی آنرا چسبانیده‌ام‌وگاه جدا نوشته‌ام. دراین‌باره حقیقت امر رااگر بخواهید بقول معروف «زورم» بکارکنان مطبعه نرسیده. همچنین بپا کنویس کنندگان وماشین‌نویسان ودیگر آنان که دراین کار مؤثرند.

وقت غلط‌گیری وتصحیح هم اگرمن آنرابکلمه‌ای‌چسبانیده‌ام، آنها بسلیقه ومیل‌خود یابنا بعادت باز جدا کرده‌اند. اصرار وپافشاری وغلط‌گیری هم‌گاهی‌موجب بروز غلطهای‌دیگری شده که ازآن مهمتر بوده است.

اما عقیده ونظر من، بی‌آنکه متوقع باشم تادیگران هم ملزم برعایت آن باشند اینست که: بهرشکلی که بصرفه نزدیکتر است باید نوشت ، پیشینیان ماهم که این زبان و ادبیات پارسی میراث آنانست، بیشتر درنوشتن این حرف رعایت صرفه‌جوئی در وقت را میکردند.وهمه جا «ب» حرف اضافه را میچسبانیدند. مگر در پاره‌ای موارد که کلمه‌ای خیلی ناهموار یا تعداد دندانه‌ها بسیار میشد،آنرا جدا میکردند، اگرچه برسر فعل بود.

مثلا کلمه «بینید» رااگر «بای» تأکید یا «نون» نفی برسرآن در میامد بجای آنکه «ببینید» یا «نبینید» بنویسند. برای آنکه تعداد دندانه‌هاو مراکز حروف خیلی‌زیادواشتباه‌انگیز نباشد،گاهی آنرا جدا وبصورت «به‌بینید» و «نه‌بینید» مینوشتند یا اگر جای نوشتن تمام کلمه

۱ـاین مقاله درجریده اطلاعات بتاریخ سی‌ام اردیبهشت ۱۳۶۵ بچاپ رسید.

در آخر سطری نبود، قسمتی ازآنرا باول سطر جدیدمیبردند یا «ب» تأکید را بصورت «به» در آخر سطر وفعل آنرا درآغاز سطرپایین مینوشتند. (نسخه مخطوطی است از تفسیر قرآن کریم متعلق به‌پانصدسال پیش وبالغ برسیصد صحیفه که درآن بیش از چهل بار نیمی از کلمه‌ای رادر آخرسطر ونیمی دیگر رادرآغاز سطر بعد نوشته است.) همچنین در سایر کلمات وناسها این حرف «ب» را متصل مینوشتند. مانند: باو، بآن، بدو، بدان، بجز،بجا، بهر کس، بهرجای، بتو،بشما بایشان، بروی چشم، بزیرپای،«برستم چنین گفت اسفندیار» بخدا، بپیر بپیغمبر قسم.... پروائی هم نداشتند که ممکنست خواننده‌ای راجل و مبتدی دراین کار باشتباه بیفتد و کلمه‌ای را غلط بخواند ونکته‌ای رادرك نکند. بل که معتقد بودند خواننده مکلف است آنچه‌را نوشته شده است مطابق مراد ومقصود نویسنده بخواند ومعنی مطلب رادریابد واگرهم از عهده برنیاید برنویسنده ایرادی نیست‌چنانکه گفته‌اند:

من سخن راست نوشتم تواگر راست نخوانی   جرم لجلاج نباشد که توشطرنج ندانی

اکنون هم همه بخوبی میدانیم که این خطونقطه وویرگول وگیومه وپرانتز وعلامت تعجب وسئوال وامثال اینها که امروز در نوشتن مرسوم ومعمولست دراین قرن‌اخیر رواج یافته واز غربیان بما رسیده است. وازنوع تسهیلاتیست که خوانندگان زودتر وبهتر درك‌مطلب کنند. هرچند بااین همه تسهیلات بازهم اکثر غلط‌میخوانند ومقصود نویسنده را درك نمیکنند. واین بدان‌جهت است که گمان میکنند اگر این مسائل‌بتمامی رعایت شودو نویسنده‌ای همه‌جا حرف اضافه «ب» را جدا بنویسد یادر نوشته‌هایش همواره نقطه وویرگول وعلامت استفهام ودیگر علامات متداول را رعایت کند، همه میفهمند ودیگر کسی آنرا غلط‌نمیخواند . ولی شاید که از این نکته غفلت‌دارند که بنابمثل مشهور «عینك سوادنمیاورد» ودیدهٔ بینا باید باسواد ودانش توأم باشد تابتوان چیزی را بخواند.

سابق براین باآنکه کلمات وعبارات پارسی هیچیک ازاین علامات معمول امروزرا نداشت وگاهی برسر حروف همزه وسرکج ومد وتشدید وحتی نقطه هم‌گذاشته نمیشدخوانندگان بنیروی فهم ودانش وکمال فضل، مطلب را درست میخواندند ومقصود نویسنده راهم بخوبی درك میکردند. واین بسبب احاطه وتسلطی بود که برزبان‌پارسی داشتند و برای حصول این منظور قبل ازهرچیز بفراگرفتن وتکمیل زبان‌پارسی میپرداختند وآنرا کلید درك سایر علوم میدانستند.

یکی از خاورشناسان که مدتها بتحصیل زبان فارسی اشتغال داشت، در باره برخی از رموز ونکات این زبان‌گفته بود:«درهر زبانی نوشته‌ای را باید اول بخوانندبعد بدانند ولی فارسی را باید اول بدانند بعد بخوانند.» وغالباً نیز چنین است که‌اوگفته ودر خواندن خطهای شکسته وکم‌نقطه وبی‌سرکج وفاقد هرگونه علامت‌سابق این نکته را می‌بینیم. وبروزگار ما از نمونه‌های بارز آن نسخه‌های پزشکان است که خواندن آنها جز برای کارکنان داروخانه‌ها

برای کسان دیگر غالباً دشواراست. البته مقصود من آن نیست که باید مدوشد وهمزه ونقطه‌و سرکج‌و دیگر علامات راهنمائی کلمات را یک‌باره بدور بریزیم. یا همه جا «ب» حرف‌اضافه را برسر کلمات متصل بنویسیم. بل غرض آنست که از افراط بپرهیزیم‌و بمصداق حدیثی که از پیغمبراکرم صلی‌اله‌علیه‌وسلم منقولست دراین کار نیزرعایت میانه روی واعتدال را بنمائیم که «خیرالاموراوسطها».

درحدود چهل‌سال پیش‌ازاین همهٔ محققان وادیبان فاضل‌رابراین‌نکته اتفاق حاصل بود که «بائی» که برسر افعال در میامد وآنرا «بای» زینت یاتأکیدمینامیدند همه‌جا متصل نویسند. ودرغیر آن موردتنها آنرا از نامهای خاص وبرخی کلمات استثنائی جدا کنند. کلمات استثنائی بالفاظ وکلماتی اطلاق میشدکه درآغاز آنها دو- سه حرف دندانه‌دار یا بیشتر قرار داشت مانند: نبید -نبیره -نیایش- نبیل - نبینه - نتیجه وامثال آنها. یا مصدر (بروزن محمد بخوانید) بحرف «بی» بودند مانند: بیخیالی وبی‌نیازی وبیقراری که‌اگر «ب» برسر آنها در میاوردند غالباً «بی» را بکلمه میچسبانیدند. به‌بیقراری به‌بینیازی وبه‌بیخیالی مینوشتند.ولی چند سالیست که‌گروههائی مختلف درهرگوشه و کنار بنام اصلاح کتب درسی یا شیوه املای‌فارسی یا تعیین رسم‌الخطی واحد وغیره وغیره هرچندگاه یک‌بار دست‌باقدامی زده وتغییرهائی درآن داده‌اند. تابدین جای رسیده که اکنون باعتقاد اینان جز برسر افعال شاید هیچ «بای» اضافه‌ای نیست که متصل نوشته شود.

یک حساب ساده

حال بیائیم وحساب ساده‌ای بکنیم وفرض‌نمائیم درهر صفحه ازیک‌کتاب ۲۰۰ صفحه‌ای بطور متوسط ده نوبت «بای» حرف اضافه آمده باشدکه عموماً باید متصل نوشته‌شود ولی آنها را جدا بنویسند. درتمام کتاب دوهزار نوبت‌باید «ب» را «به» نوشت یعنی‌حروفچین وماشین‌نویس بجای یک حرف‌دو حرف باید بکاربردکه در مجموع دوهزار حرف اضافه‌خواهد شد. (واگرتعداد حروف اضافه‌ای راهم که بعدگفته خواهدشد بدان بیفزائیم شاید این‌رقم بدو برابر یعنی چهارهزار حرف اضافه بالغ‌گردد.)

«می» و «ند» علامت‌ماضی‌و جمع

این محاسبه وایراد اخیر دراملای برخی الفاظ‌وحروف‌دیگر که‌بعضی معمول‌داشته‌اند نیز وارد است. مانند: «می» که برسر فعل مضارع وامروماضی درمیاید ومعنی استمراری ازآن برمیاید ودیگر «ند» علامت جمع که درآخر بسیاری ازکلمات اضافه میشود و معنی جمع ازآن حاصل میگردد.

گروهی اصرار میورزندکه باید بنویسیم: خندان‌اند -مؤدب‌اند -عالم‌اند -فاضل‌اند

راضی‌اند ـ ولی ننویسیم: خنداند ـ مؤدبند ـ عالمند ـ فاضلند ـ راضیند ......چه اشتباهی! این‌گونه کلمات هم تابع ضابطه وقاعده‌ایست. اگر این‌علامت جمع یعنی «ند» ملحق شود بکلمه‌ای که آخر آن «های» غیر ملفوظ باشد، البته باید جدا وبصورت «اند» نوشته شود مانند: «چنان خفته‌اند که‌گوئی مرده‌اند.» «آنان که سربراین آستانه سوده‌اند، همیشه آسوده‌اند.» در سایر موارد جدانوشتن آن اگر خطاهم نیست کاری است اضافه وبی‌مزد واز نوع حرف اضافه «ب» که حساب آنرا کردیم. وآنگاه اگر بخواهیم تلفظ کلمات وحروف راهم ملاك قرار دهیم «الف» در تلفظ ساقط میگرددو خوانده نمیشود. بااین اوصاف دیگر محملی برای نوشتن آن باقی‌نمیماند

همچنین پیشاوند «می» و«همی» را که علامت ماضی استمراریست،گفته‌اند که باید جدا نوشت. یعنی باید بنویسیم: می‌گویم ـ می‌رفتند ـ می‌خوردم ـ می‌زد ـ می‌رود ونویسیم: میگویم ـ میرفتند ـ میخوردم ـ میزد ـ میرود.

این پیشاوند نیز مانند اولیست وآن‌چنان هم بی‌حساب و کتاب‌نیست که بنشینند و انجمن کنند وبرای آن قاعده‌ای نو وضع نمایند. «می» را برسر افعال همه‌جا میتوان هم جدا و هم متصل نوشت. الاآنکه اگر فعل «مصدر» بحرف «الف» ممدود باشد بهتر است آنرا جدا بنویسند. مانند:

آنکه دایم هوس سوختن مامیکرد　　　کاش می‌آمد واز دورتماشامیکرد

واگر بخواهند متصل نویسند جایز است وبرآن هم ایرادی نمیتوان‌گرفت، جزآنکه بهتر است علامت «مد» راازروی «الف» بردارند. یعنی بنویسند: میامد واورا میازرد.

ونیز اگر «می» برسر فعلی درآید که با «همزه» آغازگردد، میتوان آنرا جدانوشت، یا آنکه «همزه» را به «ی» بدل ساخت. می‌افکند ـ می‌انداخت ـ می‌افسرد. می‌افزود یا نوشته شود: میفکند ـ میانداخت ـ میفسرد. میفزود

درقدیم اگر بعداز «می» یا «همی» وفعلی که پس ازآن‌در میاید ، «بای» تأکید یا «نون» نفی یا کلمات دیگری میاوردند. یعنی‌میان «می» وفعل متعلق‌بدان‌فاصله‌ای قرارمیگرفت این «می» البته جدا نوشته میشد. مانند: می‌برفت ـ می‌ندانم ـ هرروز اورامی‌بکارهای‌گران‌گرفت. (ـ هرروز اورا بکارهای‌گران میگرفت)

خلاصه وزبده سخن آنکه رعایت صرفه‌جوئی در وقت و سرعت در امرنوشتن و ظرافت خط فارسی و ضرورتها و علل دیگر حکم‌میکند که این‌گونه حروف را بمتابعت از شیوه وسنت گذشتگان وباتوجه بقواعدوشرائطی که‌ذکرشدهم‌جداوهم متصل بنویسندبخصوص‌ازجدا کردن حرف اضافه «ب» جز در موارد استثنائی ونامهای خاص بپرهیزند. «می» و«همی» نشانهٔ ماضی استمراری رانیزبا رعایت شرائطی‌هم جداوهم‌متصل میتوان‌نوشت. جدانوشتن آن‌هم اگر کاری بیهوده وعبث نباشد وموجب اتلاف وقت وبرخلاف اقتصاد نگردد، غلط نیست.

پساوند «ند» علامت جمع را نباید بصورت «اند» وجدا ازکلمهٔ پیش ازآن نوشت. مگر آنکه حرف ماقبل آن «های» غیر ملفوظ باشد.

همچنین است درمورد برخی حروف وعلامات دیگر مانند «بی» که‌حرفی برای نفی‌و سلب کردنست وآنرا برسر کلماتی درمیاورند تا صفت منفی ازآن سازند والف «است» خبری که هنگام اتصال بکلمه پیش از خود بتلفظ درنمیایدو معمولا هنگام نوشتن نیز نوشته نمیشود. مگر آنجا که دندانه‌ها زیاد وسبب دشواری‌در نوشتن‌گردد یاهیأت وشکل کلمه زشت وناپسند شود.

باد صبحست که مشاطه جعد چمنست　　　یادم عیسی پیوند نسیم سمنست
لیکن چوکسی دهد ونستاند　　　احسان آنست وین نه‌آسانست

برخی از فضلا نوشته‌اند «بی» را معمولا جدا ازکلمه بعد باید نوشت. مانند: (بی‌قرار، بی‌درنگ، بی‌گناه، بی‌سواد، بی‌شعور) که نباید بنویسیم: (بیقرار، بیدرنگ، بیگناه، بیسواد، بیشعور، ....) ولی درکلمات زیر پیوسته نوشته میشود (بیمار، بیکار، بیچاره .....) من ندانستم (بیکارِ بیمارِ بیچاره) چه فرقی ومزیتی بر (بی‌گناهِ بی‌سوادِ بی‌قرار) دارد که اینها را باید جدا نوشت وآنها را متصل یکی ازآزادیخواهان پیش از انقلاب سروده است:

بیدار هرکه‌گشت درایران رودبدار　　　بیدار وزندگانی بیدارم آرزوست

که بیدار آخرین را بهتر است جدا وبصورت «بی‌دارم آرزوست» بنویسند اما‌اگرمتصل بنویسند تجنیس دلپذیر کاملی‌ازآن‌حاصل میشود[۱]. پس (بیگناه وبیقرارو بیسواد) راهم‌اگرپیوسته بنویسیم شاید اشکالی نداشته باشد چنانکه جدانوشتن آن‌هم بی‌اشکال است. اما بطوریکه‌گفته شد رعایت صرفه‌جوئی درکلمات وصرف‌وقت برای نوشتن.... حکم میکند که باید آنرا پیوسته نوشت........

۱ـ البته بیدار و «بیدار» تجنیس مرکب است. اینکه‌گفته شد تجنیس کامل مراد تجنیس تام یاکامل نیست مانند باز وباز ـ شوروشور ـ بروبر که هرکدام بیک معنی هستند بل‌که مقصودآنست که از ترکیب حروف وکلمات تجنیس‌مرکب‌ودلپسندی بدست آمده‌که ازهرجهت باهم مطابقند ـ (رك بخش ۱ ص ۵۶ وبخش ۳ مقالهٔ ۷)

٦ـ زبان معیار زبان مردم کوچه و بازارست*

پرسشهائی دربارهٔ «زبان معیار» طرح فرموده‌اید وجواب آنها را خواسته‌اید. اگرچه بظاهر هفت پرسش بیش نیست ولی حاوی صدها پرسش بل عمدهٔ مشکلات زبان‌فارسی است که زیرکانه دراین چند سؤال جمع آمده وخلاصه شده است.

اکنون اگر بخواهم آن‌چنان که شما خواسته‌اید بیکایک آنها پاسخ کافی ووافی بدهم مطلب بسیار مفصل خواهد شد و«ترا طاقت نباشد از شنیدن» ومرا نیز مجال ویارای گفتن، ناگزیر نکته هائی درمورد رؤوس برخی ازآن مطالب باختصار بیان می‌شود.

نخست نوشته‌اید: «اصولا زبان معیار چیست وعوامل تعیین کنندهٔ آن کدام است؟»

زبان معیار بنظر من فعلا زبان مردم کوچه وبازار است، زبان روستائیان بیسواد ودرس‌نخوانده، زبان آنان که بشهر نیامده‌اند، تلویزیون ندیده‌اند، گوش به‌برنامه های رادیو نداده‌اند، اخبار روزنامه ها را کمتر شنیده یا خوانده‌اند. بالاتر ازهمه تحت‌تأثیر سخنهای مترجمان‌از فرنگ‌برگشته وواژه‌تراشان خرد ساخته وآلودگیهای جدید زبان فارسی قرار نگرفته‌اند.

زبان معیار یعنی زبان «قصهٔ کودك» زبان قصه‌پردازان ساده‌نویس، زبان کتابهای اساطیر وافسانه هائی چون رستم‌نامه، خاورنامه، چهل طوطی، قهرمان‌نامه وترجمهٔ حاجی‌باباو امثال آنها. زبان معیار یعنی زبانی که ادبیات مارا ازما نگیرد وپیوندمارا باافکارگذشتگان وزبان آنان قطع نکند ومیان ماوزبان نیاکان‌ما جدائی نیفکند، زبانی که بین محاوره ومکاتبهٔ آن‌فرقی نباشد یااگر بود بسیار اندك باشد. زبان معیار یعنی زبانی که هرکه باآن‌آشناباشد معنی کتابهای ساده وروانی را چون سیاست‌نامه، سفرنامه، نوروزنامه، تاریخ برامکه، تذکرة‌الاولیا، وکتابهای فارسی دورهٔ صفویه ونثرهای سادهٔ دیگررا بفهمد وبرای‌درك معانی آنها نیازمند مترجم ومفسر نباشد، همچنان که تا ۵۰-٤۰ سال پیش هرکه بازبان فارسی آشنائی داشت بامعانی این‌گونه کتابها نیز «جز درمواردی شاذ» آشنابود زبان معیار یعنی‌زبانی که مردم هندوستان وپاکستان و افغانستان وماوراءالنهر وقفقاز وترکیهٔ عثمانی بدان عشق می‌ورزیدند و بفراگرفتن‌آن علاقه نشان میدادند واکنون نیز علاقه دارند. زبان معیار زبان کسانیست که برای بیان مطالب خود بواژه‌هاو اصطلاحاتی که دراین ٤۰-۳۰ سال اخیر پیدا شده‌نیازمند نباشند، زبان معیاریعنی زبانی که هرنوآموز بدعت‌گذاری هرروز وهرساعت بوضع لغات واصطلاحاتی جدید درآن‌نپردازد وبمیل وسلیقه خود ترکیبها وواژه‌های تازه‌ای‌درآن واردنسازد، یعنی زبانی که‌از آفت‌ترجمه های غلط‌وتأثیر زبان بیگانه محفوظ وبدورباشد. زبانی که‌قواعدآن براسلوب‌نویسندگی‌وآثارنویسندگان واستادان‌زبان فارسی بنا نهاده شده باشد؛ زبانی که از روی تکلف وخودنمائی واظهار فضل و

---

*این مقاله در پاسخ نظرخواهی متصدی فرهنگی روزنامهٔ اطلاعات(خانم ماریاناصر) وپرسشهائی که کرده‌بود، نوشته شده ودر روز ٤ ۲ تیرماه ۵٦ درآن روزنامه چاپ شده‌است

تظاهر بسخنوری ادا نشود، یعنی زبانی که «هست» را لحظه بلحظه بجای «است» بکار نبرد بجای هوا روشن است نگوید هوا روشن هست وبجای«وقتی صحبت از دولت می کنند منظورشان قوهٔ قضائیه است، مجلس است، قوهٔ اجرائیه است نگوید .. منظورشان قوهٔ قضائیه هست،مجلس هست، قوه اجرائیه هست» وبجای ساعت هفت و پانزده دقیقه است، ماه رمضان ماه پرکارتری برای خانمهاست. زندگانی ما خیلی خوبست . بابانگی رساوغرا نگوید:

« ساعت هفت‌وپانزده دقیقه هست ، ماه‌رمضان ماه پرکارتری برای خانمها هست زندگانی ماخیلی خوب هست.[۱]»

زبان معیار یعنی زبانی که درآن کلمات خاندان‌واندیشه‌مند،استوار، بهره‌ور،دیده‌بان، پیشه‌ور، زَدائیدن ، سَرائیدن ووو ... راخاندان، اندیشمند، استوار ،بهرور، دیدبان ، پیش‌ور[۲] زدائیدن، سُرائیدن و... نخوانند وبصورتهای گوناگون تظاهر بسخن گفتن ادیبانه ولفظ‌قلم ننمایند زبان معیار یعنی زبانی که از برخی واژه‌ها وترکیبهاوعبارات مخصوص وکلماتی که‌نمونه هائی ازآن ذیلا آورده شده است عاری باشد.

حالا[در رابطه‌با]این پرسش‌ازشمادعوت می کنم این[چندفراز] که‌بعنوان[الگو] با [همیاری]بعضی ازگزارشگران[همتای]ماتهیه شده‌است[رابا] هم‌گوش کنیم‌تا[ناخود آگاهانه] فرق‌میان زبان معیار بازبان معمول امروز را بشناسیم.

وضع‌ما کلا خیلی خوب هست. دررابطه باآهنگ رشداقتصادی‌در سطحی بالا هستیم. ساعت حدوداً هفت وپانزده دقیقه هست. مادردقایق پایانی برنامه هستیم. چون وقت برنامه‌رو بپایان هست وزمان زیادی دردست نداریم فکر می کنم بهتر است دیگرگلایه هارا بازگونکنیم بخاطر اینکه علی‌الرغم‌گرمای هوا با شرائط‌مساعدکاری خوبی روبروهستیم. فکر می کنم در آتیه‌ای نه‌چندان دور زیر پوشش بعضی ارگانها در سطح کشور وباابعادگسترده‌ای بتوانیم‌این الگو را در خط‌انقلاب پیاده کنیم وهرازچندگاه باهمیاری‌وکمک انسانهای زحمتکش فعالیتهای هرچه بیشتر چشمگیری داشته باشیم وباتفاق‌گزارشگرمان آنها راباز‌گو کنیم درآتیه‌ای‌نه‌چندان دور بازهم این مطلب را پی میگیریم.

دراین نمونه مختصرکه بیشتر جمله‌ها وکلمات آن از رادیوگرفته وترکیب وتلفیق شده است آثار دوری وبیگانگی اززبان شیرین فارسی که باید زبان معیار خوانده شود بطور کامل پدیدار است.

بعضی لغتها وترکیبهای آن اساساً غلط‌است. برخی زبان عامیانه ویا خارج ازفصاحت است پاره‌ای زبان ترجمه است ودرزبان فارسی حتی برای یک‌بار هم بکار نرفته است‌برخی اگر چه واژه‌هایی درست وخوبست آن‌قدر مکرر وبیجا بکار برده شده که خوبی‌وشیوائی آن از میان

۱- رک. بخش اول‌ص(۴۷)

۲-بسکون حرف سوم خوانده شود (رجوع فرمایند بص، ۲و۱۳)

رفته ودرردیف لغات وکلمات مبتذل قرارگرفته است بعضی نیز در جای خود استعمال‌نشده و بمعنی دیگری بکار رفته است.

«علی‌الرغم» بمعنی برخلاف میل وبرضدخواست کسی‌بناخواست وناخواه،سعدی گوید:

اشب براستی شب‌ما روزروشنست عیدوصال دوست علی‌رغم دشمنست

یعنی برخلاف میل دشمن وبرخلاف میل وآرزوی اوست. ولی ماآنرا غالباً درمعنی «باوجودی که»،«باآنکه» ونظیر آنها بکار می‌بریم ودرگزارشها واخبار بجای‌آنکه بگوئیم، تابستان با آنکه هوا بسیارگرم است کودکان باستخر شنازیاد روی نمیاورند. یا با آنکه وسائل نقلیه زیاد است مردم غالباً پیاده می‌روند؛ میگوئیم ـتابستان علی‌الرغم‌گرمای هوا، کودکان با ستخر شنازیاد روی نمیاورندیامردم علی‌الرغم وسائل نقلیه زیاد غالباً پیاده می‌روند.

آیا در چنین زبانی باچنین زبانی که این همه ترکیبهای سست‌ونادرست واصطلاحات غلط‌یا مخل فصاحت درآن بکار رفته، یک «علی‌رغم» را بکار بردن چه‌معنی داردونشانهٔ چیست شما یک‌بار باخبار رادیو وتلویزیون ومصاحبه های آن‌گوش فرادهید، یابرنامه راه شب و سلام صبح بخیر را بگیرید ودقت فرمائید، ببینید روزی‌چندبار کلماتی را نظیر : ـاز شما دعوت‌میکنم چشمگیر ـدرازمدت ـ کوتاه‌مدت. نه‌چندان دور ـزیبا ـجالب ـگسترده. با هم‌بگفتگو می‌نشینیم گزارشگر ما وکلمات دیگری نظیر آنها را میشنوید که اگر بعضی غلط‌هم نباشد همان‌طور که گفته شد ازکثرت تکرار یااستعمال بیجا زشت ومبتذل شده است یا کلماتی مانند: فکر نمی‌کنم درارابطه با ـپیاده می‌کنیم حساب می‌کنیم ـاینک چند فرازی ازامام جعفر صادق(ع)ـآهنگ رشد اقتصادی وو... که هیچ یک ازآنها در فارسی سابقه ندارد وغالباً براثر ترجمهٔ مترجمان ناآشنا وارد زبان فارسی شده است.

بکاربردن کلماتی نظیر ـشهروند ـبازگو می کنیم. بازگو کردن ـگلایه ـالگو،انسانها همیاری ـناخودآگاهانه ـ وغیره یا غلط‌است یاخارج از فصاحت، ولی مااینگونه کلمات‌وواژه‌ها رااز بام تاشام بکار می‌بندیم وچنین می‌پنداریم که کلماتی درست‌وفصیح هستند ـالگو، کلمه‌ای عامیانه است ودردوزندگی بکار میرود، بمعنی از روی چیزی بریدن ودر مقابل لفظ‌خارجی «مدل» و«ماکت» میباشد وبجای آن درفارسی کلمات «طرح» «نمونه» « سرمشق » «دستور» و مانند آنها را باید بکار برد نه‌آنکه عارف وعامی وعالی ودانی درهروقت وهرجا تکیه کلامشان «الگو» باشد.

«شهروند» یعنی‌چه؟ ازکجا آمده که‌اینقدر هم عزیز شده وهرروز صبح شهروندان عزیزمی‌گوئیم. اگر مقصود ساکنان شهر وشهرنشینان است که‌در عرب وعجم‌ودر تمام کتابهای لغت چنین واژه‌ای بدین‌معنی دیده نشده واگر مراد شهربند است که آن‌هم بمعنی محبوس و

گرفتار وپای‌بند در شهر می‌باشد واگر لغت‌سازان در ترکیب این کلمه با «وند» واژه‌ای ساخته‌اند بمعنی دارنده وصاحب که باز دچار اشتباه شده‌اند که معنی مقصود ازآن حاصل نمی‌شود [1]

انسان کلمه‌ای است عربی، مفردو جمع درآن یکسان است (مانند بشر وطیروعدو) و قریب هزار وچهارصد سالست که بکار رفته ویک‌بار هم‌دیده نشده که آنرا جمع بسته باشند و انسانها بگویند.

ولی امروز بزبان طبقات مختلف مردم سهواً یاآگاهی از روی بی اطلاعی این کلمهٔ «انسانها» ساری وجاریست .

«گلایه» لفظی است بی‌معنی وهیچگاه بمعنی «گله»نیامده وبازگو کردن، بازگومی کنم از الفاظ غلط‌یا کم ازکم مخل فصاحت‌است، چه «باز» از پیشاوندهائی است که یکی‌از معانی آن تکرار است، بازدیدن ، بازدادن، بازگشت، بازخواست.

بازآمدم وغم توبازآوردم ای دوست سخنهای درازآوردم

«بازگوئی» یا «بازگفتن» بمعنی تکرارکردن سخن است وسخن‌گفته را بازگفتن واگر بخواهیم یک فعل «کردن» نیز بآخر آن بیفزائیم « بازگفتن‌کردن » میشود که طبیعةً درست نیست. همچنین است واژه‌های همیاری ، خود همیاری، خود اظهاری،ناخودآگاهانه، خود بزرگ‌بینی، خود کوچک بینی، روند، نه‌چندان ضروری، نه‌چندان پررنگ‌ومشتقات آنها که همه ازمستحدثات وساخته‌های ما لغت‌پردازان ناآشنا بقواعد زبان فارسی است که اگر غلط هم نیستند بشدت از رونق وفصاحت‌و شیرینی زبان میکاهند. اکنون غرض بازشمردن غلطهایی که در زبان فارسی واردورایج شده، نیست که‌این مطالب تکرار مکررات‌است وحتی نیز بتفصیل درهمین روزنامهٔ اطلاعات نکته‌هائی بشرح آمد [2] . هرچند کوچکترین اثری هم درگوش کسانی که در این بازارند، نداشت، حالا هم ندارد ویقین دارم که درآینده هم نخواهد داشت[3]، دیرگاهیست که گردونهٔ زبان فارسی بسراشیبی انحطاط وسقوطی افتاده که‌اگر همچنان ادامه یابد، خطر نابودی وزوال آن حتمی است‌وبدین سادگی وآسانی هم آن راازحرکت نمی‌توان بازداشت وهرسال نیز ازسال پیش بدتر‌می‌شود، هرچند نزد مابخوبی محسوس نیست. ولی اگر مقایسه‌ای اجمالی‌در این باره بعمل آوریم وبرای آزمایش عبارات ونوشته‌های روزنامهٔ اطلاعات رادر پنجاه سال‌پیش باآنچه امروز نوشته می‌شود کنار هم بگذاریم این تغییر ودگرگونی را بخوبی احساس خواهیم کرد .

۱-ولی بااین همه‌گویا امروز جزاز قبول این واژهٔ مجعول چاره‌ای نیست.

۲-علاقه‌مندان رجوع فرمایندبمقاله‌ای‌تحت عنوان زبان فارسی‌بکجا میرود درهمین بخش ص ۱۳٤.

۳-پس‌ازمدتی این مطلب را ازاستاد دکتر زرین کوب شنیدم(رك بخش اول‌ص۹٥)

البته مقصود من آن نیست که تمام آثاری که امروز نوشته میشود، نادرست است یا دیگر نویسنده‌ای توانا وهنرمند نمانده تادر این عرصه‌گردگردی کند، معاذالله

هنوزگویندگان هستند اندرعراق که قوهٔ ناطقه مدداز ایشان برد.

هنوز بسیاری ازنثرهای خوب وروان‌گاهی از رادیو شنیده میشود. هنوز برخی از نوشته‌های درست ویکدست وهموار درلابلای صفحات روزنامه ها بدیده می‌آیدجز آنکه تعداد ایشان دربرابر آنان بمنزلهٔ یکی از هزار واندکی از بسیار است. دیگر آنکه‌این نوخاستگان جوان غالباً مواضع حساس رادر دست دارند ومجال جلوه‌گری وهنرنمائی‌بدیگران وجز باشال واقران خود نمی‌دهند وهیچ تذکار ونصیحت مشفقانه‌ای راهم نمی‌پذیرند.

این همه سهل است،گاهی دهن‌کجی‌هم می‌کنند، شنیدم برخی‌از نوچگان تازه‌کار فرمانبردار آنان بدفاع برخاسته‌اند که ایهاالناس این ایرادها هیچ یک وارد نیست، زبان رادیو وتلویزیون بهترین زبانهاست. اخبار ومصاحبه، باکلماتی فصیح وعباراتی بلیغ وجمله‌هائی کوتاه وواژه‌هائی سخته وخالی ازهرگونه عیب ونقص بیان می‌شود، جزوه‌هائی که برخی‌مراکز دربارهٔ شیوهٔ نویسندگی واملای فارسی منتشر میکنند، هیچ غلط‌ندارد و باید همانها را پذیرفت هرکه ایراد بگیرد وانتقاد کند از روی افاده وفضل‌فروشی است، خودخواهست، لاف میزند، یاوه می‌گویدگزاف می‌نویسد،گوش بحرفش ندهیدو سخنهایی ازاین قبیل. سر رشته‌داران بزرگ نیزکه سرنخ بدست آنانست‌و درکسوت متولیان زبان پارسی‌گاهی انجمن می‌کنند، سمینار تشکیل می‌دهند ونمایشها ومصاحبه‌های تلویزیونی براه می‌اندازند چندان‌گرفتارند که شاید هرگز غم اصلاح زبان پارسی را ندارند ومجال رفع این مشکلات را نمی‌یابند.

آنچه تاکنون‌گفته شد اشارتی بواژه‌هاو‌کلمات ولغات زبان فارسی و مسائلی‌مربوط بدانها بود وحال آنکه اساس زبان در ترکیب کلمات وساختمان جملات وسبک آنست که‌باید مطابق باقواعد وضوابطی باشد. اگر درزبانی هزارها واژهٔ بیگانه بکاربرده شود مادام که ارکان عبارتها وترکیب جمله‌ها وطرز بکاربردن افعال وپیوندها وقواعد ودستورهای آن‌زبان رعایت می‌گردد خللی آن‌چنان بدان‌زبان راه نمی‌یابد مانند نثرهای مصنوع زبان فارسی که درآنهاصدها واژه بیگانه بکاررفته است. لختی از دیباچه‌گلستان سعدی را بخوانید:

«منت خدای راعزوجل که طاعتش موجب قربت است‌و بشکراندرش مزید نعمت‌هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیاتست وچون برمی‌آید مفرح‌ذات. پس‌درهر نفسی‌دو نعمت‌موجود است وبرهر نعمتی شکری‌واجب.»دراین عبارت که‌حدودسی کلمه‌است‌صرف‌نظر ازکلمات مکرر وقیودوربطات آن فقط چهارکلمه فارسی دیده‌می‌شود ومابقی واژه‌های عربی است بااین‌همه بهترین عبارات زبان فارسی است،وعرب زبانان نیز ازدرك معنی آن فرو می‌مانند، اکنون اگردر عبارتی، جمله‌هاسست وواژه‌ها نادرست، لغت‌هامجعول وترکیبها متمایل بآثار ترجمه اززبانهای

بیگانه باشدنثرش باصطلاح «بوی شعر نو بدهد» جمله‌ها که باید درچند کلمه ادا شودگاهی بچند سطر برسد، فعلهای وصفی بیجا وحذفهای بیموقع وتعبیرات نامفهوم درآن راه‌یابد وحرف «را» علامت مفعول صریح باستعلق خود فاصله‌اش بسیار شود، تصور میکنید چنین زبانی با زبان معیار چقدر تفاوت خواهد داشت؟

میان ماه من تاماه‌گردون　　　　تفاوت از زمین تا آسمانست

پرسیده‌اید اگر اغلاط مشهور وتعبیرات سبک وبیمایه، ونامفهومی درزبانی جابیفتدو آن‌چنان مرسوم شود که عدم استعمال آن بدور از واقع بنماید آیا چنین تغییر وتحولی در زبان پسندیده است؟

سؤالی طرفه و شگفت‌انگیز است . اگر غلطهای مشهور و تعبیرات سبک و بیمایه و نامفهوم در زبانی تابدان حد نفوذ یابد که خودداری از استعمال آن موجب نقص زبان‌گردد فاتحهٔ آن‌زبان را باید خواند وخط بطلان برروی آن باید کشید معلوم می‌شود دیگر چیزی‌ازآن زبان بجای‌نمانده وبقول خواجه باید«براوچو مرده بفتوای من نماز کنید»در اینجا هرچه هست تعبیرات و کلمات نادرست وعبارات نامفهوم ومطالب بی‌معنی وسوء‌وم است یادست کم چندان فساد برارکان آن زبان راه یافته که بقول شما اگر لغات و کلماتی درست درآن واردشود؛ بیگانه ودور از واقع می‌نماید؛واین‌چنین زبانی عرصهٔ وسیع بوستانی راماند که بجای سروو کاج وصنوبر واشجار سودمند ومثمروگلهاوریاحین وسبزه‌های معطر در مرزوبوم آن علفهای هرزه ودرختان شوره وشاخهای خاردار وبیخهای آفات وسموم روئیده وغلبه باآنها باشد ودر چنین سرزمینی اگر سبزه وریحانی یاشاخ‌گلی ازگوشه‌ای بروید غریب ودور از واقع می‌نماید.

وبرای یکدست‌کردن آن باید این شاخه‌گلها را بیرون آورد وبجای آنها خاروخسک کاشت یا صندوق جواهریست‌که‌بجای دروگوهر ویاقوت وزرناب ازسفال وصدف وخرمهره و خزف انباشته وهمه یکدست بنظر آید تابدانجا که اگر چند قطعه‌جواهر، بغلطدرآن ریزندعجیب وخلاف واقع نماید.

دریغا اگر زبان فارسی بچنین روزی افتاده وچنان حالی پیدا کرده باشد.

کفن‌بیاور وتابوت وجامه‌نیلی کن　　　　که‌روزگار طبیب استو عاقبت بیمار

اهل تحقیق و کسانی که بتصحیح وتنقیح متنی می‌پردازند، اگر لغات و کلماتی نامأنوس بینند که بامتن کتاب موافق وسازگار نیست آنرا بیگانه می‌پندارندو در اندیشهٔ تغییرو تبدیل واصلاح آن برمی‌آیند. اکنون اگر بزعم شما غلطهای مشهور وتعبیرات سبک ونامفهومی چنان در متنی نفوذ یافته که «جا افتاده» وخواه‌وناخواه باید آنها را بکار برد، چنین می‌توان نتیجه‌گرفت که آن متن خود ازاین نمونه ومتاع‌گردیده وسعی در اصلاح آن آب‌درهاون‌سائیدن است وآهن افسرده کوبیدن.

اما درمورد تغییروتحول در زبان همان‌گونه که نوشته‌اید این مطلب« امری پذیرفته وبسلم است» ونه‌زبان که همه چیز درزیر این آسمان نیلگون دستخوش تغییروتحول‌است (آنچه تغیر نپذیرد خداست) ولی مسأله این است که باید کوشید تااین تغییر وتحول در جهت بهبود وتکامل حاصل شود نه‌برای تباهی وفساد واضمحلال زبان.

درست و غلط درزبان فارسی‌کدامست؟ وآیا باید بزبان‌پیش از اسلام برگشت؟ وهرگونه اختلاط رادرزبان منکر بود ؟...

درست آنست که باقواعد زبان پارسی مطابق باشد ونیز برخلاف سماع یامغایر ذوق اجتماع نباشد. دراین عبارت نکته‌هائی نهفته است که شرح آنها کتابی جداگانه خواهد شداز آن جمله یکی آنست که مراد از اجتماع اکثریت کیفی است. یعنی فهمیدگان ومتخصصان‌فن نه‌اکثر «کمی» وعددی که از آنان به« هم‌لایعقلون» تعبیر میکنند؛واین دقیقه ایست که نیازمند شرح وتوضیح بسیاراست فعلا در خانه اگر کس است یک حرف بس است.

دیگر آنکه قواعد زبان پارسی غالباً مأخوذ ومقتبس از زبان استادان وسخن‌آنانست واین را سماعی‌گویند در برابر قیاسی، یعنی آنچه درآن قاعدهٔ کلی شرط نباشد واین همان‌راهی است که متظاهران بدانش وادب همه خلاف آن می‌روند وبپندارند که آنان نیز می‌توانند «لغتسازی» کنند ازاین روی همین که بامعنی، سرا - ار - زار - کده - گر - ور - خود، و پیشاوندها وپساوندهای دیگری ازاین‌گونه آشنا شدند آنها رادرآغاز یا پایان هرکلمه‌ای در می‌آورندودر پیش خود بوضع لغت می‌پردازند[۱]وچون دراشاعه وتبلیغ نیز قویدست وتوانا هستند درمدتی کوتاه این واژه‌های مجعول وبدعتها را بگوش همهٔ ساکنان کشورمی‌رسانند ودرمیان مردم رواج میدهند وبدین طریق ندانسته موجبات تباهی وفسادزبان رافراهم‌میسازند.

دیگر آنکه اگر وقتی فردی یا جمعی ذی‌صلاح یا بی‌صلاح لغتهایی ساختند و بوضع واژه‌هائی پرداختندودر نزد عامه رواج یافت، معیار ردوقبول آن ذوق ارباب دانش واهل فن می‌باشد نه‌پذیرفتن«اکثریتی» که قبلا بدان‌اشاره شد.

اما اینکه نوشته‌اید - **آیا باید بزبان پیش ازاسلام برگشت؟** - ندانستم مرادتان‌از زبان پیش ازاسلام چیست؟ کدام‌یک از ما وشما بازبانهای پیش ازاسلام تاحد سخن‌گفتن‌و نوشتن آشنائی ووقوف داریم‌ومی‌توانیم بدان سخن بگوئیم؟ اگر مراد از چنین زبانی، زبان‌فارسی پیش‌ازاسلام است آیا واقعاً آن زبان عاری ازهرگونه اختلاطی‌بوده وحال آنکه صدها واژهٔعبرانی

۱- چنانکه اخیراً واژه‌های «نوشتار» و «شنیدار» و «ساختار»... بقیاس گفتار-دیدار و غیره وضع شده وشاید فردا نیزگروهی هوس کنند از رسیدن- ریختن- پختن- شستن- دوختن- خواندن و امثال آنها کلمات: رسیدار- ریختار- پختار- شستار- دوختار- خواندار و غیره را بکار ببرند.....

وکلدانی وسریانی ویونانی وآشوری وآرامی وعیلامی‌و غیره وغیره درآن وجود داشته است.آیا ادیبان ونویسندگان «درگذشته‌ای» چون دشتی وفروغی ونفیسی‌و بهارویغمائی وفروزانفر وصدها نظیر آنان بزبان فارسی پیش از اسلام سخن می‌گفتند؟

آیا زبان نویسندگان فاضل معاصر بزبان رادیو وتلویزیون شباهت دارد وآیا درتمام آثار وتألیفات ونوشته‌های ساده وروان آل‌احمد ـصادق چوبک ـ حبیب یغمائی ـمحمد حجازی جهانگیر جلیلی وعبدالحسین وجدانی ومحمد مسعود ودکتر عبدالحسین زرین کوب وامثال‌آنها ازآنچه دراین مقال مورد ایراد ماست وبدانها اشاره‌گردید، برای نمونه هم شده می‌توان اثری پیدا کرد؟

خلاصه وزبدهٔ سخن آنکه هیچ زبانی از پذیرفتن زبان دیگر نمی‌تواند مصون باشدو خواه وناخواه واژه‌ها ونامهای ویژه‌ای از زبانهای دیگر وارد آن میشود ولی دراین کار نخست باید اندازه نگهداشت وتا آنجا که ممکنست واژه‌هائی نغزودلپسند وضع کرد وبجای آنهاگذاشت دیگر آنکه دربکاربردن واژه‌هائی که از زبان بیگانه‌گرفته می‌شود، نیز باید رنگ‌وشکل زبان فارسی بدانها داد وباصطلاح اهل لغت آن کلمات را «مفرس» کرد، همچنان که عرب کلمات غیرعربی را «معرب» می‌کنند. همچنین دروضع وانتخاب اصطلاحات‌و ترکیبات وتعبیرات‌ومعانی ومفاهیم علمی نیز باید همت‌گماشت، تا آنچه ازبیگانگان‌گرفته می‌شود در زی زبان فارسی در آید ورنگ وهیأت این زبان را بخودگیرد. وچندان دراین کار دقت وظرافت نشان داده شود که خوانندگان دروهلهٔ نخست آنها را فارسی پندارند.

اما نکته‌ای که بیش ازهمه باید بدان توجه داشت طرز بکاربردن واژه‌هاو ترکیبات واصطلاحات وتعبیراتست که اگر کلمات بجای خویش ننشینند وواژه‌ها وتعبیرات در مقام‌خود استعمال نشوند هرقدرکه لغات والفاظ واصطلاحات خوب وآراسته‌و سخته باشد کوچکترین اثری دررسائی عبارات وفصاحت کلام وترکیب سخن نخواهد داشت.

فساد زبان‌به چه معنی‌است؟ چه‌وقت میگوئیم‌زبانی‌فاسد شده است‌اگر معنی‌فساد زبان را می‌خواهید بدانید بهمین زبانها که در بالا بدانها اشاره شد نگاه کنید اگر قبول دارید که زبان فارسی از زبانهای خوب وشیرین دنیاست‌وکتابهایی چون‌گلستان وبهارستان ونگارستان وامثال آنها درگذشته از نمونه‌ها ومظاهر خوب آن زبانست ودر پنجاه سال اخیر آثار نویسندگانی چون بهار، یغمایی، آل‌احمد... و دیگران که قبلا نام برده شد دنبالهٔ آنها و صورت تحول یافته‌ای ازاین زبانست، اکنون ببینید زبانی که امروز درمیان عامه غالباً رواج‌دارد بکدامیک ازاین زبانها شبیه است.؟ اگر مانندگی وشباهتی درمیان نیست بفرمائید زبان‌فارسی فاسد شده است.

پرسشهای ۵-۶- بهم نزدیک است. دگرگونی واژه‌ها درزبان ودگرگونی معنایی

چگونه وبه‌چه صورت امکان‌پذیر است؟ وواژه‌سازی برچه اساس باید صورت گیرد وآیا صورت حاضر پسندیده است؟

ندانستم مراد شما از «صورت حاضر» کدامست؟ آیا مقصود ساختن لغتهای «نوظهور» است که هرکسی بااستفاده از پیشاوندها وپساوندها چنانکه اشاره شدمی‌تواند بسازد؟ وگاهی ترجمه‌های تحت‌اللفظی ونامناسب بصورت واژه‌ای جدید درآورد؟ درکشورهای بزرگ برای این‌منظور بنیادها ومحافلی عظیم تأسیس شده وفقط‌آن مؤسسات با شرایطی دشوار وبیاری اهل دانش وبصیرت قادر بانجام این کار هستند درکشور ما نیز پیش از انقلاب اعضای فرهنگستان باهمه تلاشی که دراین زمینه داشتند، بازهم بسیاری از ساخته‌های آنها موردقبول عامه قرار نمی‌گرفت واجتماع مُهر «باطل شد» برآنها میزد، برخی را نیز خاصان نمی‌پذیرفتند واگر ازهر صدی پنج واژه پذیرفته ورایج می‌شد بموفقیتی عظیم دست یافته وکاری بس بزرگ انجام داده بودند.

۱- این که درصدر مقال گفته شد «زبان معیار فعلا زبان مردم کوچه و بازار است» بدان‌جهت است که زبان رادیو وتلویزیون ودستگاههای رسمی تازمانی که آلودگیها ونواقص آن ازهرجهت رفع نگردیده بهیچوجه نمیتواند معیار و زبان رسمی کشور قرارگیرد و نیز ترجیح زبان محاوره وزبان مردم کوچه‌وبازار برآن ،بسبب سادگی‌و بی‌پیرایگی آنست.جزآنکه درزبان محاوره وعامهٔ مردم غالباً افعال ناقص‌وکلمات شکسته تلفظ میشود که زبان معیار باید فاقد این‌گونه عیب وعوار باشد.

۷ـ ضرورت داشتن رسم‌الخطی واحد*

مقدمه

«دراین شماره شاهد پاسخگویی دکتر مهدی درخشان استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه‌تهران هستیم، مقالهٔ زیر که دربردارنده پاسخ سؤالات مطروحه‌ما در باب رسم‌الخط زبان فارسی است، توسط ایشان برشتهٔ تحریر درآمده است که باهم می‌خوانیم[۱]»

*س: دردو سه دههٔ اخیر شعار داشتن رسم‌الخطواحد بسیار باب شده است وبدنبال آن درچند سال اخیر مراکز انتشاراتی معتبر ومؤسسات آموزشی جزواتی انتشار داده‌اند که از یکسان‌نویسی حکایت می‌کند، سؤالی که دراینجا مطرح می‌شود اینست که چه ضرورتی باعث مطرح شدن یک رسم‌الخطواحد شده است؟

ج- موضوع داشتن رسم‌الخط واحد درزبان شاید که سابقه‌ای‌قدیم‌تر ازاین‌داشته باشد، همان‌گونه که افراد سعی داشته‌اند تابزبان‌یکدیگر آشناباشند، بهمان سبب هم کوشیده‌اند تابا خطواملای یکدیگر آشنایی یابند ورسم‌الخطی مشترك وواحد انتخاب کنند ضرورت وجود یک رسم‌الخطواحد برای جامعه تاحد ضرورت داشتن یک زبان واحد است برای آن. تاآنجا که اگر افراد جامعه دارای رسم‌الخطی واحد نباشند، آشنا بدرك مطالب ومفاهیم ذهنی یکدیگراز طریق کتابت نخواهند بود واین خود مشکلی بزرگ درکار تفهیم مطالب‌وبیان مقاصد می‌گردد چه اگر این افراد بعلائم واصوات ورموزی که خود بدانها آشنائی دارند، دیگران را آشنا نسازند وهمه در نوشتن یک شیوه ورسم واحدی رادر پیش نگیرند، سرانجام از بیان مطالب و انتقال افکار بیکدیگر محروم خواهند بود. پس بطور اختصار بایدگفت اگر رسم الخطواحدی‌در میان نباشد وهرکس هرطور دلش میخواهد بنویسد خواندن وفهمیدن نوشته‌های افراد برای دیگران مشکل می‌شودو چون مردم عموماً از مافی‌الضمیر یکدیگر آگاه نیستند بناچار بایدقرار-دادوضابطه ومعیاری عالمانه ومورد‌پسند وقبول اهل علم درمیان‌باشد که ازهرج‌ومرج وغلط نویسی وبروز سایر مشکلات جلوگیری شود.

سزاوار است‌گفته شود اختلافهای موجود فعلی در نوشتن بعضی کلمات فارسی وبرخی لغزشها واشتباهات املائی تابدان حد نیست که قائل بوجود دورسم‌الخط‌در زبان فارسی‌بشویم

***س-اساساً** درمکتوبات وملفوظات هرزبانی قاعده توأم بااستثناست‌آیا اصل یکسان نویسی با استثنائات زبان منافات ندارد؟

ج- خیرمنافاتی ندارد. همان قواعدی راکه برای یکسان‌نویسی‌وضع می‌کنند بحکم

---

* ـ این مقاله نخستین‌بار در ۲ مرداد ماه ۱۳۶۶ در روزنامهٔ اطلاعات درج‌شد

۱ ـ خانم «ساریاناصر» مسؤول امورفرهنگی روزنامهٔ اطلاعات

«مامن‌عام وقدخص‌له» خود مشتمل براستثنا‌هائیست، ولی آنچه‌دریک نواخت کردن رسم‌الخط مهم است، اینست که چون هرگروهی عقیده ونظر خود را بهتر میداند. اصرار دارد تا «خاص‌و عام» راخود تعیین ونظر خود را بدیگران تحمیل کند وباصطلاح میخواهد تاآنچه را اووضع و اختیار کرده است معیار باشد ودیگران ازنظرها وعقایداو پیروی کنند.

*س- **معیار رسم‌الخط** رایج عادات خطی مردم است یا قواعد علمی و ذهنی محقق زبان؟

ج- اگر مرادتان رسم‌الخط‌رایج فعلی است که این رسم‌الخط‌هرچند جسارت است، آش درهم جوشی است که نه‌در خور قبول خواص‌است‌نه‌مورد متابعت عوام،نه‌بمزاج این‌ساز-گار است ونه بذائقهٔ آن خوشگوار. مطالب آن قسمتی باقواعد علمی وعقاید محققان زبان‌منطبق است وقسمتی دیگر عادات خطی مردم. وبهری نیز نظرهای ناشیانهٔ برخی از متظاهران بدانش یا مقلدان آنهاست که اتفاقاً این‌قسمت اخیر سهم مهمی ازآن را تشکیل میدهد. البته عرف جامعه وعادات مردم در محاوره ومکاتبه سهمی عظیم دارد ومحققان وصاحب‌نظران نیز بدانها توجه دارند، وازآنها الهام میگیرند؛ ولی در تعیین وترسیم وراهنمائی واصلاح آنها باید همواره بااممعان‌نظر بآثار ومتون ادبی ومراجعه بکتب لغت وفرهنگها وملاحظهٔ ذوق مردم و حسن قبول عامه وتوجه کامل بعادات واصطلاحات جامعه وعوامل دیگربتعیین رسم‌الخط‌معیار ویک نواخت ووضع لغات بپردازند. اما بشرط آنکه کارفرمایان کار را باهلش بسپارند ومیدان راازیکه تازی خودنمایان مغرور وناا‌هلان خالی سازند. پس بهتر است‌معیار رسم‌الخط‌رایج خاصه دراین روزگار بیاری وپایمردی ارباب‌نظر واهل تحقیق معین شود که البته آن خود با مراجعهٔ بکتب لغت‌وفرهنگها وتوجه بذوق مردم وقبول عامه وامعان‌نظر بمتون ادبی نویسندگان پرمایه‌وچیره دست باید صورت پذیردوعادات خطی مرسوم عامهٔ مردم که غالباً ناشی ازکم‌سوادیست کمتر ملاک کار قرارگیرد. مگر مردمی که بقواعد علمی زبان آشنائی کامل داشته‌ودر زمرهٔ اهل تحقیق باشند. بعبارت ساده‌تر اگر صدنفر شکل‌مار راکشیدند و دو نفر کلمه «مار» را نوشتند، نباید حکم بظاهرکرد وعقیدهٔ اکثررا درست خواند بنابراین عادات خطی مردم بخصوص در این نیم قرن‌اخیر که روزبروز میزان دانش ومعلومات ادبی افراد روی بنقصان نهاده وغلطهای املائی وانشائی ودستوری درآثار زبان فارسی بیشتر شده، تحت شرائطی باید ملاک‌عمل قرار گیرد، نه‌بی‌قید وشرط.

روزگاری بود که در زبان فارسی بمتابعت از قواعد عربی اگر الف در مرتبهٔ‌چهارم یا بیشتر واقع می‌شد بصورت «ی» نوشته می‌شد. مانندموسی -عیسی - کبری -صغری.... این‌قاعده استثنا‌هائی هم داشت که آنها هم روشن بود و تکلیف همه را معلوم میکرد . مثلا اگر حرف ماقبل الف « ی » بود دیگر جمع کردن دویاء را باهم جایز نمی‌دانستند ، ماندرؤیا -

زوایا ـخطایا . یااگر درحال اضافه بود یاحالات دیگر[1] باز تابع قواعدی بود که همه مراعات می کردند وغیر ازاینها کلماتی که استادان وپیشروان ادب آنهارا باالف می نوشتندودیگران نیز از آنان متابعت می کردند. نظیر: تقاضا ـتماشا ـتمنا ـوغیره ... بعدها گروهی که ازاین قاعدهٔ مستمر جاری بی اطلاع بودند، آنرا عملی لغو وبیهوده پنداشتند وگفتند کلمات راهمان گونه که می شنوند باید بنویسند. بنابراین کلمات: کبری[1] ـ صغری ـ عقبی ـمعنی ـرابایدِ: کبرا،صغرا، عقبا ـ معنا ـ نوشت تاایرادی هم گرفته میشد که این کلمات عربی است ومطابق قواعد و ضوابطی باید باشد، وبدین صورت نوشتن آنها صحیح نیست،فوری پاسخ میدادند،زبان ماپارسی استومستقل استوخود دارای قواعدی جداگانه است. ولی نمی گفتند آن قواعد که بآنهااجازهٔ این غلط کاریها را داده است، کجا وکی نوشته شده وکه وضع کرده است، واز چه وقت موردقبول اهل تحقیق و ارباب ادب قرارگرفته است؟

یاآنکه برخی کسان خود قواعدی وضع کردند وجز خودشان کسی ازآنها متابعت نکرد. حتی پس از چندی خود نیز ازآنچه پیشنهاد کرده بودندشاید که پشیمان شدند.چنانکه برخی گفتند کلمات: مثلا ـقلباً ولطفاً را باید مثلن ـقلبن ولطفن.... نوشت یافرضاً عبارت«حیوانات شبهابه خانه‌شان میروند» را باید نوشت « حیوونات شبابخونه‌شان میرن» تا نوشتن و تلفظ هر دومطابق باشد.

این یکی گفت باید کلمات را همه جا جدانوشت وهر بخشی راازبخش دیگر مجزا کرد تااملای آن برای نوآموزان آسان باشد مثلا «چیست» را «چی‌ست» صندوق را «صن‌دوغ» و« سفارش» را «س فارش» وبهتر را «به‌تر» وگفتیم را «گف‌تیم» بنویسیم[2]

دیگری گفت کلمات بسیطرا باید جدا وکلمات مرکب را باید همه جاسرهم‌بنویسیم مثلا دانش‌آموز فرشته خصلت را «دانشاموزفرشتهخصلت» وطهماسب قلی‌خان صاحب همت را «طهماسبقلیخان صاحبهمت» وچشم پزشک کم‌تجربه را «چشمپزشککمتجربه» بایدنوشت. همچنین افعال مرکب را نیز مانند کلمات مرکب باید سرهم نوشت. اما بدتر از همه آنکه تشخیص کلمات وافعال مرکب هم خود مشکلی عظیم‌تراز همهٔ مشکلات شد وآنرا اهل‌دستور بصورت غولی مهیب درآوردند که اکنون خودشان هم نمی‌توانند شاخش را بشکنند.

وقتی دستورهای ساده‌ای برای مبتدیان وخارجیان که میخواستند فارسی بیاموزند نوشته شده بود که برروی هم رفع احتیاج عموم را میکرد زیرامردم،فارسی راازراه کسب‌دانش ومطالعهٔ متون وممارست درخواندن نظم ونثر وآثار استادان فرا می‌گرفتند نه بوسیلهٔ دستورو آموختن قواعد خشک آن وبهمان سبب هم بی‌آنکه بجزئیات قواعد دستور آشنا باشند ، سخن

---

۱ ـ رک بخش نخست صفحه ۵ ۲

۲ ـهنوز برخی افراد درنوشتن ازاین شیرین کاریها می کنند.!!

درست می‌گفتند ومقصود خود را نیکو مینوشتند وشعر نیز سره‌وخوب‌می‌سرودند وغلطهاوهرزه‌کاریهائی راکه اکثر در نوشته‌های امروز می‌بینیم مرتکب نمی‌شدند. ولی حالا شاید براثر بسط‌وتحقیق درکار دستور وتردید درآنکه فلان‌کلمه «قید» است یا «صفت»، «بسیط»است‌یا «مرکب» نه‌قواعد دستوری‌کامل ومنسجمی داریم نه‌آثاری فصیح ودرست‌وروشن .ونه رسم‌الخطی جامع وبی‌عیب . «**خسرالدنیا والاخرة ذلک هوالخسران‌المبین**».

ناگفته نبایدگذاشت‌که دراین مدت‌گاهی رسم‌الخطهائی نیز برای درست‌نویسی کلمات نوشته شده‌که میتوان آنها رادر ردیف آثارخوب ومورد‌قبول بشمار آورد.وهرچندپاره‌ای نواقص درآنها دیده میشود ولی بامختصر افزایش وکاست وتغییر واصلاحی درمندرجات‌و یکنواخت‌کردن مطالب آنها سزاوار است این‌گونه آثار را اساس ومبنای تهیه رسم‌الخط‌معیار قرار داد مانند:«قواعد املای مبسوط ومفصل وممتع استاد احمد بهمنیار رحمةالله‌علیه که‌در حدود نیم‌قرن پیش نوشته شده واز زمان انتشار مایه وسرمشقی برای دیگر محققان‌گردیده است ودستور املاء وانشای علی‌اصغر فقیهی‌که درحدخود‌کتابی ارزنده وآموزنده است‌وراهنمای تعلیم انشاواملای احمد‌کوشا وشیوهٔ خط فارسی‌مصطفی‌مقربی‌وغیره‌غیره.ونیز زنده‌نامانی برحمت ایزدی پیوسته چون علامهٔ قزوینی ومیرزا عبدالعظیم‌خان قریب وملک‌الشعرای بهار واستاد جلال همائی وعباس اقبال آشتیانی وسعید نفیسی ومجتبی مینوی و استاد دکتر معین رحمهٔا.. علیهم‌اجمعین وبسیارکسان دیگر از دانشمندان ومحققان‌که نامشان اکنون درنظر نیست مقالات واشارات‌ویادداشتهائی به‌تفصیل یا اجمال دراین مقال دارند‌که درلابلای مجلات‌و کتب وآثار آنان دیده می‌شود. همچنین اززندگان مغتنم‌الوجود،استادانی‌چون سیدمحمدمحیط طباطبائی ودکتر محمد مقدم ودکتر صادق‌کیا ودکتر حسین خطیبی و محمدعلی جمال‌زاده ودکتر شفیعی کدکنی‌ودکترغلامحسین یوسفی‌و دکتر صفاودکترعبدالحسین زرین کوب‌وگروهی دیگر دراین‌امر صاحب فتوی وذی‌نظر هستند،‌که باید ازوجود آنان استفاده شود.

***س- کسانی** که برسم‌الخط‌واحد وجدید استناد می‌کنند غالباًچه منابع اصیل‌و مهم زبان فارسی را ملاک‌کار قرار داده‌اند؟

ج- این سؤال را لطفاً از خودشان بپرسید وهم بخواهید تامعلوم‌کنند‌که این رسم‌الخط‌جدید‌کدامست ؟

***س-نقش‌مطبوعات** ومراکز انتشاراتی درارائه رسم‌الخط درست‌تاچه‌حد مؤثر است. آیا این ارگان‌ها تاکنون دراین زمینه بوظایف خود درست عمل‌کرده‌اند؟

ج- اگر مطبوعات را منحصربدو جریده کثیرالانتشاراطلاعات وکیهان بدانیم‌که هر روز شاید بیش از دویست‌هزار شماره ازآنها دربیست صفحهٔ بزرگ منتشر میشود ودر همان ساعتهای آغاز انتشار تمام ونایاب میگردد، میزان رغبت مردم را بمطالعهٔ مطبوعات و روزنامه

وتأثیر آنهارادرذهن افراد در می‌یابیم وحال آنکه مطبوعات فقط‌باین دو روزنامه‌اطلاق نمی‌شود بلکه سایر نشریات وجراید ومجلات وکتابهای مختلف‌وکتب درسی وامثال آنها همه درردیف مطبوعات می‌باشد. بنابراین اهمیت آن‌بمراتب بیش ازاینست که نیازمند توضیح باشد. اصولا خواندن روزنامه وجراید یکی از وسایل سرگرمی‌وتکمیل معلومات افراد (خاصه در نزد مردم کم‌سواد) است که ازاین راه بفراگرفتن شیوهٔ املاو انشاء وازدیاد معلومات خویش می‌پردازند

اکنون اگر این افراد در روزنامه‌ها ومطبوعات آن هم‌گاهی بخط وحروف درشت ببینند که واژه‌هائی نظیر: رؤوف ـ مرؤوس ـ رؤوس[1] ـ حتی ـ معنی ـ مشکل ـ عسکر ـ قراگزلو حجةالاسلام ـ خرد ـ معنیش این است که ـ آن درختی که ـ... وصدها کلمات وواژه‌های دیگر بصورت، رئوف ـ مرئوس ـ رئوس حتا ـ معنا ـ مشگل ـ عسگر ـ قراگوزلو ـ حجت‌الاسلام ـ خورد، معنی‌اش اینستکه ـ آن درختیکه... نوشته شده است[2] بهمین طریق نیز یاد میگیرند. حتی‌اگر صحیح آنها هم درذهنشان باشد ممکن است دچار اشتباه شوند وچنین پندارند که آنچه‌تا کنون میدانسته‌اند غلط‌بوده است. آنگاه این‌گونه کلمات باهمین شکل‌واملاء‌مانند نقش‌بر حجر درضمیر آنها اثر میگذارد. تازه آنچه‌برشمردیم مربوط بتغییرهای ساده واغلب نیز کلمات فارسی است وگرنه غلطهای املائی منجز وصریح جراید ومطبوعات‌اهمیت‌شان بیش از اینهاست که بتوان چنین مختصربذکر آنها پرداخت[3]

وقتی برای انتخاب پرسشهائی جهت آزمون شناسی بکتابهای فارسی دبیرستان‌رجوع میکردیم، برحسب اتفاق بنکته‌هائی شگفت‌انگیز برخوردم که سخت‌مایهٔ حیرت شد. دراین کتابها که باید مطالب آنها درذهن پاك‌وضمیر منیر جوانان منعکس شود، اشتباهاتی بنظررسید (غیر از مسائل جزئی‌و اختلافهائی که دررسم‌الخط کلمات دیده می‌شود ومعنای نادرست‌برخی کلمات وتعریفها[4]). مثلا دریکی از صفحات کتابی «اقصی» را با «ی» ودر صفحهٔ دیگرهمان کتاب بشکل «اقصا»[5] وحرف آخرآن‌را با الف نوشته‌بود همچنین‌حرف‌آخر کلمهٔ مصطفی رادر

۱ـ این‌گونه کلمات در فارسی بایك واو نوشته می‌شوند. مانند، رؤس مرؤس ـ رؤف

۲ـ ورجوع فرمایند به برخی‌غلطها که‌در بخش اول‌قسمت دوم(ص ٥٤)ذکرشده و نظیر آنها بارها درروزنامه‌ها ومطبوعات دیده شده است.

۳ـ مقصود غلطهائی است که ازشبیه‌شدن برخی حروف مانند (ز ـ ذ ـ ض ـ ظ) و (س وص) و (ه، ح) وغیره ممکن است پدیدآید.

٤ـ مانند تعریف «قطعه» که بغلط بیان شده است (رك کتاب دوم ص ۱۹۸ چاپ۶۳) یااین عبارت که درکتاب چهارم ص٥٤ آمده «بمزید تربیت وترشح مخصوص‌گشت» که‌صحیح آن ترشیح است واشتباهات دیگر در معانی لغات وتعریفها واصطلاحات وکلمات که جای‌ذکر آنها اینجانیست. ٥ـ کتاب اول ص ۱۷۰ چاپ ۶۳

موردی «ی» ودر جای دیگر بصورت «بمصطفا» با الف آورده بود . کلمه «مسطوره» که بمعنی نمونه وشلاله است وباید با «ط»نوشته‌شده باشد. بشکل «مستوره» باتای نقطه‌دارچاپ گردیده بود.)

البته می‌توان احتمال بسیار داد که این اشتباهات واغلاط از نوع غلطهای مطبعی باشدولی سزاوار است که متصدیان محترم باصلاح آنها بپردازند . چه این‌گونه اشتباهات و لغزشها هرقدر هم کوچک باشد. درذهن نوجوانان تأثیری بزرگ وعمیق میگذارد. یابدو صورت نوشتن کلمات دراین سنین، آنان را دچار سرگشتگی وتناقضات می کند[۳]

بنابراین تأثیری که جراید ومطبوعات وروزنامه ها درانتشار اغلاط دارند، معلوم‌است وچنانکه اشاره شد بیش ازآنست که احتیاجی بتوضیح داشته باشد.

*ـ خطر بزرگ:

بااین همه باید اقرار کرد زیانی که‌ازاین راه،یعنی نوشتن کلمات غلط عایدزبان‌فارسی می‌شود هزاران بار کمتر است از تلفظ غلط کلمات وبکاربردن نادرست الفاظ که‌گاه‌وبیگاه از مراکز پخش برنامه‌های رادیو وتلویزیون شنیده می‌شود، وشاید بتوان‌گفت مقایسهٔ این دو عامل خطرناك وزیان‌بخش باهم بمنزلهٔ سنجش دومقدار مساوی وهم‌وزن از ماده‌ای زهرآگین است که یکی باید خورده شود تااز راه دهان ودستگاه‌گوارش بخون برسد ودیگری عصارهٔ‌آنست که‌ازطریق تزریق دررگ وعضله وارد خون‌میگردد... بدیهی‌است خطر این یکی بمراتب بیشتر وبزرگتر ازآن یکیست.

این سخن را ترجمهٔ پهناوری گفته‌آید درزمان دیگری

درمورد پاسخ قسمت اخیر پرسشتان یعنی انجام وظیفهٔ مطبوعات ومراکز انتشاراتی اگر ازحق نگذریم بایدگفت دو جریدهٔ کیهان واطلاعات بخصوص بعد از انقلاب دراین‌زمینه‌و سایر نکات ومطالب مربوط بزبان فارسی قدمهائی مفید برداشته ومقالاتی‌عدیده منتشرساخته‌اند ولی‌دریغ که سایر دستگاهها ومؤسسات رسمی مسؤل بیاری و همکاری با آنها برنخاسته‌اند مگر آنکه هر چندگاهی افرادی ذی‌نفوذ،گروهی‌مردم ذیصلاح وبی‌صلاح را بدور خود جمع کرده‌اند وبوضع قواعدی جدید ورسم‌الخطی نو پرداخته‌اند، که درهمان مراحل نخستین مورد مخالفت وانتقاد دیگران قرارگرفته واگر محسنات ومزایائی هم داشته آنها را نادیده انگاشته‌اند.

***ـس ـ آشفتگیها** وسردرگمی هائی که‌در رسم‌الخطهای کنونی‌دیده میشود چه‌تأثیر سوئی درآینده روی زبان فارسی خواهدگذاشت؟

۳ـ البته مقصود «ب» حرف اضافه، و«می» و«بی» و«است» ومانند آنها نیست.

ج- این‌آشفتگیها اگرجزئی‌واندك باشد برای عامه مردم و باسوادان زیانی آنچنان ندارد وقابل اغماض است. چنانکه اکنون این‌چنین است، فقطممکن است برخی از آنها (مانند جدا نوشتن بای اضافه ومی‌استمراری وغیره) موجب اتلاف وقت‌گردد.ولی‌اگر خیلی زیاد شد. «اندك اندك خیلی شود وقطره قطره سیلی‌گردد» بقول شیخ :

دیدیم بسی که آب سرچشمهٔ خرد   چون بیشترآمد رمه‌ویاربببرد

زیرا چنانکه قبلا اشاره شداگر رسم‌الخطواحدی درمیان نباشد، اولاانتقال اندیشه‌وافکاربدیگران صورت نمی‌پذیرد. هرکس برای خود چیزی مینویسد ودیگری ممکن است آن را چیز دیگر بخواند ،ثانیاً ارتباط نسلهای آینده را بافرهنگ وادب‌گذشته تهدید بقطع شدن می کند.خواندن هزاران متون خطی راازنظم ونثرکه درکنج کتابخانه ها وگنجینه هاست دشوارو درآخر ممتنع می‌سازد. چنانکه خواندن خطوط نویسندگان‌پیشین، امروز برای همه‌کس میسر نیست . بالاتر ازهمه آنکه چهرهٔ دلفریب وزیبای خط فارسی را(کریه) وزشت میسازد.

اما زیان این آشفتگیها وسردرگمیها برای خردسالان ونوآموزان وخارجیانی که قصد آموختن زبان فارسی رادارند اگر انصاف دهیم مهمتر وبیشتر است. هم موجب اتلاف وقت آنان درفراگرفتن مطالب متناقض می‌گرددوهم سبب حیرت وسردرگمی‌برخی‌درآموختن کلمات صحیح میشود همواره بلاتکلیفند، نمیدانند چه‌باید بکنند وچگونه باید بنویسند خارجیان نیزگاهی‌در اندیشه فرو می‌روندکه‌مثلا بای اضافه را اگر باید متصل نوشت چرا همه جاجدا کرده‌اند؟ و اگر باید جدانوشت چرا تاچندی پیش همه‌جامتصل مینوشتند ومنظور ازاین عمل لغووبیهوده چیست؟واین همه «بای»اضافه‌جدا که‌نوشته میشودبحساب کیست‌وفایده‌اش‌چیست وآیا مخالف صرفه‌جوئی در وقت وخلاف طبیعت نویسندگی نیست [1]

(چه نویسنده میخواهد طبیعة سریع بنویسدوقلم رااز روی کاغذ برنگیرد ، همچنان که خط شکسته چنین است.) و هم‌اگراین‌گونه تغییرها که داده میشود برای تسهیل درکار آموزش است، چرا کشورهای‌ژاپن‌و چین و غیره که خطشان از خط ما مشکلتر است ، هر روز این تغییرها رانمیدهند و دراندیشهٔفراهم کردن این تسهیلات نیستند؟

***-س-آیا ما مجاز هستیم** کلمات غیرعربی وفارسی‌را بدلخواه خودبهر صورت که بخواهیم بنویسیم ؟

ج- این پرسش وپرسش بعدی که آخرین پرسش شماست نیازمند شرح و تفصیل بسیار است، که بیان آنها هرگز دراین مقال نمی‌گنجد وبدین مختصر هیچگاه حق مطلب‌ادا نمی‌شود. مجملی ازآن مفصل آنست که اگر ماخود را بدین کار مجاز بدانیم ناچار بدیگری‌نیز این اجازه را خواهیم دادکه اوهم این‌گونه کلمات‌را بهرصورت وبدلخواه خود بنویسد. در

۱- رجوع فرمایند مقالهٔ شمارهٔ ٥- جدابابد نوشت یاپیوسته ؟ و توضیح ص ۱۷

نتیجه کار بجائی میرسد که نه ما معنی نوشته های اورا می‌فهمیم نه او معنی نوشته های ما را و نه دیگران وخارجیان معنی نوشته های هردو ما را. مثلاً اگرما بخواهیم کلمات: اتومبیل، سقراط، بقراط، ققنس ـ قورخانه، دانش‌آموز ـ اسکندر ـ شیشه، سکنجبین وبنشین ... را بصورت، عطوموبی‌ل ـ صغرات، بوغرات، غغ نوص ـ غرخانه، دانشاموز ـ عص کن در ـ شی شه، سک نج بین وبن شین... بنویسیم واین شیوه وروش را تامدتی ادامه دهیم پس ازاندکی خواهیم دید که خطوزبان ما شبیه علائم طلسمات ورموزگردیده وارتباط بین نسل آینده وفرهنگ گذشته نیز رفته رفته قطع می‌گردد و خاورشناسان وعلاقه‌مندان بزبان شیرین فارسی نیزکه در خارج ازکشور هستند دیگر چیزی از فارسی نمی‌فهمند وخطوط زیبای فارسی که از قرنهاپیش در ردیف ذخائر کشور و مفاخر آثار هنری مابوده نامفهوم وبی‌ارزش می‌شودو سرانجام درشمار رسمهای مرموز وطلسمات وخطوط لایقرأ قرار خواهدگرفت‌آن‌وقت است که فاتحهٔ این خطوزبان وادبیات‌وفرهنگ را باید خواند ومانندبرخی ازکشورهای دیگر (همسایه) که بهوس اروپائی شدن و میل بتجدد و تغییر خطادب وفرهنگ چند صدساله خود راازدست دادند واکنون چیزی جز حسرت وافسوس دردست ندارندپس باید این‌گونه کلمات نیزتابع ضوابطوقواعدی‌باشد واگرتصمیم بتغییر دادن آنهاگرفته شود ، برمبنای اصولی تغییر یابد ومعیاری برای آنهاوضع گردد که‌البته ذکر جزئیات وتفصیل این مطالب چنانکه‌گفته‌شد،دراینجا مقدورنیست.ولی‌اگربنای سخن باشارتی‌باشد،زبده کلام آنست که برخی کلمات والفاظ معرب یاغیر معرب‌راکه قرنها درزبان فارسی بشکل و هیأتی مخصوص شناخته شده‌اند، بهتر است بهمان وضع قدیم حفظ کنیم وتغییرشکل ندهیم.

مانند:سقراط ـ بقراط ـ افلاطون ـ ارسطو ـ جالینوس ـ فیثاغورث بطلمیوس ـ جبل‌الطارق طنجه‌و ـ ویا کلمات معرب‌وترکی‌رانظیر :قهستان‌ـ اصطهبانات‌ـ اصفهان‌ـ دهقان‌ـ صندل‌ـ طاق بستان‌ـ قاشق ـ قاطر ـ قوری، سنجاق، قیمه، قورمه.... و برخی کلمات را نظیر غلطیدن طپیدن،طپانچه طهران اصطخر وغیره. بیش ازنیم قرن است که معمولا با «ط» نمی‌نویسند وبا «ت» بشکل تپیدن ـ تپانچه، غلتیدن ـ تهران، استخر... می‌نویسند.بنظر میرسد که‌حفظ این‌گونه کلمات‌بهمین صورت جدید اخیر اشکالی نداشته باشدهمچنین کلمات دیگر را نظیر، طهماسب، طهمورث، کیومرث وغیره. تاریخچه ودلیل وتفصیل این مطالب درمقالات مفصلی که سیداحمدکسروی ومرحوم‌علامه قزوینی درحدود شصت سال پیش در مجله ارمغان بیان کرده‌اند مندرج است [1]

کلمات خارجی ونامهای امکنه وممالک غربی مانند انگلیس ـ اتریش،اسکاندیناوی سوئد، استکهلم ـ بریتانیا ـ هودسن ـ هندوراس وغیره را نیز تاآنجا که ممکن باشد باحروف‌فارسی باید نوشت. چنانکه‌دراین اواخر نیز چنین مرسوم ومتداول شده. همچنین نام داروها ومواد شیمیائی واسامی خاص خارجی را باید تابع ضابطه کرد وبی‌جهت باافزودن واستعمال حروف

---

۱ ـ رجوع فرمایند مجلهٔ ارمغان شماره ٤ تیرماه سال ۱۳۱۰ خورشیدی

عربی بیشتر درکلمات فارسی مشکلات رسم‌الخط‌فارسی را زیادتر نکرد.(در بیان این نکته نیز امکان‌بحث بسیار است که جای آن در اینجا نیست).

***ـ س: بعضی از کلمات فارسی وقیود وپیشاوندها را باید جدا نوشت یاپیوسته؟**

ج- دراین پرسش اولا کلمهٔ «بعضی» کار پاسخ دهنده را تا حدودی ساده وآسان کرده است. چه حکم کلی دربارهٔ تمام کلمات مرکب نمی‌توان صادر کردثانیاً پرسش مشتمل براجزاء چندیست که دست کم می‌توان آنرا بدو جزء تقسیم کردنخست بعضی از کلمات فارسی است که پرسیده‌اید، باید جدانوشت یا پیوسته، کلمات فارسی بسیطرا که دارای معنی مستقلی هستند. معمولا جدا می‌نویسند ولی اگر کلمه‌ای مرکب بود بهتر است که روی هم وپیوسته نوشته شود، دراینجا چندنکته شایان تذکار است، یکی آنکه تمام کلمات مرکب را نبایدو نمیتوان پیوسته نوشت، چه نوشتن برخی ازآنها بصورت پیوسته آرایش خطرا بهم میزند وهیأت وشکل کلمه رازشت وناخوش‌نما می کند.گاهی نیز سوار کردن حروف کلمه مرکب برروی‌هم دشواروموجب تضییع وقت است. مانند حسینقلیخان - حسنعلیبیک‌ستمپیشهمرد[1] در غالب آثار نویسندگان وسخنوران پیشین نیز متصل نوشتن کلمات مرکب چندان رایج ومتداول نبود. چنانکه کلماتی نظیر: شاهباز، شاهدانه،علفزار -تختگاه -رهگذر - خوشخرام- دکاندارو.... را بیشتر جدا می‌نوشتندوحتی گاهی برای ساختن جناس وآوردن صنعت‌بدیع ازاین جدانوشتن‌استفاده میکردند. بدین شعر نگاه کنید:

خود شب چراغ هستی‌وداری به‌شب‌چراغ   کی‌شب چراغ جلوه کند پیش شب‌چراغ

که اگر بخواهیم میان کلمات بسیط‌ومرکب درنوشتن فرق‌گذاریم. باید آنرا چنین بنویسیم:

خود شبچراغ هستی‌وداری به‌شب چراغ   کی‌شب چراغ جلوه کند پیش شبچراغ

یادراین شعر: سخن‌هرسری راکندتاج‌دار سخن هرسری راکند تاج‌دارکه باید «تاج‌دار» رادر مصراع اول بصورت تاجدار (دارندهٔ)تاج نوشت ودر مصراع دوم جدا. حتی‌گاهی کلمهٔ«گلاب» راهم برای آوردن جناس واستعمال صنعت ایهام بشکل «گل‌آب» می‌نوشتند، تاذهن خواننده را متوجه دومعنی دور ونزدیک کنند[2].غرض آنست که هر چند پیوسته نوشتن کلمات مرکب دارای ضوابط‌وحدودیست‌و جدانوشتن کلمات‌بسیط‌نیز محدود بحدودی دیگر. با این همه اگر وقتی برخی ازکلمات مرکبی جدا نوشته شود از جهت درستی املاء ورسم‌الخط‌نباید زیادمورد ایراد قرارگیرد. وبرخلاف هرکلمه‌ای را بحکم آنکه مرکبست نباید متصل وبرروی هم نوشت مانند:

تیزرو وتیزدو وتیزگام   خوش‌روش وخوش پرش وخوش خرام

یا بزرگ‌زادگی وحلال‌زادگی وبرگ‌ریزان‌وامثال‌آنها که‌اگربخواهیم آنهاراچون کلمات

۱ـ ستم‌پیشه‌مرد   ۲ـ رك بخش یک ـص ۱۶

مرکبی هستند، متصل بنویسیم درنوشتن شاید خالی ازاشکال نباشد وتشخیص مرکب بودن آنها هم برای همه آسان نمی‌نماید و اگر آنها را جدا بنویسند . ظاهراً هیچیک را نمی‌توان غلط بشمار آورد، بدیهیست هرچه کلمات مرکب بیشتر پیوسته شود، خواندن آنها مشکلترودرعوض درك معنی آنها آسان‌تر میگردد وبالعکس، مثلا این شعر را:

بنده‌ای گمراه وحیران رهنمایاره‌نمای خسته‌ای افتاده از پا دستگیرادست‌گیر

اگر بصورت زیر بنویسیم :

بنده‌ای گم راه وحیران ره نمایاره‌نمای خسته‌ای افتاده از پا دست‌گیرا دست‌گیر

هرچند بظاهر غلط نیست ولی برخلاف عرف ومعیارزبان فارسی استوبدین سبب امروزه جدانوشتن این‌گونه کلمات ونظایر آنها را روا نمیدارند وگاهی نیز حکایت از این میکند که نویسنده معنی آنها ومعنی شعر رادرك نکرده است. وندانسته که کلمات(گمراه ـرهنماـ دستگیرا) کلماتی مرکب هستند.

کوتاه سخن آنکه درنوشتن کلمات مرکب اگر شکل وهیأت کلمه زشت‌وناخوش نما وبرخلاف متعارف‌گردد یا کلمه زیاد کشیده ودنباله‌دار شود یا سوارکردن‌حروف برروی هم و نیز خواندن آن مشکل باشد باید جدا نوشته شود.تعیین رسم‌الخط معیار وبیان‌یکایک این کلمات نیز که کدام را باید جدا وکدام را باید پیوسته نوشت دراین سورد غیر مقدور وبیمورد است. برای شناختن آنها ذوق سلیم‌ومطالعهٔ بسیار واحاطه بادب‌وزبان فارسی ودرك معانی واژه‌ها بهترین راهنما وحلال مشکل است. که بخوبی طرزنوشتن هرکلمه را معلوم وسعین میسازد.

استاد تو عشقست بدانجا چورسی اوخود بزبان حال‌گوید چون کن

درمورد جدا نوشتن برخی ازکلمات فارسی که بسیط هستند وپرسشهای دیگرتان اگر بتفصیل بپردازیم‌سخن بدرازا میکشد ولی‌مابنا را براختصار میگذاریم وازشرح وتفصیل‌آن‌درمیگذریم تا بیش‌موجب‌اندوه وملال نگردد.

درنوشتن کلمات فارسی جداکردن ضمایر ازآخرکلمات کاری بیهوده و نارواست و نوشتن **«دست‌اش»** و **«کتابفروشی‌ام»** و **«معنی‌اش»** و **«روشنائی‌ام»** بجای دستش، کتابفروشیم،سعنیش، روشنائیم ونظیر آنهاظاهراً معمول وبصلاح نیست.

«ها»ی علامت جمع را نباید همه‌جا ازکلمه پیش ازخود جدا نوشت. ودرکلماتی که مختوم به‌های غیر ملفوظ باشد، های نخست حذف می‌شود، مگر آنکه احتمال بروزاشتباهی برود، مانند لاله‌ها، جامه‌ها،که اگرهای کلمه را حذف کنیم ومتصل بنویسیم«لالها ـجامها» می‌شود که ممکن است باجمع «لال» و«جام» اشتباه‌گردد. البته این اشتباه نیز برای مبتدیان‌و کم سوادان غالباً دست می‌دهد نه‌برای اهل دانش وتحقیق، بدین‌سبب در متون قدیم‌و

نسخه‌های مخطوط کهن این نکته را هیچگاه رعایت نمی کردند[1] وهمه جا «های» غیر ملفوظ را حذف و«های» علامت جمع را بآخر کلمه می‌چسبانیدند.

«با»ی تأکید را که برسر افعال می‌آید همه‌جا باید متصل بفعل نوشت وجدانوشتن آن روا نیست[2]. «بای» حرف اضافه اگر برسرنامهای خاص درآید بهتر است جدا نویسند و به سنت وصلاح نزدیکتر است، چنانکه درذیل پاسخ پرسش ششم توضیح داده شد. اگر حرف «ب» برسراسم یاصفت درآید وازآن اسم یا صفتی دیگر ساخته شود، درحکم یک کلمه می‌گردد وباید پیوسته نوشته شود مانند: بخرد ـ خردمند ـ بهوش ـ هوشیار ـ بدست ـ وجب . هرگاه این پیشاوند «ب» برسر افعالی درآید که باحرف «آ» شروع می‌شود. معمولا علامت مدرا حذف میکنند و بجای آن بعد از «ب» حرف «ی» مینویسند مانند، بیارامید ـ بیامد.

بیاسوزفرزند را دسترنج　　　　اگردست‌داری چوقارون بگنج

همچنین اگر این پیشاوند برسر افعالی درآید که حرف نخستین آنها مضموم یا مفتوح باشد الف ممدودمبدل به «ی» می‌گردد مانند بیفزود ـ بینداز ـ بیفکن ـ بینداخت ـ بیفتاد، ولی اگر حرف اول کلمه مکسور باشد الف، بحال خود باقی می‌ماند. مانند: ایستاد ـ بایستاد، واگرنون نفی و برای انکاروتخصیص باشد جدا باید نوشته شود مانند، نه‌میروم نه‌میزنم نه‌میخورم[3]

«ای» حرف ندای فارسی رااز کلمه بعد جدا نویسند . ای خدا ـ ای‌آقا ـ ای شه‌خوبان بعاشقان نظری کن.

«که» موصول را اگر بعداز «آن» و «این» آید معمولا پیوسته می‌نویسند جدانوشتن آن نیز رواست.

اینکه توداری قیامتست نه‌قاست　　　　وین نه‌تبسم که معجز است وکراست

آنکه دائم هوس سوختن مامیکرد　　　　کاش میامد وازدور تماشا میکرد

ولی درآخر کلمات دیگر هنگام نوشتن، جدانوشتن آن بهتر وبلکه اولی است مانند: اینست که وقتی که ـ شبی که.

درختی که پروردی آمدببار　　　　بدیدی هم‌اکنون برش درکنار

الف «است» خبری که امروز بغلط غالباً آنرا «هست» می‌خوانند، بعد از الف ، واو، ی، گاهی نوشته نمی‌شود و اگرهم نوشته شود عموماً بتلفظ در نمی‌آید . این‌گل خوشبوست، دارای زور

۱ـ رجوع فرمایند به‌مقدمه‌ای که بر کتاب مرآت‌الحیات نوشته‌ام ـ مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران سال ۱۳۵۰ شماره ۸۰

۲ـ رجوع شود بمقالهٔ شمارهٔ ۵ و توضیح ص ۱۷ همین کتاب

۳ـ رجوع شودبه مطالب بخشش اول این کتاب از ص ۱۶ املای کلمات فارسی.

بازوست،روزگار پیریست، آدم خوبیست، سردی داناست . ولی اگر بعد از حروف دیگر باشد نوشتن یا حذف آن تابع زیبائی خطودشوار نبودن کار ورعایت نکته‌ها وملاحظات دیگر است‌و برروی هم غالباً حذف آن بهتر وبصلاح وصرفه‌جوئی در وقت نزدیکتر است.

اگر پیش ازاین الف(یعنی الف است خبری) یاءنکره یا یکی از یاهای مشابه با یاء نکره باشد، خواه نوشته شودیا حذف‌گردد، الف خوانده نمیشود. مانند:سخنی است- سخنیست- تلخی است- تلخیست - روزگار عجیبی است- روزگارعجیبیست حافظفرماید:

اگر چه عرض هنر پیش یاربی‌ادبیست　　　زبان خموش ولیکن دهان پراز عربیست

همچنین اگر الف «است» خبری پیش ازحروف متصل دیگر قرارگیرد، حذف‌آن در نوشتن‌سزاوار است وازاین‌رو که با تلفظ مطابقست بهتر ومناسب‌تر است. سعدی فرماید:

پای سروبوستانی درگلست　　　سرومارا پای معنی دردلست

تاآخر غزل که‌الفاظ قافیه‌ها حاصلست -ساحلست -عاقلست ...الخ، میباشدو بدین‌صورت نیز باید نوشته شود.

ولی آنجا که‌اگر متصل نویسند شکل کلمه غیرطبیعی ودراز شود یادندانه‌ها زیاد گردد، باید جدا نوشته شود، مانند چنین است، نخستین است، اینجا فلسطین‌است،چکنم قافیه اسروز بنام حسن است[۱].

«سی» را ازفعل بعد هم جدا سی‌توان نوشت هم پیوسته،برروی هم پیوسته نوشتن آن اگر کلمه دراز نشود و ضرورت دیگری درکار نباشد، بهتر است، مانند، میدیدم ، میخوردم ولی اگر درسیان لفظ «سی» وفعل بعد ازآن حرفی یا کلمه‌ای فاصله باشد، بایدجدا نوشته شود. مانند: سی‌نتوانم -سی‌نرود.

زانکه هربدبخت خرمن‌سوخته　　　سی‌نخواهد شمع کس افروخته

«همی» را چون شکل‌و ترکیب کلمه در وصل کردن نامناسب‌میشود جدا مینویسند.مانند:

همی رفتم شتابان در بیابان　　　همی کردم یک‌منزل‌دومنزل

«بی» حرف نفی وسلب کردن را متصل بکلمات بعد نویسند. مانند بیقرار -بیدوست -بیخوابی- بینوائی -مگر آنجا که دندانه‌ها زیاد شودونوشتن دشوارگردد. مانند:بی‌نیازی -بی‌بنیاد

بی‌پیرسروتو درخرابات　　　هرچند سکندر زمانی

حرف «چه»را در چند کلمه مانند: چرا، چگونه- چقدر-چسان پیوسته باید نوشت ولی درکلمات دیگر جدا نوشته سی‌شود، غبار همدانی گفته است:

چه‌شد که لاف کلیمی نمیزند بلبل　　　زشاخ‌گل مگر آتش بدر نمیاید.

کلماتی که به‌های غیر ملفوظ ختم شده‌اند اگر بکلمه‌ای دیگر اضافه شوند بجای کسره اضافه

۱- رك بخش اول صفحات ۱۶ تا ۲۰ -ودیگر صفحات

همزه‌ای بدل‌از «یاء» بالای آن میگذارند مانند: دانهٔ تسبیح، رشتهٔ محبت

ای ریزهٔ روزی تو بوده — ازریزش دو کدان مادر (خاقانی)

هرگاه بکلمهٔ مختوم بهای غیرملفوظ یاء نکره یا وحدت افزوده شود سه وجه برای رسم ونوشتن آن تاکنون پیشنهاد شده است ۱-«ه» ۲- «ای» ۳ - «یی» - از این سه صورت وجه سوم مردود، وجه اول ودوم قبول ومورد پسند عموم‌ست ولی وجه دوم یعنی «ای» رایجتر وشاید بهتر است.

همچنین دربارهٔ کلمات مختوم به «ها»ی غیر ملفوظ که در مواردی این «ها» تبدیل به گاف می‌شود، ودربارهٔ «را» علامت مفعول صریح ونوشتن آن درآخر ضمایر و کلمات دیگر ونیز راجع به پساوندها که بآخر الفاظ و کلمات فارسی افزوده می‌شود مانند -زار، سار، سر، سیر، ناك، گان، گین، بار، وار، واره، و... باید سخن گفت، واز حروف ملفوظ غیرمکتوب (مانند: دو-تو-چو) و «واو» اشباع شده (چون طاوس - کاوس ، داود) و املای برخی نامهای خاص در فارسی مانند، ابراهیم، اسماعیل، هارون و ... کلمات عربی که در فارسی بکار میرود ومختوم به «ت» می‌باشد (مانند -زحمت -جهت -مرحمت) واز کلماتی که دارای همزه هستند ودر فارسی معمول ومصطلحند ویکی از مشکلات درزبان فارسیست وبسیاری مطالب دیگر باید سخن گفته شود که حال وسجال گفتن ونوشتن آن نیست[1]

آنچه باید در اینجا بدین مقال افزود آنست که چون در بخش اول (ذیل ص۹۱) گفته شد که در نوشتن خط فارسی غیراز قواعدواصول عوامل دیگری نیز دخالت دارد وتفصیل مطلب را بمقالات ۵ و۷ موکول ساخت ، توضیحات کافی در اینجا ذکر شد و مطالب زیر نیز بدانچه گفته شد افزوده میگردد:

از جملهٔ مهمترین این عوامل یکی توجه بحسن خطاست وسلیقه وذوق خوشنویسان و تسلط آنان بنوشتن کلمات، چنانکه برخی ازآنان پاره‌ای از حروف را بد شواری مینویسند یابعض حروف را بهتر مینویسند ....بالعکس. یابرای زیبائی وآرایش خط بعضی کلمات متصل را جدا مینویسند تاحروفی کشیده بدست آید وتناسب قرینه در خط رعایت شودمثلا دریک سطر گاهی از دوحرف کشیده یکی رادر اول ودیگری رادر آخر قرار میدهند، واگر یکی باشد آنرا در وسط میاورند، وآرایشهای دیگر غیر ازاینها. همچنین در حروف دایره‌دار دایره‌های حروف را نیز مانند حروف کشیده در نوشتن مراعات میکنند تا خط زیباتر شود و سعی دارند تا همهٔ دایره‌ها درامتداد هم ودریک ردیف قرارگیرد[2].

۱-راجع بدین مطالب در بخش اول کتاب سخن گفته شده.

۲- حروف دایره‌دارج -س - ص- ع واخوات آنها وق ول ون وی میباشد.

عامل دیگر وضع کتاب‌ونامه است که‌گاهی نویسنده‌را ملزم میسازد تااگر کلمهٔ‌بلندی بآخر سطر قرارگرفت ونوشتن تمام آن بسبب کمی جا دشوار بود با متصل کردن بعض حروف آنرا دریک سطر بگنجاند، یا بالعکس‌برخی کلمات را برای پر کردن سطر جدا بنویسد. مثلا: کی‌مرد دیوسیرت سلیمان شود» سمکنست بصورت «کیمرددیوسیرت سلیما نشود» مسطورگردد. یا: ای حجت خدا بصورت: «ایحجتخدا» یامرد میبابد که‌باشد مردمی» بصورت: مردمی باید که باشد مردمی... یا «صرف‌نظر» بشکل «صرفنظر» وغیره.

عامل دیگر نشان دادن صنایع‌بدیعی‌است در خط.خاصه برخی ازاقسام جناس، چنانچه در کلمات «شبچراغ» و«شب‌چراغ» و«تاج‌دارو «تاجدار»گفته شد. وازاین قبیل است شعرزیر:

ساقی ازآن شیشهٔ منصوردم   دررگ ودرریشهٔ منصور دم (ـمن‌صوردم)

وعوامل متعدد دیگر که سبب تغییرهای جزئی‌دراملای کلمات میشود. واین همه از مختصات ومزایای خط و زبان فارسی است.

۸ـ نکته‌ها و لطائف ادبی*

بعضی مطالب راانسان هنگامی که می‌شنود باور ندارد وچنین می‌پندارد که این هم سخنی است درردیف سایر لطیفه‌ها ومطایبات یاباصطلاح غربیان «جک» وآنرا جعل کرده‌اند تامایه خنده ونشاط دیگران وسبب انبساط خاطر این وآن‌گردد. ولی‌گاهی حقیقت غیرازاین است‌ومثل مشهور«تا نبا شد چیز کی مردم نگویندچیزها» مصداق پیدا میکندو بیشتر این وقایع یا نظیر آنها اتفاق افتاده است وشاید که خود نیز شاهدبرخی ازآنها بوده‌ایم ازآن‌جمله است وقایع زیر:

تَسَنُّن کجاست؟!

یکی از دوستان فاضل که بقول او اعتمادی کامل حاصلست[۱]، میگفت در همسایگی مانوجوانی بود که درکلاس سوم متوسطه تحصیل میکرد وغالباًدر فضای نزدیک منزل ماقدم زنان بحاضرکردن درس خود میپرداخت‌روزی که مشغول روان‌کردن درس جغرافیا بود،شنیدم که میگفت «مردم افغانستان بیشتر پیر، واهل تسنن (بروزن بستن خوانده شود) هستند». کلمه‌ای غریب بود. حواسم را جلب کرد.گوش فرادادم تا ببینم چیست. برای آنکه حفظشود جمله را چندبار تکرارکرد. همان بودکه‌قبلا شنیدم. «مردم افغانستان بیشتر پیر، واهل‌تسنن هستند.» پیشتر رفتم،گفتم یعنی چه « پیر، واهل تسنن هستند؟ » بی‌تأمل‌گفت «پیر» که معلومست، یعنی جوان نیستند اما اهل تسنن ، تسنن.... نمیدانم‌کجاست. برای او توضیح دادم‌که خواندنش چنین نیست ودرست آنست‌که بگوئی «پیرواهل‌تسنن»(بفتح اول و دوم و تشدید و ضم‌سوم) هستندیعنی ازمذهب اهل سنت وجماعت پیروی میکنند.

چقدر بجاست‌که برخی از معلمان‌گرامی ودلسوز ومهربان آنجاکه احتمال میدهند ممکنست دانش‌آموزان در خواندن برخی از مطالب مشکل‌کتاب دچار لغزش‌و اشتباه شوند، متن‌کتاب رادر سرکلاس بخوانند. امروزه این مشکل‌نه‌تنها در مدارس ابتدائی ومتوسطه ممکنست پیش آیدکه‌گاه در دانشگاههانیز رخ میدهد. وبرخی هنگام تحقیق در متون ادبی یا معنی‌کردن شعری‌یاکلمه‌ای بسبب‌غلط‌خواندن آن،از معنی اصلی‌وصحیح منحرف میشوند.[۲]

رفیق یزید کیست؟!

بایزید بسطامی راکه از عارفان وصاحبدلان قرن سوم هجریست، شایدکه همه

---

*ـاین مقاله‌درجریده کیهان بتاریخ هفتم فروردین ۱۳۶۷ بچاپ رسید.

۱ـ آقای دکتر اسمعیل حاکمی‌والا ۲ـچنانکه نظائر آنها را در این‌کتاب می‌بینیم.

می‌شناسیم. کنیت وی «ابویزید» یا «ابایزید» بود. سعدی در بوستان حکایتی در باب وی‌آورده وچنین سروده است:

شنیدم که وقتی سحرگاه عید زگرمابه آمد برون بایزید
یکی تشت خاکسترش بیخبر فروریختند از سرائی بسر
همی‌گفت ژولیده دستاروموی کف‌دست شکرانه مالان بروی
که ای نفس من درخور آتشم زخاکستری روی درهم کشم؟

بنابراین حکایت منظوم که در بوستان مندرجست، روزی با یزید درآن‌هنگام که ازگرمابه بیرون میامد وبسوی خانه میرفت ناگهان ازسرائی کسی ظرفی پراز خاکستر برسرش فروریخت. بایزید بجای آنکه از خشم‌چهره برافروزد ودر اندیشه انتقام‌جوئی وبدگوئی برآید،درحالی که بشکرانهٔ حق تعالی مشغول بود، وکف دستها را بروی میکشید باخودگفت: ای نفس (ای بایزید)تو سزاوار آتش هستی مبادا که از رنج این خاکستر روی درهم کشی‌وآزرده شوی اکنون بیائیم برسر این لطیفه. روزی دانش‌آموزی که درکلمه «بایزید» «با» را حرف اضافه ودر معنی‌معیت وهمراهی‌گرفته بود و«یزید» را نامی‌جداگانه. باصراحت وسادگی از معلم خود پرسید « دراین مصراع که میگوید: زگرمابه‌آمد برون بایزید .چه‌کسی ازگرمابه با یزید بیرون آمد؟ آنکه همراه او بود که‌بود؟»

درخت «گل اندر»

سعدی غزلی معروف دارد بمطلع :

درخت غنچه برآورد وبلبلان مستند جهان جوان شدو یاران بعیش بنشستند

یکی از بیتهای این غزل چنین است:

یکی درخت‌گلی درمیان خانهٔ‌ماست که سروهای چمن پیش قامتش پستند

این بیت در بعضی نسخه‌ها چنین آمده: «یکی درخت‌گل‌اندر میان خانه ماست ...» واز جهت معنی نیز تفاوتی نمیکند. ونیز احتمال این میرود که هردو سخن‌وکلام سعدی باشد. و«اندر» نیز چنانکه میدانیم بمعنی «در» است واین کلمه از پیشاوندها واداتی است که تاقرن هفتم در زبان مارایج بوده وسعدی نیز درنظم و نثر مکررآنرا بکار برده است. چنانکه در دیباچه گلستان آورده « منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است وبشکراندرش مزید نعمت» اکنون که این توضیحات را خواندیدباین نکته توجه بفرمائید:

وقتی درمجلسی کسی این غزل را میخواند:

درخت غنچه برآورد وبلبلان مستند جهان جوان شد ویاران بعیش بنشستند

تارسید بدین بیت: یکی درخت‌گل‌اندرمیان خانه ماست الخ یکی ازمتظاهران بدانش وادب

روی بجمع کرد وپرسید: راستی این درخت «گل‌اندر» چیست و چگونه درختیست. من هرچه در کتابهای لغت‌گردیدم نام وشرح آنرا ندیدم!!

درخت «گزانگور»

نظیر آن حکایت دیگریست ازکسی که این شعر بوستان را خوانده ودرمعنی آن فرو مانده بود:

چوبد میکنی چشم نیکی‌مدار   که هرگز نیاردگز انگور بار

یعنی هیچگاه‌گز (درخت خار) انگور ببار نمیاورد وشاخه‌گز میوه انگور نمیدهد.ولی او میپرسید «گزانگور» چگونه درختیست ؟!!

یابوی‌لادن

این لطیفه نیز نتیجه یکی از غلطخوانیهاست. لادن ماده‌ایست‌چرب‌ونرم وخوشبوی وبیشتر برنگ سیاه، ودر اصطلاح امروز نام‌گلی است. والبته آنچه در اشعار وآثار ادبی گذشته ما آمده معنی اول اراده شده است. ازجمله‌دراین بیت سعدی که درطیبات درجست:

بوی بهشت میگذرد یانسیم باغ   یا نکهت دهان تو یابوی لادنست

کسی در خواندن این شعر اشتباهاً کلمهٔ «یا» راکه در اینجا برای دودلی وشک‌و تردید آمده ومعنی استفهام میدهد، بالفظ «بو» جمع کرده وآنرا «یابو» خوانده بود که یکی از چهار پایان بارکش است. بعد میپرسید نمیدانم «یابوی لادن» چه یابوئیست واز چه‌نژاد است ودر این شعر سعدی بچه‌مناسبت آمده ؟!!

(نظیر این‌گونه اشتباهات وسهواللسانها‌گاهی برای‌گویندگان محترم ... نیز دست میدهد. بخصوص در نیمه های شب واز ساعت ۲۳ ببعد که متون ادبی واشعار سخنوران‌گذشته را میخوانند.)

قلب شتا

از دانشمندی علامه‌که بمراتب فضل او همه اذعان دارند، نقل‌کرده‌اندکه‌در حاشیه کتابی یادداشت‌کرده بود:

«نوشته‌اند قلب‌شتا بمعنی آتش است. ولی من نفهمیدم چگونه ممکن است معنی این لغت چنین باشد. بتمام فرهنگها وکتب لغت‌هم مراجعه‌کردم در جائی چنین لغت را با چنان معنی ندیدم.»

البته میدانیم که در اینجا مراد ازقلب، قلب لفظی‌کلمه است. یعنی اگرحروف‌کلمه «شتا» راکه (ش ت ا) است معکوس ومقلوب‌کنیم، آتش بدست میاید. اما چنین لغزشی از

چنان فاضلی حیرت‌آور است که از عهده تصحیح متون مشکلی برآمده وکتابهای ادبی و تاریخی مهمی راتصحیح کرده است. رحمةالله‌علیه

عرب‌گوید: «لکل‌جواد کبوه ولکل‌رجال هفوه» - یعنی برای هراسب تیز رفتاری سکندری وبرای هرسرد بزرگی لغزشی است.

آنجا که نخود چرخ زند

از طالب علمی که«صرف میر»میخواند پرسیدند که تاکجا خوانده‌ای؟گفت تاآنجا که «نخود چرخ زند».

چون دید حاضران متحیر شدند واز جوابش چیزی نفهمیدند کتاب را بازکردو این عبارت را نشان داد «نحودَخرَجَ زَیدٌ» که بعضی نقطه های آن روشن نبود.

کاسِبِ سیه‌رو

یکی دربرابر جمعی شاهنامه میخواند باین شعر رسید:

بفرمود کاسب سیه‌زین کنند   دم اندردم نای زرین کنند

کاسب (ـ که اسب) را «کاسب»بروزن کاتب خواندبمعنی پیشه‌ورو کسب کننده

وچون ازاو معنی شعر را پرسیدند خیلی صریح وبااطمینان جواب داد «کاسب‌سیه» یعنی پیشه‌ورسیاه‌رو. سابق روی کاسبان‌گرانفروش را سیاه میکردندوآنان‌را روی زین می‌نشانیدند ویا بوق‌وکرنا درشهر میگردانیدند!!!

اَخرَجَهُ

(در المعجم(ص ۳۳۰)نظیر این‌حکایت آمده)

سابق براین در نوشتن خط‌پارسی پ -ژ -چ - را بایک نقطه می‌نوشتند، علامت‌مد «~» راهم برروی الف غالباً نمیگذاشتند .و خوانندگان بفراست وتسلط‌برزبان این حروف رااز هم باز میشناختند واز حروف مشابه‌تشخیص میدادند. وقتی یکی ازطالب علمان این‌رباعی‌را که کلمات آخر آن بسیاق رسم‌الخط قدیم نوشته شده بود میخواند:

دنیا بمراد رانده‌گیر اخرجه   وین‌نامه عمر خوانده‌گیر اخرجه

گیرم که‌بکام دل بماندی صدسال   صدسال دگر بمانده‌گیر اخرجه

وچون علامت مدبر بالای الف نبود وحرف «چ» هم یک نقطه بیش‌نداشت، کلمات «آخرچه»را در آخر مصرعها «اخرجه» میخواند وچنین می‌پنداشت که منظور «اخرج» است. ماضی باب افعال که برحرف آخر آن ضمیر مفرد مذکر غایب افزوده‌اند. یعنی«خارج کرد اورا» سپس با التماس ازاین وآن میپرسید این ضمیر «اخرجه» بکی‌باز میگردد؟!

دوای الکی

این یکی را هم بخوانید تابرویم برسر داستانهای جدید. حافظ را غزلیست بمطلع:

بصوت بلبل وقمری اگر ننوشی می　　　علاج کی کنمت آخر الدواء الکی

«کی» بفتح اول وسکون دوم در اینجا کلمه‌ای عربیست بمعنی داغی که باآهن تافته یا غیر آن برعضوی می‌نهند. وعبارت «آخرالدواء الکی» از امثال و اصطلاحات عربست. یعنی آخرین چاره ودوا داغ کردن میباشد وزخمی که باهیچ دارو وسرهم بهبود نیابد، باید آنرا سوزانید. ازکسی معنی این شعر راپرسیدندکه «آخرالدواء الکی» یعنی چه ؟گفت یعنی دوای آخری «الکی» (بر وزن«فلکی» خوانده شود)است. فایده وسودی ندارد!!

غیراز اینها لطیفه های دیگری نیز هست که «گربگویم شرح آن بیحد شود» ولی‌چون غالباً تکراری وباصطلاح «دست‌دوم» است‌بمصداق« سخن‌نوآرکه نورا حلاوتیست دگر» بهتر است که یک دوسه چشمه هم‌از رویدادهای جدیدولطیفه های «دست اول» بشنوید.

نبتهل نام شهریست!!

کسائی مروزی از سخنوران شیعی مذهب زبان پارسی است که درهزارسال ازاین پیش میزیست. قصیده‌ای بدو منسوبست که در مدح امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام وخاندان عصمت وطهارت سروده است[1]

در روزگاری که آتش اختلاف وتعصب بین فرقه های مختلف مسلمانان شعله‌وربود. کسائی دراین قصیده باسخالفان ومنکران مقام اهل‌بیت بمعارضه پرداخته‌وبرای اثبات کلام خویش آیاتی را نیز ازقرآن که درحق آنان نازل شده است، نقل کرده. ازآن جمله آیتی است که مفاد آن چنین است: ... ای پیغمبرگرامی بآنان که‌باتو...مجادله‌میکنند...بگو بیائیدما وشما بافرزندان وزنان خود مباهله کنیم یعنی یکدیگر را نفرین کنیم تا لعنت خداوند برهرکه دروغگو باشد فرودآید. [2] این‌آیه بمناسبت کلمه«نبتهل» که درآن بکار رفته به‌آیه «مباهله» مشهور است. کسائی آیه را بدین‌صورت درشعر درج کرده:

«قل‌تعالواندع» برخوان‌ورندانی‌گوش‌دار　　لعنت یزدان ببین از «نبتهل» تا «کاذبین»

یعنی ای مخالف ولایت علی‌ومقام اهل بیت بروو‌آیه « ... فقل‌تعالواندع ابنائناو

---

۱ - این قصیده را نخستین‌بار دکتر محمد امین ریاحی از روی نسخه‌ای خطی بدست آورد و بطبع و نشرآن پرداخت. رك مجله یغما سال ۲۲ آبان ماه ۴۸

۲ـسورهٔ آل‌عمران آیه ۶۱

ابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسناوانفسکم ثم‌نبتهل فنجعل‌لعنةالله علی‌الکاذبین.» را بخوان تا بمقام آنها آشنا شوی واگر ندانی وتکذیب کنی منتظر نفرین ولعنت خداباش که فرموده‌است ما نفرین ولعن خود را بردروغگویان قرار خواهیم داد.

از دانشجوئی که این مطالب مفصل برای اوگفته شده وآیه قرآن در پیش‌روو برابر چشمش قرار داشت خواسته شده بود تا معنی « از نبتهل‌تاکاذبین» رابنویسد. نوشته بود «نبتهل» نام شهریست «کاذبین» هم یعنی «کاذمین» وشاید مقصودش «کاظمین» بوده است.

نانورد یعنی نان‌بیات

این کسائی مروزی دراواخر عمر چندین‌بار از رنج پیری زبان بشکوه‌گشوده از اینکه جوانی وجمال خود را ازدست داده است حسرت برده‌وشکایت کرده است. ازآن جمله دردوبیت زیرچنین میسراید:

نوردبودم تاوردمن سوردبودی　　برای ورد، همی ترک من‌مرا پرورد
کنون‌گران شدم وسرد ونانوردشدم　　ازآن سبب که بخیری همی بپوشم ورد

شعر زبان مردم هزارسال پیش‌است. شاید امروز اندکی نیازمندتوضیح باشدبنابراین باید برخی از واژه‌ها را معنی کرد. قرائن وعبارات وسیاق کلمات نیز راهنمای خوبیست.

نورد: بمعنی خوب وسزاوار ودرخوراست. نانورد: یعنی ناسزاوار ونالایق ونادرخور ورد: بمعنی سرخ وگل واینجا کنایه ازگل رخسارست.سورد:(بروزن‌محمد) یعنی سرخ وشکفته. ترک: کنایه‌ازمعشوقه‌وشاهدزیبارویست.گران: یعنی‌شخص‌ناگوارومکروه‌طبع وکسی که‌معاشرتش موجب آزردگی دیگران‌گردد. سرد: افسرده وبیمزه: خیری: بکسراول شبو. نام‌گلی است زرد رنگ. دراینجا کنایت از روی زرد است. اکنون بااین توضیحات ظاهراً معنی شعر روشن است. یعنی: «تاگل رخسارمن سرخ‌وشکفته بود خوب ودرخور توجه وپسندد یگران بودم ومعشوقه‌و دوست من نیز بمن توجه داشت ومرا نوازش میکرد وپرورش میداد ولی اکنون که پیرشده‌ام‌و گل رخسارم زردگردیده، افسرده ونامطبوع وزشت ونادرخور شده‌ام ومعاشرتم موجب کراهت طبع‌وآزردگی خاطردیگرانست.»

برخی‌از دانشجویان که معنی واژه‌ها را نمیدانسته‌اند. از روی‌قرینه آنها راچنین معنی کرده‌اند. نورد بودم: یعنی نه‌گل بودم. نانورد: (نان +ورد) ـ نان بیات . ترک:ارباب وصاحب مال. سورد: یعنی سوردتوجه.

بخیری: به‌نیکی‌وخوبی.گران:بمعنی سنگین. مانند نان‌بیات سردوسنگین شدم....!!

ولی بفرض آنکه کسی معنی شعر و معنی واژه‌ها را نداند با توجه بقرائن خیلی بی‌ذوقی وکج سلیقگی لازمست تابتوان چنین معانی برای چنان کلمات پیداکرد.

پروین یعنی مانند پر

چند سال پیش ازانقلاب در یکی از دانشکده‌های دانشگاه‌تهران جهت انتخاب دانشجو مجلس‌مسابقه‌ای برگذار شد . برای آزمایش فارسی از داوطلبانی که همگی دیپلمهٔ خردادماه‌بودند، خواسته شده بودتا درشعرزیر:

خوروماه وپروین برای تواند   قنادیل سقفسرای تواند

کلمات «پروین» و «قنادیل» را معنی کنند. میدانیم که «پروین» نام چند ستاره کوچک است که مانند خوشه‌ای پهلوی هم‌قرارگرفته وآنرا بعربی «ثریا»گویند. وقنادیل جمع قندیل است بمعنی چراغدان وچراغ، بخصوص چراغی‌را که‌از سقف آویزندقندیل (بکسراول) گویند.

برخی از پاسخها که باین دو واژه داده بودند، چنین بود. پروین: یعنی زمین-یعنی ماه -یعنی خورشید -بعضی از آسمانها -نام فرشته است.

کسی که از اطلاعات دستوری خویش‌استفاده کرده، نوشته‌بودپروین یعنی مانندپر.

برخی از خوش ذوقان !! نیزکه‌گرفتار انحطاط اخلاقی ومستغرق در فساد بودندو بچیزی جز وسوسه های شیطانی‌واندیشه های‌شهوانی‌و نفسانی‌شایدنمی‌اندیشیدند، چنین جواب داده بودند: منظور دختر زیباست؛پروین یعنی خوشگل، یعنی‌حوری، یعنی کسی که صورت‌ماه داشته باشد!!

چشمه‌ای از هزارچشمه - پیراهنم بجابود!

معنی عبارات درزبان پارسی‌گاهی بموئی بنداست. مختصر تغییری در آهنگ کلمات وآوای الفاظ معنی سخن را بکلی زیرورو میکند. یک لحظه فصل یاوصل بیجا مطلب را تغییر میدهد[۱]. آن‌چنان که‌گاه زشت رازیبا وزیبا رازشت میسازد. بدین شعر توجه فرمائید:

ای مسلمانان بمسجد میشود ایمان‌درست   من زایمان‌برگذشتم سوی مسجد میروم

شاهد برسر کلمه «بر» میباشد. اگر آنرا بدنبال «ایمان» وبصورت «ایمان‌بر» (برنده ایمان، شیطان) بخوانیم معنی درست میشود. ولی اگر آنرا ازادات وپیشاوندهای تأکیدبدانیم و «برگذشتم» بخوانیم غلطومعنی شعر دستخوش تناقض میگردد. یااین شعرزیر:

بکش محب علی رابهرکجا دیدی   دوان دوان سرخود را بپای اوانداز

که ظاهراً معنی مصراع اول با دوم متناقض است؛مگر آنکه‌دانسته باشیم کلمهٔ «بکش» تخلص شاعر است وشاعر اینجا بخود خطاب میکند ومیگوید:

۱-نگاه کنید بمقاله « نقش های تکیه در زبان فارسی» ، دکتر تقی وحیدیان کامیار مجلهٔ دانشکده ادبیات اسفندماه . ۱۳۵۰

«بکش» (ای کسی که نام یا تخلص تو بکش است) محب علی را هرجا دیدی جان خود رانثار راهش کن. اکنون که این توضیحات را شنیدید این چشمه آخر راهم که یکی از هزار چشمه است بخوانید:

شبی گوینده محترمی ازرادیواین شعر غبار همدانی رامیخواند:

روزی که کلک تقدیر در پنجه قضابود　　　برلوح آفرینش غم سرنوشت مابود

تارسید بدین بیت:

ساقی شراب شوقم دیشب زیادتر داد　　　گرپاره شدزمستی پیراهنم، بجابود

ولی این گوینده محترم شعر را چنین خواند: ....گرپاره شد زمستی، پیراهنم بجابود. بعبارت دیگر بجای آنکه کلمه «پیراهنم را» بلافاصله بدنبال «مستی» بیاورد وآنرا بدو بچسباند پس از ادای کلمه مستی توقف وسکوتی کرد وسپس گفت «پیراهنم بجا بود». باصطلاح اهل دستور «پیراهن» را فاعل فعل «بجا بود» قرار داد، نه فاعل فعل «پارهشدن».درنتیجه معنی این شعر بلندعارفانه (که صحیح آن چنین است: دیشب بیش از همه شبهامست جمال یارو گرم شوق دیدار بودم چندانکه از فرط اشتیاق پیراهنم را پاره کردم. واین کاری نادرست و بیجا نبود بلکه بجا ومناسب آن حال بود.)تغییر کرده وبصورت دیگر درآمده است: سعدی فرموده:

صدپیرهن قبا کنم از خرمی اگر　　　بینم که دست من چو کمر برمیان اوست[1]

وباز در غزلی دیگر سروده است:

پیرهن می بدرم دمبدم از غایت شوق　　　که وجودم همه اوگشت ومن این پیرهنم)

و اگر بآن صورت غلطی که بدان اشاره شد،خوانده شود معنی چنین میشود:

دیشب اگر از فرط مستی و بر اثر دیداریار پاره شد[2] باکی نیست شکر خدا را که پیراهنم سالم وبجابود!!

اکنون دقت فرمائید بااین تغییر بسیار مختصر شعر چه معنی زشت و مهملی پیدا کرده ویا چقدر نامفهوم گردیده است.

۱ـشواهد دراین باره بسیار است وشعر نیز محتاج توضیحات دیگر که چون مقصود اشاره بلغزشها واشتباهاتیست که در خواندن رخ میدهد از تفصیل خودداری میشودونیز باید دانست که وقوع اینگونه اشتباهات اکنون هم ادامه دارد، ومکرر در مکرر شنیده میشود که عباراتی غلط خوانده میشود ، نام شهرها و جایهائی نادرست ذکر میشود، اشعاری تصحیف میگردد و وزن و معنی آنها بکلی در هم میریزد ..... نمونه های عدیده‌ای که اخیراً بگوش رسیده برای جلوگیری ازتکرار قریباً منتشر خواهد شد.

۲ـمعلوم نیست که فاعل چیست.

۹ـ یک شعر و سه شاعر*

درمیان اشعار ومنظومه های زبان پارسی گاه شعرهائی دیده می‌شود که از غایت خوبی وروانی ولطف مضمون ورد زبان خاص وعام گردیده، ولی ما سرایندهٔ آنرا نمی‌شناسیم یا آنرا به سخنور دیگری غیر از سرایندهٔ حقیقی آن نسبت می‌دهیم.

اتفاقاً تعداد اینگونه اشعار هم کم نیست. ازطرفی چنین بنظر می‌رسد که اگرگویندهٔ شعری را باز نشناسیم شاید چندان درخور اعتنا نباشد وباخود بگوئیم اینچنین مطالب درخور بحث وفحصی آنچنان نمی‌باشد؛ که نظر برسخن است نه‌گویندهٔ سخن. سخنی که نغزودلنشین افتاد موردقبول وپسند همه خواهد بود. گویندهٔ آن هر که خواهدگوباش

ولی همواره اینچنین نیست گاهی طبع کنجکاو وذوق جوینده ونکته‌یاب انسان بشناختن گویندهٔ شعری سخت‌دلبستگی پیدا میکند و آن چنان بدین کار شیفته و مشتاق می‌شود واز خود بی‌تابی نشان می‌دهد که پنداری طرفه چیزی راگم کرده ودر جستجوی آن بی‌اختیار بهرسوئی می‌رود.

از جملهٔ این اشعار غزل نغزودلکشی است منسوب به «صفای اصفهانی» متوفی به سال ۱۳۳۲ هجری قمری بمطلع:

چنین شنیدم که لطف یزدان بروی جوینده درنبندد
درِی که بگشاید از حقیقت براهل عرفان دگرنبندد

این غزل رنگین وبدیع که درمجموعهٔ کوچکی بنام «برگی از صفای سپاهانی» طبع و نشر شده[1] ودر دیوان صفای اصفهانی نیز آمده است[2] جمعاً مشتمل بر ۸ بیت است که اینک همهٔ آنها برای مزید اطلاع خوانندگان وتحری حقیقت درزیر نقل می‌شود:

۱ـچنین شنیدم که لطف‌یزدان بروی جوینده در نبندد
درِی که بگشایدازحقیقت براهل عرفان دگر نبندد

۲ـچنین شنیدم که هر که شبها نظر زفیض سحر نبندد
ملک زکارش گره‌گشاید فلک بکینش کمر نبندد

۳ـدلی که باشد بصبح خیزان عجب نباشد اگر که هردم
دعای خود رابکوی جانان ببال مرغ اثر نبندد

۴ـاگر خیالش بدل نیاید سخن نگویم چنان که طوطی
جمال آئینه تانبیند سخن نگوید خبر نبندد

---

* این مقاله نخستین‌بار در جریده کیهان روز پنج‌شنبه ۸-۱۰-۶۲ دردو قسمت‌درج ومنتشر شد. رک تعلیقات ۱ـبسال ۱۳۳۶ خورشیدی ۲ـ این دیوان بسعی دانشمند احمد سهیلی خوانساری‌بطبع رسیده است.

۵-برشهیدان کوی عشقش بسرخ روئی علم نگردد
برنگ لاله کسی که داغ غمش بلخت جگر نبندد
۶- بزیردستان مکن تکبر ادب نگهدار اگر ادیبی
که سربلندی وسرفرازی گذر براه سحر نبندد
۷- زتیر آه چوما فقیران شود مشبک اگر که شبها
فلک زانجم زره نپوشد قمر زهاله سپر نبندد
۸-صفابرندی کجا تواند دم از مقامات عاشقی زد
هرآنکه نالد بنالهٔ نی چونی بعمد جا کمر نبندد

این غزل باهمین هیأت وتعداد ابیات درمأخذی که ذکر شد بنام صفای اصفهانی درج گردیده ولی حقیقت آنست که شعر اصلاو مطلقاً به «صفای اصفهانی» ارتباطی ندارد و سرایندهٔ آن شاعر دیگریست که درزمان صفویه یعنی نزدیک سه قرن پیش از صفا می زیسته است وهرچند کسی که شعر را ابتدا بصفا منسوب داشته است در جای دیگر درصحت این انتساب اظهار تردید نموده و مطلب را باقید احتیاط واحتمال بیان کرده ولی چون آنجا که شعر راآورده برصدر آن عبارت «صفای اصفهانی» رادرج کرده است همین اظهارنظر ودرج این عبارت اگرچه از روی خطا واشتباه بوده سبب گردیده که شعر همه جا بنام «صفا» شناخته ودرج گردد و کسی از سراینده اصلی وحقیقی آن آگاه نباشد. چنانکه تا کنون هفت بار[1] (تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد) در کتب و روزنامه ها ومجلات معتبر شعر بنام صفای اصفهانی چاپ ودرج شده واحتمال دارد که بازهم بشود اینک برای رفع اشتباه وشناختن سرایندهٔ حقیقی آن ونیز روشن شدن مطالبی دیگر ذکر نکاتی چند رالازم می بیند.

نخست آنکه صفای اصفهانی از سخنوران نیمهٔ دوم قرن سیزدهم هجری بوده ودر اوایل قرن چهاردهم هجری درگذشته است واین شعر زیاده از دو قرن پیش از زندگانی وی سروده شده، بنابراین توهم اینکه شعر از «صفا» ست ازهرجهت خطا ونابجاست

دلیل این ادعا آنست که در مجموعه‌ای خطی وبسیار نفیس تمامی این اشعارکه بصفامنسوبست درج گردیده وآنرا از«خالص استرآبادی» که معاصر نویسندهٔ مجموعه است دانسته. این مجموعه که درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ودر ردیف نسخه های خطی شماره ۲۴۶۵ مضبوط است نسخه‌ایست ارزنده ومنحصر بفرد که بسال ۱۱۰۴ هجری برای کتابخانهٔ سلطنتی

۱- اخیراً دیده شد مؤلف «از صبا تا نیما» هم (ج ۲ ص ۱۵) شایدبنقل و متابعت ازآنها و چند مأخذ دیگر همین اشتباه را تکرار کرده است، و باز در فاصلهٔ این چند سال بیش از ده بار دیگر درکتابهای فارسی دانشگاهها این شعر بهمین صورت و بنام دیگری غیر از سرایندهٔ اصلی آن درج شده است.

نوشته شده، باحواشی مذهب ومنقش وجلدی کم نظیر وگرانبها ووضعی آراسته[۱] قسمتی ازمحتویات این مجموعه شامل کتابیست بنام «تحفة العالم» درتاریخ ایران ومطالبی درباره اوضاع سیاسی واجتماعی آن درزمان صفویه ونامه‌هایی از بزرگان ومشاهیر زمان واطلاعاتی از وضع دربار شاهان صفویه. ودر حواشی آن اشعاری دلکش از شاعران مشهور معاصر از آن جمله این شعر منسوب بصفای اصفهانی رادوبار بامختصر اختلافی، یک‌بار در صفحه ۳۲ وبار دیگر در صفحه ۱۲۱ درج کرده است.

نکته دیگر آنکه این هشت بیت که دردیوان صفا وبنام اوآمده استودر آغاز مقال نقل گردید تمام آن از خالص استرابادی نیست. سه‌بیت آن از شاعر دیگریست متخلص به «ادیب صابر» که خالص استرابادی شعر خود را باستقبال از غزل او سروده ومصراعی از شعر وی را نیز باذکر نام او درآخر به‌تضمین آورده و چنین گفته است:

درااین قصیده دعات‌گویم چنانکه‌گوید «ادیب‌صابر»

«کسی که بندد کمر بکینت میان مردان کمر نبندد»

وآن سه‌بیتی که‌از «ادیب‌صابر» است، بیت اول وششم وهفتم از غزل هشت بیتی منقول درآغاز این‌گفتار می‌باشد بنابراین مجموع هشت‌بیتی که دردیوان صفای اصفهانی وبنام او آمده پنج بیت آن از «خالص» است وسه‌بیت آن‌از شاعر دیگری بنام «ادیب‌صابر» وبیت‌آخر که با تخلص «صفا» آمده تحریفی است از بیت ششم قصیدهٔ «خالص» وگویا کسی که شعر را بصفا نسبت داده برای آنکه قول خود را بدلیلی هم مستندکرده باشد در شعر تغییری داده‌و کلمه صفا رادرآن‌گنجانیده است. واصل شعر در نسخهٔ خطی چنین است:

کجا تواندم ازمقامات عاشقی زد کسی که هردم

بیاد کویش زناله کردن چونی بصدجا کمر نبندد

بدین‌ترتیب موضوع یک شعر وسه شاعر در اینجا مصداق پیدا کرده است.

مطلب دیگر آنکه این شعر تاآنجا که بدست مارسیده است بالغ برسی‌ویک بیت است مشتمل برمضامین عارفانه وشورانگیز وآمیخته باسوزوحال واز بیت هشتم‌گریز بمدح شاه خراسان حضرت علی‌بن‌موسی الرضا علیه‌الصلوة والسلام زده واز بیت چهاردهم بمدح ممدوح‌وشهریار زمان خود ووصف اسب او می‌پردازد. ونیز چنین می‌نماید که این قصیده را دونوبت‌یا بیشتر در جائی وپیش کسانی خوانده است. نوبتی درمدح شاه خراسان ونوبتی دیگر درمدح پادشاه‌وقت (شاید شاه سلیمان صفوی). وگویا ابیاتی نیز از آن درهنگام کتابت حذف شده وقصیده نیز در

۱- رك بمندرجات مجله دانشکده ادبیات شماره ۳ سال ۲۳ ص ۲۱۰ مقاله‌ای تحت‌عنوان «خالص استرآبادی» از نگارندهٔ این مقاله.

این مجموعه با اندك اختلاف وتکرار غالب ابیات دوبار درج شده است، چنانکه گذشت.

آخرین نکته‌ای که ذکر آن لازم می‌نماید تضمین این مصراعست از «ادیب صابر» که قبلاذکر شد.

در دیوان ادیب صابر ترمذی شاعر مشهور قرن ششم نه‌چنین مصراعی دیده میشود ونه اساساً شعری بدین وزن وقافیه سروده است واز شاعران دیگری که «ادیب» تخلص کرده‌اند وتعداد آنان بربیست وشش نفر بالغ می‌شود[1] وضع هیچ یک با شاعر موردنظر ما منطبق نیست. ولی در صفحه ده نسخه خطی مضبوط درکتابخانه دانشگاه سه بیت زیر دیده میشود که در بالای آن بخط سرخ وجلی نوشته شده: «ادیب رحمه‌الله»

چنین شنیدم که لطف ایزد بروی جوینده در نبندد
دری که بگشایداز حقیقت براهل عرفان دگرنبندد
زاشك دایم ازآن به‌تنگم که‌گاه نظاره برجمالش
نمیشود که تموج خون‌گره به‌تار نظر نبندد
ادب نگهدار اگر ادیبی بسینه ریشان مکن تکبر
که‌سربلندی وخودپسندی‌گذر برآه سحر نبندد

معلوم میشود «ادیب» شاعری که معاصر «خالص» بوده وشعرش دراو اثرگذاشته‌و موردپسند واستقبال وی قرارگرفته است همین است که در سال ۱۱۰٤ هنگام کتابت نسخه وفات یافته وناسخ از وی باجملهٔ «رحمه‌الله» یاد کرده است.

اما آنچه این احتمال را تأیید میکند واین حدس را بایقین قرین میسازد ، مندرجات مجموعه‌ایست خطی بنام «لطایف‌الخیال» از سیدمحمد صالحای رضوی، متولی موقوفات دربار صفوی در بیش از ۷۰۰صفحه باخطی خوش وقطع رحلی، متعلق باوایل قرن دوازدهم‌مضبوط درکتابخانه مدرسه عالی استاد مطهری (سپه‌سالار سابق) بشمارهٔ ۲۷۳۰ که در اولین صفحه آن ده‌بیت باقافیه های مجانس از «خالصای استرآبادی» زیب‌دفتر شده، سه‌بیت آن چنین است:

ای شده نام‌تو زیب هرکتاب   گویم ازحسن تودارد هرکه تاب
شمع رویت چرخ راپروانه کرد   عالمی را سوخت و پروا نکرد

تاآنجا که‌گوید:

هرکه زین‌گفتار خالص درشکست   تاقیامت باد درکارش شکست

در یکی از صفحات این مجموعه چنین آمده است:[2]   «ادیب‌صابر»

۱-رجوع فرمایند بفرهنگ سخنوران (اثر مرحوم دکتر خیام‌پور) ذیل کلمه «ادیب»

۲-دراین مجموعه که‌ظاهراً مقارن‌باهمان نسخه «تحفةالعالم»نوشته شده است. اشعار دیگری از خالص استرآبادی درج‌شده که بیشتر آنهادرشرح‌حال خالص نقل‌گردیده است.(رك‌مقالهٔ سابق‌الذکر مندرج در مجله‌دانشکده ادبیات سال ۲۳ ش‌۳ ص۰ ۲۱)

چنین شنیدم که لطف ایزد بروی جوینده درنبندد ‌‌ ‌ دری که بگشاید از حقیقت بر اهل عرفان دگر نبندد
ادب نگهدار اگر ادیبی بسینه ریشان مکن تکبر ‌ ‌ ‌ که سربلندی وخود پسندی گذر برآه سحر نبندد

بنابراین جای تردید نیست که این ادیب صابر شاعری بوده است بجز ادیب صابر ترمذی مشهور که درقرن ششم می زیسته وهم بجز ۲۶ تن شاعرانی که «ادیب» تخلص داشته اند.

هر که بوده شاعری سخندان وخوش طبع ونغزگفتار بوده ودرقرن یازدهم می زیسته و نام وی در فرهنگ سخنوران وتذکره هائی که دردست است نیامده. بامید آنکه روزی شرح حال وآثار واشعارش پیدا شود ودر دسترس علاقه‌مندان قرارگیرد.

اینک تمامی قصیدهٔ خالص استرآبادی که در مجموعهٔ تحفة‌العالم ثبت افتاده است در زیر نقل می‌شود:

۱ـ شبی شنیدم که هر که شبها نظر زفیض سحر نبندد
ملک زکارش گره گشاید، فلک به کینش کمر نبندد

۲ ـ کسی که باشد زصبح خیزان محال باشد که صبح وصلش
زغنچهٔ گل شکر نخندد زآب شبنم گهر نبندد

۳ ـ دلی که باشد زشب نشینان عجب نباشد اگر که هردم
بکوی جانان دعای خود را به بال مرغ اثر نبندد

۴ـ اگر خیالش بدل نتابد سخن نگویم چنانکه طوطی
جمال آئینه تاببیند سخن نسازد خبر نبندد

۵ـ برشهیدان کوی عشقش به سرخ روئی علم نگردد
به رنگ لاله کسی که داغ غمش بلخت جگر نبندد

۶ـ کجا تواندم از مقامات عاشقی زد کسی که هردم
بیاد کویش زناله کردن چونی بصدجا کمر نبندد

۷ـ بگو بخواجه که سیم وزر رانگاه دارد ولی بشرطی
که وقت بخشش برهمن آسا بسینه نقش حجر نبندد

۸ـ دراین قصیده من وثناهای شهریاری که وقت همت
چو کیسه خودرا گره نسازد چو سکه خودرا بزر نبندد

۹ ـ شه خراسان که بی‌رضایش علی‌موسی که بی‌ولایش
سخن زدلها برون نیاید صدف بدریا گهر نبندد

۱۰ ـ چنان رضایش بحق موافق که بی‌رضایش بنظم عالم
هوا نجنبد، فلک نگردد، قضا نگیرد، قدر نبندد

۱۱ ـ بغیر حکمش سوای لطفش ورای فیضش بدون عدلش
سحر نخندد، صبا نرقصد، چمن نروید، شجر نبندد

۱۲ - سحاب فضلش بچارموسم اگر نبارد بصفحهٔ دهر
بهندنای قلم نروید به‌مصر تنگ شکر نبندد
۱۳ - بدون رایش شه‌کواکب بهر سحرگه به‌یکه‌تازی
علم نگردد سنان نگیرد زره نپوشد سپر نبندد
۱٤ -شبی که فرداکند خیال قتال دشمن شه‌مخالف
چنان‌گریزد که ازتوهم بخود یراق سفر نبندد
۱۵ - پی‌شبیخون خیل خصمش اگر نتابد بچرخ شبها
سماك رامح‌سنان نگیرد مجره‌تیغ دوسر نبندد
۱٦ -شهی که خواهد زسلك‌گیری هفت کشور علم برآرد
چوصبح صادق بدون مهرش لوای فتح وظفر نبندد
۱۷- اگر نبارد سحاب فیضش به‌بوستانهای هفت کشور
بهیچ باغی‌گیانروید بهیچ شاخی ثمر نبندد
۱۸ -پی شکست سپاه خصمش اگر نباشد همیشه دریا
بخود زموج وحباب هردم زره نپوشد سپر نبندد
۱۹ -زهی‌مروت که روزهیجا اگر غنیمی شودگریزان
پیش نتازدکمین نسازد رهش نگیردگذر نبندد
۲۰ -خوشا سمندجوان پسند زمانه‌گرد جهان نوردش
که رخش رستم بجلوه او بخویش بال هنر نبندد...
۲۱- فلك مثالی ملك خصالی براق عزمی ستاره سیری
که درمسیرش شهاب ثاقب به‌تیراندیشه پر نبندد
۲۲- زشوخ وشنگی ودلربائی برنگ طاوس باغ جنت
کسی که بیند بجلوه اورا دگرزحیرت نظر نبندد
۲۳- همیشه یارب بود مبارك بزیر زین خجسته‌فالت
چنانکه هرگز سوار خصمت باسب زین‌ظفر نبندد
۲٤ -شهاشنیدم زبوالفضولی بهرزه‌گفتاکه طبع خالص
باین فصاحت سخن نگوید بدین نجابت‌گهر نبندد
۲۵-کمال عارف زنقص جاهل چه‌باك داردکه آب‌دریا
بخوردن سگ نجس نگردد خطا بسیل‌خطر نبندد
۲٦- درمعانی زهر محیطی برون نیاید چنانکه هرگز
طلازکان شبه نخیزدگهر ازآب شمر نبندد

۲۷- درین زمانه که هر کریمی بدان مشابه خسیس گشته
که آب راهم دمی ننوشد درسرارا اگر نبندد

۲۸- درین قصیده دعاتگویم چنانکه گوید «ادیب صابر»
«کسی که بندد کمر بکینت میان مردان کمرنبندد»

۲۹-من وثناهای شهریاری کرمگساری که دستجودش
بوقت همت چوبرگشاید در خزائن دگر نبندد

۳۰-زشوق مدحش اگر نباشد یقین که هرگز درین گلستان
بباغ طبعم گلی نخندد به‌نای کلکم شکر نبندد

۳۱-زبس که فیض توعام گشته بهر که بینم شده استشاعر
وگرنه هرگز درین گلستان بهیچ باغی ثمر نبندد

بی‌مناسبت نیست یادآوری‌شود که بیتهای تمامی قصیده در صفحه ۳۱ نقل شده ولی در صفحه ۱۲۱ بیتهای ۱۵ و۱۷ و۲۷و ۲۸ و۲۹ و۳۰ نیامده است. در پاره‌ای ابیات نیز اختلاف وتغییرهائی بسیار مختصر بایکدیگر دیده میشود که محتملست ازکاتب‌نسخه باشد. آخرین نکته‌ای راکه البته باید متذکرشد آنست که از مضامین ابیات وارتباط معنی آنها با یکدیگر چنین برمیایدکه این قصیده بدین‌صورت که درین مجموعه نقل‌گردیده تمام نیست ودر پیوند معانی‌گاهی‌گسیختگیهایی بنظر می‌رسد. ولی هرچه هست ازنقل‌آن باهمه نقائص در نزد اهل‌ادب‌حقیقتی روشن شده واشتباهی رفع‌گردیده است.

خالص، چنان‌که در شرح حالش آمده است از شیعیان خالص اهل بیت بوده‌ودر مدح خاندان پیغمبر وشاه اولیاء وعلی‌بن‌موسی‌الرضا علیه آلاف‌التحیه والثنا اشعاری سروده‌است. خالص نجیب نام داشته وگاهی در شعر ازنام خود بجای تخلص استفاده میکرده استبدین سبب اشعاری با تخلص «نجیب» یا «نجیبا» ازوی دیده می‌شود.

ازآن میان غزل بدیع ودلکشی است که در صفحهٔ ۵۰۴ مجموعه تحفةالعالم نوشته شده بمطلع:

دارم بتی بجلوه دل سنگ آب کن　　　ازعکس خویش آینه عالیجناب کن

ودرآخر میگوید:

مستازبی‌رقیب وگزك ازنجیب‌خواه　　　ساغر زغیرگیرودل ماکباب کن

برخی‌از مآخذ: نسخه خطی‌کتابخانهٔ‌مرکزی دانشگاه تهران بشماره ۲۴۶۵/ که

دراین مقاله‌گاهی تحفةالعالم نامیده شده. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مدرسه عالی شهید مطهری (سپهسالار سابق) متعلق باوایل قرن دوازدهم از سیدمحمد صالحای رضوی متولی موقوفات در دربار صفوی مضبوط بشماره ۲۷۳۰ - (واین لطائف‌الخیال بجز کتابیست که اخیراً بدین نام بچاپ رسیده است). دیوان صفای اصفهانی بتصحیح احمدسهیلی خوانساری - برگی از صفای اصفهانی‌گرد آورده آقای دکتر مصفا -و باز از ایشان قندپارسی نمونه های شعردری‌چاپ۱۳٤۸ صفحه ٥ وچاپ دوم جزء دوم صفحه ۱۰۱ - نشریه اختصاصی‌گروه آموزشی زبان‌و ادبیات‌فارسی ضمیمه مجله دانشکده ادبیات دانشگاه‌تهران سال. ۳٦۱شماره ۱صفحه۹۳-از صبا تانیما تألیف آرین‌پور -ج ۲ص ۱٥ -فرهنگ سخنوران وسایر تذکره‌ها...

علاج گناه*

پیامبرگرامی که درود خدای برروانش باد فرمود: هردردی را دوائیست که چون بآن برسد دردباذن خدای تعالی بهبود پذیرد[۱].

در امثال نیز آمده است که خدا اگر درد داده است دوایش راهم داده است. بدین سبب اهل ادب بنابکشش ذوق وتمایل بحسن بیان،این‌حدیث نبوی را باظرافتهای‌ادبی‌درهم آمیخته،گاه‌داروهائی‌شفابخش‌ومعجونهائی‌لذیدودلپذیرازآن‌درست کرده‌اند که‌طبیعت‌آدمی هرچه هم «بددوا»یعنی کج سلیقه‌وبی‌ذوق باشد بازهم کم‌وبیش رغبتی بخوردن آنهانشان میدهد.

چنانکه برخی از ظریف طبعان وخوش‌ذوقان برای معالجهٔ عاشقان خسته داروهائی ساخته ونسخه‌هائی فراهم آورده‌اند که بیشتر آنها با ظرافتها ولطف ادبی نیزدرآمیخته است. سه نسخه ازآنها تاکنون بنظر نگارنده رسیده است که دراینجا سربحث ونقل هیچیک از آنها نیست. آنچه راکه اکنون میخواهیم ازآن سخن بمیان آوریم، علاج گناهست وذکر نسخه‌های آن که تاکنون بدست آمده، وشیوه‌های‌گوناگون معالجه آن. قضا را غالب آنها مأخوذومقتبس از آیات قرآن واحادیث پیغمبراکرم وپیشوایان اسلام است.ونص حدیث بطوری که درکتب احادیث‌منقولست چنین میباشد: «لکل‌داء دواء ودواءالذنوب‌الاستغفار[۲]» که ترجمه‌آن بپارسی چنین است: هردردی را دوائیست ودوای آمرزش‌گناهان استغفار است، یعنی طلب مغفرت از خدای آمرزندهٔ مهربان. اما این استغفار اگراز روی اخلاص وصفای باطن‌کرده نشود ودربیان آن دل بازبان یکی نباشد. اگرهزاربار هم‌گفته آید قیل‌وقال وگردش زبانی بیش نیست. واثری ازآن ظاهر نخواهدشد. بل بایدگنهکار را نخست حالت پشیمانی ازگناه حاصل‌شودوخود رااز آنچه‌کرده سخت نادم وزیانکار بیند وازبن دندان تصمیم به‌ترك آن‌گیرد، تاگناه او درمقام بخشش‌قرارگیرد. وتوفیق چنین توبه‌ای‌گنه‌کار راآن‌گاه میسر شود که از درگاه حضرت باری طلب بخشش‌کند. وصفحهٔ خاطر راازغبارگناه باشک حسرت بشوید وبه‌صیقل پشیمانی وتوبه تیرگیهای معصیت راازآئینه دل بزداید وپیوسته «ربناظلمنا»گوید وطریق‌بندگی پوید. اگرچنین کند ودر بکاربستن این دوا مداومت دهد، امیدهست که باتوکل حضرت ذوالجلال از این بیماری جانکاه رهایی وخلاص یابد. آن سخنگوی پارسی این مضمون را چنین اداکرده است

دردگنه را نیافتند حکیمان　　　جز که پشیمانی‌ای برادر درمان

اکنون علاج‌گناه را درنسخه‌هائی چند از پیشینیان که‌ازکتابهای‌مخطوط‌وسفینه‌های

---

*این‌مقاله نخستین بار درروزنامهٔ اطلاعات(۶۳/٤/۱۱)چاپ شده‌است

۱ـ لکل‌داءدواء فاذا اصیب‌دواءالداء بری‌باذن‌الله تعالی. (نهج‌الفصاحه بتصحیح مرحوم ابوالقاسم پاینده شماره ۲۲۵۲

۲ ـ نهج‌الفصاحه شماره ۲۲۵۳

کهن منقولست در زیر درج میکند.[۱]

«آورده‌اند که عارفی نزد طبیب آمدوگفت داروئی که‌علاج‌گناه باشد بگو، طبیب حاذق بود وزیرك. تأمل کردوگفت: بگیربرگ صبر و بیخ فقر وهلیله تواضع وبلیله خشوع راو درهاون توبه بکوب وبدست توفیق بسای ودر دیگ عصمت افکن وبآتش محبت بجوشان‌وبحریر فکر بپالای ودرجام رضا کن. چاشنیی از ورع برنه. وبکفچه‌استغفار برگیر،وبلب توکل بازخورتا عارضه عصیان به‌شود.

نسخه دیگر

آورده‌اند که روزی شیخ شبلی از تیمارخانهٔ بغداد میگذشت. طبیبی را دید که دیوانه‌ای‌را بسته علاج میفرمود. حضرت شیخ پیش طبیب شد وگفت شربت‌گناه چیست؟طبیب عاجز شد هیچ نگفت. دیوانه‌گفت پیش آی تا جواب ترا بگویم. شیخ نزد دیوانه شد،گفت‌برو تخم تواضع وبرگ پشیمانی وبیخ نیازمندی ومیوه ندامت‌و اشک حسرت رادرهاون توبه بنه وبدسته« ربنا » بکوب وبآب ندامت حل کن‌ودر دیگ‌دل بریز؛ وبآتش محبت بپز و با کفچه عبادت برهم زن ودرقدح عشق‌ریز؛ وبکتان«سبحان‌الذی‌اسری»بپالای؛وقند محبت اهل‌البیت برآن‌داخل کن ودر طباقچه«الحمدلله» بنه. هرسحرگاه اگر نوش کنی، باشد که‌از مرض‌شفایابی.

این نسخه‌ای را که آن دیوانه بشبلی داد، درآن نکته‌هائی ظریف نهفته است که براهل ادب پوشیده نیست. ونیز «ربنا» اشارتست بآیه شریفه « ربناظلمنا انفسناوان ... »[۲] که ترجمه ظاهر آن چنین است: «پروردگارا، مابخویشتن ستم کردیم. اگر مارا نیامرزی وبرما رحمت نیاوری، هرآینه ما از زیانکاران خواهیم بودو «سبحان‌الذی‌اسری» اشارتست بمعراج نبی‌اکرم (ص) که از عروج انسان بصفای باطن ومعراج کمال او سخن رانده است. شاعری‌در این معنی خوش سروده است.

یارب چو بخوانیم «سمعنا»گویم — فرمان تورا بجان «اطعنا»گویم

برمن تو بفضل اگر «غفرنا»گوئی — من‌آیم و «ربناظلمنا»گویم

واکنون که سخن بدین جای کشید، ذکر این حکایت را نیز درباب‌علاج‌گناه‌بی‌مناسبت نمی‌داند که نویسنده‌ای درآن بگونه دیگری غیراز دو حکایت سابق‌الذکر بعلاج‌گناه پرداخته است.وازراه دیگری‌گناهکاران را بتوبه وانابه واداشته است.

یکی از بزرگان دین روزی با اصحاب خویش بصحرا بیرون آمد. جمعی ازجوانان را دید که بمیخواری ونی‌نوائی مشغولند. مریدان‌گفتند ای شیخ دستوری ده‌تا که‌برویم وبرایشان امربمعروف کنیم وآنان رااز اینکار منع کنیم. شیخ‌گفت شما باشید تامن بروم وبدین امرقیام

۱- بیاض معینای‌اردوبادی‌ص. ۴۲بشماره ۲۰۹۱ ۲- آیه ۲۲ - از سوره اعراف

نمایم. ایشان گفتند رواباشد. پیر نزدیک جوانان آمدوگفت: السلام علیکم. ایشان همه برپای خاستند وگفتند دانستیم که آمده‌ای تاامربمعروف کنی ومارا ازاین گناه براه‌توبه خوانی.

قدحی بدست او دادند وگفتند تونیز باما دراین قدح موافقت کن، آنگاه جمله توبه کنیم. گفت چنین باشد وقدح بردست نهاد وگفت نه‌عادت شما آنست که هرکس قدح دردست گیرد، بیاد مطلوبی خورد؟ وسرا نیز شاید که بیاد یکی بخورم. ایشان گفتند شاید پیر قدح بر دست گرفت وگفت این بیاد روزی که تنهای مارا بخاك سپارند وجانهای مارا بافق اعلی برآرندو میراث مارا میراث‌خوارگان برند. وبیاد روزی که مارا برآن سریر عریان نهند ومنادی نداکند که کجاست آن‌تن توانای تووکجاست آن زبان‌گویای تو وبیاد روزی که مارا برآن مرکب چوبین عریان‌بخوابانند واز جانبی نداکنندکه ای برادران وای خواهران وای اهل خاندان‌و خویشان من زنهار دنیا شمارا نفریبد، چنانکه سرافریفت. وزندگانی دنیا شما را بازیچه قرارندهد چنانکه‌سرا قرارداد. وباد آن‌روزی که مارا درآن‌گورتنگ وتاریک بخوابانند وخاك‌گوربزبان‌حال گوید: من خانه تاریکیم. من خانه تنهائیم. من خانه ترس ووحشتم، من خانه بیکسی‌وغربتم وباد آن روزی که ندا‌آید: «امروز روزیست که سپید شوند ورویهائی وسیاه شوند رویهائی» [1] و ماندانیم که ازکدام‌گروه باشیم. ویادآن روزی که حق‌تعالی فرماید: اماآنکه نامه‌اش بدست چپش داده شودواما آنکه نامه‌اش بدست راستش داده شود [2] و ما ندانیم که نامهٔما بدست راست دهندیابدست چپ ویاد آن روزی که ملک‌تعالی‌گوید «میگذاریم ترازوهای عدل ودادرا برای روز قیامت [3] وندانیم که کفه طاعت ماگران‌ترآید یا معصیت ما و بیاد آن‌روزکه خدای تعالی‌گوید «گروهی در بهشت باشند وگروهی دردوزخ [4] وندانیم که مارا سوی بهشت‌برندیا سوی دوزخ»

چون سخن شیخ بدین جای رسید فریاد ازآن جوانان برآمدگفتند ای شیخ ماخواستیم که ترا ازشراب دنیا مست کنیم توما راازشراب عقبی مست کردی وما رااز ارتکاب‌گناه‌پشیمان ساختی. اگر توبه کنیم خدای تعالی توبه‌ما را قبول کند یانی؟ پیرگفت خدای سبحانه وتعالی فرماید «اوکسی است که میپذیرد توبه رااز بندگانش ودر میگذرد ازگناهان ومیداند آنچه‌آنان میکنند.»[5]. خاقانی فرماید:

ای خواب‌رفته قافلهٔ عمررفت خیز	عجل بدرك قافلة‌العمرلاتنم
بگذشت عمر ودانه طاعت نکاشتی	اکنون چه سود آه وفغان کردن ازندم

۱ـ اشارتست بآیهٔ شریفهٔ ۱۰۲ ازسورهٔ آل‌عمران
۲ـ اشارتست بآیه ۱۹ سوره «الحاقه»
۳ـ آیه ۴۷ سوره انبیاء
۴ـ آیه هفتم سورهٔشوری
۵ـ آیه ۲۵ سوره شوری

کم‌ماند ازحیات وگناه ازقیاس بیش مسکین کسی که نیست جزاینش زبیش‌وکم

دراین مقام سزاوار است تا بخشی نیز ازمسائل روز بمیان آوردو ازآنان که گنهکاران وآلودگان را دربند زندان کرده‌اند، وقصد تهذیب واصلاح آنان رادارندودر زندانهاوندامتگاهها با پندواندرزوتذکار وتهدید وتشویق آنان را توبه میدهند وازکار زشت‌باز میدارند، سخن گوید که این همه نیزرواو بجاست وهریک درحد خود راهی است ازبرای ترک گناهان ومقدمه‌ایست برای پیداشدن چنان حالات که پیشینیان گفته‌اند یعنی توفیق توبه وانابه*.

ماخذ: قرآن کریم. نهج‌الفصاحه چاپ ابوالقاسم پاینده -ینبوع الاسرارفی نصائح الابرار بامقدمه وحواشی نگارنده چاپ انتشارات دانشگاه تهران سال ۱۳۶۰ - نسخهٔ خطی سفینهٔ معینای اردو بادی از قرن دوازدهم مضبوط درکتابخانه مرکزی دانشگاه‌تهران بشماره ۱-۲۰۹ دو حکایت نخستین در «علاج گناه» ظاهراً ازآثار وافکار نویسندگان عهدصفویه است‌وتاکنون درجائی بطبع نرسیده است. ولی حکایت اخیر را فقط درکتاب‌ینبوع الاسرار ص ۲۱۸ دیده‌ام. این حکایت با تغییر وتلخیص وترجمه آیات قرآن کریم درج شده.

---

*نقل این مقالات که قبلا در جراید و روزنامه‌ها بطبع رسیده، در اینجا گاهی بامختصر تغییر و تلخیصی انجام شده است

سخن آخر

این کتاب که در آن همه جا سخن از عیب دیگران رفته است، شاید که خود نیز از سهو و خطا و لغزش و اشتباه عاری نباشد . و در برخی از عبارات و مطالب آن خرده‌ها و ایرادهائی بدیده آید؛ از سهوو نسیان و زیاده‌ونقصان وگفته‌های پریشان و تعقید عبارات و ضعف اشارات و نارسائیهای جملات و توضیح و اضحات و تکرار مکررات و اطنابهای ممل و وایجازهای مخل و غلطهای مطبعی وکج تابیهای مخصوص و بالاترازهمه اختلاف سلیقه‌ها که در مسائل ادبی‌گاهی بظهور میرسد . خاصه در نزد سالخوردگان و پیروان سنتها و جوانان نوجوی نسل معاصر .... وعیوب دیگری که بدانها خدا داناست. ۰

چنانکه درپایان کارمشاهده‌گردید که‌برخی سهوهاواشتباهات درخلال کلمات وعبارات پدید آمده، یا غلطهای مطبعی بهنگام تصحیح از نظرگریخته و بدیده نیامده، و سبب‌گردیده تا غالب عبارات وافی بمعنی و مراد نباشد وگاه نیز بر خلاف مقصود و مغایر با آن بنظر آید و یا نقطه و حرفی کم وزیاد گردد[۱]، ودرك مطلب را پیچیده‌ودشوارنماید.....

همچنین نقطه و ویرگول نیز در موارد عدیده بجای‌خود ننشسته.گاه‌این بدان یا آن‌بدین بدل گردیده.گیومه و پرانتز بیجهت باز و بسته شده، ارقام و شماره‌های متن‌با مطالب ذیل صفحات مطابق نیفتاده، و غیره و غیره و غیره.

امیداست که خوانندگان ارجمنداین‌گونه ایرادهاوهر خرده‌وایراد دیگری راکه‌بینند ، بهرنحوکه مقتضی و صلاح دانند اعلام وگوشزد فرمایند. شاید که در حصول مقصود، یعنی اصلاح و بهبود زبان فارسی، که منظور و مطلوب همهٔ ماست توفیق بیشتری بدست آید.

نکتهٔ دیگر آنکه اگر در مبحث انشاء و ترجمه بنویسندگان و مترجمان مبرز معاصر کمتر اشارتی رفته و بیشتر نام رفتگان و درگذشتگان بمیان آمده‌است، این‌نه نشانهٔ‌بی‌اعتنائی بمقام والای علمی و آثار نفیس آنانست،بل چون آن زنده نامان اکنون رخت از جهان‌بسته‌و دست‌از حیات‌شسته‌اند(وهم بجهات‌دیگری)،ذکرنام‌و سعی درنشر آثار آنان را بصلاح وصواب‌اولی‌دید.

باشد که از من و تو شود یــــاد   روزی که از من و تو اثر نیست

از طرفی این زندگان مغتنم‌الوجود که با نشر آثار ارزندهٔ خود زبان فارسی را رونق و نظامی بسزا می‌بخشند، خود بهترین معرف خویشند و نام خودو زبان فارسی راهمواره‌جاودانه خواهند ساخت. انشاءا.... الحمدلله‌رب‌العالمین اولاوآخراً

۱ـ بپاره‌ای ازآنچه بنظررسید دربرگی جداگانه اشارت‌گردیدواز ذکربرخی غلطها که خوانندگان خود بدانها توجه خواهند داشت چشم‌پوشید. مانند«این» که مکرر «ابن» شده، یا«غیرملفوظ» که «غیر ملقوظ» بچاپ رسیده، ۰۰۰۰ در طبع دوم کتاب ضمن تجدید نظری که بعمل آورد . تا آنجا که دیده شد این غلطها اصلاح گردید .

فهرست برخی از مآخذ و مقالات*

آریان‌پور - دکترحسین: کتاب تدارك پژوهشنامه. از انتشارات دانشکدهٔ الهیات

آرین پور - یحیی: کتاب از صبا تانیما (دو جلد) - چاپ‌شرکت سهامی کتابهای‌جیبی

اقبال آشتیانی - عباس: مقالهٔ فارسی ساختگی (مجلهٔ مهرش۶س اول) - مقالهٔ (گذاشتن وگزاردن) - مجلهٔ یادگارش ۲سال ۱۳۲٤ - ومقالات دیگر

باطنی - دکتر محمدرضانقدی‌بر کتاب - (مجلهٔ آدینه خرداد۱۳۶۷ و بعد از آن

ابوالقاسمی - دکتر محسن : در بارهٔزبان فارسی (چند مقاله درباب زبان شناسی) - سخن مرداد و مهر ٤۸ - کلمات عربی در زبان فارسی (اطلاعات ۲۷ مرداد ۶۶)

بهار - محمدتقی: سبک‌شناسی ۳جلد - بهاروادب فارسی ج ۱و ۲ (مقالات نثر فارسی دستور ادبی). - دستورزبان پنج استاد

بهمن بیگی - محمد: مقاله (مجلهٔ آینده س۱۳ ش۱ص ۸۲)

بهمنیار - احمد: خطابه برای ورود بفرهنگستان، مندرج درلغتنامه

تبلیغات وانتشارات - (اداره کل): آرایش وپیرایش زبان چاپخانهٔایران سال۱۳۱۹ (مؤلف نامعلوم)

تجلیل - دکتر جلیل: رساله‌ای در استعاره. آرام‌نامه ص ۲۳۷ از انتشارات انجمن استادان زبان فارسی

ترجمهٔ اسرارالبلاغه (از انتشارات مؤسسهٔ چاپ وانتشارات دانشگاه تهران) - ترجمهٔ الغدیر (از انتشارات بنیاد بعثت)

جمالزاده - سیدمحمدعلی: مقالهٔ اصلاح املاءرسم‌الخطفارسی (مجلهٔ دانشکدهٔادبیات س ۱۲ش ۳ص ۳۱۱) - فارسی شکر است (ازکتاب یکی‌بود یکی‌نبود)

حاکمی‌والا - دکتراسمعیل: مقالات «ضرورت داشتن رسم‌الخطی واحد» و «وضعیت زبان فارسی در حال‌حاضر» (مندرج در روزنامهٔ اطلاعات ۶۶/۵/۲ و۶۵/۳/۶ - کتاب‌ادبیات معاصر ایران (از انتشارات رز)

خانلری - دکتر پرویز: مقالهٔ نویسندگی (سخن س ۹ ص ۸۳۳) - درس فارسی مقالاتی در بارهٔ زبان فارسی سخن آذرودی ۱۳۳۹ تاریخ زبان فارسی (کتاب) از انتشارات بنیاد فرهنگ

---

*- دراین فهرست‌از ذکرنام دیوان‌شاعران‌و تذکره‌ها وکتب لغت عربی و متون تاریخی‌وادبی‌وبسیاری ازمآخذ مشهور دیگر خودداری شده،وغالباً باشاراتی که درذیل صفحات گردیده اکتفاشده است.

خرمشاهی ـ دکتربهاءالدین: مقالهٔ « زبان معیار» .. (روزنامهٔ اطلاعات. ۶۵/۴/۱)
خطیبی ـ دکترحسین: کتاب فن نثر در ادب پارسی ج ۱ (چاپ سال ۱۳۶۶)
خطیب رهبر ـ دکترخلیل: دستورزبان فارسی (حروف‌اضافه وربط) چاپ سال ۱۳۶۷ ـ ازانتشارات سعدی
خوئی ـ حسن بن عبدالمؤمن: کتاب «غنیةالکاتب» از انتشارات‌دانشگاه آنکارا
خیام‌پور ـ دکتر ـ عبدالرسول ـ سلسله مقالات «غلطهای مشهور» نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز سال ۱۳۲۹ ـ فرهنگ سخنوران
دائی‌جواد ـ رضا: دستورزبان فارسی. از انتشارات کتابفروشی تأئید اصفهان
دهخدا ـ علی‌اکبر: لغت‌نامه . یادداشتهای دهخدا در لغتنامه.
رستگار ـ دکترمنصور ـ آموزش زبان فارسی پیش از دانشگاه (انتشارات‌وزارت‌علوم سال ۱۳۵۰)
رشید یاسمی غلامرضا: ادبیات معاصر ایران (چاپ ابن‌سینا سال ۱۳۱۶) ـ دستور پنج‌استاد.
ریاحی ـ دکتر محمدامین: نفوذ زبان فارسی در قلمروعثمانی (مجلهٔ دانشکدهٔادبیات دانشگاه‌تهران فروردین ۱۳۵۰) ـ مرصادالعباد (مقدمه وحواشی) چاپ بنگاه‌ترجمه و نشر کتاب.
زرین کوب ـ دکتر عبدالحسین: « با کاروان حله» (انتشارات علمی‌چاپ سال ۱۳۴۷
سپهر ـ محمدتقی (لسان‌الملک): براهین‌العجم باتصحیح وتحشیهٔ دکتر سیدجعفر شهیدی.
سجادی ـ سید ضیاءالدین: «غلطهای مشهور» مندرج درمجلهٔ‌رادیو تیرماه ۱۳۳۷ و خرداد ۱۳۳۸ ـ در مکتب استاد (از انتشارات کتابفروشی فروغی سال ۱۳۴۵)
سیف‌الدین ـ محمود محلاتی: کتاب «قندپارسی» در مقدمات زبان‌فارسی (چاپ‌بمبئی سال ۱۳۴۱ قمری مطبعه مظفری
شمس‌قیس رازی ـ مؤلف‌المعجم فی‌معائیراشعارالعجم ـ بتصحیح استادمدرس رضوی
شهیدی ـ دکتر سیدجعفر: ادبیات فنی‌و تعهدما درمقابل‌آن (مجلهٔ دانشکدهٔادبیات سال ۲۴ ش بهارو تابستان ۵۶) ـ لغت‌نامه ـ وحواشی براهین‌العجم
صفا ـ دکتر ذبیح‌الله: نثرفارسی. ازآغاز تاعهدسلاجقه (چاپ کتابخانهٔ ابن‌سینا) ـ آئین سخن (مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر سال ۱۳۳۰)
فرشیدورد ـ دکترخسرو: تأثیر ترجمهٔ درزبان فارسی (مجلهٔ فرهنگ وزندگی س ۲۳) ـ زبان‌معیار (مجلهٔ تماشا ......

فروغی ـمحمدعلی: آئین سخنوری ـ(چاپ سال ۱۳۳۰ کتابخانهٔ دانش)

فلیهی ـعلی‌اصغر : دستور املاء وانشاء چاپ دوم قم ۱۳٤۳

قریب ـمیرزاعبدالعظیم : دستورزبان فارسی ـدستور پنج‌استاد و...

کسروی ـسیداحمد: «خاورویاختر» مجلهٔ ارمغان س ۱۱ش ٤سال ۱۳۱۰

کمال‌الدین خوارزمیـحسین: ینبوع‌الاسرارفی‌نصائح‌الابرار(با مقدمه و حواشی و تصحیح نویسندهٔ این کتاب) از انتشارات انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی.

کیا ـدکتر محمدصادق: کتاب «قلب» درزبان فارسی (از انتشارات‌دانشگاه تهران) مقاله‌ای در همین موضوع (مجله دانشکدهٔ ادبیات تهران س ٤ش ٤)

مشکورـ دکترجواد: نصاب‌الصبیان (با تصحیح و تعریب و ملحقات)

مصفا ـدکترمظاهر: راهی ازبن‌بست. دربارهٔ خطفارسی (چاپ اتحاد سال۱۳٤۳)

معین ـدکترمحمد: لغت‌نامهٔ دهخدا ـفرهنگ معین ـبرهان قاطع باتصحیح وحواشی ومقدمهٔآن ومقالات مندرج دراین فرهنگها ـقاعده‌های جمع ووو

مقدم ـدکتر محمد: «زبان فارسی وآموزش آن» (آموزش زبان وادبیات فارسی‌ـاز انتشارات وزارت علوم آذرماه ۱۳۵۰

مقربی ـدکتر مصطفی پیشنهادهائی برای یکسان شدن خطفارسی (مجلهٔ آموزش و پرورش ش ۱۰ س ۳)

متینی ـدکتر جلال: نمونه‌هائی ازنثر فصیح معاصر دوجلد چاپ سال۱۳۳۸ج ۱و ۱۳۵۷ ج ۲)

معینای ـ اردوبادی:سفینه،نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مرکزی

منقح ـمیرزا ابراهیم ـکتاب علم وادب(در باب‌خطا به‌وترجمه ونگارش) چاپ کتابفروشی تأیید اصفهان

مینوی ـمجتبی ـپانزده‌گفتار «گفتار هشتم ودهم درباب ترجمه»ـاز انتشارات‌دانشگاه تهران

میهنی ـمحمدبن‌عبدالخالق ـدستور دبیری (از انتشارات دانشکدهٔ الهیات‌دانشگاه آنکارا)

نخعی ـدکترحسین :آئین‌نکارش (چاپ دوم ۱۳۵۲)

نفیسی ـسعید: مقالهٔ «روش تجدد در زبان وادبیات فارسی» ومقالهٔ«زبان ناگزیر از عاریت‌گرفتن است» (مجلهٔ آینده ش ۶ص ۳۲۷-کتاب:«درمکتب استاد» (چاپ دوم سال ۱۳۴۴ کتابفروشی عطائی)

نوابی ـدکترداود ـتاریخچه ترجمه، فرانسه بفارسی درایران... (چاپ ۱۳۶۳)

هدایت ـرضاقلیخان: مدارج‌البلاغه (مطبعهٔ شیراز چاپ سال ۱۳۳۱ قمری)

هروی ـمحمدحسن: دستور حسن (چاپ سال ۱۳۱۰ مشهد)

همائیـ جلال‌الدین: خطابه استاد برای‌ورود بفرهنگستان(مقدمهٔ لغت‌نامه)ـصناعات ادبی- دستور پنج استاد....

یوسفی ـدکتر ـغلامحسین: مقالهٔ «زبان‌ما وزبان فردوسی» (مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد سال ۱۰ ش ۴زمستان ۱۳۵۳ ـکتاب «کاغذزر» (از انتشارات‌یزدان) «فایدهٔانس بازبان فارسی درترجمه»

فهرست مطالب و مندرجات

نقطه گذاری

برخی الفاظ و عبارات بیجا

قسمت دوم

غلطهای «مد روز»

قسم دوم

شعر و نثر

برخی از اصطلاحات ادبی

بخش دوم قسم اول

فهرست ملحقات چاپ دوم و سوم

تعلیقات

برخی از اظهار نظرها - استاد دکتر غلامحسین یوسفی بیشتر مطالب کتاب را با حوصله و دقتی کامل از نظر گذرانیده نکته‌ها و دقایق سودمندی را از راه لطف یادآوری کرده است که زبده و خلاصهٔ آنها چنین است :

تمام نقطه هائی را که بجای «ویرگول» گذاشته‌شده، یا بر عکس مورد ایراد قرار داده و اصلاح کرده است. و این نشانهٔ کمال دقت و موشکافی ایشانست. همچنین پرانتزها و دوگوشه‌ها که بیجهت باز و بسته شده، یا نشده، و غلطهای مطبعی و غیر مطبعی و نکته‌ها و مبهمات دیگررا، که بر روی همه انگشت نهاده است. ← ایراد گرفته است

برای استفاده بهتر و بیشتر از مندرجات کتاب «حسن تألیف و تقسیم‌بندی مطالب» را لازم شمرده و متذکر شده برخی از مباحث درهم است و بعضی مطالب در جای خود قرارنگرفته چنانکه در ص ۸ واژهٔ «بدرود» در ردیف کلمات عربی آمده یا بر روی برخی کلمات بناچار باید اعراب گذاشته شود تا غلط تلفظ نگردد و صحیح کلمه معلوم باشد، ولی گذاشته نشده. یابحث املا و درست نویسی چند کلمه در مبحثی دیگربمیان آمده (رک اواخر ص ۱۰۵)-یاطرح بعضی مباحث برای دانشجویان غیر ادبی زائد میباشد (مانند شناختن اقسام حروف و کلمات. یا طرز نوشتن کلمات عربی مختوم بالف و امثال آنها)-یا در مورد تلفظ درست برخی کلمات تکلیف خواننده معلوم نگردیده و نکته‌های ظریف دیگری امثال اینها.

توضیح - غلطهای مطبعی آنچه بنظر رسید اصلاح گردید. همچنین نقطه‌ها و پرانتزها و ویرگولها. اما درهم ریختگی مطالب وعدم تقسیم‌بندی کامل در آنها ناشی از آنست که به برخی نکته‌ها و مسائل ضمن چاپ کتاب و بعداز تدوین آنها برخورده. چنانکه در حین چاپ کتاب وقتی یکی ازگویندگان برفراز کرسی وعظ نشسته در برابر صدها شنونده کلمهٔ («بدرود» را بضم دوم و «بدرود» تلفظ میکرد . یقین کردم که در محافل دیگر و همه‌جا بهمین صورت آنرا تکرار و ادا خواهد کرد. دریغ داشتم از رواج بیشتر آن غلط جلوگیری نشود. ناگزیر اگرچه کلمه‌ای فارسی بود آنرا در کنار کلمات عربی آوردم. وچون جای شرح و تفصیل هم نبود بتذکاری مختصرا کتفا کردم نکته‌های دیگر عموماً نظیر آنست که موجب آشفتگی مطالب و ضعف تألیف گردیده است.

مطالبی که دشوار است غالباً با علامت ستاره(*) مشخص و ممتاز شده تا اگر بخواهند بخوانند یا از آن چشم‌پوشی نمایند.

بتلفظ صحیح برخی از کلمات تا آنجا که لازم مینمود اشاره‌شده، بعضی اختیاری و برخی الزامی است، و پاره‌ای اگر رعایت شود بهتر است و معدودی را روانیست تا صحیح آنرا بکاربرند ، چنانکه گفتن پُسر و جُوان وگُلو امروز نارواست و شنیدن آن نیز بگوشها غریب میاید.

ص ۱۴-در مورد استعمال دو لفظ «له و علیه» که نباید بر سر آنها «بر» افزود ولی امروز

فارسی‌زبانان غالباً این نکته را رعایت‌نمیکنند ؛ استاد یوسفی نوشته است «آیا از نوع ـ اولی‌ترـ و امثال آن نیست؟» یعنی هست و اگر رعایت نکنند با کی نیست.

ص ۱۵ـ همچنین استاد نوشته است«بجای سه قلو و چهار قلو پیشنهادی بفرمائید».
این کار با فرهنگستان است.و اگر بجای «دوقلو»«توأم»یا توأمان»گفته شودو بجای‌سه قلو و چهار قلو«سه‌گان»و«چهارگان»یا«سه‌گانه»و«چهارگانه»، شاید که بر نامناسب نباشد.

ص۱۶ـ درِ ورود در بارهٔ عبارت «ولی‌در این مورد هم بقول حافظ برمن‌و تودرِ اختیار نگشاد است»نوشته است«مبهم است.آیا منظور اینست‌که حافظ در اختیار بکار برده است یا غیر آن ؟».

پاسخ ـ هر دو هم‌غرض آنست‌تاگفته شودحافظ«در اختیار...»و«بر درِ ارباب بیمروت دنیا»گفته‌است،وهم منظور آنست‌که بکار بردن‌آن و ترجیح یکی بر دیگری در اختیار مانهست هرچه مابنویسیم یابگوئیم این کلمه غلطست،بازهم کسی‌گوش‌بما نمیدهد وهمه‌جا عبارات ـــ «درب ورود»ـ«درب‌را ببندید»ـ«قبلادرب بزنید»....دیده میشود. و درفن‌بدیع این‌گونه‌عبارات یا اشعار راکه از آن دو معنی مستفاد شود صنعت«ذوالمعنیین»گویند.یعنی‌دارای دو معنی‌است و این صنعت «به‌ایهام»شبیه و نزدیکست.که‌شرح آنها در ص ۲۲۳ـ آمده است.

اصلاحات و توضیحات دیگر در برخی از مطالب

غیر از تصحیح غلطهای سطبعی ونکته‌های ارزنده‌ای‌که استادان‌دکتر یوسفی و دکتر خطیب رهبر و دکتر تجلیل بیان‌کرده‌اند و شرح برخی گذشت. گاهی‌نارسائیهائی در عبارات و تعقیدهائی‌در بیان بعضی مطالب دیده شدکه برای درک بهتر مطلب و رفع شبهه سزاوار است توضیحاتی دربارهٔ آنها دادهشود، یاشواهد دیگری بدست آمده‌که باید نقل‌گردد . از آن جمله است : ص ۸س ۱۳ـ کلمهٔ سجده بفتح وکسر حرف اول هر دو آمده ، ولی بعضی آن را برخلاف بضم حرف اول تلفظ میکنند.

ص ۳۵ راجع به «چنانچه» و«چنانکه»

چنانکه بتفصیل‌گفته شد لفظ «چنانچه»بجای («چنانکه»در آثار پیشینیان مکرر در ـ مکرربکار رفته است و منحصر بچند نمونه‌ای که(در ص ۳٤ کتاب)ذکر شد نیست.اینک‌بموارد دیگر اشاره میشود. یکی از این جمله نسخه‌ایست خطی بنام مشیخه که بسال ۸۵۷ هجری نوشته‌شده[۱] در آنجا بقلم و زبان چندنفر از عارفان و بزرگان مکرر این کلمه بکار رفته است.مثلا در شرایط ذکر خفی مطالبی نوشته و پنج‌بار لفظ«چنانچه» را بجای«چنانکه»بکار برده است.از

۱ـ دربارهٔ نسخهٔ خطی مشیخه، مقاله‌ای تحقیقی از طرف مؤلف نوشته‌شده‌که نخستین بار در روزنامهٔ کیهان (دوشنبه ۱۰ بهمن ۱۳۶۲)بچاپ رسید.چاپ دوم آن در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه‌تهران(شماره‌های ۱و۲سال۲۷ـ بهار ۱۳۶۸ ص۸۷)میباشد.

جمله‌گوید:...سر را آهسته بالا بردن چنانچه مهره‌های پشت راست شده باشد. دیگر گوید:...سر را فرود آوردن چنانچه سر بنزدیک پستان چپ برسد.

...زبان را در دهان بکلمهٔ طیبه...حرکت دادن چنانچه آواز از وی بیرون نیاید.

همچنین در نسخهٔ خطی دیگری که از قرن هشتم هجری در دست است و مشتمل بر تفسیر جزو سی‌ام قرآن میباشد[1] لفظ «چنانچه» بسیار زیاد آمده. از جمله در ص ۱۴۱ مینویسد: «چنانچه» مفتی را در جواب فتوی که متردد باشد گویند.»

دیگر- در نسخه‌ای خطی بنام مقام رضا در شرح حالات حضرت رضا (ع) که در اواخر قرن یازدهم نوشته شده[2] مکرر بکار رفته است. چنانچه در ص ۳۰۳ آمده: «چون خواهی وداع کنی بایست چنانچه در زیارت می‌ایستی...»

در کتاب اخلاق محسنی تألیف کاشفی سبزواری که بسال ۹۰۷ تألیف شده (چاپ سنگی سال ۱۲۶۸ قمری). این کلمه بارها بکار رفته. چنانچه در ص ۱۶ گوید: «...گهنکار از کردار خود شرم دارد چنانچه آدم صفی چون در بهشت گندم تناول کرد لباسهائی که پوشیده بود از تن آن حضرت فرو ریخت» «چنانچه در اخبار آمده که در عهد مامون خلیفه...» دیگر در تاریخ بلعمی ص ۳۰۴:... ملک سند را رتبیل خوانند چنانچه ملک عجم را کسری خوانند.

ص ۱۹- سخن فارغ -در المعجم (ص ۲۳۸) آمده است: الفاظ ظروف معانیست ومعانی امتعهٔ آن پس هر سخن که در آن معنی لطیف نباشد که طبع اهل تمیز را بدان میل بود همچنان باشد که ظرفی خالی و در وی هیچ متاعی نبود.»

ص ۱۱۶-س ۲۷- در چاپ اول پانزده گفتار نوشته است مترجم کتاب حاجی بابا معلوم نیست. ولی این نظر در چاپ دوم اصلاح شده و همان میرزا حبیب اصفهانی است.

در مورد ص ۹- نظرات شادروان دکتر خیام‌پور باید گفت که مشکلست امروز تمام- نظر آن مرحوم را پذیرفت. چه غالب این واژه‌ها (مانند اخاذ، حراف، جزوه جنحه و غیره) اگر- مستحدث هم باشند مطابق با قواعد عربی هستند و برای خود در فارسی جائی باز کرده‌اند.

ص ۶۷ س ۲۱- در چاپ اول «جزئیات» آمده، بجای آن «نوازشات» گذاشته شد.

ص ۱۰۷-۱۵- گزارش گاهی مشتملست بر شرح مسافرتها و گردشها و بازدیدهای علمی و نظایر آنها و بیان وقایع یا حوادثی خوب یابد، و آنرا بفرانسه «رپرتاژ» گویند. در این مورد نویسنده باید شرایط لفظی و نکاتی را که در نوشتن انشاء و خلاصه نویسی ذکر شده رعایت کند و نیز از

۱- کتاب تفسیر جزء سی‌ام قرآن را از روی نسخه‌ای منحصر بفرد تصحیح و تکمیل کرده‌ام با مقدمهٔ‌ای مفصل و حواشی لایق مهیای طبع است.

۲-دربارهٔ کتاب «مقام رضا» مقاله‌ای مفصل نوشته‌ام که در کیهان فرهنگی تیر ماه سال ۶۶ درج شده کتاب نیز با مقدمه‌ای تصحیح شده آماده طبع است.

تفصیل بیجاو تکرار مطلب و نقل مطالب جزئی و بی اهمیت خودداری نماید.

ص۹۵ یک شعر و سه شاعرـآقای دکتر یوسفی نوشته‌اند«موضوع این مقاله با دیگر مطالب کتاب چندان ارتباطی ندارد»

برای مزید توضیح مینگارد که این شعر(که موضوع مقاله است)سالهاست نام‌سرایندهٔ آن باشتباه در کتابهای درسی درج شده

در اینجا درج این مقاله و نقل این اشعار بدان جهت است تا شاید در چاپهای بعد دانشمندان در اندیشهٔ اصلاح آن بر آیند وعنوان بالای شعر را از «صفای اصفهانی» به «خالص استرآبادی» که سرایندهٔ اصلی آنست، تغییر دهند

و آنگاه آشنائی بمعانی و مضامین این اشعار بر وسعت دانش‌و اطلاع خوانندگان قطعاً خواهد افزود.

ص ۱۲ س ۲۷ ـ در سورد کلمات منیت ـ دوئیت ـ خریت ـ آقای دکتر یوسفی نوشته است «حدود رواج و استعمال را نیز باید در نظر گرفت».

تعلیقات واضافات چاپ سوم

ص ۶۸ س۲۷ـ بیشتر آنچه بروزن‌فعلول(بفتح اول)باشدبروزن‌فعلول(بضم‌اول)خوانند.

ص ۱۱۹ س ۱۱ـدیگر آنکه مترجم کتابی راکه‌به‌ترجمه‌آن میپردازد از هر مبحثی که باشد باید تا

ص۱۲۰ س ۱۳ـ برای توضیح رجوع شود ببرخی ازصنایع ادبی ص۲۲۲

ص۳۳ س۱۴ راجع به «چه، که»

اگرچه استعمال لفظ «که» بعد از«چه» غیر فصیح است ولی در آثار استادان وفصحاگاهی بکار رفته است وباید گفت شاید منعی ندارد . مانند این شعر از قائم‌مقام (ثنائی)

شب بسرم نوبه تاخت روزتب‌آمد هرچه که‌آمد بمن ز روز و شب‌آمد

اما آنچه را که‌بایداز آن‌دوری جست آوردن«که» بعداز«چه»است‌که هر دو بمعنی تعلیل باشد ویکی‌از آنها زائداست مانندمعلمان‌خود را احترام‌کنید،چه‌که آنان پدران‌روحانی شما هستند.

ص ٤٣ در مورد«گذارد»

بجز شعرکسائی مندرج در ص ٤٣، برای کلمهٔ «گذاردن» که اقبال آشتیانی آنرا درست نمیدانسته شواهد دیگری دیده شده است. ازآن‌جمله در تاریخ بلعمی‌گاهی بکار رفته[1]. در این مصراع: (کارد برداشت کار او بگذارد)[2] نیز آمده است.

ص ۹۰- دربارهٔ صدا وسیمای کشور

دربارهٔ انتقادهائی که از دستگاه با نفوذ صدا وسیمای کشور ذیل صفحه ۹۰ و ۱۰۷ (وپاره‌ای صفحات دیگر) بعمل آمده، سپاس خدای را که درکار وکارکنان محترم این دستگاه تحولی رخ داده وکم وبیش پیشرفتهائی حاصل شده است. در قسمت «در تاریخ آورده‌اند» اصلاحاتی اساسی در همهٔ جهات آن صورت پذیرفته، عنوان آن هم تغییرکرده است ، بجای «در تاریخ آورده‌اند » عنوان « شنیدنیهای » تاریخ اختیار شده که حاوی سخنها و مطالب سودمندیست . بعضی شعرها را که غلط خوانده میشد اکنون درست میخوانند ... بر روی هم توجه باین‌مسائل نشانهٔ بهبودکار ومایهٔ امیدواریست.

البته باید اذعان کرد که آنچه تاکنون‌انجام‌شده کمال مطلوب نیست، هنوز هم نواقصی دارد، هنوز هم‌گاهی‌برخی‌اشعار وکلمات‌را غلطمیخوانند. حرف«را» علامت مفعول صریح که گویا «نفرین کرده» شده است » هیچگاه بجای خود بکار نمیرود، بین «است» و«هست»گاهی فرق‌گذاشته نمیشود، مهمتر آنکه هنوز کارخانه «لغت‌سازی» فعالست، و هنوز واژه‌هائی مجعول وجدید وغیر مأنوس مشتق از مصدر شینی وغیرآن از این دستگاه بگوش‌میرسد. مانند: تپش، تنش ،پراکنش ، پردازش، آمایش،گرمایش، سرمایش..... یا«گوسفندان شاداب! و نطق زیبا! !»...وامید است باتأسیس فرهنگستان و ایجاد مؤسسه‌ای علمی این مختصر نواقص نیز بکلی رفع واصلاح شود.

ص ۱۷۷ س ۱۶ **در بارهٔ کتابهای درسی** وزارت آموزش وپرورش

در مورد مطالب ص ۱۷۷ و ۱۷۸ وذیل آنها وایرادهائی که درکتب درسی دبیرستانها قبلا دیده شده‌چنانچه معلومست مدتیست‌براثراقدامات ومساعی‌پیگیر دکترنجفی‌وزیر وقت ومعاونان لایق وی اصلاحاتی اساسی درهمه جهات صورت‌گرفته واشتباهاتی نیز که هنگام طبع درکتب درسی پدید آمده است. اصلاح‌گردیده.

۱- در پادشاهی شیرویه‌گوید :ولیکن اسپر غمها ومیوه‌ها ....بمجلس بنهد تا حق‌آن مجلس‌گذارده باشد (تاریخ بلعمی ،باهتمام دکترمشکور ص ۲٤٦)

۲- عروض همایون ، میزان الاوزان‌ـاز محمد حسن هروی ص ۱۸۰

برخی از صنایع ادبی

ایهام، توجیه، زشت وزیبا، ذوالمعنیین ،محتمل‌الضدین

استاد دکتر یوسفی ضمن مطالعه ونقد کتاب نوشته است صنعتهای ایهام وذوالمعنیین وتوجیه وزشت وزیبا وغالب صنایع معنوی که در اینجا (ص ۱۲۰) ذکر شده است برای بعض از خوانندگان روشن نیست ومطلب محتاج توضیح است. بدین سبب لازم دانست برای‌توضیح مطلب ورفع ابهام شرح مختصر زیر را در اینجا بنگارد[1].

در زبان شیرین پارسی پاره‌ای کلمات وعبارات واشعار از ابهامی خالی نیست وغالبا دارای دومعنی میباشد. این‌گونه کلمات وسخنها را در تداول‌عامه «دوپهلو» میگویند ودر ترجمهٔ آنها بزبانی دیگر بفرض آنکه باپیانی مبسوط مقصود گوینده نخستین بیان شود بازلطف کلام‌گاهی از دست خواهد رفت ودر برخی موارد نیز شاید نقض غرض شود.

چنانچه اگر کسی در انتظار انجام کاری از طرف دیگری باشد وانجام دهندهٔ کار در اتمام آن تأخیر کند. شخص منتظر که حوصله‌اش بسر آمده میگوید « زودتر تمام‌کن» یا(چرا تمام نمیکنی»که اگر سخنش آمیخته با غرضی باشد معنی دیگری از آن استنباط میشودکه تمام کردن جان وبسرآمدن عمر میباشد.

این‌گونه سخنها را در اصطلاح ادب میگویند دارای (ایهام» است.

ایهامـ آوردن لفظ یاعبارتیست که دارای دومعنی باشد، یکی نزدیک و دیگری دور ذهن شنونده ابتدا بمعنی نزدیک رود بعد منتقل شود که معنی دور مراد بوده است مانند:

بناز سرمه مکش‌چشم‌بی‌ترحم را — نشسته گیر بخاک سیامردم[2] را
یا: در آب‌دو دیده از تو غرقم — امید لب و کنار دارم
یا: مردم‌چشمم بخون‌آغشته شد — در کجا این ظلم باانسان‌کنند
یا: پیوسته‌کسی‌خوش‌نبوددرعالم — جزابروی‌یارمن‌که‌پیوسته‌خوشست

نزدیک بصنعت ایهام است‌صنایع ذوالمعنیین ومحتمل‌الضدین وقول بموجب وزشت وزیبا

ذوالمعنیینـ آنست که کلام یا شعری دارای دومعنی باشد مانند :

این رشته‌محبت هرگزگسستنی‌نیست — مابستهٔ‌توهستیم‌حاجت‌به‌بستنی‌نیست

ورجوع شود بص ۱۲۱ وعبارت «بچشم آب میدهم»که محتمل الضدین نیز هست.

۱ـ نویسندهٔ این اوراق را در فن بدیع تألیفی‌است‌در حد خودجامع که‌برای‌دانشجویان دانشگاه تهیه‌کرده وسالهاست بصورت تکثیر از آن استفاده میشود . اگر توفیق رفیق‌گردد اقدام بطبع آن خواهد شد. ۲ـ کلمه مردم ایهام دارد هم «مردم» چشم وهم «آدمیان» همچنین لفظ «انسان دربیت دیگر

محتمل‌الضدین یا توجیهـ آنست که سخنی را بتوان‌هم مدح وهم قدح قرارداد، در واقع کلامیست دارای دومعنی که ضدیکدیگرند.

خانه‌هاشان بلند وهمت پست — ای خدا هردو را برابرکن

یااین شعر:

از ما و تو یک کدام ناچار — بیمهر ووفاست ، یا تو یامن

قول‌بموجبـ آنست که کلام متکلم را برخلاف‌مقصودش‌حمل کنند واین صنعت‌نیز شبیه توجیه یا محتمل الضدین است.

رقیب‌گفت که افتاده‌ام مرا بردار — دعاش کردم‌وگفتم‌خدات‌بردارد
گفت خـواب هیچ میاید بچشم — گفتم آری تا ببینم روی تــو
گفت رفتی سـوی باغ و بـوستان — گفتـم آری بشنوم تا بـوی تو

متزلزلـ آنست که کسی سخنی بگوید که با مختصر تغییری در اعراب یا حروف یا آهنگ کلمات (وگاه نیز بی‌تغییر در اعراب یا حروف) معنی عوض شود یامدح بذم مبدل‌گردد.

بکش محب علی را بهر کجا دیدی — دوان دوان‌سرخود را بپای‌او انداز

ورک ص ۱۸۱ و ۱۸۶ و ۱۹۳ یا این دو شعر

آمد عربی کـه من رسولـم — گفتم‌توبرو که‌من‌خدایم(ـخودآیم).
شاد گردد بدولتت غمگین — پیـرگـردد بـدولت تـو جـوان

بصنعت تجنیس در ص ۱۶۳ و ص ۱۸۱ـ اشاراتی شده است. ودربارهٔ صنعت حذف نیز بص ۳۲ همین کتاب رجوع شود . سزاوار بود بغالب صناعات ادبی نیز ـ اگر چه باختصار ـاشاره‌ای بشود ولی چون صفحات کتاب بیش از حد زیاد میشد، بناچار ازاین کار چشم پوشید.

نمونه هائی از نظم و نثر پارسی

گزیده‌ای چند از نثر دوره‌های مختلف‌بانضمام‌اشعاری‌مختصر ازبعض‌سخنوران مشهور . برای آشنائی‌با متون زبان پارسی و آموختن آن غیر از آثار مختصری که از این پس درج شده است، میتوان از آثار صفحات ۹۶تا ۹۷ ونیز از قطعات‌مندرج‌در صفحات ۱۸۹ تا۲۰۷ کتاب نیز استفاده کرد .

ازسیاست نامه خواجه نظام الملک*

حکایت- حسین بن علی علیه السلام باقومی‌از صحابه ووجوه بر خوان نشسته بودند ونان میخوردند، حسین علیه السلام جامه‌ای‌گرانمایه پوشیده بود ودستار نیکو برسر بسته ، غلامی خواست که کاسهٔ خوردنی در پیش او نهد از بالای سر او ایستاده بود، قضا را کاسه از دست غلام رها شد وبر سرو روی حسین آمد ودستار وجامهٔ او بخوردنی آلوده شد، بشریتی در حسین پدید آمد واز تیرگی وخجالت رخسار او برافروخت، سربرآورد ودر غلام نگریست، چون غلام چنین دید بترسید که او را ادب فرمایدگفت : والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین[1] حسین روی تازه کرد وگفت ای غلام ترا آزاد کردم تا بیکبارگی از خشم وادب من ایمن باشی، وبزرگواری حسین در چنین حال پیدا شد وپسندیده داشتند.

حکایت- پسری هاشمی برگروهی ازمردمان عربده کرد، پیش پدرش‌آمدندو از او بنالیدند پدرخواست که او را عقوبت کند، پسرگفت یا پدر من گناهی کردم و خرد بامن نبود تو مرا عقوبت مکن وخرد باتست، پدر را این خوش آمد واو را عفو کرد.

حکایت- مردی بود در شهر مرو رود[2] او را رئیس حاجی‌گفتندی ومحتشم‌بود وضیاع بسیار داشت ، ودر روزگار وی از او توانگر ترکس نبود وسلطان محمود ومسعود را خدمتها کرده بود وما او را دیده بودیم ، ودر ابتدا عوانی[3] سخت بود ومطالبتها وشکنجه ها کرده بود وخاندانهای قدیم برده واز وی بیرحم‌ترکس‌ندیده، ودر آخر عمر بیداری‌یافت ودست‌از مردم‌آزاری وعوانی بداشت‌وبرکار خیر ودرویش نواختن وپل ورباط کردن مشغول‌گشت وبسیاربنده آزاد کرد وواسهای مسلمانان بگزارد ویتیمان را جامه کرد وغازیان راوحاجیان را نفقات داد و مسجد جامع در شهر مرو ودیگر شهرها مثل نیشابور وغیره بکرد بعد از آن بسیار خیرات، ودر

---

* سیاست نامه یا سیر الملوک یکی از نفیس‌ترین آثار نثر فارسی است، اثر خواجه نظام الملک طوسی وزیر سلجوقیان که بسال ٤٨٤ ق. تألیف شده است. حکایات زیر ازصفحات ١٥٥ و ١٦١ و ١٨١ کتاب مصحح عباس اقبال آشتیانی با تلخیص انتخاب شده است.

١- سورهٔ آل عمران آیه ١٢٨ -یعنی فروخورندگان خشم وعفوکنندگان از مردم و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

٢- شهری بوده درکنار مرغاب درسراه بلخ واین غیر از سروشاهجهان است.

٣- مأمور اجرای دیوان

ایام امیر جغری[1] رحمه‌الله بحج رفت، چون ببغداد رسید او را قرب پنج ماه مقام افتاد، روزی از خانه بیرون آمد تا در بازار رود، در راه سگی دید عظیم‌گرگن[2] وموبها از اندام ریخته وازرنج گر بیچاره‌گشته، دلش بروی بسوخت وبدل‌گفت این هم جانوری باشد آفریدهٔ خدای تعالی، چاکری راگفت زود برو ودومن نان ورسنی[3] بیاور، وهمانجا بایستاد تا چاکرش بیامد وبدست خویش نان پاره‌کرد وپیش سگ انداخت تا سگ سیر شد، رسن درگردن سگ انداخت وبدست چاکر انداخت وگفت این را بخانه بر و خوداز بازار بازگشت وچون در خانه فرود آمد سه‌من دنبه بخرید وبگداخت وروغن پیش آورد وچوبی برگرفت ورکوئی[4] در چوب پیچید، در روغن میزد و در اندام سگ میمالید تا اندامهای سگ روغن بگرفت، پس چاکر راگفت تو از من محتشم تر نیستی، من از این که‌کرده‌ام عار وننگ ندارم، توکه چاکر منی باید که همان کنی وننگ نداری، خواهم که میخی در دیوارکوبی واین سگ را برآن بندی وهر روزی یک من نان بامدادش دهی ویک من شبانگاه ودوبارش همچنین در روغن‌گیری ونان ریزه و استخوان پاره‌که در سفره مانده باشد بدو دهی تا آنکه‌که به شود. پس این چاکر هم بدین قاعده میکرد تا دو هفته این سگ‌گربیفکند وموی برآورد وفربه شد وچنان خوی‌گرفت که او را بصد کس از خانه بیرون نمیشد کردن، رئیس حاجی باقافله برفت وحج بکرد وبسیار مال در آن راه صرف کرد وبا مرو رود رفت وبعد از چند سال فرمان یافت ومدتی بر این بگذشت ، شبی زاهدی او را بخواب دید بر براقی[5] نشسته وغلمان وحوران پیش وپس او ایستاده ودست‌چپ وراست اوگرفته وآهسته وخندان براقش میرانندی در روضه‌ای از روضه‌های بهشت ، زاهد پیش او دوید واو را سلام کرد، او عنان بازکشید وعلیک گفت، زاهد پرسید که ای فلان در اول تو مردم آزار بودی ودراز دست چون بیداری یافتی ازآزار مردم اندرگذشتی وچندان خیرات بکردی که کس نکرد وچندان صدقات بمستحقان که تو دادی کس نداد وحج‌اسلام بگزاردی، مرا بگوی که این درجه بکدام طاعت وعبادت بدست آوردی؟ گفت ای زاهد درکار خدای عزوجل عجب مانده‌ام تا تو نیز عبرت‌گیری وتکیه برطاعت نکنی وبعبادت بسیار غره‌نشوی، بدان که مرا جای در دوزخ ساخته بودند بدان معصیت‌ها که درکار وبار[6] خویش کرده بودم، وآن چندان که من کرده بودم مرا هیچ سودی نداشت، در وقت نزع آن همه باروی من باز

۱- برادر طغرل اول شاه سلجوقی. ۲- پر ازگری وآکنده به‌گر-بیماری جرب
۳- بفتح اول ودوم ریسمان ۴- رکو ورکو بضم اول جامه وپاره‌ای از پارچه
۵- براق بضم اول اسب تیزرو، مرکب حضرت رسول اکرم ص
۶- کاروباریعنی‌کار وهرچه از نوع آنست این طرز استعمال مانند خان ومان ، تار و مار، رخت وپخت ازقدیم در فارسی معمول بوده است.

زدند تا آن طاعت وخیرات وعبادات وعمارت مسجد ورباط وبذل وحج من هبا[1] وهدر کردندحال من از نومیدی بجایی رسید که امید از بهشت ببریدم ودل بر عذاب دوزخ بنهادم ، همی آوازی بگوش من آمد که تو سگی بودی از سگان ترا در کارسگی کردیم وهمه معصیتهای ترانا کرده انگاشتیم وبهشت ترا عطا کردیم و دوزخ بر تو حرام کردیم از بهر آنکه تو برآن سگ رحمت بردی و کبر ازگردن بینداختی، فرشتگان رحمت را دیدم که چون برق درآمدند ومرا از دست فرشتگان عذاب بستدند وببهشت بردند واز همهٔ طاعت آن یکی دستمن گرفت در آن بیچارگی.

بنده این حکایت بدان یاد کرد تا بدانند که بخشودن[2] چه نیکو خصلتی است، بدانکه رئیسی برسگی ببخشود بهر دو جهان این درجت یافت، باید دانست که اگر بر مسلمانی که درمانده باشد ببخشاید از خدای تعالی چه درجه یابد.

از چهار مقاله نظامی عروضی*

حکایت در عهد ملکشاه وبعضی[3] از عهد سنجر فیلسوفی بودبهرات واو را ادیب اسماعیل گفتندی. مردی سخت بزرگ وفاضل و کامل ، اما اسباب او ومعاش او از دخل طبیبی بودی، واو را از این جنس معالجات نادره بسیار است مگر وقتی ببازار کشتاران برمیگذشت. قصابی گوسفندی را سلخ[4] میکرد وگاه‌گاه دست در شکم گوسفند کردی وپیه گرم بیرون کردی و همیخورد. خواجه اسماعیل چون آن حالت بدید در برابر او بقالی راگفت که «اگر وقتی این قصاب بمرد پیش ازآنکه او را بگورکنند مرا خبر کن.» بقال گفت :«سپاس دارم» چون این حدیث[5] را ماهی پنج شش برآمد، یکی روز بامدادی خبر افتاد که دوش فلان قصاب بمرد بمفاجا[6] بی‌هیچ علت وبیماری که کشید، ،واین بقال بتعزیت شد. خلقی دید جامه دریده، و جماعتی در حسرت او همی سوختند که جوان بود و فرزندان خرد داشت . پس آن بقال را سخن خواجه اسماعیل یاد آمد، بدوید ووی را خبر کرد. خواجه اسماعیل گفت «دیرسرد»پس

۱- هبا وهدرکرد برباد شده واز میان رفته.

۲- بخشودن بمعنی عفو کردن ودرگذشتن وبخشیدن بمعنی عطا دادن وواگذاشتن.اسم مصدر اولی بخشایش ودومی بخشش است. (ذیل کتاب سیاست‌نامه ص ۱۸٤).

* نوشته شده بسال ۵۵۰ ق باحواشی شاد روان استاد دکتر محمد معین ص۱۲۸

۳- مراد قسمتی وبعضی از زمان سلطان سنجر است.

٤- بفتح اول وسکون دوم، پوست باز کردن

۵- خبر، واقعه ، قصه

٦- مفاجات، ناگهان

عصا برگرفت وبدان سرای شد وچادر از روی مرده برداشت ونبض او در دست بگرفت ویکی را فرسود تا عصا بر پشت پای او همی زد. پس از ساعتی ویراگفت «بسنده است[1]» پس علاج سکته آغازکرد وروز سوم مرده برخاست، اگرچه مفلوج شد[2] سالها بزیست. پس از آن مردمان عجب داشتند، آن بزرگ از پیش دیده بود که او را سکته خواهد بود.

حکایت شیخ الاسلام عبدالله انصاری قدس‌الله روحه[3] با این خواجه‌تعصب کردی وبارها قصد اوکرد وکتب او بسوخت. واین تعصبی بود دینی که هرویان درو اعتقاد کرده بودند که او مرده زنده میکند. وآن اعتقاد عوام رازیان میداشت . مگر شیخ بیمار شد ودر میان مرض فواق[4] پدید آمد، وهرچند اطبا علاج کردند سود نداشت ، ناامید شد آخر بعد از ناامیدی قارورهٔ[5] شیخ بدو فرستادند واز وعلاج خواستند برنام غیری . خواجه اسماعیل چون قاروره نگریدگفت: «این آب فلان است و فواقش پدید آمده است ودرآن عاجز شده‌اند و او را بگوئید تا یک استار[6] پوست مغز پسته با یک استار شکر عسکری[7] بکوبند و او را دهند تا باز رهد و بگوئید که علم بباید آموخت وکتاب نباید سوخت» پس از این دوچیز سفوفی[8] ساختند و بیمار بخورد وحالی فواق بنشست و بیمار برآسود.

از تذکرةالاولیاء شیخ عطار نیشابوری*

ابوعلی شقیق رحمةالله علیه یگانه عهد بود وشیخ وقت بود ودر زهد وعبادت قدمی راسخ داشت وهمه عمر در توکل رفت ودر انواع علوم کامل بود و تصانیف بسیار دارد در فنون علم واستاد حاتم اصم بود وطریقت از ابراهیم ادهم‌گرفته بود و با بسیار مشایخ او صحبت داشته بود. وگفت هزار وهفتصد استاد را شاگردی کردم و چند اشتر وارکتاب حاصل کردم. وگفت راه خدای در چهار چیز است یکی امن در روزی ودوم اخلاص در کار وسوم

۱ـ(بفتح اول ودوم) کافی ۲ـ مفلوج ، فلج زده.

۳ـ خدای روان او را پاکیزه‌گرداناد.

٤ـ بضم اول. سکسکه وآنچه محتضر را در وقت نزع دست دهد.

٥ـ شیشه وظرفی که ادرار درآن ریزند.

٦ـ استار معادل شش درهم ونیم

۷ـ منسوب به عسکر شهری در خوزستان

۸ـ بفتح اول آرد پخته مطلقا و خصوصا از ادویه

*ـ کتابیست در شرح حال واقوال ۹۹ تن از عارفان وصوفیان، که‌به نثری‌ساده وروان نوشته شده . از شیخ عطار مقتول بسال ٦١٦ ق

عداوت باشیطان وچهارم ساختن مرگ.وسبب توبه او آن بود که بترکستان شد بتجارت و بنظارهٔ بتخانه رفت بت‌پرستی را دید که بتی را میپرستید وزاری میکرد شقیق گفت ترا آفریدگاری است زنده وقادر وعالم او را پرست وشرم دار وبت مپرست که از او هیچ خیر وشر نیاید بت پرست گفت اگر چنین است که تو میگوئی قادر نیست که ترا در شهر تو روزی دهد که ترابدین جانب باید آمد؟ شقیق ازاین سخن بیدار شد وروی ببلخ نهادگبری همراه او افتاد با شقیق گفت درچه کاری گفت در بازرگانی گفت اگر دربی روزی میروی که ترا تقدیر کرده‌اند مروکه خود بتو رسد شقیق چون این سخن بشنید بیدار شد ودنیا بردلش سرد شد.

...نقلست که در بلخ قحطی عظیم بودچنانکه یکدیگر میخوردند غلامی دید در بازار شادمان وخندان گفت ای غلام چه جای خرمی است نبینی که خلق ازگرسنگی چون اند غلام گفت مرا چه باک که من بندهٔ کسی‌ام که ویرادهی است خاصه و چندین غله دارد مرا گرسنه نگذارد شقیق آن جایگاه از دست برفت گفت الهی این غلام بخواجه‌ای که انبار داشته باشد چنین شاد باشد تو سالک الملوکی وروزی پذیرفته ما چرا اندوه خوریم در حال از شغل دنیا رجوع کرد وتوبه نصوح کرد وروی براه حق نهاد ودر توکل بحد کمال رسید پیوسته گفتی من شاگرد غلامیم. نقلست که شقیق در سمرقند مجلس میگفت روی بقوم کرد وگفت ای قوم اگر مرده‌اید بگورستان واگر کود کید بدبیرستان واگر دیوانه‌اید بیمارستان واگر کافرید کافرستان واگر بنده‌اید داد مسلمانی ازخود بستانید ای مخلوق پرستان ، یکی شقیق راگفت مردمان ملامت میکنند تراومیگویند از دسترنج مردمان نان میخورد بیا تامن ترا اجرا[1] کنم گفت اگر ترا پنج عیب نبودی چنین کردمی یکی آنکه خزانه توکم شود دوم آنکه دزد ببرد سوم آنکه پشیمان شوی چهارم آنکه دور نبود اگر از من عیبی بینی اجرا از من بازگیری پنجم روا بود که اجل در رسد وبی برگ مانم اما مرا خداوندی هست از همهٔ عیبها پاک ومنزه است.

ازکتاب ینبوع الاسرار*

درحقوق والدین و دعای خیربروالد

قال الله تعالی: «وقضی ربک الاّتعبدواالاّایاه وبا لوالدین احسانا...»بدانکه حضرت باری علت حکمته وجلت قدرته در نگاه داشتن حق پدر ومادر مبالغهٔ بسیار کرده‌است ومراعات جانب

۱- وظیفه وراتبه ومقرری

* ینبوع الاسرار فی نصائح الابرارکتابیست در علم اخلاق وعرفان ازکمال الدین خوارزمی ، نوشته شده بسال ۸۳٤ ق.این کتاب بامقدمه‌ای مشروح ومفصل وحواشی مناسب بسال ۱۳٦۰ خورشیدی با تصحیح نویسنده در دانشگاه تهران بطبع رسید. (رک ص۲۱۰).

ایشان را بکمال لطف واحسان چون عبادت خویش، از قضایای مبرمه واحکام محکمه داشته، وبنظم جواهر این دو امر در سلک یک آیت، لوای عزت والدین بر ذروهٔ عرش افراشته که «وقضی ربک الاتعبدوا الاایاه...» الایه... یعنی بندگی مکنید جز او را، که مذلت وبندگی و عجز وسرافکندگی بر آستانهٔ جاه وحریم درگاه او پیرایهٔ زندگی وسرمایهٔ فرخی وفرخندگیست.

...خواجه علیه‌السلام میفرماید که هر فرزندی که در روی پدر یا مادرخود از روی مرحمت نظر اندازد واز سر شفقت بحال ایشان پردازد، بفرمان حضرت عزت هرنظر مرحمت او را کرام کاتبین در دیوان اعمال او، ثواب حج وعمره بنویسند، واگر روزی هزار بار نظر مرحمت کند ثواب هزار حج وعمره یابد. وسعیدبن مُسَیب روایت میکند از حضرت خواجه علیه السلام که فرمود که هر که درحق پدر ومادر نیکو کاری کند هرگز ببد کرداری نمیرد.

ودرخبرآمده‌است که در روز قیامت فرزندان را اول از نماز بپرسند بعد از آن از حق پدر ومادر، وزنان را از نماز پرسند بعد از آن از حق شوهر. یکی‌را ازاهل تصوف پرسیدند که حق پدر ومادر چگونه نگاه باید داشت ومعامله با ایشان چگونه بایدکردگفت بایدکه در هنگام کلام آواز بلند نکِشی ودر روی ایشان از سر ملامت نگاه نکنی‌ودر ظاهر و باطن سوافقت ایشان ورزی ، ودر هیچ حال مخالفت جایز نداری، ومادام که در قید حیاتند مرحمت و اشفاق و معاشرت بحسن اخلاق بتقدیم رسانی ، و بعد از ممات دعای خیر از ایشان دریغ نداری ، و با دوستان ایشان وفا داری وحق‌گزاری بجای آری، که حضرت خواجه علیه‌السلام میفرماید. «اِنَّ مِنْ اَبَرِّ البِرّانَ یَصِلُ الرجلُ اَهْلَ وُدّابیه،» یعنی از نیکوترین کارها رعایت حقوق مواصلت است با دوستان پدر.

شیخ حسن بصَری را رضی الله عنه از حقوق پدر ومادر سؤال کردند ،گفت . حق پدر اعظم است وحق‌گزاری والده الزام است . ولهذا خواجه علیه السلام می‌فرماید. «الوالدة اوسط ابواب الجنه» یعنی والده در میانگی بهشت است که بهترین درهای اوست...

از سلطان‌المشایخ بایزید بسطامی قدس‌سرمسؤال کردند که‌در میان اصحاب‌طریقت وارباب حقیقت سبب اشتهار شما بسلطانی چیست وسرمایهٔ نیل‌این‌سعادت‌نفس‌مبارک کیست؟ گفت سبب اختصاص من باسم سلطانی وموجب ادراک سعادت جاودانی مراعات جانب والده بود

وقصه چنان بود که شبی از شبهای زمستان که برودت بر طبیعت هوا غالب بود و مرغان آبی‌در هوای مجاورت آتش، سیخ آهنین را طالب، والده شریفه آب خوردنی را طلبید برخاستم وچون آب در خانه حاضر نبود رفتم وبتعب بسیار آب از کاریز برگرفتم وچون باز آمدم والدهٔ عزیز را چشم‌گرم شده بود از خواب‌خوش بیدار ساختن مصلحت ندیدم وآب بر زمین نهادن وتکیه‌کردن از حسن ادب بعید شناختم لاجرم آن شب (سبو) بردست‌گرفته برپای

ایستادم وحال آنکه ظرف آب از سردی هوا بدست من چفسیده بود ووالدهٔ شریفه متنبه شد وچشم مبارک بگشاد گفتم ماما اگر رغبت باشد آب حاضر است گفت ای سلطان مامان بیار تا بخورم وچون بخورد دعای خیر کرد. این همه سعادت وشهرت باسم سلطانی ببرکت نفس و اثر دعای والده است....

حکایت موسی علیه السلام گفت الهی آنرا که در بهشت ندیم من خواهد بود بمن بنمای جبرئیل علیه السلام بفرمان ملک جلیل خبر داد که فلان جا قصابی است در بهشت ندیم تو خواهد بود. موسی علیه السلام بیامد جوانی را دید برشکل عیاران گوشت فروآویخته می‌فروخت . موسی علیه السلام از دور دروی نگاه می کرد وقت نماز شام نزدیک شد مرد پارچه‌ای گوشت در دست گرفت ودر دکان در بست وروی بخانه نهاد موسی علیه السلام گفت ای آزاد مرد! امشب مرا میهمان توانی داشت؟ گفت آری علی الرأس والعین موسی را علیه السلام بخانه برد وچراغی پیش نهاد وطعامی می‌ساخت وزنبیلی از میخ در آویخته بود هر ساعت بیامدی وسر در آن زنبیل کردی وچیزی بگفتی وبسر کار باز آمدی چون طعام (حاضر) شد سفره را پیش موسی علیه السلام نهاد وآن زنبیل از میخ فروگرفت وروی در زنبیل نهادو هرساعت کفچه‌ای طعام برداشتی ودست در آن زنبیل کردی چون فارغ شد موسی علیه‌السلام از آن زنبیل آوازی شنید ولی ندانست چه میگوید. چون زنبیل در میخ کرد موسی علیه السلام گفت. ای جوان این زنبیل چیست واین چه حال است اول که درآمدی سر در آن زنبیل کردی چه‌گفتی؟ جوان گفت مادری پیردارم وضعیف نتواند نشست او را در آن زنبیل نهاده‌ام او را پرسیدم که حال چونست وآن کفچه‌های طعام در دهان او می‌نهادم موسی علیه السلام گفت آوازی شنیدم چه می‌گفت؟ جوان گفت دعا می کرد که خداوند عزوجل ترا در بهشت ندیم موسی علیه السلام گرداند. موسی علیه‌السلام گفت ای جوانمردترا بشارت باد منم موسی و خداوند مرا خبر داد که تو در بهشت همنشین من باشی وحالی معلوم کردم که این شرف و کرامت ترا ببرکت رضای والده واز یمن دعای او بوده است....

حکایت یکی از بزرگان دین بگورستانی بگذشت وروضهٔ پدر را زیارت نکرد آن شب پدر خود را در خواب دید وسلام کرد پدر روی از او بگردانید. گفت ای پدر چرا روی از من بگردانیدی؟ گفت ندانستی که چون برخاک پدر ومادرگذر کنی وایشانرا زیارت نسازی آزار ایشان جسته باشی گفت ای پدر شما را از آمدن وزیارت کردن ما خبر باشد گفت هرگاه که تو از آن سرگورستان پدید آئی جان من در تو نظاره می کند وترا می‌بیند و امید می‌دارد که بسر خاک من برسی وزیارت کنی وبرحال من رحمت آری واز بهر من صدقه بمستحق دهی وچون تو برگذری وزیارت نکنی واز من یاد نیاری ومرا نومیدگردانی آن روز وآن شب غمگین باشم وهر که روا دارد که مادر وپدر او غمگین بود از جملهٔ اهل عقوق باشد و « العاق لایدخل الجنه»

ترجمهٔ بدایع نگار*

بخشی از ترجمهٔ نامه مبارک امیرالمومنین علی ع بمالک اشتر

بسم‌الله الرحمن الرحیم

این فرمان بندهٔ خدای ، امیرالمؤمنین علی است بسوی مالک بن الحارث النخعی در آن عهد که بدو نبشت، بدانگاه که مُلکِ مصر بدوگذاشت تا خراج دیوان فراهم کند و با خصم دین در اندازد ومردم را باصلاح آرد ومُلک را آباد دارد. بفرمود او را: پرهیزازخدای سبحانه وگزیدن طاعت او وفرمان بردن او در آنچه در شرع رسول ناگزیر بود ونیکبختی بامتثال او منوط باشد وبفرمود تا خدای،سبحانه ، را بدست ودلُ وزبان یاری دهد ، چه باری ، عَزَّ نَصرُه، در نامهٔ خویش بر نصر ناصر خویش و عزیز داشتن عزیز خواه خویش تعهد فرمود، در آنجا که‌گفت: ولینصرن‌الله من ینصره[۱]، یاری دهد آن را که یار اوست وعزیز دارد آن را که خوار اوست ، وبفرمود که بوقت آرزوها خود را فرو شکند وچون بر هوائی فیروزی طلبد، نفس را باز دارد ، چه نفس مردم بزشتی فرمان دهد . مگر آن را که خدای ، سبحانه، ببخشاید. ان‌النفس لامارة بالسوءالامارحم ربی[۲]، واز این پس بدان ای مالک که ترا بملکی‌گسیل داشته‌ام که پیش از تو دولتها بر آن‌گذشته است و از داد و بیداد بسی دیده‌اند ومردم همان در تو بینند که تو در مردم بگذشته همیدیدی و همان در توگویند که تودر ایشان همیگفتی‌وهر آینه‌نیکوکاران را توان شناخت، بدانچه خدای ، سبحانه، بزبان بندگان ، از ایشان یاد کند. پس هوای نفس خویش را بدست خویش‌دار و آنچه بحقیقت بر تو روا نبود بر خویشتن مپسند، چه زفتی[۳] بجای خویش ، انصافی بزرگ باشد در آنچه نفس را خوش آید ویا ناخوش نماید. بررعیت ببخشای وایشان را دوست دارو با ایشان نیک مهربان باش وبرایشان باری چون سبعی ضاری[۴] مباش که خورد ایشان را غنیمت شماری، زیرا که ایشان بردوگونه‌اند. فرقه‌ای‌در دین با تو برادرند وطایفه‌ای‌درسرشت‌باتو برابر، هرگونه‌زلل[۵]

---

* میرزا محمد ابراهیم نواب تهرانی ملقب ببدایع نگار از نویسندگان زبردست واز منشیان ودبیران محمد شاه وناصرالدین شاه قاجار بود قسمتی از ترجمهٔ نامه که امام بمالک اشتر نوشته است و بقلم او ترجمهٔ شده‌در اینجا نقل میگردد.

۱- آیه ٤٠ س‌حج   ۲- آیه ٥٣ سوره یوسف . همانا نفس آدمیان ببدی فرمان دهد الاآنکه پروردگار رحمت‌آرد.   ۳- زفتی بضم اول وسکون دوم بخل و امساک و خشونت‌ـ یعنی بخل وسختگیری‌بر نفس بدفرمای

٤- ضاری رونده در پی‌شکار (از مصدر ضراوه)   ٥- بفتح اول‌ودوم لغزشهاجمع زلت

از ایشان پدید آید وسایر علل برایشان طاری[۱] شود ودر عمد ویا خطا ازیشان دست توان گرفت وبر منهج صدق وطریق صواب توان داشت، پس ایشان را از عفو وگذشت همان بخش که تو از خدای، سبحانه ،امیدواری وبدان چشم همیداری، چه ترا برایشان همان مزیتست که باری جل وعلا، را بر تست وباری ،عزذکره، کفایت امر ایشان از تو خواسته است وترا بدیشان آزمون همی خواهد. زینهار برخدای، تعالی، مستیز ورنج خویش میفزای، زیراکه تحمل انتقام او نتوانی کرد واز عفو و رحمت او بی‌نیاز نتوانی شد. چون بر یکی ببخشی، پشیمان مشو وچون بردیگری سخت‌گیری ، شاد مباش ودر آن وقت که عفو را مجال یابی، بخشم مگرای و اگر چند خدای ، سبحانه ، ترا امر داد[۲]، تو خود را البته امیر مطاع مخوان ، چه در پی هوای نفس شدن، دل را مفسدت باشد ودر دین سستی وسنهکت آرد وروزگار ترا آسان بگرداند. چون در ملک خویش بنگری ورو‌عت[۳] حکم وابهت امر خویش عظیم انگاری بشکیب و فریفته مشو وبملک خدای، تعالی، درنگر واز توانائی او بیندیش که‌او در تن‌وجان‌تو آن تواند کرد که تو باخویشتن نتوانی وچون چنین کنی هر آینه نظر فروگیری وحدت شره وسبکی عزم توفرو نشیند وآنچه از دانش تو برفته باشد باتو بازآید وبرحذر از آنکه باخدای ، سبحانه ، در بزرگی وجبروت مسامات[۵] ورزی و تشبه نمائی که خدای ، تعالی، جباران‌راخوار دارد ومتکبران را پست نماید. انصاف خدای، سبحانه، بده وآنچه در شرع رسول بر تو فرض افتاده برپای دار و همه را از خویش وخویشاوند خویش انصاف ده وحق هیچیک فرو مگذار، چه اگر ندهی، ظلم کرده باشی و خدای، سبحانه ، با ظالمان خصمی کند وهرآنکو ، خدای سبحانه، خصم او شود، او را حجت نماند وخویشتن داری نتواند وهیچ چیز تغییر نعمت و تعجیل نقمت[۶] باری عزشأنه، را نخواند[۷]، چنانکه ظلم ،که باری، عزشأنه ، دعوت مظلومان را همی‌بشنود وبرحال ایشان غیرت آرد وهوللظالمین بالمرصاد، [۸] وباید محبوبترین کارها ترا میانه روی بود درحق وزیاده جوئی در عدل وآنکه رضاء عموم رعیت را حاصل خواهی، چه اگر عموم خلق از تو درسخط شوند،رضاء تنی چند خاصه را فایدتی نبود واگر تنی چند خاصه از تو درسخط شوند، بارضای عامه، ترا زیانی نرسد وخود خواص رعیت را بروالی حملی‌گران بود وفایدتی اندک از انصاف کراهت ورزند وبالحاف[۹]مسئلت نمایند وشکر عطیت واجب‌نشناسندودرحوادث روزگار مصابرت ننمایند وبعزت جاه از تحمل مکروه تجافی[۱۰]ورزند وهرآینه عامه نه براینگونه باشد،

۱- عارض ۲- امیری وحکومت داد. ۳- بفتح اول وسوم ضعف وسستی

٤- بفتح اول‌وسوم‌ترس‌وبیم ٥- نبرد کردن‌با کسی‌در بزرگی(مصدر باب مفاعله)

٦- نقمت: بکسر اول پاداش بعقوبت و کینه کشی ۷- یعنی جلب‌نکند.

۸- اشاره بایه شریفه‌س... یعنی او درکمین ستمگار الست.

۹- ستیز بدن ، نزاع وجدال ۱۰- دوری کردن

بکمتر انصاف مسرور شوند ،وبمختصر عطیت دعاگویند و هر آینه ایشان عماد[۱] دین باشند و قوام[۲] مسلمین وذخیرهٔ وقت ووقایهٔ[۳] روزگار ، پس ترا رضای ایشان حاصل باید کرد ومیل خاص بدیشان باید فرا نمود. هرآنکو عیب خلق بر تو شمارد، از خویش دوردار و دامن‌از و درکش که تو خودبپوشیدن‌عیب‌خلق‌از هرکس‌سزاوارتری‌وهرآنچه‌برتو پوشیده بود،درکشف آن مبالغت مجوی، چه آن عیب که بر تو روشن بود، اصلاح آن برتو باشد وآنچه‌از توپوشیده بماند، خدای ، سبحانه، خود براو حکم کند، پس برآن مایه‌که بتوانی، عیب مردم بپوش ، تامگر خدای، سبحانه ، آنچه تو از مردم پوشیده همی خواهی، برتو بپوشد.

کینهٔ کس در دل جای مده واز آنچه‌بر تو درست نیاید، درگذر وهرکوبرآئین نصیحت سعایت‌کند وعیب مردم برتو شمارد، پند او مپذیر واو را در آنچه‌گوید، صادق مشناس و چون مهمی روی دهد بامردم فرومایه در میان منه‌که طریق‌فضل بر تو فرو بندندواز فقر و تنگدستی بترسانند.واز جبان[۴] رستگاری مطلب که ترا از جلایل[۵] امور باز دارد واز اکتساب معالی خالی گذارد واز حریص خیر مجوی‌که ترا بشره[۶] فرمان دهدوذل‌طمع‌ولئامت طبع‌در چشم تو بیاراید، چه بخل وجبن وحرص طبایع‌گوناگون‌اند که از سوءظن باخدای ،سبحانه ، خیزند و مردمی که بدین صفات موسوم باشند، خدای ، سبحانه ، را چنانچه شاید ،نستایند وازکمال فضل وجمال قدرت وفر توانائی او سخت بیخبرند و چون در تدبیر ملک از وزیری‌کافی بی‌نیاز نتوانی بود، آنکس را بطانهٔ[۷] خاص ووزیر مشفق شناس که با صحبت اشرار برنیامده باشد و در اوزار[۸] وآثام [۹] ایشان انباز نگشته وکس‌را بظلم وگناه مدد نداده، چه این طایفه اعوان[۱۰] اثمه [۱۱] واخوان ظلمه وتبعهٔ ظلم وطلبهٔ جور باشند و تو خود از ایشان نیکوتر خلف توانی یافت، مردمیکه برصفت ایشان بجودت رای‌ونفاذحکم موصوف باشند واز آثام وآلام واوزار[۱۲] و وآصار[۱۳] ایشان مصون وهرآینه‌این مردم بسی سبکبار باشند و نیکویاری دهند وجانب تو فرو

۱- تکیه‌گاه ستونها ۲- بکسر اول: نظام کار ۳- بکسر اول: نگاهداشتن

۴- بفتح اول :ترسو ۵- بفتح اول کارهای بزرگ ۶- بفتح اول و دوم :حرص وآز ۷- بکسر اول: آستر جامه وکنایه از نزدیکان ویاران مخصوص

۸ و ۹- بزه‌هاوگناهان جمع وزر واثم ۱۰- یاری دهندگان

۱۱- بفتح اول و دوم: جمع آثم بمعنی‌گناهکاران

۱۲- اوزار بفتح اول جمع وزر(بکسر اول) گناهان. ۱۳- آصار جمع اصر(بکسراول)بار سنگین‌گناه تمامی ترجمه این فرمان را در مخزن الانشاء که از کتب‌ادبی نفیس میباشد میتوان خواند.استاد دکتر خطیب رهبر نیز بخشی‌از آنرا درگزینه‌نثر فارسی ج ۱ ص. ۱۰۰، توضیح و شرح و نقل کرده است.

نگذارند وبادیگری الفت نگیرند . از این طایفه آنرا برگزین که از سخن حق اگر چند ترا ناپسند بود ودر مذاق تلخ نماید، روی برنتابد، واگر ترا از روی هوا اندیشه مهمی افتد از مساعدت توکناره جوید...

از منشآت قائم مقام فراهانی *

بیکی از دوستان نوشته

بادآمد وبوی عنبر آورد　　بادام شکوفه برسر آورد

نامهٔ نامی که نافه مشکتر ونسخهٔ خط دلبر بود در بهترین وقتی وخوشترین وجهی رسید وساحت خاطر را رشک باغ بهشت وموسم اردیبهشت ساخت. مهجور مشتاق را حالتی غریب پدید آمد که جان درگلشن عشرت داشت ودل در آتش حسرت، گاه از دیدن خط مکتوب منتعش[1] وگاه از ندیدن روی مطلوب مشتعل.

یارب این آتش که برجان منست　　سرد کن زان سان که کردی برخلیل

بلی رسیدن این قاصد ورساندن این کاغذ بعد از عهد بعید وقطع امید فرجی بعد از شدت وفرحی بعد از محنت بود وخاطر پریشان را باهمهٔ آشفتگی چندان شادی وشکفتگی داد که:

نعوذبالله اگر شمه‌ای[2] ازاین معنی　　باسمان رسد وفکر انتقام کند

خدا میداند از آن عهد وزمان که دست جفای آسمان بقطع رشتهٔ وصل پرداخته وما را ازیکدیگر جدا ساخته یکدم از عمر خود شمارم ونفسی بکام دل برآرم هرگز ندیده بودم مگر امروز که نگاشته کلک سامی[3] رسید وسر «الکتابات نصف الملاقات[4]» ظاهر شد.

باده دُرد[5] آلودمان مجنون کند　　صاف اگر باشد ندانم چون کند

جائی که دیدن چند سطر وخواندن چند حرف بدینسان مایهٔ حیات وپیرایهٔ نشاطشود نمیدانم دیدن یار مهربان وبوسیدن آن دست وبنان چه خواهد کرد.

وصلت صنما بهشت دلکش باشد　　هجران تو دوزخی پر آتش باشد

مادر خور دوزخیم یارب مگر کو　　درخورد بهشت است براوخوش باشد

---

* میرزا ابوالقاسم قائم مقام . ادیب. منشی ،شاعر متخلص به «ثنائی» از رجال دورهٔ قاجار و چندی صدر ،عظم محمد شاه بود. وی را بسال ۱۲۵۱ ق بسعایت حسودان در باغ نگارستان خفه کردند . قائم مقام از نویسندگان زبر دست نثر فارسی ودارای سبکی خاص در نویسندگی بود که کار او در آثار سایر نویسندگان دورهٔ قاجاریه ومشروطه اثرگذاشته است.

۱ـ خوشحال وبانشاط　　۲ـ اندکی　　۳ـ بلند وعالی

٤ ـ اثر نامه‌نگاری ومکاتبه برای خوشحال کردن باندازهٔ نصف دیدار و ملاقات با دوستانست.　　٥ـ درد (بضم اول) ته مانده شراب وهر مایع دیگر

جانا و کلا استغفرالله ربی واتوب الیه هرگز خوشی نباشد وتاقیامت دلکش نباشد مگر من نه آن بودم که برمرغ جان وتخم چشم خود در شکها داشتم که چرا آن بر لب دیوار است واین محرم دیدار حالا از کجا اینقدر حوصله وطاقت بهمرساندم که؛ می‌خورند حریفان ومن نظاره کنم

بخدا بعد از این اینطور تاب وتوانائی ندارم واینقدر صبر وشکیبائی در قدرت من نیست لایکلف الله نفسا الاوسعها[1]

تاقوت صبر بود کردم   اکنون چکنم اگرنباشد

اینجا قبول حیرت است بلکه هنگام رشک وغیرت من که سایهٔ خودرا درکوی یار رخصت بار نتوانم داد اکنون همه را در میان می‌بینم وخود را درکنار، مپندار که باز ملتزم صبر وقرار باشم لاوالله

تاچشم من از روی تومهجور بود   روزم همه همچون شب دیجور[2] بود.
اکنون که من ازروی تویارب دورم   هرکس که برویت نگرد کوربود.

والسلام

وله ایضا

مهربان من، دیشب که بخانه آمدم خانه را صحن گلزار و کلبه را طبلهٔ عطار دیدم ضیفی[3] مستغنی‌الوصف که سایهٔ ناز ومحرم راز بود گفت قاصدی وقت ظهر کاغذی سربهمرآورده که سربسته بطاق ایوان است وگلدسته باغ رضوان گفتم انی لاجد ریح یوسف لولاان تفندون[4] فی الفور با کمال شعف وشوق

مهر از سرنامه برگرفتم   گوئی که سرگلابدانست

ندانستم نامه خط شماست، یا نافهٔ مشک ختا، نگارخانهٔ چین است یا نگارخانهٔ عنبرین.

دل میبرد آن‌خط نگارین   گوئی خطِ روی دلستان است

پرسشی از حالم کرده بودی از حال مبتلای فراق که جسمش اینجا و جان در عراق است چه میپرسی تا نه تصورکنی که بیتو صبورم بخدا که بی‌آن جان عزیز شهر تبریز برای‌من تب خیز است بلکه از ملک آذربایجان آذرها بجان دارم واز جان وعمر برآن جان عمر بیزارم

گفت معشوقی بعاشق کی‌فتی   توبغربت دیده‌ای بس شهرها
پس کدامین‌شهرازآنهاخوشتراست   گفت‌آن‌شهری که دروی دلبراست

بلی فرقت یاران و تفریق میان جسم و جان بازیچه نیست لیس سابنالعب ایام هجر است ولیالی بی‌فجر، درد دوری هست تاب صبوری نیست رنج حرمان موجود است راه درمان مسدود

۱- آیه آخر از سوره بقره، خداوند هیچکس را بیش از اندازهٔ قدرت وتوان او مکلف نمیسازد. ۲- بفتح اول، تاریک ۳- مهمانی ۴- س یوسف آیه ۹۴

یارب تو بفضل خویشتن باری   زین ورطهٔ هولناک برهانم

همین بهترکه چاره این بلا از حضرت جل وعلا خواهم تا بفضل خدائی رسم جدائی از میان برافتد وبخت بیدار وروز دیدار بار دیگر روزی شود والسلام

امیر نظام گروسی* (بمرحوم قائم‌مقام نوشته‌است)

فدایت شوم   بادآمد وبوی عنبر آورد   یعنی فرستادهٔ علیقلی‌خان رسید ورقیمهٔ‌شریفه جنابعالی را رساند.

بماناد دستی که مردوستان را   دوای دل‌وراحت جان فرستد.

ذوق سلیم جناب عالی میداند وشهادت میدهد که مطالعهٔ رقیمجات شریفه مفرّح یاقوتی[1] و تریاق فاروقی[2] منست، ونشاط وانبساط مخصوصی‌در من بهم میرساند، که آنچه مرقوم میفرمائید برآمده از دلست وسرشته از صفا ومحبت. شکر خدارا که‌مرض«انفلوانزا»از جناب عالی بسلامت گذشته است وگویا خبرندارید که تاگروس بودم برسرمن چه‌آورد و نزدیک بود مرا بسرای آخرت بفرستد. معلوم شدکه بقول امیر تیمورگورکان بازهم خدا را در این دنیا باما کارهاست وبعد از خلاصی از آن مهالک خود را بکردستان رساندم. بحمدالله‌واز برکت همت جناب عالی احوالم بدنیست واز روی میل ورغبت بلوازم خدمتی‌که در این حدود بمن رجوع فرموده‌اند مشغولم. اعطای لقب قائم‌مقامی و تفویض پیشکاری آذربایجان بجناب اجل عالی بروجه استحقاق وخیلی مناسب و انشاءالله تعالی مبارکست. البته در نظر شریف هست‌که مکرر میگفتم پیشکاری آذربایجان جامه‌ایست‌که بقامت جناب عالی دوخته شده وحالا که «وقع القوس فی‌ید باریها»[2] وبعبارة اخری حق بمن له الحق رسید بسیار خوب ومطلوبست ،و«گر اندکی نه بوفق رضاست خردمگیر» که«گل بیخار میسر نشود در بستان » و مسلم است‌که گل عزیز است وخارخوار وبااندکی و لختی مماشات ان شاءالله‌تعالی کارهای فرخنده خواهید کرد.... ٤ رمضان ۱۳۰۹ ق

---

* حسنعلی خان امیر نظام‌گروسی متوفی بسال ۱۳۱۷ ق از رجال بزرگ دورهٔ قاجار و از نویسندگان خوش ذوق بود. کتاب‌منشآت‌او و درمقدمه کتاب شرح حالش بتفصیل‌در سال ۱۳۲۰ ق بطبع رسیده

۱- مفرح بکسر وتشدید سوم، شادی بخش ، داروی مقوی دل- مفرح یاقوتی ترکیبی از اجزاء مفرح وبرخی از سنگها وفلزات قیمتی که به صورت‌گرد سائیده در آنها میریختند.

تریاق: پادزهر معجونی بوده مرکب از اجزاء مقوی ومفید دافع همه زهرها ، فاروق در اینجا بمعنی جداکننده ونجات دهنده تن از مضرت زهر.

۲- قوس بمعنی کمان، یعنی تیروکمان در دست صاحبش قرار گرفت.

یکی از بزرگان نوشته‌است

...خوب آقا جان بفرمائید ببینم این همه تشخص را از کجا آورده‌اید که اعتنائی بشأن مردمان معقول ندارید، کاغذ مینویسند جواب نمینویسید سلام میفرستند التفات نمیفرمائید. بلی آن قصر خورنق وسدیری[1] که شما ساخته وآن بالش وسریری که شما پرداخته‌اید نمیگذارد اعتنائی والتفاتی بفقرا بفرمائید. فرعون هم قصری برافراشت که سر بطارم[2] اخضر زد ودعوی الوهیت کرد عاقبتش شنیدی. باری «با ما به ازاین باش وغم مابه از این‌خور» که بندهٔ قدیم ونمک خوار دیرینه‌ام....

واقعا بسیار بی‌التفاتی کرده‌اید که در این مدت چیزی ننوشتید و خدمتی رجوع نفرمودید وهیچ نمیدانم که بعد از آن قیامت کبری وداهیه عظمی وآن قضای مبرم[3] وآن بلای مهلک حال وکار چه شد. وحالا «چونی وچون همی‌گذرد بر تو روزگار».

از بنده جویا شوید چنانکه خبر دارید برحسب استدعائی که کرده بودم اذن واجازهٔ مراجعت ارزانی داشته‌اند اما کاری نکرده‌اید که باین آسانی توانم مراجعت کرد درد بیدرمان وقصهٔ غصه انگیزی است واگر در خواب میدیدم که این دفعه هم مثل دفعه اول وبدتر از آن خواهد شد مطلقا ترک خدمت مخادیم وعزیمت پاریس [را] اقدام نمیکردم، وحالا شب وروز بتدابیر ووسایل استخلاص خود مشغول وکمال امیدواری دارم که در اواخر ربیع الاول شرف خدمت سرکار را در یابم‌واین دفعه رحل اقامت انداخته ودم‌گرمی داشته باشیم ودیوان اشعار جمع کرده ابیات عشق بخوانیم که بقول ترکها «بونلاردن فائده یوقدور».[4]

یکی دیگر از بزرگان نوشته‌است

فدایت شوم مرقومه جناب اجل عالی با منظومهٔ فخر الشعرا رسید و معلوم شد که جناب عالی باقتضای لطفی که بامن دارید او را بانشاء آن قصاید تحریص وترغیب فرموده‌اید انصافا قصیده‌ها را خوب وبامزه گفته، این همان میرزا شوکلاست[5] که میگفتیم قوهٔ نفس کشیدن ندارد ومثل قالب بیروحی میامد ومی‌نشست واو را دست‌انداخته بااو شوخیهامیکردیم حالا می‌بینید که چه طبعی دارد چه جوان خوش قریحهٔ با استعدادیست. جواب کاغذ او را نوشته وصله هم برای او فرستاده‌ام لطف فرموده باو برسانید آمدیم برسر مطالب دیگر، هیچ دلخور و دلتنگ نباشید «حیف باشد دل دانا که مشوش باشد» چه باید کرد.

۱- خورنق معرب خورنه» عمارتی عالی بوده که نعمان بن منذر برای بهرام‌گور ساخته شامل دو قصر یکی خورنگاه ، برای غذا خوردن دیگر سه دیر(سه‌گنبد) برای‌عبادت.

۲- بالاخانه ، طارم اخضر کنایه از آسمانست. ۳- مبرم ابرام شده وقطعی وحتمی

٤- از اینجاها فایده نیست. ٥- شکراله

نه ید بیضای موسی را داریم ونه نفس عیسی را، باید سوخت وساخت تا دستی ازغیب برون آید وکاری بکند.... پانزدهم جمادی الاخری ۱۳۱۰ مخلص قدیم حسنعلی است.

(این فلان آقا[1] پسر فلان اصلش از همدان ومولدش بیجار اوایل عمر بتحصیل مشغول بود. مدتی نگذشت که باحضرات رنود[2] وباجماعت الواد جلیس گردید، رشتهٔ مودت آنها را محکم نمود واز معاشرت مردمان کامل رم کرد «فقد ضل بعد ماسوی وهومن الضالین»[3] جامه‌ای که بعصمت دوخته بود بفضاحت درید، درس را بجرس وکتاب را بشراب، ورق را بعرق، نام را بجام ،ننگ را به بنگ تبدیل نمود. ذلک هوالخسران المبین[4] طارف وتلید[5] را صرف باده ونبید[6] نمود پس از دیدن مووسیاهی رو تغییر اسلوب کرد).

نام بلندسعدی

بقلم شادروان استاد دکتر فخرالدین شادمان*

نام بلند سعدی سر دفتر شعر فارسیست . سعدی یعنی شعر فارسی. اگر شعر آنست که دل را بلرزاند ومارا بخنداند وبگریاند وگاه در دریای فکر وخاموشی فرو برد وگاه ازگرداب اندیشه بیرون کشد وفریاد شوق از نهادها برآورد وغم وشادی‌وصبر وناشکیبائی وبیم وامید و هزار نوع غصه ودرد و خوشی وکامرانی را بزبانی ساده اما تقلیدناشدنی وبکنایه واشاره‌ای بدیع اما فهمیدنی بیان کند پس خزانهٔ بیهمتای شعر فارسی‌همینست که درکلیات سعدیست.

شاهنامه کتاب جلال و حشمتست ودیوان عزیز حافظدفتر کمال ومعرفت اما کلیات سعدی سراسر عشقست وشوریدگی . درسخن فردوسی وحافظ زیبندگی فارسی‌هرچه خوبترهویدا است ولی‌گفتهٔ سعدی خود حالی وذوقی دیگر دارد.

۱- معلوم نیست مقصود ومراد کیست ونامه رابکه نوشته.

۲- جمع رند (بر خلاف قیاس) این‌گونه تصرفها کم‌وبیش در آن زمان رواج داشته مانند رقیمجات بجای رقیمه‌ها .اکراد والوار جمع کردها ولرها ، رنود جمع رند الواد_الواط جمع «الود» بروزن احمد.گردنکش ونامطیع

۳- هماناگمراه شد بعدازآن واو ازگمراهانست ۴- آیه ۱۱ سوره‌حج

۵- طارف _مال نو تلید مال کهنه وموروثی ۶- شراب خرما و انگور

* دکتر سید فخرالدین شادمان از فضلای خوش ذوق و شیرین سخن معاصر بودآثار وکتابهای دیگر او: بی‌نام- در راه هند-تسخیر تمدن فرنگی-تاریکی وروشنائی - وتاریخ قرون جدید (ترجمه از فرانسه) است. این مقاله ازگنجینه سخن ج ۳ ص ٦٤٥ تألیف استاد دکتر خطیب رهبر نقل شده است.

زبان سعدی گویاترین وفصیحترین زبانیست که زندگی پر از نشیب وفراز ما را در این عالم شرح میدهد. هرکسی بقدر وسع خویش از این سرچشمهٔ معانی آب میخورد اما غیر از ایرانیان که از کودکی بامادر خود بفارسی تکلم کرده‌اند که میتواند ازکلام این پروردهٔ خاک شعر پرور شیراز چنان که باید لذت روحانی ببرد؟

من از وقتی که با آثارگویندگان بزرگ ایران آشنا شدم هریک از ایشان را در آئینهٔ خیال بوضعی خاص دیده‌ام. فردوسی در نظر مردیست موقر که تبسم میکند ولی نمیخندد، سخن میگوید اما هرلفظی را بزبان نمی‌آورد. شعر او آهنگ دلنوازیست که گوئی از دور بگوشم میرسد. حافظ را مردی گوشه‌گیر وخاموش تصورمیکنم که درکنج حجره‌ای خزیده، کتابی چند درمقابل نهاده، فکرش را درعالمی غیر ازعالم ما سیر داده وبعد آن را در قالب کلماتی دلاویز برروی کاغذ نشانده است غزل حافظ بگوشم آواز روح پروریست که از آسمانها برزمین می‌آید.

سعدی را نمیتوانم همیشه در یک شکل وهیأت یا در یک جا مجسم بپندارم. او را بارها در شیرازگرم بازی ودر دامن صحراگریان وخندان در صحبت دوست و در نظامیهٔ بغداد درگیر ودار بحث ودر جامع بعلبک وجزیرهٔ کیش وحرم کعبه ودر هزار جا وهزار حالت مشغول تماشا و وعظ وگفت وشنید وتوبه‌ومناجات دیده‌ام. گفتهٔ جان بخش سعدی آوازی نیست که از دور بیاید یا از عالم بالا شنیده شود. سلام نازنین دلنشین سعدی گلبانگ عشق وشور ووجد و حالست که از شیراز بدنیا و از زمین بآسمانها میرود.

ما فرزندان ایران که هنوز بفارسی تکلم میکنیم ازهمهٔ کتابهای بزرگ سه کتاب اختیار کرده‌ایم وگذشته وحال وآیندهٔ خود را در آنها میخوانیم وامیدواریم که تا خورشید براین خاک مقدس ایران میتابد هیچ ایرانی از نعمت فهمیدن فارسی وادراک لطف معنی آنها محروم نماند.

شاهنامه میخوانیم وبشکوه وجلال روزهای گذشته پی میبریم. چشم میبندیم ودیوان عزیز را باز میکنیم وازگفتهٔ حافظ شرح آیندهٔ نامعلوم خود را میطلبیم. کلیات سعدی را بجان دوست میداریم چون که آئینهٔ تمام نمای زندگی وترجمان احساسات دلست، دلی که از غم و شادی وسربلندی وشرمساری بلرزه می‌آیدوفرو میریزد. سعدی وصاف زندگی ماست. این سخندان مردم شناس بتمام اسرار حالات انسانی آگاهست ولغزشها وامیدهای عهد جوانی وضعف و بیچارگی ایام پیری ومصیبتها ودردهای آدمی همه را خوب میداند که چیست. غم دوری، تلخی انتظار، شیرینی وصل، ذلت افتادگی، زشتی خودبینی وخودنمائی، عذاب همچشمی و خیانت فی‌الجمله هر نوع حال وخیال وصفت نیک وبدانسان را چنان استادانه وصف کرده است که عقل از قدرت فکر باریک بین وفصاحت زبان شیرینش در حیرت می‌ماند.

بزرگی شکسپیر را نیزگذشته از بلاغت کلام جذابش، بیشتر از این میدانند که حالات مختلف بشر را که در همه وقت وهمه جا کم وبیش یکیست خوب دریافته وخوب شرح داده است. هرچند نوع فکر وشعر وکیفیت بیان وسرچشمهٔ اقتباس موضوع ومضمون سعدی و شکسپیر باهم تفاوت دارد این دو پهلوان میدان سخن در وصف احساسات وعواطف انسانی اعجاز کرده‌اند، یکی در بیان کلیات ، بزبان فصیح جمیل، در لطف وگیرندگی بیهمتا، دیگری در شرح جزئیات ،بکلام بدیع دلنشین، دروصافی حالتهای گوناگون آدمی یکتا.

عمر دراز، عقل سلیم، سفر کردن بسیار ، اطلاعات وسیع، طبع لطیف، زبان فصیح و ضمیر پاک روشن وهمعصری او با حوادث مهم ازقبیل جنگهای صلیبی وترکتاز مغول، این همه معدودیست از عوامل پدیدآور مجموعهٔ نازنینی که«کلیات»نام دارد. کلیات سعدی در نظر اهل دل وفضل وتحقیق خزانه ایست‌گرانبها پر از مطالب دانستنی در باب‌اخلاق وآداب واوضاع واحوال آن عهد، علی‌الخصوص گلستان وبوستان که دوگنج بیهمتاست.

سعدی آنچه دیده وشنیده وخوانده همه را چنان خوب وصف کرده که‌گوئی کلماتش باما حرف میزنند. هروقت‌گلستان یا بوستان میخوانیم در حاشیه‌ها ومیان‌خطها تصویر دزد عرب قاضی همدان ،کشتی‌گیر دل بشاگرد باخته، شیادگیسوان بافته گدازادهٔ عاشق شاهزاده، پروانه وشمع در سوز وگداز وگفت وشنید وسعدی را یک روز در جوش وخروش بحث بامدعی وروز دیگر در مدرسهٔ نظامیه درکارتلقین وتکرار میبینیم. کلام سعدی جاندار وجانبخش‌وگیراست.

آشوب روزگار ودلبستگی بشیراز ورنج وخطر سفر سعدی را از سیر آفاق روگردان نکرد. خاک پارس برای فکر بلند پروازش گنجایش نداشت. سعدی سفرها کرد وبکشورهای دور ونزدیک رفت وبا هر صنفی نشست وبرخاست و در هر چیزی تأمل وتحقیق کرد، همصحبت خلق شد، بهرگفته‌ای دل داد وبهر زشتی وزیبائی که در بر عارف بی‌تفاوتست شاعرانه چشم دوخت وبعد این سخندان جهان دیدهٔ مردم شناس برای ما ارمغانی آورد که تا زبان فارسی بجاست ره آورد او غذای‌گوارای روح ایرانی خواهد بود.

درکلام سعدی روی وریا وخشکی نیست .ازهمهٔ شعرای‌ایران طبیعیتر وروشنتر وخوبتر از اوکسی بادل ما حرف نزده است. از راستگوئی باکی ندارد وبی‌پرده میگوید؛«در عنفوان جوانی چنانکه افتد ودانی باشاهدی سری وسری داشتم...» در یک جاهم میخواهد عشق‌ورزی وشیفتگی خویش را اندکی پوشیده دارد مگر دلش باین کار نمیرفته که بی‌درنگ از سخن‌اول عدول کرده وشاعرانه اقراری نموده است چندان دلپذیر که خداوند سعدی آفرین بلطف ورحمت خویش از سر خطاهای او خواهدگذشت وبهیچ گناهیش نخواهد گرفت. سعدی میگوید:

جماعتی که ندانند حظ روحانی　　تفاوتی که میان دواب وانسانست
گمان برند که در باغ حسن‌سعدی‌را　　نظر بسیب زنخدان ونار پستانست

وما ابری لفسی وماازکیها   که هرچه لقل کنند از بشر در امکانست

اگر مستشرقی یا فارسی دالی که زبانش فارسی لیست از ادبیآت مالذت برد بیشتر از معناست له از لفظ ولیکن بایدگفت که در عالم ادب اگر مطلب سست در عبارت زیبا پسندیده نیست هیچ معنائی هم تا در قالب کلمات درست ودلپذیر ریخته نشود کامل لخواهد بود چراکه راه رسیدن بکمال لطف معنی کلامست وبس. پس اگر الفاظ پسندیدهٔ خاطر نباشد در طبع ما رنجشی پدید می‌آیدکه ما را از ادراک معنی باز میدارد. استاد آلست که نکتهٔ بدیع را بکلمات فصیح بیان کند واین دو شرط لازم لویسلدگی وشاعری واستادیست وهرکس یکی را داشته باشد لیمه استادهم لیست، کتاب نویس است له لویسنده وشرح این مطلب در این جا لمیگنجد.

باری، شنیده‌ایم که شعر ترکستالی بللد پایه وگفتهٔ علصری وسنائی لمولهٔ فصاحت و شاهنامه دفتر افتخار ایران ومثنوی خزالهٔ حکمتست، شنیده‌ایم این همه را وکسی منکر هیچ یک از آنها لیست. اما شاعر بزرگ ایران کسیست که لزدیک بهفت قرن داللدگان فارسی در هر جاکه بوده‌الد ،در غم وشادی وجوالی وپیری بگفته‌هایش دل داده ودرگنجینهٔ کلیاتش برای هر وقت وهر چیز حکایتی ومثالی و لکته‌ای وقولی وغزلی یافته‌الد.

گویندگان دیگر ایران را حکیم وفیلسوف بنامید اما برای خدا سعدی را غیر از شاعر مخوالید که اوست خداولد یکتای شعر فارسی . شوریده‌تر وشورالگیزتر از او درمیان شاعران کیست؟ اماگلستالش راکه خود آیت فصاحتست هرگز از یاد ،برید. در جمع سخن آوران کشور ما تنها اوست که شعرش در روالی‌به‌لثر می‌ماند ولثرش درگیرلدگی بشعر. درگفته‌اش لطفی وجذبه‌ای آفریده‌الد که سعدی دیگری باید بدلیا بیاید تا بکمال فصاحت او پی ببرد. ما مشتی لابینائیم که از خورشید جزگرما نمی‌بینیم.

شیوهٔ گفتن ونوشتن* ـ (عبدالرحمن فرامرزی)

چگوله بایدگفت وچگوله باید لوشت؟ـ این سؤالیست که همه کس میل دارد بدالد، زیرا ممیز انسان ازسایر حیوانات فقط لطق است وهر السالی میل دارد خوب حرف بزند وخوب بلویسد. لخست باید دالست که لوشتن وگفتن یکیست وهیچ فرقی بین آن دو لیست زیرا لوشتن وگفتن هر دو لمایندهٔ فکر است . سعدی میگوید اول الدیشه والگهی‌گفتار ، آدم اول فکر میکند وبعد فکر خود را یا بازبان بیان میکلد یا باقلم. گفتن و لوشتن درست مثل سطالبی

* لقل ازکتاب «زبان مطبوعات »بقلم عبدالرحمن فرامرزی ص ٦٧، بکوشش رحیم سعیدی از التشارات ابن سینا سال ١٣٤٩ .(بامختصر حذف وتلخیص) ـ فرامرزی از لویسندگان مشهور پیش از القلاب بود، وسرمقاله های او در روزنامه کیهان خوالندگان بسیار داشت.

است که در یک صفحهٔ کاغذ نوشته شده وبعد آدم آن نوشته‌را بمطبعه میدهد وآنراچاپ میکند شماگاهی ممکن است فکر خود را نه بازبان اداکنید نه با قلم،بلکه ممکنست با اشاره بیان کنید. وهرکس میداندکه در عشق زبانی هست که نه روی کاغذ میاید ونه‌بر زبان میگذرد وآن زبان قلب است که بااشاره چشم و ابرو وتبسم وبهم کشیدن قیافه یاگشادگی‌چهره بیان میشود....نظامی در محاورهٔ بدون سخن خسرو وشیرین میگوید:

چه خوش نازیست ناز خوبرویان | زدیده راننده را دزدیده جویان
بچشمی طیرگی کردن که برخیز | بدیگر چشم‌دل دادن که‌مگریز
بصدجان ارزدآن ساعت که جانان | نخواهم‌گوید وخواهد بصد جان

دیگری‌گفته است.

سرآمدگشته‌ام چون سرمه در علم‌نظربازی | زبان چشم خوبانرا کسی چون من‌نمیداند

ودر اینجاست که یک اشاره چشم بالبخندکارصد مقاله یا یک کتاب میکند. بعلاوه شما میدانید که امروزکرها ولالها را باسواد میکنند واین کار فقط بواسطهٔ اشاره صورت میگیرد، و من خودم دیدم که باغچه‌بان یک حکایت بااشاره برای یک کرولال کرد واو آن حکایت را درست روی تخته نوشت. ولی زبان اشاره از موضوع درس ما خارجست موضوع درس ما فقط‌گفتن ونوشتن است.

معلومست که آدم وقتی حرف میزند یا مینویسد که مطلبی داشته باشد واگر نداشته‌باشد طبعاً چیزی نمیگوید یا نباید بگوید زیرا چنانکه‌گفتیم‌گفتن ونوشتن وسیلهٔ ابزار فکر است‌پس چنانکه سعدی‌گفته اول اندیشه وانگهی گفتار اول باید فکر کرد بعدگفت ونوشت وباز شما در گلستان سعدی خوانده‌اید که بر بوذرجمهرخرده‌گرفتندکه در جواب سخن بسیار تأمل میکند گفت فکر بکنم که‌چه‌گویم بهتر از آنست که پشیمان شوم که چراگفتم.پس شما وقتی خواستید چیز بنویسید یا در محفلی نطق کنید اول فکر بکنید که چه میخواهید بگوئید ومطلب خود را در مغز همان‌طوری مرتب کنیدکه یک مطلب یا مقاله در یک صفحهٔ کاغذ نوشته شده و بمطبعه میرود،آنگاه لب بسخن بگشائید یا دست بقلم ببرید.

غالبا دیده‌ایدکه کسانی در یک محفلی ایستاده‌اند ونطق میکنند ویک ساعت یا بیشتر حرف میزنند وآخر کسی نمی‌فهمد چه‌گفتند یا چه میخواستند بگویند وهمان‌طور مقاله‌یا شعری را میخوانید وهیچ چیز از آن نمی‌فهمید.

این یکی از دو علت را دارد بعضیها فکری دارند ولی نمیتوانند آنرا در مغز خود مرتب کنند وبعضی اصلا خودشان نمیدانند چه میخواهند بگویند،حرف‌میزنندومی‌بینند مطلب مفهومی پیدا نکرد باز چیز دیگر میگویند بلکه جمله بعدی مفهومی بجمله‌اول بدهدبازحرفشان پرت‌تر از اول میشود.

در اینجا دو کلمه که بسیار برسرزبانهاست واغلب بی بمعنی حقیقی آن نمی برند میخواهم برای شما معنی کنم ،وآن اینست که (فلانی پرت میگوید) یا بی ربط یا نامربوط میگوید.

اغلب تصور میکنند که مقصود اینست که بی اساس میگوید یعنی مطلبش صحیح نیست در صورتی که نامربوط میگوید یعنی حرفهایش بهم مربوط نیست وجملاتش از یکدیگر پرت است مثل این مثل معروف:

کلنگ ازآسمان افتاد ونشکست وگرنه من کجا وبیوفائی.

پس شما وقتی چیز مینویسید یا حرف میزنید سعی کنید کلمات وجملاتتان بهم مربوط ومتناسب باشد. استادان سخن هیچ کاری نکرده‌اند جز آنکه از حیث لفظ ومعنی کلمات متناسب باهم انتخاب کرده‌اند وهر شاعر یا نویسنده‌ای که سخنش شیرین‌تر وگیراتر ودر خواننده یاشنونده مؤثرتر است فقط بدین سبب است که کلمات وجملاتش بهم مربوط‌تر ومتناسب تر است...

...پس در نوشتن یاگفتن سه چیز را رعایت کنید اول فکر بکنید وفکر خود را در قالب مغز مرتب سازید. بعد کلماتی انتخاب کنید نه مبتذل وعامیانه باشد ونه قلمبه وغریب و نامفهوم وبعد آن کلمات را بتناسب یکدیگر بچینید[1] وسطالب خود را در آن قالب بریزید. این کار در نطق ضروری تر از نوشتن است، زیرا در نوشتن بحکم تداعی سطالب پشت سریکدیگر پیدا میشود ولی در نطق آنطور نیست وتا سطالب بیاد آدم بیاید آدم میان جمع «هو» میشود اما یک اشتباه نکنید وآن اینکه معنی را فدای لفظ وتصنع در عبارت نکنید. تصنع همه چیز را خراب میکند. تصنع در سخن ، تصنع در حرکت، تصنع در خنده آدم را خنک و بیمزه میکند. بلکه وقتی چیز مینویسید یا نطق میکنید آنطور ساده باشید که اصلا خود را فراموش کنید، و مطلقا در فکر اینکه خود را نشان دهید نباشید اینقدر ساده بنویسید وبگوئید مثل اینکه با خانوادهٔ خود حرفهای خیلی عادی میزنید واصلا در فکر نباشید که خوب میگوئید یا خوب مینویسید، چون بمجرد اینکه چنین فکری کردید خودپسندی در سخن شما پیدا وگفته هایتان خنک وبیمزه خواهد شد.

...همیشه سعی کنید که سخن را باندازهٔ مطلب بگوئیدنه کمترنه زیادتر، زیرا اگر کمتر بگوئید سخن شمارسا نخواهد شد ومطلب شما را کاملا درک نمیکنند و اگر زیادتر بگوئید خواننده یا شنونده خسته واز سخن شما مشمئز میشود.[2]

...برای اینکه حرف شما در شنونده یا خواننده مؤثر شوداول باید خودتان بحرف خود ایمان داشته باشید ومعتقد باشید که حرف شما در خواننده یا شنونده اثر دارد... تانویسنده یا سخنور خودش تحت تاثیر احساسات خود نباشد نمیتواند احساسات مردم را برانگیزد وتا خود

۱- رجوع فرمائید ص ۹۳ -این کتاب، چگونه میتوان‌موفق بدرست نوشتن شد(مؤلف)

۲- رک ص ۹۰ و ۹۱-اطناب ممل وایجاز مخل وسخن فارغ .(مؤلف)

بحرف خود ایمان نداشته باشد نمیتواند در مردم ایمان ایجاد کند. سخنانی که از روی علم وقواعد ادبی وشیوهٔ ادباء ونویسندگان دیگر ادا شود وبا قلب گوینده یا نویسنده ارتباط نداشته باشد سخن پردازی وصنعتگریست نه نویسندگی وگویندگی ، اینجاست که خواجه میگوید:

آنرا که خواندی استادگر بنگری بتحقیق صنعتگریست اما طبع روان ندارد

...شعرائی که گفته های ایشان ارتباط با قلب خواننده داردونویسندگانی که مضراب قلمشان بر تار وجود خواننده وارد میشود واو را میلرزاند حتما عاشق بوده‌اند،عاشق آن موجود یاموضوعی که راجع بآن لب بهسخن گشوده‌اند، یادست بقلم برده‌اند. سعدی کــه گوئــی با رشته های تمام قلوب ارتباط داشته و گفتهٔ او در یک عاشق اثر داغ برروی داغ دارد حتما عاشق بوده است وخودش این نکته را یاد آور شده...میگوید:

تا غمی پنهان نباشد آتشی پیدا نگردد هم‌گلی دیده است سعدی کو چو بلبل میخروشد

...فردوسی هنگام سرودن شاهنامه حتما از فرط احساس مثل دیگ جوش میزده‌است آن لیدرهائی که بانطق یاقلم خود ملتی‌راتکان‌داده‌اندورهبری‌ایشانرابعهده‌گرفته‌اند بگفته های خود ایمان داشته‌اند و اول خودشان از حرف خــود متاثر میشده‌اند بعد دیگـران را تحت تاثیر قرار میداده‌اند. طوماس کارلیل نویسندهٔ متفکر انگلیسی میگوید چقدر خجالت‌آور است که کشیشان مامحمد ص را دروغگو وفریبکار میدانند، بافریب ودروغ نمیتوان یک دیوارگلی را بالا برد تا چه رسد که بنائی مثل اسلام را بنیاد نهند . محمد ص خودش از صمیم قلب معتقد بحرفهای خود بوده که توانسته‌است چنین توفیقی را پیدا کند. البته این عین حرف کارلیل نیست ولی چیزیست بهمین معنی بلکه جامعتر وقانع کننده تر.

همیشه سعی کنید که بیانات خود را باشور وهیجان ادا کنید ومطالب خود را بادلائل منطقی وارقام واعداد سنگین نکنید زیرا آنها زبان علم است وزبان شعر وادب غیر از زبان علم وحساب ورقم است.

مقصود از شعر ونویسندگی برانگیختن احساسات وشور وهیجان وتاثیر در جامعه است است ونوشته های علمی را مردم کمتر میخوانند واز شنیدن نطقهای علمی کمتر متاثر میشوند. بدین جهت فلاسفه بزرگ ازقبیل افلاطون وغزالی کوشیده‌اند که مطالب علمی و فلسفی خود را بابیانی شاعرانه واحساسی انگیز بیان کنند یا در قالب حکایات وافسانه و رمان بریزند، مثل ابن طفیل اندلسی وگاهی ابن‌سینا وویکتورهوگو وولتر ونویسندهٔ کلیله ودمنه ، تا طبع خوانندگان بدان رغبت کند ودر ضمن خواندن افسانه مطالب عالی فلسفی و اخلاقی فراگیرند.

هرسخن جائی وهرنکته‌مکانی‌دارد. اما این را که‌گفتم قاعدهٔ کلی در تمام موارد نمیتواند باشد، در معانی وبیان قاعده‌ای هست بنام مقتضای حال ، یعنی بهترین نوع بلاغت آنست که [سخن· بتناسب زمان ومکان ووضع وحال شنوندگان ادا شود.

البته وقتی آدم با یک آدم عالم یا اهل رقم وحساب طرف است دیگر دلایل خطابی وزبان شعر وادب فایده ندارد، باید با زبانی با او حرف زد که زبان او باشد ودلایلی آورد که او را قانع سازد یا لااقل قبول داشته باشد ومعقول بداند والا آدم را نادان میداند و با یک لبخند تمسخرآمیز سکوت میکند...

پیمایه فطیراست- بنابراین کسی که میخواهد اهل قلم یا سخنوری گردد باید مایهٔ علمی وادبی پیدا کند زیرا بقول عنصری شاعر بزرگ ایران:« کسی که مایه ندارد سخن نداند گفت.»....

...دلایل خطابی ودلایل منطقی- دلائل منطقی آنست که برپایهٔ استدلال وبرهان و صغری و کبری ونتیجه قرارگرفته باشد ودلایل خطابی آنست که با بیانات شاعرانه وتحریک احساسات وایجاد شور وهیجان اداگردد.

باید خودتان درک کرده باشید که دلایل خطابی در اجتماع وتاثیر در افکار عمومی بسیار مؤثرتر از دلایل وبراهین منطقی است وعجب اینست که آیات گویندهٔ قرآن که با معجزات بلاغت وعبارات سحرآسا بیان شده وهر آدمی را که عربی خوب بداند مسحور میسازد اغلب مبنی بر دلایل خطابیست. «الم ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین» این آیات با صوت خوش و نوای گیرا ادا میشد وشنوندگان را مسحورمیساخت وباین جهت معاندین سرسخت پیغمبر او راگاهی ساحر ،گاهی شاعر وگاهی جادوگر میخواندند... *

ازغزلیات واشعار سعدی شیرازی

چو کسی درآمد ازپای وتودستگاه داری | گرت آدمیتی هست دلش نگاه داری
بره بهشت فردا نتوان شدن زمحشر | مگر از دیار دنیا که سردوراه داری
همه عیب خلق دیدن نه مروتست و مردی | نگهی بخویشتن کن که توهم گناه داری
رمطالبان ومردان کرمست ولطف واحسان | توخوداز نشان مردی مگراین کلاه داری
بچه خرمی ونازان گرو از تو برد هامان | اگرت شرف همینست که مال وجاه داری
چه درختهای طوبیست نشانده آدمی را | توبهمیه وارالفت بهمین گیاه داری
بکدام روسپیدی طمع بهشت بندی | توکه درخریطه چندین ورق سیاه داری
بدرخدای قربی طلب ای ضعیف همت | که نماند این تقرب که بپاد شاه داری

---

*این مختصر را از نثرهای فارسی در ادوار مختلف برای نمونه وسرمشق در اینجا نقل کرد ونیز رجوع فرمایند بتوضیحات ومقالات ص ۵۵ تا ۹۷ آثار نویسندگانی که نام‌شان در آنجا ذکر شده است.

تو حساب خویشتن کن نه حساب خلق سعدی
که بضاعت قیامت عمل تباه داری

ای روبهک چرا ننشستی بجای خویش — باشیر پنجه کردی ودیدی سزای خویش
دشمن بدشمن آن نپسندد که بیخرد — با نفس خود کند بمراد هوای خویش
از دست دیگران چه شکایت کند کسی — سیلی بدست خویش زده برقفای خویش
دزد از جفای شحنه چه فریادمیکند — گوگردنش نمیزند الاجفای خویش
خونت برای قالی سلطان بریختند — ابله چرا نخفتی بر بوریای خویش
گرهر دو دیده هیچ نبیند باتفاق — بهتر زدیده‌ای که نبیند خطای خویش
چاهست و راه و دیدهٔ بینا و آفتاب — تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش
چندین چراغ دارد و بیراهه می‌رود — بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش
با دیگران بگوی که ظالم بچه فتاد — تا چاه دیگران نکنند از برای خویش

گرگوش دل بگفتهٔ سعدی کند کسی
اول رضای حق طلبد پس رضای خویش

آدمی سان ونیک محضر باش — تا ترا بر دواب فضل نهند
تو بعقل از دواب ممتازی — ورنه ایشان بقوت ازتو بهند

نظر کردم بچشم رأی وتدبیر — ندیدم به زخاموشی خصالی
نگویم لب ببند ودیده بر دوز — ولیکن هر مقامی را مقالی
زمانی درس علم وبحث وتنزیل — که باشد نفس انسان را کمالی
زمانی شعر وشطرنج و حکایت — که خاطر را بود رفع ملالی
خدایست آنکه ذات بیهمالش — نگردد هرگز از حالی بحالی

ناصر بخارائی، درمدح رسول اکرم ص

ای لوای مهتری برلامکان افراخته — غلغل لولاک برهفت آسمان انداخته
شهسوار دین که چون زین بست بر پشت براق از زمین تا اوج «اوادنی» بیکدم تاخته
چون دوچوگان کردمه را یکسرانگشت تو — برسرمیدان گردون گوی دولت باخته
مرغ جان هرگه که باطوق وفای تو بود — باغ جنت را بود توحیدخوان چون فاخته
هیچکس غیرخدا قدر تو نتواند شناخت — چون خدا را بهتر ازتو هیچکس نشناخته
روزمحشرچون بسازی از شفاعت کارخلق — خلق توهرگز نماند کارها نا ساخته
خلوت دل ناصر ازفکر جهان پرداختست — وآنکه از اخلاص نعتی بهرتو پرداخته

خاقانی شروانی سروده

برون از جهان تکیه جائی طلب کن — ورای خرد پیشوائی طلب کن

قلم برکش و بر دوگیتی رقم زن | قدم درنه ورهنمائی طلب کن
جهان فرش تست آستینی برافشان | فلک عرش تست استوائی طلب کن
همه درد چشم تو شد، هستی تو | شو از نیستی توتیائی طلب کن
چو درگنبدی هم صف مردگانی | زگنبد برون شو بقائی طلب کن
خدایان رهزن بسی بینی اینجا | جدازین خدایان خدائی طلب کن
مرین پنج دروازهٔ چار حد را | به ازهفت ونه پادشائی طلب کن[1]
مگو شاه وسلطان اگرمرد دردی | ز رندان وقت آشنائی طلب کن
کلید همه‌دار ملک[2] سلاطین | بزیرگلیم گدائی طلب کن
بسیران مده نوشدا روی معنی | زتشنهٔ لبان ناشتائی طلب کن

بباغ دل ار بلبل درد خواهی
بخاقانی آی ونوائی طلب کن

خاقانیا زنان طلبی آبرو مریز | کان حرص کاب رخ بردآهنگ جان کند
آدم زحرص گندم نان ناشده چه دید | باآدمی مطالبهٔ نان همان کند
بس مورکو ببردن نان ریزه‌ای زراه | پی سودهٔ کسان شودوجان زیان کند.
آن طفل بین که‌ماهیکان چون کندشکار | برسوزن خمیده چو یک پاره نان کند

از آدمی چه طرفه که ماهی در آب نیز
جان را ز حرص درسر کار دهان کند

نظامی گنجوی (از مخزن الاسرار)

ای همه هستی زتوپیدا شده | خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کائنات | ما بتو قائم چو تو قائم بذات
هستی تو صورت پیوندنی | تو بکس وکس بتو مانند نی
آنچه تغیر نپذیرد تـوئی | آنکه نمردست و نمیرد توئی
ما همه فانی وبقا بس تراست | ملک تعالی و تقدس تراست
جز توفلک راخم دوران که داد | جزتو جسدرانمک جان که داد
چون قدمت بانگ برابلق زند | جزتو که یارد که انا الحق زند
هرکه نه گویا بتو خاموش به | هرچه نه یاد تو فراموش به
بنده نظامی که یکی گوی تست | دردوجهان خاک سرکوی تست

خاطرش از معرفت آباد کن
گردنش از دام غم آزاد کن

۱ـ سرک ص ۳ ۷تا ۷۸

۲ـ = دارالملک